انتشارات انصار امام مهدی (ع) عدد (۱۳۲)

اخبار طاهرین
در مورد مهدی و مهدیین (ع)

نویسنده: سید اسماعیل موسوی

چاپ اول

۱۴۳۵ هـ. ق – ۲۰۱۴ م

بهمن ماه۱۳۹۲ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

http://almahdyoon.co

http://almahdyoon.co/ir

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليما

و اما بعد . . .

به تحقیق خداوند تبارک و تعالی بر سید اسماعیل موسوی منّت نهاد و او رادر نوشتن این کتاب ارزشمند یاری داد، و او به من اطلاع داد که روایات متعددی را با عناوین معین و بدون توضیح زیاد مگر در بعضی موارد خاص ترتیب داده و جمع کرده است، و از طرفی به کمک کتب عدیده‌ی انصار که با استدلال و تفصیل قول همراه‌اند، کفایت می‌کنند.

پس این کتاب به عنوان یک مرجع می‌تواند مهم‌ترین موضوعاتی که مؤمنان به آن‌ها نیاز دارند، خواهد بود. و احادیث و اخباری که در آن آمده باعث تسهیل در رجوع به آن‌هاست. بدون مشغول شدن در تشریح و تفصیل در اختیار مؤمنان (خداوند به آن‌ها توفیق دهد) قرار می‌دهد و این مطالب به صورت جلّی و شفاف به دست مؤمنان می‌رسد، و این روش متمایز و شروع بسیار مبارکی است. از خداوند می‌خواهم که این کتاب مهم‌ترین موضوعات را بررسی کرده باشد و تمام اخبار نیز در آن گرد آمده باشد. و اگر در آن نقصی بوده، از خداوند خواستارم تا نویسنده‌ی گرامی آن به تصحیح نقص در چاپ و نشر جدید خود توجه فرماید، یا اینکه یکی از برادران مؤمن کتابی دیگر برای تکمیل فایده‌ی آن تدارک ببینند.

از خداوند منّان برای صاحب این کتاب عافیت و عاقبت بخیری دائم در دنیا و آخرت را خواستارم که خداوند شنوا و اجابت کننده است، والحمدلله وحده وحده و حده.

مؤسسه علمی

انصار امام مهدی (مکن الله له فی الارض)

۴/شوال/۱۴۳۲هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. خداوندی که بخشنده و مهربان است و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته است. خداوندی که مالک روز جزاست. خداوندا بر سرور فرستادگان محمد و خاندانش ائمه طاهرین و مهدیین علیهم السلام درود فهرست. خداوندا و از تو دولت کریمه را مسئلت می‌داریم که در آن اسلام و اهل آن را عزیز و نفاق و اهل آن را ذلیل گردانی و ما را در آن از دعوت‌کنندگان به سوی اطاعت تو و راهنمایان به سوی راه تو قرار دهی و در آن به ما کرامت دنیا و آخرت رزق و روزی دهی.

خداوند تبارک و تعالی برای معرفت حجج خویش علیهم السلام بر روی زمین و در میان خلق قانونی قرار داده است که به کمک آن بتوان خلفای او را بر روی زمین بشناسیم و این قانون شامل سه قسمت اصلی می‌باشد.

اول: وصیت یا نص الهی.

دوم: علم و حکمت.

سوم: حاکمیت خدا بر روی زمین (پرچم بیعت برای خدا)

و من می‌خواهم با این موضوع آغاز کنم؛ زیرا آن اساس و پایه‌ی معرفت تمام حق است و به سخنان گوهر بار سید احمد الحسن علیه السلام در خصوص این قانون الهی و به نقل از کتاب ایشان علیه السلام "جهاد درب بهشت" می‌پردازم.

چگونه خلیفه خدا بر روی زمین در هر زمان شناخته می‌شود؟

مهم‌ترین روش برای شناخت خلیفه خدا در روی زمین عبارتند از:

راه اول: آن چیزی است که ملائکه به وسیله‌ی آن حضرت آدم را شناختند و آن نص صریح است. که خداوند سبحانه و تعالی بر حضرت آدم (ع) نص صریحی کرده که او خلیفه خدا بر روی زمین است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾،[1] (و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). هم‌چنین بعد از حضرت آدم (ع) نص الهی راهی برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش؛ ولی این بار نص الهی از طریق خلیفه قبلی شناخته می‌شود که به وسیله وصیت کردن بر وصی بعد از خود در بین اُمتش، از طرف خدا می‌باشد. و در واقع این پیامبر نیست که خلیفه بعد از خود را تعیین می‌کند، بلکه آن خداوند سبحان و تعالی است. که در هر زمان خلیفه‌اش را در زمین معین می‌کند. نقش خلیفه سابق رساندن این نص الهی از طریق وصیت کردن است، به همین خاطر است که خلفای خدا در زمین از انبیاء و مرسلین، اوصیاء (ع) نامیده شدند، زیرا خلیفه‌ی سابق به خلیفه‌ی بعد از خود وصیت می‌کند و هیچ پیامبری از انبیاء (ع) یا ائمه (ع) پیدا نمی‌شود مگر این که خلیفه‌ی قبل به او وصیت کرده باشد، حضرت ابراهیم (ع) و اسحاق و یعقوب (ع) و انبیائی از بنی‌اسرائیل (ع) بر حضرت موسی (ع) تصریح کردند و به او وصیت کردند و حضرت موسی (ع) و انبیاء (ع) به حضرت عیسی (ع) وصیت کردند. همچنین حضرت عیسی(ع) به حضرت محمد (ص) و حضرت محمد (ص) به علی (ع) و ائمه دوازده‌گانه (ع) و مهدیین (ع) از فرزندان امام زمان (ع) وصیت کردند و خللی پیدا نمی‌شود که غیر از آن‌ها (ع) بتواند، آن را رفع کند. اما امت‌ها از آن‌ها منحرف شدند که در بین آن‌ها علمای عاملی پیدا شدند که مردم را به بازگشت به راه اوصیاء (ع) و ضرورت پیروی از آنان وگ رفتن دین از آنان ارشاد کردند. و هم‌چنین علمای بی‌عملی پیدا

۱- البقرة: ۳۰.

شدند که کوشیدند، نقش اوصیاء ﷺ را به خود نسبت دهند؛ همان‌طوری که بن ابی قحافه (خلافت) را مانند جامه بر تن کرد.

قال أمير المؤمنين ﷺ: (أما والله لقد تقمصها ابن أبي قحافة وإنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحى، ينحدر عني السيل ولا يرقى إلى الطير، فسدلت دونها ثوباً وطويت عنها كشحاً، وطفقت أرتئي بين أن أصول بيد جذاء أو أصبر على طخية عمياء، يهرم فيها الكبير ويشيب فيها الصغير، ويكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه، فرأيت أن الصبر على هاتا أحجى، فصبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجا، أرى تراثي نهباً...).[۲]

امیر المؤمنین علی ﷺ فرمود: (آگاه باشید و به خدا سوگند که بن ابی قحافه خلافت را چون جامه‌ای بر تن کرد و نیک می‌دانست که حقانیّت من نسبت به آن مانند محور است به سنگ آسیاب. سیل‌ها از من دور می‌شود و پرنده را یارای پرواز به قله رفیع من نیست. پس میان خود و خلافت پرده‌ای آویختم و از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ برتافتم. در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضای ظلمان شکیبایی کنم، فضایی که بزرگ سالان در آن سالخورده شوند و خردسالان به پیری رسند و مؤمن، همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نایل آید. دیدم، که شکیبایی در آن حالت خردمندانه‌تر است و من طریق شکیبایی گزیدم، در حالی که، همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوانی در حلقش گیر کرده باشد، در حالی که می‌بینم ثروتم به تاراج رفته است).

راه دوم: برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمین همان سلاح انبیاء و اوصیاء ﷺ است و آن علم و حکمت می‌باشد که از طریق کلام و دستیابی به راه حلی برای مشکلات و امور جاری آنان شناخته می‌شود.

و برای انسان لازم و ضروری است که از هوی و (أنا) منیّت جدا شود تا حکمت و علم آن‌ها ﷺ برای وی آشکار گردد و خداوند سبحان به وسیله‌ی آن بر ملائکه احتجاج کرد: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾.[۳]

---

۲ – نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۱ ص ۳۰، الخطبة الشقشقية.

۳– البقرة: ۳۱.

(و یاد داد به آدم همه اسماء را و آنگاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود اسماء اینان را بیان کنید اگر شما در دعوی خود صادق هستید).

و این بهترین دلیل بر خلیفه خدا در زمین است.

راه سوم: برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمین خود آن بیرق و پرچم است: (البیعة لله) بیعت برای خداوند است یا مالکیت برای خداوند است و خداوند سبحان آن را برای خلیفه‌ی اول خود حضرت آدم عليه السلام خواستار شد. ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ﴾،[٤] (پس چون آن عنصر را معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم همه بر او سجده کنید).

یعنی از او اطاعت کنید و از فرمان وی پیروی کنید؛ چون او خلیفه من است.

و خداوند می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء﴾، (بگو ای پیغمبر: خدایا پادشاه مـــلک هستی، تو هر که را خواهی سلطنت بخشی و از هر که خواهی بگیری و هر که را خواهی عزّت دهی و هر که را خواهی خوار گردانی، هر خیر و نیکی به دست تو است و تنها تو بر هر چیز توانایی).

و خداوند می‌فرماید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾،[٥] (پادشاه و صاحب روز جزاست).

و در تلبیه حج: (الملک لک لا شریک لک)، (پادشاهی برای تو و هیچ شریکی نداری).

خلیفه خداوند بر اساس این حقیقت با کسی چاپلوسی و تملق نمی‌کنند، هر چند که بسبب حمل رسالت خداوند متهم می‌شدند، در قدیم درباره حضرت عیسی عليه السلام گفتند: که او به ملک بنی‌اسرائیل طمع دارد در حالی که علمای بی‌عمل به علت چاپلوسی و تملق با حکومت روم آن را از دست داده بودند، و در مورد دعوت حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم گفته شد که: (انه لا جنة ولا نار ولكنه الملك).[٦] (هیچ بهشت وجهنمی‌در کار نیست بلکه مسئله پادشاهی است). یا این که

٤- الحجر: ٢٩.

٥- الفاتحة: ۴.

٦- يقول ابو سفيان: (يا بنى أمية، تلقفوها تلقف الكرة، فو الذى يحلف به ابو سفيان، ما من عذاب ولا حساب، ولا جنة ولا نار، ولا بعث ولا قيامة) ! (شرح نهج البلاغة – لابن أبي الحديد: ج ٩ ص ٥٣).

ابو سفیان گفت:(ای بنی‌امیه مانند یک کره [حکومت] را با چنگ و دندان بگیرید، و بدانید به آن چیزی که ابو سفیان قسم خورد، نه عذابی و نه حسابی، و نه بهشتی و نه جهنمی، و نه زندگی دیگری و نه قیامتی)!

می‌گفتند محمد ﷺ آمده است که پادشاهی را برای خود و فرزندانش به دست آورد، و در مورد علی ﷺ گفته می‌شد: (او بر ملک حریص است) با آن که آن‌ها می‌شنیدند که می‌فرماید: «ما لِعلی وملك لا یبقی»، (علی را با حکومت رانی بی دوام چه نسبتی است)؟ و پارسایی و روگردانی او از دنیا و زخرف آن را می‌دیدند و این است حال عیسی ﷺ و حضرت محمد ﷺ که بر هیچ کس مخفی نیست.

انبیاء و مرسلین و اوصیاء ﷺ توجهی به اقامات مردم نمی‌کنند در حالی که علمای بی‌عمل رضای مردم را به غضب آفریدگار ترجیح می‌دهند و به همین دلیل است که مردم از علمای بی‌عمل پیروی می‌کنند و با انبیاء و اوصیاء ﷺ که آن‌ها را به حاکمیت خدا در زمین دعوت می‌کنند به مبارزه بر می‌خیزند؛ چه در مرحله قانون گذاری و چه در مرحله اجرای قانون (قانون و حاکم)، لازم و ضروری است که دستور الهی، و حاکم تعیین شده از طرف خداوند سبحانه و تعالی باشد، و این مناسب حال و روز خیلی از مردمی‌که که تابع میل و خواهش‌های نفسانی هستند و خوشی در دنیا را بر عافیت آخرت ترجیح می‌دهند، نیست. و خداوند علیم و خبیر از حال اکثریت که بر آن افزون‌تری نیست خبر می‌دهد: ﴿وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فی الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّه﴾،[۷] (و اگر از بیشتر کسانی که در [این سر] زمین می‌باشند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند).

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ﴾.[۸]

(ولکن اکثر مردم ایمان نمی‌آورند).

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾.[۹]

(و بیشتر مردم هر چند آرزومند باشی ایمان‌آورنده نیستند).

﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ﴾.[۱۰]

(و قطعاً پیش از آن‌ها بیشتر پیشینیان به گمراهی افتادند).

﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾.[۱۱]

۷- الأنعام: ۱۱۶.

۸- هود: ۱۷.

۹- یوسف:۱۰۳.

۱۰- الصافات: ۷۱.

(آن‌ها را جز به حق نیافریده‌ایم لیکن بیشترشان نمی‌دانند).

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾.[۱۲]

(بگو که ستایش مخصوص خداوند است بلکه اکثر آن‌ها نمی‌دانند).

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾.[۱۳]

(بگو که ستایش مخصوص خداوند است بلکه اکثر آن‌ها تعقل نمی‌کنند).

﴿وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾.[۱۴]

(و گفتند اگر با تو از [نور] هدایت پیروی کنیم از سرزمین خود ربوده خواهیم شد آیا آنان را در حرمی‌امن جای ندادیم که محصولات هر چیزی که رزقی از جانب ماست به سوی آن سرازیر می‌شود ولی بیشترشان نمی‌دانند).

و مردم به بیشتر از این سه وسیله برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمین به چیز دیگری احتیاج ندارند، که جمع شدن این شرایط فقط در خلیفه خدا در زمین می‌باشد، امّا همان‌طوری که گروه اول (ملائکه) به دو دسته تقسیم شدند و ملائکه سجده کردند و ابلیس (لع) کفر ورزید و نسبت به واسطه (خلیفه خدا در زمین) راضی نبود، و این موارد سه گانه حجت تامه از طرف خدا جهت وجود خلیفه خدا در زمین می‌باشد.

و با این وجود خداوند سبحانه و تعالی و بخاطر رحمت گسترده او انبیاء و اوصیاء (ع) را با آیات و نشانه‌های زیادی که از جمله آن‌ها معجزات و رؤیاهایی که مؤمنین می‌بینند و غیره آن‌ها را تأیید کرده‌اند که من در صدد مناقشه و بیان آن‌ها نیستم، به کتاب‌هایی که برادران انصار امام مهدی (ع) نوشتند مراجعه کنید و خداوند آن‌ها را برای هر خیری در دنیا و آخرت محفوظ و نگه دارد.

ولکن فقط بحث جزئی در خصوص معجزاتی که انبیاء (ع) به وسیله‌ی آن‌ها تأیید شدند خواهم داشت بخاطر اهمیت آن‌ها و غفلت مردم از آن‌ها.

۱۱- الدخان: ۳۹.

۱۲- لقمان: ۲۵.

۱۳- العنکبوت: ۶۳.

۱۴- القصص: ۵۷.

و آن: مسئله تلبیس (سرپوش گذاشتن) در معجزه و هدف از آن می‌باشد.

این که مردم می‌دانند که از جمله معجزات حضرت موسی ﷺ عصایی بود که به اژدها تبدیل شد، که در زمان انتشار سحر و جادو بود، و از جمله معجزات حضرت عیسی ﷺ شفای بیماران در زمانی که طب و پزشکی در آن منتشر شده بود و از جمله معجزات حضرت محمد ﷺ قرآن است و آن در زمانی پیش آمد که بلاغت کلام منتشر شده بود؛ و در این جا کسی که با حقیقت آشنایی ندارد، علت تشبیه کردن معجزه هنگامی که در آن زمان منتشر شده را تنها برای غلبه بر سحر و طب و بلاغت می‌داند، ولکن حقیقتی که بر مردم مخفی مانده با آنکه در قرآن ذکر شده این است که معجزه مادی برای کسانی که جز ماده چیزی نمی‌دانند آمده است، که خداوند سبحانه و تعالی راضی نمی‌شود که ایمان به ماده باشد بلکه لازم و ضروری است که ایمان به غیب باشد.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾.[۱۵]

(کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آن‌ها روزی دادیم انفاق می کنند).

﴿إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾.[۱۶]

(بیم دادن تو تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حق را پیروی کند و از [خدای] رحمان درغیب بترسد [چنین کسی را] به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده).

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾.[۱۷]

(آن که در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه‌کار [باز] آید).

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.[۱۸]

(به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و

۱۵- البقرة: ۳.

۱۶- یس: ۱۱.

۱۷- ق: ۳۳.

۱۸- الحدید: ۲۵.

سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در غیب او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است).

خداوند سبحانه و تعالی خواستار ایمان بندگان به غیب می‌باشد، و معجزه‌هایی را که می‌فرستد حتماً در آن ایمان به غیب وجود دارد و به همین دلیل در آن اندکی پوشیدگی است، که در بیشتر مواقع در زمانی که ارسال می‌شوند شبیه به هم هستند ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾،[۱۹] (و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم).

به این دلیل مادی گرایان و کسانی که بجز ماده چیزی را نمی‌شناسند در مشابه بودنشان عذری برای سقوطشان می‌بینند ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ﴾،[۲۰] (پس چون حق از جانب ما برایشان آمد گفتند چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است آیا به آنچه قبلاً به موسی داده شد کفر نورزیدند گفتند دو ساحر با هم ساخته‌اند و گفتند ما همه را منکریم).

بنابراین تشابه برای آن‌ها عذری شده که بگویند ﴿سِحْرَانِ تَظَاهَرَا﴾، (دو ساحر با هم ساخته‌اند) و﴿إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ﴾، (ما همه را منکریم) أمیر المؤمنین (ع) با این اوصاف یکی از منافقین را توصیف می‌کند می‌فرماید: (... جعل الشبهات عاذرا لسقطاته)، (... شبه‌ها را برای سقوط خود عذری قرار داده‌اند).

اما اگر معجزه قدرتمند و قاهر باشد و در آن هیچ شبهه‌ای نباشد در آن حالت برای ایمان به غیب هیچ جایگاهی باقی نمی‌ماند که در این حالت پناه بردن به ایمان اجباری و قهری می‌شد، و این نه ایمان است و نه اسلام بلکه تسلیم شدن است و این مورد رضایت خداوند نمی‌باشد و آن را نمی‌خواهد و قبول نمی‌کند: ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْياً وَعَدْواً حَتى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا الذي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾،[۲۱] (و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز آنان را

۱۹- الأنعام: ۹.

۲۰- القصص: ۴۸.

۲۱- یونس: ۹۰.

دنبال کردند تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند نیست و من از تسلیم‌شدگانم).

پس فرعون ایمان می‌آورد و مسلمان می‌شود یا بگوئیم تسلیم می‌شود قبل از این که بمیرد امّا خداوند به این ایمان و این اسلام نه راضی می‌شود و نه قبول می‌کند و خداوند سبحان با این جواب به او پاسخ می‌دهد: ﴿آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾،[۲۲] (اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباهکاران بودی).

این ایمان به سبب یک معجزه قدرتمند و قهّار حاصل شد و برای کسانی که بجز این جهان مادی چیز دیگری را نمی‌شناسند، برای تأویل یا وارد شدن شبهه بر کسانی که به آن ایمان آوردند، و بدین طریق مجالی برای غیبی که خداوند خواهان ایمان به آن و از خلال آن است باقی نمی‌ماند، لذا تا این حد ایمان پذیرفتنی نیست؛ چون آن نوعی پناه آوردن و نوعی اطاعت اجباری است و این ایمان نیست ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِها خَيْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾،[۲۳] (آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید [اما] روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت [پدید] آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد بگو منتظر باشید که ما [هم] منتظریم).

﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾،[۲۴] (بگو روز پیروزی ایمان کسانی که کافر شده‌اند سود نمی‌بخشد و آنان مهلت نمی‌یابند).

و اگر خداوند می‌خواست که ایمان مردم با پناه آوردن و به اجبار باشد همراه انبیاء ﷺ معجزات قهار می‌فرستاد تا مجالی برای کسی باقی نماند که بگوید ﴿سِحْرَانِ تَظَاهَرَا﴾، (سحری ظاهر است) و یا ﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ

۲۲- یونس: ۹۱.

۲۳- الأنعام: ۱۵۸.

۲۴- السجدة: ۲۹.

الأَوَّلُونَ﴾،[۲۵] (اظهار جادوگری) یا آن‌ها گفتند: (بلکه گفتند خواب‌های شوریده است [نه] بلکه آن را بربافته بلکه او شاعری است پس همان‌گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه‌ای بیاورد).

خداوند می‌فرماید ﴿وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حتى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾،[۲۶] (اگر خدای تو می‌خواست اهل زمین همه یک سر ایمان می‌آوردند آیا تو مردم را به اجبار وا می‌داری که ایمان بیاورند؟)

و نیز خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾،[۲۷] (چنان چه انکار و اعتراض آن‌ها تو را سخت می‌آید اگر توانی نقبی در زمین بساز یا نردبانی بر آسمان بر افراز تا آیتی بر آن‌ها آوری و اگر خدا می‌خواست همه را مجتمع بر هدایت می‌کرد پس تو البته از آن جاهلان مباش).

پس حمد و ستایش خداوندی که به ایمان به غیب راضی است و ایمان را از راه غیب و از خلال غیب قرار داد و به ایمان به ماده راضی نمی‌شود و آن را در ماده و از طریق ماده قرار نمی‌دهد تا این که اهل قلوب و بصیرت نافذ را از بصیرت‌های کور و قلب‌های مختوم جدا سازد.

و در حقیقت، واقعیت همین است. هر چند که بسیارند که در این موضوع با هم بحث می‌کنند ولکن به این موارد کم اکتفا می‌کنم و مابقی را به مؤمنین وا می‌گذارم تا در آن بیفزایند...).

۲۵- الانبیاء: ۵.

۲۶- یونس: ۹۹.

۲۷- الأنعام: ۳۵.

فصلی درباره‌ی وصیّت:

وصیت از نزد آدم (علیه السلام):

سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب والهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسن بن محبوب السراد، عن مقاتل ابن سليمان، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: قال النبي: (أنا سيد النبيين، ووصيي سيد الوصيين وأوصياؤه سادة الأوصياء. إن آدم (علیه السلام) سأل الله تعالى أن يجعل له وصياً صالحاً، فأوحى الله عزوجل إليه: إني أكرمت الأنبياء بالنبوة، ثم اخترت خلقي وجعلت خيارهم الأوصياء. فقال آدم (علیه السلام): يا رب اجعل وصيي خير الأوصياء. فأوحى الله إليه: يا آدم، أوص إلى شيث. فأوصى آدم إلى شيث، وهو هبة الله بن آدم (... إلى أن قال (صلی الله علیه و آله)): وأوصى عيسى إلى شمعون بن حمون الصفا، وأوصى شمعون إلى يحيى بن زكريا، وأوصى يحيى بن زكريا إلى منذر، وأوصى منذر إلى سليمة، وأوصى سليمة إلى برده. ثم قال رسول الله: ودفعها إلى برده. وأنا أدفعها إليك يا علي، وأنت تدفعها إلى وصيك، ويدفعها وصيك إلى أوصيائك من ولدك واحداً بعد واحد، حتى تدفع إلى خير أهل الأرض بعدك. ولتكفرن بك الأمة، ولتختلفن عليك اختلافاً كثيراً شديداً. الثابت عليك كالمقيم معي، والشاذ عنك في النار "والنار مثوى الكافرين").[۲۸]

سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی‌خطاب و هیثم بن ابی مسروق النهدی از حسن بن محبوب السراد از مقاتل ابن سلیمان از ابی‌عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من سرور انبیاء هستم، و وصی من سرور اوصیاء و اوصیای او (علیهم السلام) سرور اوصیاء هستند، همانا آدم (علیه السلام) از خداوند تبارک و تعالی درخواست کرد که برای او وصی صالحی قرار دهد پس خداوند عزوجل به او (علیه السلام) وحی کرد: من با نبوّت أنبیاء را گرامی داشتم، سپس خَلقم را اختیار کرده و از بهترین آن‌ها اوصیاء را قرار دادم. پس آدم (علیه السلام) فرمود: خداوندا وصی مرا بهترین اوصیا قرار ده، پس خداوند به او وحی فرمود: ای آدم به شیث وصیت کن، پس آدم (علیه السلام) به شیث وصیت کرد، همانا او بخشش بلاعوض خداوند است ای فرزند آدم (... تا آنجا که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند): و عیسی

۲۸- الامامة و التبصرة – ابن بابویه القمی: ص۲۳-۲۰.

(ع) به شمعون بن حمون الصف وصیت کرد، و شمعون به یحیی بن زکریا وصیت کرد و یحیی بن زکریا به منذر و منذر به سلیمه و سلیمه به برده (ع) وصیت کردند. سپس رسول الله (ص) فرمودند: و برده آن را به من تسلیم کرد و من آن را به تو ای علی تسلیم می‌کنم و تو آن را به وصی خود تسلیم کن و وصی تو آن را به اوصیاء تو که از فرزندانت می‌باشند یکی پس از دیگری، تا آن را به دست بهترین اهل زمین که بعد از تو می‌باشد تسلیم کنند. و امت به تو کافر می‌شوند، و در مورد تو اختلاف بسیار شدیدی ایجاد می‌شود. و ثابت قدمان در راه تو در کنار من خواهند بود و کسانی که از تو دوری می‌کنند جایگاهشان جهنم است و «جهنم جایگاه کافران است»).

وصیت و سفارش رسول الله (ص) به أمیر المؤمنین (ع):

محمد بن يحيي، عن محمد بن الحسين و احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر (ع)، قال: (سمعته يقول: لما أن قضى محمد نبوته، واستكمل أيامه، أوحى الله تعالى إليه أن يا محمد، قد قضيت نبوتك واستكملت أيامك، فاجعل العلم الذي عندك والإيمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوة في أهل بيتك عند علي بن أبي طالب، فإني لن أقطع العلم والإيمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوة من العقب من ذريتك كما لم أقطعها من ذريات الأنبياء).[۲۹]

محمد بن یحیی، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه ثمالی، از ابی جعفر (ع)، فرمودند: (شنیدم فرمودند: هنگامی که نبوت محمد (ص) پایان یافت، و ایام او (ص) کامل گردید، خداوند تبارک و تعالی به ایشان (ص) وحی فرمودند: ای محمد همانا نبوت تو به پایان رسیده و ایام تو کامل گشته است، پس علم و ایمان و اسم اعظم و میراث علم و آثار علم نبوت که نزد توست آن را به اهل بیتت و نزد علی بن ابی طالب تسلیم کن و من هرگز علم و ایمان و اسم اعظم و میراث علم و آثار علم نبوت را از فرزندان تو قطع نمی‌کنم همان‌طور که از فرزندان انبیاء قطع نکردم).

۲۹-کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۹۲.

محمد بن الحسين وغيره، عن سهل، عن محمد بن عيسى، ومحمد بن يحيى ومحمد بن الحسين جميعاً، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر وعبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الديلم، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (أوصى موسى (عليه السلام) إلى يوشع ابن نون، وأوصى يوشع بن نون إلى ولد هارون، ولم يوص إلى ولده ولا إلى ولد موسى، إن الله تعالى له الخيرة، يختار من يشاء ممن يشاء، (... إلى أن قال (عليه السلام): وقال عز ذكره: ﴿وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾، ثم قال: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ فكان علي (عليه السلام) وكان حقه الوصية التي جعلت له، والاسم الأكبر، ميراث العلم، وآثار علم النبوة).[۳۰]

محمد بن حسین و غیره، از سهل، از محمد بن عیسی، ومحمد بن یحیی و محمد بن حسین جمیعاً، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی دیلم، از ابی نقل می‌کنند که عبد الله (علیه السلام)، فرمودند: (حضرت موسی (علیه السلام) به یوشع بن نون وصیت کرد، و یوشع بن نون به فرزند هارون وصیت کرد، و به فرزندان خویش و فرزندان موسی (علیه السلام) وصیّت نکرد؛ زیرا انتخاب و اختیار از آن پروردگار است و هر کس را که می‌خواهد انتخاب می‌کند... تا آن‌جا که (علیه السلام) فرمودند:که خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾، سپس فرمود: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ (و بدانید هر چه را که به غنیمت گرفته‌اید خمس آن برای خداوند و رسولش و نزدیکان او)، سپس فرمود: (و حق خویشان را بدهید) و او، علی (علیه السلام) بود و حق او وصیت است که برای او (علیه السلام) قرار داده شده است، همچنین اسم اعظم، میراث علم و آثار علم نبوت است).

وصیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) شب وفاتش به علی بن ابیطالب (علیه السلام):

أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن

۳۰- کافی- شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۹۶-۲۹۲.

أبيه ذى الثفنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكى الشهيد (ع)، عن أبيه أمير المؤمنين (ع)، قال: (قال رسول الله (ص) – في الليلة التى كانت فيها وفاته – لعلي (ع): يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الاثنى عشر إماماً سماك الله تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصديق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك.

يا علي، أنت وصيى على أهل بيتي حيهم وميتهم، وعلى نسائي: فمن ثبتها لقيتنى غداً، ومن طلقتها فأنا برئ منها، لم ترنى و لم أرها في عرصة القيامة، وأنت خليفتي على أمتي من بعدي. فإذا حضرتك الوفاة فسلمها إلى ابنى الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنى الحسين الشهيد الزكى المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه سيد العابدين ذى الثفنات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه على الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد (ع). فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبى وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين).[۳۱]

شيخ طوسى در كتاب خود (غيبت طوسى) گفته است، جماعتى به ما خبر داده‌اند، از حسين بن على بن سفيان بزوفرى، از على بن سنان موصلى عدل، از على بن حسين، از احمد بن محمد بن خليل، از جعفر بن احمد مصرى، از عمويش حسن بن على، از پدرش، از امام جعفر صادق، از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسين (ع)، نقل مى‌فرمايند كه اميرمؤمنان على (ع) فرمودند: (در شب وفات رسول خدا (ص) به من فرمودند: اى ابو الحسن قلم و صحيفه‌اى بياور و رسول خدا (ص) شروع به املا كردن وصيت و امام على (ع) آن را با دست خود مى‌نوشت تا به اين موضوع از وصيت رسيد و فرمودند (ص): اى على بعد از من دوازده امام و

۳۱– غيبت طوسي: ص ۱۰۸–۱۰۷.

بعد از آنها دوازده مهدی و اولین امامان تو هستی که خداوند در آسمان تو را با این نامها، علی مرتضی و امیرمؤمنان، صدیق بزرگ، فاروق أعظم، مأمون و مهدی قرار داده است. و این اسماء مخصوص تو است و کسی جز تو ادعای آنها را نخواهد کرد. ای علی تو وصی من بر اهل بیتم هم زنده و مرده‌ی آنها هستی و نیز بر زنانم که هر یک از آنها از تو پیروی کرد مرا در آخرت خواهد دید و هر یک از آنها از تو پیروی نکرد مرا در عرصه‌ی قیامت نخواهد دید و من او را نیز نخواهم دید. و تو خلیفه و جانشین بعد از من بر اُمتم هستی. و اگر وفاتت رسید خلافت را به فرزندم حسن و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندم حسین شهید مقتول و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش سید عابدان علی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد باقر و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش جعفر صادق و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش موسی کاظم و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش علی رضا و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد تقی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش علی نقی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش حسن عسکری و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد ﷺ تسلیم کند. و آنها دوازده امام می‌باشند و بعد از آنها دوازده مهدی می‌باشد و اگر وفاتش (مهدی ﷺ) رسید آن را به فرزندش اولین مقربین که سه اسم دارد اسمی همانند اسم من و پدرم و او احمد و عبد الله و اسم سوم او مهدی می‌باشد تسلیم کند و او اولین مؤمنان است). [۳۲]

وصیت أمیر المؤمنین ﷺ به امام حسن المجتبی ﷺ:

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي، قال: حدثني الأجلح وسلمة بن كهيل و داود بن أبي يزيد وزيد اليمامی‌قالوا: حدثنا شهر بن حوشب: (أن علياً ﷺ حين سار إلى الكوفة استودع أم سلمة كتبه والوصية، فلما رجع الحسن ﷺ دفعتها إليه). [۳۳]

۳۲- المصادر: الغيبة- للشيخ الطوسي: ص ۱۵۰، في مختصر بصائر الدرجات – الحسن بن سليمان الحلي: ص ۳۹ وفي طبعة أخرى ص ۱۵۹، وفي غاية المرام – للسيد هاشم البحراني: ج ۱ ص ۱۶۹ ج ۲ ص ۲۴۱، وفي بحار الأنوار – للعلامة محمد باقر المجلسي: ج ۳۶ ص۲۶۰؛ ج ۵۳۰ ص ۱۴۷، وفي تاريخ ما بعد الظهور – للسيد الصدر: ص۶۴۰.

۳۳-کافی شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۹۸.

عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابی بکرحضرمی، گوید: اجلح وسلمه بن کهیل و داود بن ابی‌یزید و زید یمامی با من چنین حدیث کردند و گفتند: شهر بن حوشب ما را چنین خبر داد: (علی (ع) هنگامی که خواست به سوی کوفه برود کتاب‌هایش و وصیت را به اُم سلمه داد پس هنگامی که حسن مجتبی (ع) آمد اُم سلمه آن‌ها را به او (ع) تسلیم کرد).

وصیت أمیر المؤمنین (ع) در هنگام وفات:

سلیم بن قیس الهلالی قال: (شهدت وصية علی بن أبی طالب صلوات الله علیه حین أوصی إلی ابنه الحسن (ع)، وأشهد علی وصیته الحسین (ع) ومحمداً وجمیع ولده وأهل بیته ورؤساء شیعته. ثم دفع (ع) الکتب والسلاح إلیه، ثم قال: یا بني، أمرني رسول الله أن أوصی إلیك وأدفع کتبي وسلاحي إلیك، کما أوصی إلی رسول الله ودفع کتبه وسلاحه إلیّ، وأمرنی أن آمرك إذا حضرك الموت أن تدفعها إلی أخیك الحسین. ثم أقبل علی الحسین (ع) فقال له: وأمرك رسول الله أن تدفعها إلی ابنك هذا – وأخذ بید ابن ابنه علی بن الحسین (ع) وهو صغیر – فضمه إلیه وقال له: وأمرك رسول الله أن تدفعها إلی ابنك محمد، فاقرأه من رسول الله السلام ومني. ثم أقبل علی ابنه الحسن (ع) فقال: یا بني، أنت ولی الأمر وولی الدم بعدي، فإن عفوت فلك، وإن قتلت فضربة مکان ضربة ولا تمثل. ثم قال: اکتب: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما أوصی به علي بن أبی طالب: أوصی أنه یشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریك له، وأن محمداً عبده ورسوله، أرسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون. ثم إن صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین، لا شریك له وبذلك أمرت وأنا من المسلمین. ثم إنی أوصیك یا حسن وجمیع ولدي وأهل بیتي ومن بلغه کتابي من المؤمنین بتقوی الله ربکم، فلا تموتن إلا وأنتم مسلمون. واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا، فإنی سمعت رسول الله یقول: "صلاح ذات البین أفضل من عامة الصلاة والصوم، وإن البغضة حالقة الدین وفساد ذات البین"، ولا قوة إلا بالله. انظروا ذوی أرحامکم فصلوهم یهون الله علیکم الحساب. والله الله في الأیتام فلا تغیروا أفواههم ولا تضیعوا من بحضرتکم، فقد سمعت رسول الله یقول: "من عال یتیماً حتی یستغنی أوجب الله له بذلك الجنة کما أوجب لآکل مال الیتیم النار". والله الله في القرآن، لا یسبقکم إلی العمل به

غيركم. والله الله في جيرانكم، فإن رسول الله أوصى بهم. والله الله في بيت ربكم، فلا يخلون منكم ما بقيتم فإنه إن يترك لم تناظروا. وإن أدنى ما يرجع به من أمه أن يغفر له ما قد سلف. والله الله في الصلاة، فانها خير العمل و انها عمود دينكم. والله الله في الزكاة، فانها تطفئ غضب ربكم. والله الله في شهر رمضان، فإن صيامه جنة من النار. والله الله في الفقراء والمساكين، فشاركوهم في معيشتكم. والله الله في الجهاد في سبيل الله بأموالكم وأنفسكم، فإنما يجاهد في سبيل الله رجلان: إمام هدى، ومطيع له مقتد بهداه. والله الله في ذرية نبيكم، فلا يظلمن بين أظهركم وأنتم تقدرون على الدفع عنهم. والله الله فى أصحاب نبيكم الذين لم يحدثوا حدثاً و لم يؤوا محدثاً، فإن رسول الله أوصى بهم ولعن المحدث منهم ومن غيرهم والمؤوى للمحدث. والله الله في النساء وما ملكت أيمانكم، لا تخافن فى الله لومة لائم فيكفيكهم الله وقولوا للناس حسناً كما أمركم الله. ولا تتركن الأمر بالمعروف والنهى عن المنكر فيولى الله الأمر أشراركم وتدعون فلا يستجاب لكم.

عليكم يا بنى بالتواصل والتباذل والتبار، وإياكم والنفاق والتقاطع والتدابر والتفرق. وتعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان واتقوا الله إن الله شديد العقاب. حفظكم الله من أهل بيت وحفظ فيكم نبيكم. أستودعكم الله وأقرء عليكم السلام. ثم لم يزل يقول (لا إله إلا الله) حتى قبض عليه السلام في أول ليلة من العشر الأواخر من شهر رمضان ليلة إحدى وعشرين، ليلة الجمعة، سنة أربعين من الهجرة).[۳٤]

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: (من شاهد وصیت علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام وفات به فرزندش حسن علیه السلام بودم، و حسین علیه السلام و محمد علیه السلام و جمیع فرزندان علیهم السلام و اهل بیتش و رؤسای شیعه‌ی ایشان را به عنوان گواه و شاهد قرار دادند. سپس حضرت علیه السلام کُتُب و سلاح را به فرزندش حسن علیه السلام سپردند، و فرمودند: پسرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر کرد به تو وصیت کنم و کتب و سلاحم را به تو دهم، همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت فرمودند و کتب و سلاح خویش را به من سپرد و نیز مرا امر کردند تا تو را امر کنم هنگامی که وفات تو رسید آن (وصیت) را به برادرت حسین علیه السلام تسلیم‌کنی، سپس حضرت به حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تو را امر می‌کند که آن را به فرزندت بدهی، و حضرت دست علی بن حسین علیه السلام که طفلی کوچک بود را گرفت و به آغوش کشید و به او

۳٤- کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمد باقر انصاری: ص ۴۴۷-۴۴۴.

فرمود: و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را امر می‌کند که آن را به فرزندت محمد (علیه السلام) تسلیم کنی، سپس از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و من به او سلام برسان حضرت به فرزندش حسن (علیه السلام) نگاه کرد و به او فرمود: ای فرزندم تو ولّی امر و ولّی الدم بعد از من هستی پس اگر او را بخشیدی برای تو است و اگر او را مجازات کردی – یک ضربه در برابر یک ضربه باشد و کسی را مُثله نکن، سپس فرمود: بنویس؛ بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت علی بن ابی طالب است و وصیت می‌کنم که او شهادت می‌دهد هیچ خدایی جز خدا نمی‌باشد و هیچ شریک و همتای ندارد، و محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده‌ی اوست، او را با هدایت و دین حق فرستاده تا دینش را بر همه‌ی ادیان ظاهر گرداند حتی اگر مشرکان کراهت داشته باشند. سپس نماز و اعمال و حیات و مرگم نزد خداوند جهانیان است، که هیچ شریکی ندارد و من به آن امر شده‌ام و من از مسلمین هستم. ای حسن تو و تمام فرزندانم و اهل بیتم و هر کس از مؤمنان که وصیت را می‌شنوند شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، هر گز نمیرید مگر این که مسلمان باشید. و به ریسمان الهی تمسک جویید و متفرق نشوید، و من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: آشتی و برقراری صلح میان دیگران از سال‌ها نماز و روزه با فضیلت‌تر است و بدانید که بُغض و کینه جداکننده‌ی دین و ایجاد کننده فساد میان دیگران است، و هیچ قدرتی نیست مگر به وسیله‌ی خدا. صله‌ی رحم را ادا کنید چون خداوند از این طریق حساب شما را آسان می‌کند.

شما را به خدا شما را به خدا در مورد یتیمان، آنان را چشم انتظار نگذارید و چیزی که در میان خود دارید را تباه نکنید. همانا شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر کس سرپرستی یتیمی را برعهده بگیرد و او را بی‌نیاز گرداند (یا حاجت او را برطرف کند)، خداوند بهشت را بر او واجب می‌گرداند، همان‌طور که آتش را بر کسانی که مال یتیم را می‌خورند واجب ساخته است. شما را به خدا شما را به خدا در مورد قرآن کسی در عمل به آن از شما پیشی نگیرد، شما را به خدا، شما را به خدا در مورد همسایگانتان، همانا رسول الله (صلی الله علیه و آله) به آنان سفارش می‌کردند، شما را به خدا شما را به خدا در مورد مسجد، هرگز آن راخالی نگذارید زیرا اگر آن را ترک کردید پس باید به چه چیزی دیگری توجه کنید. و همانا آن کوچک‌ترین جایی است که مردم برای استغفار از گناهان گذشته به آن رجوع می‌کنند. شما را به خدا، شما را به خدا، در مورد نماز، که آن بهترین اعمال است و آن ستون دین شماست. شما را به خدا، شما را به خدا، در مورد زکات که آن آتش غضب پروردگار را خاموش می‌کند. شما را به خدا شما را به خدا در

مورد ماه رمضان، روزه داشتن آن سپری است در برابر آتش جهنم، شما را به خدا شما را به خدا در مورد فقرا و مساکین، آنان را در معیشت و زندگی خود شریک گردانید، شما را به خدا، شمارا به خدا، در مورد جهاد در راه خدا. چه با اموال چه با جانها؛ زیرا تنها دو نفرند که در راه خدا جهاد می‌کنند: امام هدایتگر، و مقتدی و مطیع به فرمان او. شما را به خدا، شما را به خدا، در مورد ذریه‌ی پیامبرتان. مبادا در میان شما مظلوم واقع شوند در حالی که می‌توانید از آنان دفاع کنید. شما را به خدا، شما را به خدا در مورد اصحاب پیامبرتان کسانی که هرگز از کسی بدگویی نکردند و کسانی که از دیگران بدگویی می‌کنند پناه نمی‌دهند، چرا که رسول الله ﷺ به آنان سفارش کردند و بدگو کننده از آنها را لعنت کردند و از غیر آنها و کسی که به بدگو کننده از آنها پناه دهد. شما را به خدا شما را به خدا در مورد زنان و کنیزانتان، در راه خدا از ملامت سرزنش‌گر هراسی نداشته باشید و خداوند شما را کفایت می‌کند و با گفتار نیک با مردم ارتباط داشته باشید، همانطور که پروردگار شما را امر می‌کند و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید؛ زیرا شروران امت، بر شما مسلط می‌شوند و دیگر هر چه دعا کنید، مستجاب نمی‌شود.

ای فرزندانم شما را به بخشش و هم پیوستگی وحدت سفارش می‌کنم و از هرگونه نفاق و رویگردانی و تفرقه شما را بر حذر می‌دارم. بر نیکی و تقوا همکاری کنید اما هرگز بر گناه و عصیان و دشمنی همکاری نکنید. از خداوند بترسید که او بسیار عذاب دهنده است، خداوند شما را به وسیله اهل بیت محفوظ بدارد و پیامبر را در میانتان محفوظ بدارد و شما را به خداوند می‌سپارم و به شماها سلام می‌رسانم، حضرت ﷺ هنوز جمله‌ی لا اله الا الله را تکرار می‌کردند که روحشان در شب بیست و یکم ماه رمضان درشب جمعه سال ۴۰ هجری قمری به دیدار الهی شتافت).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الصمد بن بشير، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر ﷺ، قال: (إن أمير المؤمنين صلوات الله عليه لما حضره الذي حضره قال لابنه الحسن: ادن مني حتى أسر إليك ما أسر رسول الله إلي، وأئتمنك على ما ائتمنني عليه، ففعل).[۳۵]

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الصمد بن بشیر از ابی جارود از ابی جعفر

۳۵- کافی – شیخ کلینی ج ۱ ص ۲۹۸.

(ع) نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (هنگامی که زمان وفات أمیر المؤمنین (ع) رسید به فرزندش حسن(ع) فرمودند: نزدیک من بیا تا تو را به اسراری که رسول الله (ص) به من فرمودند، آگاه سازم و امانتی که رسول الله (ص) را به من سپرده، به تو بسپارم پس حضرت (ع) چنین کرد).

أسند الشيخ ابو جعفر القمی إلى تميم بن بهلول، إلى أبيه، إلى عبيد الله بن الفضل، إلى جابر الجعفي، إلى سفيان بن ليلى، إلى الأصبغ بن نباته: (أن علياً لما ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله دعا بالحسنين، فقال: (إني مقبوض في ليلتي هذه فاسمعا قولي، وأنت يا حسن وصيي والقائم بالأمر من بعدي، وأنت يا حسين شريكه في الوصية فأنصت ما نطق، وكن لأمره تابعاً ما بقي، فإذا خرج من الدنيا فأنت الناطق بعده، والقائم بالأمر عنه).[۳۶]

شیخ ابو جعفر قمی از تمیم بن بهلول از عبیدالله بن فضل از جابر جعفی از سفیان بن لیلی از اصبغ بن نباته استناد می‌کنند که می‌گوید: (هنگامی که ابن ملجم ملعون فرق علی (ع) را شکافت، حضرت (ع) حسن و حسین (ع) را فراخواند و به آنان فرمودند: من در این شب رحلت می‌کنم پس به سخنان من گوش فرا دهید! ای حسن، تو وصی من هستی و قائم به امر بعد از من هستی و تو ای حسین شریک او در وصیت هستی پس آنچه را گفت، تو گوش کن و مطیع امر او باش تا زمانی که او باقی است پس هنگامی که برادرت حسن وفات یافت تو سخنگو و قائم به امر بعد از او هستی).

وصیت امام حسن مجتبی (ع) در هنگام وفات:

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن بكر بن صالح [قال الكليني] وعدة من أصحابنا، عن ابن زياد، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن هارون بن الجهم، عن محمد ابن مسلم، قال سمعت أبا جعفر (ع)يقول: (لما حضر الحسن بن علي (ع) الوفاة قال للحسين (ع): يا أخي، إني أوصيك بوصية فاحفظها، إذا أنا مت فهيئني ثم وجهني إلى رسول الله لأحدث به عهدا ثم اصرفني إلى أمي ثم ردني فادفني بالبقيع، واعلم أنه سيصيبني من عائشة ما يعلم الله والناس صنيعها وعداوتها لله ولرسوله وعداوتها لنا أهل البيت، فلما قبض الحسن (ع) [و] وضع على السرير ثم انطلقوا به إلى

۳۶- صراط مستقیم – علی بن یونس عاملی ج ۲ ص ۱۶۱-۱۶۰:

مصلى رسول الله الذي كان يصلى فيه على الجنائز فصلى عليه الحسين عليه).[۳۷]

علی بن ابراهیم از پدرش از بکر بن صالح (کلینی می‌گوید) و عده‌ای از اصحاب ما از بن زیاد از محمد بن سلیمان دیلمی از هارون بن جهم از محمد بن مسلم نقل می‌کنند که گوید: از ابا جعفر علیه السلام شنیدم که فرمودند: (هنگامی که وفات حسن بن علی علیه السلام فرا رسید به حسین علیه السلام فرمودند: ای برادر، من تو را به وصیتی سفارش می‌کنم پس آن را حفظ کن، هنگامی که وفات یافتم مرا آماده کن و به سوی [قبر] رسول الله صلی الله علیه و آله قرار ده تا در مورد عهدی با ایشان صلی الله علیه و آله سخن گویم، سپس مرا به سوی مادرم علیها السلام روانه گردان و سپس مرا به بقیع بازگردان و در آن‌جا مرا به خاک بسپار، و بدان که به من از سوی عایشه مصیبتی می‌رسد که خداوند داند، او چقدر با خداوند و رسولش و ما اهل بیت علیهم السلام دشمنی دارد، پس هنگامی که حسن علیه السلام وفات یافت، ایشان را در مرکبی قرار داده و به سوی مصلی رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن بر جنازه‌ها نماز می‌خواندند، بردند پس در آن‌جا حسین علیه السلام بر ایشان نماز خواند).

محمد بن الحسن وعلي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن بعض أصحابنا، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله علیه السلام، قال: (لما حضرت الحسن بن علي علیه السلام الوفاة، قال: يا قنبر، انظر هل ترى من وراء بابك مؤمناً من غير آل محمد علیهم السلام؟ فقال: الله تعالى ورسوله وابن رسوله أعلم به مني، قال: ادع لي محمد بن علي، (... إلى أن قال): فقال له الحسن بن علي علیه السلام: يا محمد بن علي، أما علمت أن الحسين بن علي علیه السلام بعد وفاة نفسي، ومفارقة روحي جسمي، إمام من بعدي، وعند الله جل اسمه في الكتاب، وراثة من النبي أضافها الله عزوجل له في وراثة أبيه وأمه فعلم الله أنكم خيرة خلقه، فاصطفى منكم محمداً واختار محمد علياً علیهما السلام، واختارني علي علیه السلام بالإمامة، واخترت أنا الحسين علیه السلام،... إلى آخر الوصية).[۳۸]

محمد بن حسن و علی بن محمد از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان دیلمی‌از برخی اصحاب ما از مفضل بن عمر از ابی عبد الله علیه السلام فرمودند: (هنگامی که وفات حسن بن علی علیه السلام فرا رسید فرمودند: ای قنبر بنگر آیا پشت در مؤمنی جز آل محمد علیهم السلام می‌بینی؟ عرض کرد: خداوند و رسولش و فرزند رسولش داناتر از من هستند. فرمودند: محمد بن علی را نزد من

۳۷-کافی- شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰.

۳۸- کافی – شیخ کلینی: ج۱ ص ۳۰۲-۳۰۰.

بیاور (تا آنجا که فرمودند) و حسن بن علی (ع) به ایشان فرمودند: ای محمد بن علی می‌دانی که حسین بن علی بعد از وفات جانم، و هنگامی که روحم جسمم را ترک کند، او امام بعد از من است، که نزد خداوند نام او را در کتاب قرار داده و او را وارث پیامبر قرار داد و خداوند وراثت پدر و مادرش (ع) را نیز به او داد و خداوند دانست که شما بهترین خلق او هستید پس محمد (ص) را از میان شما را برگزید و محمد (ص) علی (ع) را برگزید و علی (ع) مرا برگزید و من حسین (ع) را برگزیدم... تا آخر وصیت).

وصیت امام حسین (ع) به امام سجاد (ع):

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن الحسين صلوات الله عليه لما صار إلى العراق استودع أم سلمة (رض) الكتب والوصية، فلما رجع علي بن الحسين (ع) دفعتها إليه).[۳۹]

عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد از علی بن حکم از سیف بن عمیره از ابی‌بکر حضرمی نقل می‌کنند که ابی عبد الله (ع) فرمودند: (هنگامی‌که حسین (ع) به سوی کربلا رهسپار شد کتاب و وصیت را به ام سلمه (رض) سپرد و هنگامی‌که علی بن حسین (ع) آمد، ام سلمه آنها را به ایشان تسلیم کرد).

وصیت امام حسین (ع) در هنگام وفات به فرزندش سجاد (ع):

(لما ضاق الأمر بالحسين (ع) وقد بقي وحيداً فريداً، التفت إلى خيم بني أبيه فرآها خالية منهم، ثم التفت إلى خيم بني عقيل فوجدها خالية منهم، ثم التفت إلى خيم أصحابه فلم ير منهم أحداً، فجعل يكثر من قول لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم. ثم ذهب إلى خيم النساء، فجاء إلى خيمة ولده زين العابدين (ع) فرآه ملقى على نطع من الأديم، فدخل عليه وعنده زينب تمرضه، فلما نظر إليه علي بن الحسين (ع) أراد النهوض فلم يتمكن من شدة المرض، فقال لعمته: أسندينى إلى صدرك فهذا ابن رسول الله (ص) قد أقبل، فجلست زينب خلفه وأسندته إلى صدرها،

۳۹- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۴.

فجعل الحسين عليه السلام يسأل ولده عن مرضه، وهو يحمد الله تعالى، ثم قال: يا أبتاه، ما صنعت اليوم مع هؤلاء المنافقين؟ فقال له الحسين عليه السلام: يا ولدي، قد استحوذ عليهم الشيطان فأنساهم ذكر الله، وقد شب الحرب بيننا وبينهم لعنهم الله حتى فاضت الأرض بالدم منا ومنهم. فقال علي عليه السلام: يا أبتاه، أين عمي العباس؟ فلما سأل عن عمه اختنقت زينب بعبرتها، وجعلت تنظر إلى أخيها كيف يجيبه؛ لأنه لم يخبره بشهادة عمه العباس، خوفاً من أن يشتد مرضه. فقال عليه السلام: يا بني، إن عمك قد قتل، قطعوا يديه على شاطئ الفرات. فبكى علي بن الحسين عليه السلام بكاءً شديداً حتى غشى عليه، فلما أفاق من غشوته جعل يسأل عن كل واحد من عمومته، والحسين عليه السلام يقول له: قتل. فقال: وأين أخي علي، وحبيب بن مظاهر، ومسلم بن عوسجة، وزهير بن القين؟ فقال له: يا بني، اعلم أنه ليس في الخيام رجل حي إلا أنا وأنت، وأما هؤلاء الذين تسأل عنهم فكلهم صرعى على وجه الثرى! فبكى علي بن الحسين عليه السلام بكاءً شديداً، ثم قال لعمته زينب: يا عمتاه، على بالسيف والعصا. فقال له ابو ه: وما تصنع بهما؟ فقال: أما العصا فأتوكأ عليها، وأما السيف فأذب به بين يدى ابن رسول الله صلى الله عليه وآله، فإنه لا خير فى الحياة بعده. فمنعه الحسين من ذلك، وضمه إلى صدره وقال له: يا ولدي، أنت أطيب ذريتي، وأفضل عترتي، وأنت خليفتى على هؤلاء العيال والأطفال، فإنهم غرباء مخذولون، قد شملتهم الذلة واليتم وشماتة الأعداء ونوائب الزمان، سكتهم إذا صرخوا، وآنسهم إذا استوحشوا، وسل خواطرهم بلين الكلام، فإنهم ما بقى من رجالهم من يستأنسون به غيرك، ولا أحد عندهم يشكون إليه حزنهم سواك، دعهم يشموك وتشمهم، ويبكوا عليك وتبكى عليهم. ثم لزمه بيده عليه السلام وصاح بأعلى صوته: يا **زينب**، ويا **أم كلثوم**، ويا **سكينة**، ويا **رقية**، ويا **فاطمة**، إسمعن كلامي واعلمن أن ابنى هذا خليفتى عليكم، وهو إمام مفترض الطاعة. ثم قال له: يا ولدي، بلغ شيعتي عني السلام، فقل لهم: إن أبي مات غريباً فاندبوه، ومضى شهيداً فابكوه).[٤٠]

هنگامی که عرصه‌ی میدان بر حسین بن علی عليه السلام تنگ گشت و تنها و بی‌یاور ماند، به خیمه‌ی بنی‌هاشم نظر کرد و آن را خالی دید، سپس به خیمه‌ی بنی‌عقیل نظر کرد آن را خالی از اهلش دید، سپس به خیمه‌ی اصحابش نظر افکند آن را خالی دید، حضرت عليه السلام با این جمله بصورت مکرر خود را آرام می‌کردند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، سپس به خیمه‌ی

٤٠- موسوعه الکلمات امام الحسین عليه السلام – لجنة الحدیث فی معهد باقرالعلوم عليه السلام ص ٥٨٥-٥٨٣.

زنان رفت، و به سوی خیمه‌ی فرزندش زین العابدین آمد او را دید که بر زیراندازی افتاده است، وارد شد و زینب (س) را نزد او دید که تیمارش می‌کرد، پس هنگامی که زین العابدین (ع) پدر را دید خواست بلند شود اما از شدت بیماری نمی‌توانست بلند شود، پس به عمه‌اش فرمود: عمه جان مرا بر سینه‌ی خود تکیه ده که این فرزند رسول الله (ص) است که به سوی ما آمده، پس زینب (س) در پشت ایشان (ع) قرار گرفته و تکیه‌گاه ایشان شد، پس حضرت (ع) از فرزندش در مورد بیماریش سؤال می‌کرد و سجاد (ع) حمد و سپاس خدای را به جا می‌آورد سپس فرمود: ای پدر امروز با این منافقین چه می‌کنی؟ حسین (ع) به او فرمود: فرزندم شیطان بر آنان چیره شده و در جسمشان حلول کرده و یاد خدا را از دلشان ربوده و جنگ بین ما و آنان آشکارا گشته تا زمین از خون ما و آنان لبریز گردد. سپس سجاد (ع) پرسید: پدر، عمویم عباس کجاست؟ هنگامی که این سؤال را پرسید بغض گلوی خشکیده‌ی زینب (س) را درهم می‌فشرد و به برادرش می‌نگریست که چه جوابی به فرزندش می‌دهد، زیرا حضرت بخاطر بیماری شدیدش او را از شهادت عمویش بی‌خبر ساخت از بیم این که بیماریش شدیدتر شود، پس حضرت (ع) فرمود: پسرم عمویت کشته شد دستان او را بر لب فرات قطع کردند. پس علی بن حسین (ع) گریست و از شدت گریه بی‌هوش شد، پس هنگامی که به هوش آمد و در مورد تک تک عموهایش پرسید و حسین (ع) هم تنها یک پاسخ به ایشان می‌فرمود: کشته شد. سجاد (ع) پرسید: پس برادرم علی کجاست؟ حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟ حضرت (ع) فرمودند: فرزندم بدان که جز من و تو هیچ زنده‌ای در خیمه‌ها نیست. اما در مورد آنهایی که سؤال کردی همه‌ی آنها کشته شدند و بدنشان روی خاک افتاده است! پس سجاد (ع) به شدت گریست سپس به عمه‌اش زینب (س) فرمود: عمه جان آن شمشیر و عصا را برایم بیاورید. پدر به او فرمود: می‌خواهی با آنها چه کنی؟ فرمود: می‌خواهم بر عصا تکیه کنم و با شمشیر در رکاب فرزند رسول الله (ص) مبارزه کنم زیرا بعد از او هیچ خیری در دنیا نیست. حضرت (ع) او را از این کار منع کرد و به آغوش کشید و فرمود: فرزندم تو پاک‌ترین ذریه‌ی من هستی و فاضل‌ترین عترت منی و تو خلیفه‌ی من بر این زنان و کودکان هستی زیرا آنان غریبه‌هایی خوار گشته‌اند که ذلت، یتیمی و شماتت دشمنان و مصائب زمانه دامنگیر آنان گشته است پس اگر فریاد کشیدند، آنان را آرام کن و هنگام وحشت مونس آنان باش با نرمی با آنان مدارا کن زیرا برای آنان هیچ مردی جز

تو نمانده است و جز تو کسی را ندارند که به او گله و شکایت کنند به آنان اجازه ده که تو را ببویند، تو نیز آنان را استشمام کن، بر تو گریه کنند و تو نیز بر آنان گریه کن. پس حضرت دست ایشان ﷺ را گرفت و با صدایی بلند فرمود: ای زینب، ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای فاطمه ﷺ کلام مرا بشنویید و بدانید این فرزندم، خلیفه‌ی من بر شما و امام واجب اطاعت بر همگان است. سپس حضرت ﷺ فرمودند: فرزندم، سلام مرا به شیعیانم برسان به آنان بگو: پدرم غریب کشته شد پس او را بخوانید، او شهید کشته شده پس بر او بگریید).

محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، وأحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر ﷺ، قال: (إن الحسين بن علي ﷺ لما حضره الذي حضره، دعا ابنته الكبرى فاطمة بنت الحسين ﷺ فدفع إليها كتاباً ملفوفاً ووصية ظاهرة وكان علي بن الحسين ﷺ مبطوناً معهم لا يرون إلا أنه لما به، فدفعت فاطمة الكتاب إلى علي بن الحسين ﷺ، ثم صار والله ذلك الكتاب إلينا يا زياد. قال: قلت: ما في ذلك الكتاب جعلني الله فداك؟ قال: فيه والله ما يحتاج إليه ولد آدم منذ خلق الله آدم إلى أن تفنى الدنيا، والله إن فيه الحدود، حتى أن فيه أرش الخدش).[٤١]

محمد بن یحیی از محمد بن محمد بن حسین و احمد بن محمد از محمد بن اسماعیل از منصور بن یونس از ابی‌جارود از ابی جعفر ﷺ نقل می‌کنند که حضرت ﷺ فرمودند: (هنگامی که بر حسین ﷺ لازم شد آن‌چه لازم و حاضر است دختر بزرگش فاطمه ﷺ را فرا خواند و به او کتاب سر بسته و وصیتی در ظاهر داد و حسین بن علی ﷺ با آن‌ها به طور سر پوشیده عمل می‌کرد مگر وقتی که او آن را آشکار می‌کرد، و فاطمه کتاب را به علی بن حسین ﷺ سپرد، ای زیاد به خدا سوگند و آن کتاب اکنون به دست ما رسیده است. (گوید) عرض کردم: فدایتان شوم در آن کتاب چیست؟ فرمودند: در آن احتیاجات فرزند آدم از زمان خلقت آدم ﷺ تا نابو دی دنیا ذکر شده است و به خدا سوگند که در آن حدودی است، حتی در آن حدود تخت الخدش).

٤١- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۴-۳۰۳.

مطالبه‌ی محمد بن حنفیه درمورد امامت:

حدثنا أحمد بن محمد ومحمد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رياب، عن أبي عبد الله (ع) وزرارة، عن أبي جعفر (ع)، قال: (لما قتل الحسين أرسل محمد بن الحنفية إلى علي بن الحسين (ع) فخلا به، ثم قال له: يا بن أخي قد علمت أن رسول الله (ص) كان قد جعل الوصية والإمامة من بعده إلى علي بن أبي طالب (ع)، ثم إلى الحسن (ع)، ثم إلى الحسين (ع)، وقد قتل ابو ك و لم يوص وأنا عمك وصنو أبيك وولادتي من علي، وأنا في سني وقديمي أحق بها منك في حداثتك فلا تنازعني الوصية والإمامة ولا تجانبني، فقال له علي بن الحسين: يا عم، اتق الله ولا تدع ما ليس لك بحق، إني أعظك أن تكون من الجاهلين. يا عم، إن أبي صلوات الله عليه أوصى إلي قبل أن يتوجه إلى العراق، وعهد إلي في ذلك قبل أن يستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله عندي، فلا تتعرض لهذا فاني أخاف عليك نقص العمر وتشتت الحال، تعال حتى نتحاكم إلى الحجر الأسود ونسأله عن ذلك. قال ابو جعفر (ع): وكان الكلام بينهما بمكة، فانطلقا حتى إذا أتيا الحجر فقال علي لمحمد: ابداء وابتهل إلى الله وسله أن ينطق لك. فسأله محمد وابتهل في الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر فلم يجبه، فقال له علي بن الحسين (ع): أما إنك يا عم لو كنت وصياً وإمام لأجابك. فقال له محمد: فادع أنت يا بن أخي وسله. فدعا الله علي بن الحسين بما أراد ثم قال: أسئلك بالذي جعل فيك ميثاق الأنبياء والأوصياء وميثاق الناس أجمعين لما أخبرتنا من الوصي والإمام بعد الحسين بن علي (ع). فتحرك الحجر حتى كاد أن يزول عن موضعه ثم أنطقه الله بلسان عربي مبين فقال: اللهم إن الوصية والإمامة بعد الحسين بن علي (ع) إلى علي بن الحسين بن علي (ع) ابن فاطمة بنت رسول الله صلوات الله عليهم. فانصرف محمد بن الحنفية وهو يتولى علي بن الحسين).[۴۲]

احمد بن محمد و محمد بن حسين از حسن بن محبوب از علي بن رياب از ابى عبد الله (ع) و نيز زراره از ابى جعفر (ع) نقل مى‌كنند كه حضرت فرمودند: (هنگامى كه حسين (ع) به شهادت رسيد محمد بن حنفيه به سوى على بن حسين (ع) رفت و به ايشان عرض كرد: اى فرزند برادرم! مى‌دانم كه رسول الله (ص) وصيّت و امامت بعد از خود را به على بن ابى طالب (ع) سپرد و على (ع) آن را به فرزندش حسن و حسن آن را به برادرش حسين (ع) سپرد اما

۴۲- بصائر الدرجات – محمد بن حسن صفار: ص ۵۲۲.

پدر شما به شهادت رسیده و هیچ وصیتی نکرده است و من عموی تو و همسن پدرت هستم و من از فرزندان علی هستم، و من از نظر سن و تجربه از تو به آن شایسته‌ترم، پس در مورد امامت و وصیت با من نزاع نکن. علی بن حسین (علیه السلام) فرمودند: ای عمو جان از خداوند بترس و در مورد حقی که برای تو نیست ادعا مکن، تو را پند می‌دهم که مبادا از جاهلان شوی! عموجان، پدرم که صلوات خداوند بر او باد قبل از این که به سوی عراق حرکت کند به من وصیت کرد، و یک ساعت قبل از شهادت در مورد آن از من عهد گرفت و این سلاح رسول الله (صلی الله علیه و آله) نزد من است، پس در مورد آن اعتراض مکن؛ زیرا از کوتاهی عمر و پریشان حالی بر تو بیمناکم، بیا تا حجر الأسود بین ما قضاوت کند و از آن در مورد این مسئله بپرسیم. ابو جعفر (علیه السلام) می‌فرمایند: این سخنان در مکه میان آنان پیش آمد پس هر دو به سوی حجر آمدند پس علی بن الحسین (علیه السلام) به محمد فرمود: تو آغاز کن و از خداوند بخواه که حجر به نطق آید پس محمد از آن پرسید و دعا کرد و از خداوند خواست که حجر سخن بگوید پس هیچ سخنی از حجر شنیده نشد علی بن حسین (علیه السلام) به او فرمودند: ای عمو جان اگر تو امام و وصی بودی، به تو پاسخ می‌داد پس محمد گفت: ای پسر برادرم تو از او بخواه که پاسخ بدهد پس علی بن حسین (علیه السلام) دعا کرد و درخواست خویش را طلب کرد و به حجر فرمود: ای کسی که خداوند میثاق انبیاء و اوصیاء و میثاق تمام مردم را در تو قرار داد به من خبر ده که امام و خلیفه بر مردم بعد از حسین بن علی کیست؟ ناگهان حجرالاسود به طور معجزه آسایی از جای خود تکان خورد و نزدیک بود از موضع خود خارج شود پس به امر خداوند به زبان عربی فصیح سخن گفت و فرمود: پروردگارا همانا وصِّیت و امامت بعد از حسین بن علی (علیه السلام) به علی بن حسین بن علی بن فاطمه (علیها السلام) دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) واگذار شده است پس محمد بن حنفیه از عمل خود بازگشت و به پیروی از علی بن حسین (علیه السلام) روی آورد).

وصیت امام سجاد (علیه السلام) به فرزندش امام باقر (علیه السلام):

(دخل جابر علي زين العابدين (علیه السلام) فرأى عنده غلاماً، فقال له: أقبل، فأقبل، فقال له: أدبر، فأدبر، فقال جابر: شمائل رسول الله (صلی الله علیه و آله)، ثم قال لزين العابدين: من هذا؟ قال: ابني ووصيي وخليفتي من بعدي، اسمه محمد الباقر. فقام جابر وقبل رأسه ورجليه وأبلغه سلام جده وأبيه

(ع).[۴۳]

(جابر بر زین العابدین (ع) وارد شد و نزد ایشان (ع) غلامی دید، حضرت (ع) به ایشان می‌فرمودند: برو، غلام رفت و دوباره فرمودند: بازگرد، غلام نیز بازگشت. جابر می‌گوید: شکل و شمائل او شبیه رسول الله (ص) است به امام زین العابدین (ع) عرض کردم: مولای من این غلام کیست؟ فرمودند: این فرزند و وصی و خلیفه‌ی من بعد از من می‌باشد و نامش محمد باقر است. پس جابر به سوی امام (ع) رفته و سر و پای ایشان را بوسید و سلام پدر و جدش را ابلاغ کرد).

وصیت امام سجاد (ع) درهنگام وفات:

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن إسماعیل بن مهران، عن درست بن أبی منصور، عن عیسی بن بشیر، عن أبی حمزة قال: قال ابو جعفر (ع): (لما حضرت أبی علی بن الحسین (ع) الوفاة ضمنی إلی صدره وقال: یا بني، أوصیك بما أوصانی به أبی حین حضرته الوفاة وبما ذکر أن أباه أوصاه به یا بنی اصبر علی الحق وإن کان مراً).[۴۴]

عده‌ای از اصحابم از احمد بن ابی عبد الله از اسماعیل بن مهران از درست بن ابی منصور از عیسی بن بشیر از ابی حمزه نقل می‌کنند که ابو جعفر (ع) فرمودند: (هنگامی که زمان وفات علی بن حسین (ع) فرا رسید مرا در آغوش گرفت و فرمودند: ای فرزندم تو را به چیزهایی وصیت می‌کنم که پدرم در هنگام وفات به من وصیت کرد و نیز پدران او (ع) نیز به او وصیت کرده بودند ای فرزندم بر حق صبور باش هر چند خیلی تلخ باشد).

احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابی قاسم کوفی از محمد بن سهل از ابراهیم بن ابی بلاد از اسماعیل بن محمد بن عبد الله بن علی بن حسین نقل می‌فرمایند که ابی جعفر (ع) فرمودند: (هنگامی که زمان وفات علی بن حسین (ع) فرا رسید قبل از آن صندوقی را خارج کردند و فرمودند: ای محمد، این صندوق را حمل کن. فرمودند: پس چهار نفر صندوق را حمل کردیم، پس هنگامی که فوت کردند برادران او آمدند و طالب آن‌چه را که در صندوق بودند،

۴۳- الصراط المستقیم – علی بن یونس عاملی: ج ۲ ص ۱۶۱.

۴۴- کافی – شیخ کلینی: ج ۲ ص ۹۱.

و گفتند: نصیب ما را از این صندوق بدهید؟ او فرمود: به خدا سوگند که شما درآن صندوق هیچ نصیب و بهره‌ای ندارید و اگر داشتید این صندوق به من سپرده نمی‌شد و در صندوق سلاح رسول الله ﷺ بود).[۴۵]

محمد بن يحيى، عن عمران بن موسى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عبد الله، عن عيسى بن عبد الله، عن أبيه، عن جده، قال: (التفت على بن الحسين عليه السلام إلى ولده وهو فى الموت وهم مجتمعون عنده، ثم التفت إلى محمد بن علي فقال: يا محمد، هذا الصندوق اذهب به إلى بيتك. قال: أما إنه لم يكن فيه دينار ولا درهم، ولكن كان مملوءاً علماً).[۴۶]

محمد بن یحیی از عمران بن موسی از محمد بن حسین از محمد بن عبد الله از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدش نقل می‌کند که گفته است: (در آن حال که علی بن حسین علیه السلام در بستر وفات افتاده بود در میان جمعیت به فرزندش رو کرد و سپس به محمد بن علی التفات کرد و فرمود: ای محمد این صندوق را به خانه‌ی خودت ببرید. فرمود: در آن صندوق نه دینار بود و نه درهم بلکه لبریز از علم بود).

وصیت امام باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق علیه السلام:

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن أبي الصباح الكنانى قال: (نظر ابو جعفر عليه السلام إلى أبي عبد الله عليه السلام يمشي، فقال: ترى هذا؟ هذا من الذين قال الله عزوجل: "ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض ونجعلهم أئمة ونجعلهم الوارثين").[۴۷]

حسین بن محمد از معلی بن محمد از وشاء ازابان بن عثمان از ابی صباح الکنانی نقل می‌کنند: امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام که در حال راه رفتن بودند نظر کرد و فرمود: (او را می‌بینی؟ او از جمله کسانی است که خداوند متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید: و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین مستضعف بودند، منت کنیم و آنان را ائمه و وارثان قرار می‌دهیم).

أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن يونس بن يعقوب، عن طاهر قال:

۴۵- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۵.

۴۶- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۵.

۴۷- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۶.

(كنت عند أبي جعفر (ع) فأقبل جعفر (ع)، فقال ابو جعفر (ع): هذا خير البرية).[۴۸]

احمد بن محمد از محمد بن خالد از برخی اصحاب ما از یونس بن یعقوب از طاهر نقل می‌کنند که گوید: (نزد ابو جعفر (ع) بودم پس جعفر [امام صادق](ع) به سوی ما آمد، حضرت (ع) فرمودند: این بهترین خلق است).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن جابر بن يزيد الجعفي، عن أبي جعفر (ع)، قال: (سئل عن القائم (ع) فضرب بيده على أبي عبد الله (ع) فقال: هذا والله قائم آل محمد (ص). قال عنبسة: فلما قبض ابو جعفر (ع) دخلت على أبي عبد الله (ع) فأخبرته بذلك، فقال: صدق جابر. ثم قال: لعلكم ترون أن ليس كل إمام هو القائم بعد الإمام الذي كان قبله).[۴۹]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از هشام بن سالم از جابر بن یزید جعفی نقل می‌کنند که از ابو جعفر (ع) درباره‌ی قائم (ع) پرسیدند، (حضرت دست خویش را بر پشت ابی عبد الله (ع) قرار داد و فرمود: به خدا سوگند این قائم آل محمد (ع) است. عنبسه گوید: هنگامی که ابو جعفر (ع) وفات یافت من بر ابی عبد الله (ع) وارد شدم و در مورد آن به ایشان (ع) اطلاع دادم حضرت فرمودند: جابر راست می‌گوید، سپس فرمودند: شاید شماها تصور می‌کنید که هر امام بعد از امامی که قبل از او بوده، قائم نیست).

وصیت امام باقر (ع) در هنگام وفات:

علی بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن عبد الأعلى، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن أبي (ع) استودعني ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهوداً. فدعوت له أربعة من قريش، فيهم نافع مولى عبد الله بن عمر، فقال: اكتب، هذا ما أوصى به يعقوب بنيه "يا بني إن الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن إلا وأنتم مسلمون" وأوصى محمد بن علي إلى جعفر بن محمد وأمره أن يكفنه في برده الذي كان يصلي فيه الجمعة، وأن يعممه بعمامته، وأن يربع قبره، ويرفعه أربع أصابع، وأن يحل عنه أطماره عند دفنه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمكم

۴۸- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۷.

۴۹- کافی – شیخ کلینی ج ۱ ص۳۰۷.

الله، فقلت له: يا أبت – بعد ما انصرفوا – ما كان في هذا بأن تشهد عليه؟ فقال: يا بني، كرهت أن تغلب وأن يقال: إنه لم يوص إليه، فأردت أن تكون لك الحجة).[۵۰]

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الأعلی، از ابی عبد الله ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (همانا پدرم ﷺ آنچه لازم بود تسلیم کرد، پس هنگامی که وفاتش نزدیک شد فرمود: چند شاهد حاضر کن. و چهار تن از قریش دعوت کردم، در میان آنان نافع مولای عبد الله بن عمر بود، پس فرمودند: بنویس این چیزی است که یعقوب به فرزندش وصیت کرد "ای فرزندم خداوند دین را برای شما برگزید پس هرگز نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید" و محمد بن علی به جعفر بن محمد ﷺ وصیّت فرمود و ایشان ﷺ را امر کرد که حضرت را در بُرده (نوعی لباس) که در آن نماز جمعه خوانده می‌شود، کفن کند و با عمامه‌ی خویش، سر ایشان را ببندد و قبر حضرت را چهار گوشه کند و به اندازه‌ی چهار انگشت به آن ارتفاع دهد و هنگام دفنش پوشش صورت او را بردارد، سپس به شاهدان فرمودند: بروید خداوند شما را رحمت کن، حضرت ﷺ به پدر فرمودند: ای پدر چرا باید بروند در حالی که آنان را آوردیم تا شاهد باشند و شهادت دهند؟ فرمودند: ای فرزندم کراهت داشتم که بر تو چیره شوند و بگویند هرگز وصیت نکرده است پس خواستم که آنان برای تو حجت باشند).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله ﷺ قال: (لما حضرت أبي ﷺ الوفاة قال: يا جعفر، أوصيك بأصحابي خيراً، قلت: جعلت فداك والله لأدعنهم – والرجل منهم يكون في المصر – فلا يسأل أحداً).[۵۱]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابی عبد الله ﷺ نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (هنگامی که وفات پدرم فرا رسید، فرمودند: ای جعفر تو را به بهترین اصحابم سفارش می‌کنم. عرض کردم: فدایتان شوم به خدا سوگند آنان را درمی‌یابم — و مردی از آنان در مصر است — پس کسی در مورد او نمی‌پرسد).

يعقوب بن يزيد و إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد

۵۰– کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۷.

۵۱– کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص۳۰۶.

الله (ع) قال: (مرض ابو جعفر (ع) مرضاً شديداً فخفت عليه، فقال: ليس على من مرضى هذا بأس، قال: ثم مكث ما شاء الله ثم اعتل علة خفيفة فجعل يوصينا، ثم قال: يا بني، أدخل على نفراً من أهل المدينة حتى أشهدهم، فقلت له: يا أبه، ليس عليك بأس، فقال: يا بني، إن الذي جاءني فأخبرني أني لست بميت في مرضى ذلك هو الذي أخبرنى أنى ميت في مرضى هذا).[۵۲]

يعقوب بن يزيد و ابراهيم بن هشام از محمد بن ابى عمير از هشام بن سالم از ابى عبد الله (ع) نقل مى‌كنند كه حضرت فرمودند: ابو جعفر (ع) به بيمارى شديدى دچار شدند پس بر ايشان بيمناک شدم، حضرت (ع) فرمودند: از اين بيمارى هراسى بر من نيست سپس حضرت (ع) از بيمارى بهبود يافتند و به ما وصيت كردند و فرمودند: پسرم افرادى از اهل مدينه براى من حاضر كن تا آنان را شهادت دهم، به ايشان (ع) عرض كردم: اى پدر جان بدى بر شما نيست؟ فرمودند: اى فرزندم كسى كه به سوى من آمد و مرا باخبر كرد كه من در آن بيمارى وفات نمى‌يابم بلكه او به من خبر داده كه در اين بيمارى وفات مى‌يابم).

وصيت امام صادق (ع) به فرزندش امام كاظم (ع):

أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن عبد الله القلا، عن الفيض بن المختار، قال: قلت لأبى عبد الله (ع): (خذ بيدى من النار من لنا بعدك؟ فدخل عليه ابو إبراهيم (ع) - وهو يومئذ غلام - فقال: هذا صاحبكم، فتمسك به).[۵۳]

احمد بن مهران از محمد بن على از عبد الله قلا از فيض بن مختار گويد: به ابى عبد الله (ع) عرض كردم: (دست مرا از آتش بگيريد بعد از شما چه كسى براى ماست؟ در همين حال ابو ابراهيم (ع) بر ايشان (ع) وارد شد - در حالى كه جوان بود- فرمود: او مولا و صاحب شماست به او تمسک جوييد).

أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن موسى الصيقل، عن المفضل بن عمر، قال: (كنت عند أبي عبد الله (ع) فدخل ابو إبراهيم (ع) وهو غلام، فقال: استوص به، وضع أمره عند من

۵۲- مختصر البصائر – حسن بن سليمان الحلى: ص ۷۹-۷۸.

۵۳- كافى – شيخ كلينى: ج ۱ ص ۳۰۷.

تثق به من أصحابك).[٥٤]

احمد بن مهران از محمد بن علی از موسی صیقل از مفضل بن عمر نقل می‌کند که گوید: (نزد اباعبد الله (علیه السلام) بودم پس ابو ابراهیم (علیه السلام) در حالی که جوان بود، بر ایشان وارد شد، سپس فرمودند: به او وصیّت می‌کنم، امر او بر اصحاب مورد اعتمادت قرار داده شد).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نجران، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (قال له منصور بن حازم: بأبي أنت وأمي إن الأنفس يغدا عليها ويراح، فإذا كان ذلك فمن؟ فقال ابو عبد الله (علیه السلام): إذا كان ذلك فهو صاحبكم، وضرب بيده على منكب أبي الحسن (علیه السلام) الأيمن - في ما أعلم - وهو يومئذ خماسي وعبد الله بن جعفر جالس معنا).[٥٥]

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی نجران از صفوان جمال از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کنند که: (منصور بن حازم به حضرت (علیه السلام) عرض می‌کند: پدر و مادرم به فدایتان به راستی که نمی‌توان به ثبات نفس اعتماد کرد و هر لحظه ممکن است راهی شود، مولای من در این هنگام چه کنیم؟ فرمودند: اگر چنین شد پس او صاحبتان است در حالی که حضرت (علیه السلام) با دست خویش بر شانه‌ی راست ابو الحسن (علیه السلام) زد – در مورد آن‌چه که می‌دانم – و در آن هنگام خماسی و عبد الله بن جعفر در کنار ما نشسته بودند).

أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن ابن مسكان، عن سليمان بن خالد، قال: (دعا ابو عبد الله (علیه السلام) أبا الحسن (علیه السلام) يوماً ونحن عنده فقال لنا: عليكم بهذا، فهو والله صاحبكم بعدي).[٥٦]

احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از صفوان از ابن مسکان از سلیمان بن خالد نقل می‌کند: روزی اباعبد الله (علیه السلام) اباالحسن (علیه السلام) را فراخواندند و ما پیش ایشان بودیم پس به ما فرمودند: شما را به این سفارش می‌کنم به خداوند سوگند که او بعد از من صاحبتان است).

٥٤- کافی- شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۸.

٥٥- کافی- شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۰۹.

٥٦- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص۳۱۰.

وصیت امام صادق (ع) در هنگام وفات:

وروى الحسن، قال: أخبرنا أحمد، قال: حدثنا محمد بن علي الصيرفي، عن علي بن محمد، عن الحسن، عن أبيه، عن أبي بصير، قال: (سمعت العبد الصالح (ع) يقول: لما حضر أبى الموت قال: يا بني، لا يلى غسلى غيرك، فإنى غسلت أبي، وغسل أبى أباه، والحجة يغسل الحجة. قال: فكنت أنا الذي غمضت أبي، وكفنته، ودفنته بيدي. وقال: يا بني، إن عبد الله أخاك يدعى الإمامة بعدي، فدعه، وهو أول من يلحق بى من أهلي. فلما مضى ابو عبد الله (ع) أرخى ابو الحسن ستره، ودعا عبد الله إلى نفسه).[۵۷]

و حسن روایت می‌کند: احمد از محمد بن علی صیرفی از علی بن محمد از حسن از پدرش از ابی بصیر روایت می‌کند که گوید: (از عبد صالح (ع) شنیدم که فرمودند: هنگامی که وفات پدرم رسید فرمود: ای فرزندم، کسی جز تو مرا غسل ندهد چراکه من، پدرم را غسل دادم و پدرم، پدرش را غسل داده است و حجت را حجت غسل می‌دهد. حضرت (ع) فرمودند: من، چشمان پدرم را بستم و ایشان را کفن کردم و با دست‌هایم او را دفن کردم. فرمودند: فرزندم همانا برادرت عبد الله بعد از من مدعی امامت می‌شود پس او را به حال خویش واگذار، زیرا او اولین کس از خانواده‌ام می‌باشد که به من ملحق می‌شود. پس هنگامی که اباعبد الله (ع) وفات یافت ابو الحسن (ع) او را پوشاند و عبد الله را نزد خود فراخواند).

الخرائج: روى عن المفضل بن عمر، قال: (لما قضى الصادق (ع) كانت وصيته في الإمامة إلى موسى الكاظم، فادعى أخوه عبد الله الإمامة...).[۵۸]

الخرائج: مفضل بن عمر روایت می‌کند، گفت: (هنگامی که صادق (ع) وفات یافت، وصیت ایشان در مورد امامت به موسی کاظم (ع) بود، ولی برادرش عبد الله ادعای امامت کرد).

علي بن محمد، عن سهل أو غيره، عن محمد بن الوليد، عن يونس، عن داود ابن زربي، عن أبي أيوب النحوي، قال: (بعث إلى ابو جعفر المنصور في جوف الليل فأتيته فدخلت عليه وهو جالس على كرسى وبين يديه شمعة وفي يده كتاب، قال: فلما سلمت عليه رمى بالكتاب إلى وهو يبكي،

۵۷- دلایل امامت – محمد بن جریر طبری (شیعی): ص ۳۲۹-۳۲۸.

۵۸- البحار – علامه مجلسی: ج ۴۷ ص ۲۵۱.

فقال لي: هذا كتاب محمد بن سليمان يخبرنا أن جعفر بن محمد قد مات، فإنا لله وإنا إليه راجعون – ثلاثاً – وأين مثل جعفر؟ ثم قال لي: اكتب، قال: فكتبت صدر الكتاب، ثم قال: اكتب إن كان أوصى إلى رجل واحد بعينه فقدمه واضرب عنقه، قال: فرجع إليه الجواب أنه قد أوصى إلى خمسة وأحدهم ابو جعفر المنصور ومحمد بن سليمان وعبد الله وموسى وحميدة).[٥٩]

علی بن محمد از سهل یا غیره از محمد بن ولید از یونس از داوود ابن زربی از ابی ایوب نحوی گفت: (ابو جعفر منصور در شبی به دنبال من فرستاد پس من به سوی او رفتم بر او وارد شدم او نیز بر میز نشسته و در دستش شمع و در دیگری نامه بود گفت: پس هنگامی که به او سلام کردم، آن نامه را به سوی من انداخت و گریه کرد و به من گفت: این نامه از سوی محمد بن سلیمان است که به ما خبر داده جعفر بن محمد، وفات یافت إنا لله و إنا الیه راجعون – ثالثا– همانند و هم سان جعفر کجاست؟ سپس به من گفت: بنویس، من نیز در عنوان نامه نوشتم سپس گفت: بنویس اگر حضرت به شخص معین و خاصی وصیت کرده، او را یافته و گردن او را بزنید. راوی می‌گوید: پاسخ نامه آمد و نوشته شد که حضرت به پنج تن وصیت کرده که یکی از آنان ابو جعفر منصور و محمد بن سلیمان و عبد الله و موسی و حمیده هستند).

وصیت امام کاظم علیه السلام به امام رضا علیه السلام:

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن معاوية بن حكيم، عن نعيم القابو سي، عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال: (إن ابني علياً أكبر ولدي وأبرهم عندي وأحبهم إلي وهو ينظر معي في الجفر و لم ينظر فيه إلا نبي أو وصي نبي).[٦٠]

عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد از معاویه بن حکیم از نعیم قابو سی از ابی الحسن علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت علیه السلام فرمودند: (همانا علی بزرگ‌ترین فرزندانم و زیرک‌ترین و دوست داشتنی‌تر از آنان نزد من است و او همراه من در جُفُر نگاه می‌کند و آن کتابی است که در آن جزء پیامبر یا وصی پیامبری نظر نکرده است).

٥٩– کافی – شیخ‌کلینی: ج ١ ص٣١٠.

٦٠– کافی – شیخ کلینی: ج ١ ص٣١١.

أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي، عن يحيى بن عمرو، عن داود الرقي، قال: (قلت لأبي الحسن موسى (ع): إني قد كبرت سني ودق عظمي وإني سألت أباك (ع) فأخبرني بك، فأخبرني [من بعدك]، فقال: هذا ابو الحسن الرضا).[۶۱]

احمد بن ادريس از محمد بن عبد الجبار از حسن بن حسين لؤلؤى از يحيى بن عمرو از داوود الرقى نقل مى‌كنند كه گفته است: (به ابى الحسن موسى (ع) عرض كردم: همانا من بزرگسال و فرتوت گشتم و از پدرتان پرسيدم ايشان از شما به من خبر دادند شما نيز مرا از امام بعد از خود باخبر سازيد؟ حضرت (ع) فرمودند: اين ابو الحسن الرضا (ع) است).

أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، قال: (حدثني المخزومي وكانت أمه من ولد جعفر بن أبي طالب (ع) قال: بعث إلينا ابو الحسن موسى (ع) فجمعنا ثم قال لنا: (أتدرون لم دعوتكم؟ فقلنا: لا. فقال: اشهدوا أن ابني هذا وصيي والقيم بأمري وخليفتي من بعدي، من كان له عندي دين فليأخذه من ابني هذا، ومن كانت له عندي عدة فلينجزها منه، ومن لم يكن له بد من لقائي فلا يلقني إلا بكتابه).[۶۲]

احمد بن مهران از محمد بن على از محمد بن فضيل نقل مى‌كند: مخزومى كه مادرش از فرزند جعفر بن ابيطالب (ع) بود مرا باخبر ساخت كه ابو الحسن موسى (ع) ما را به سوى خود فراخواندند و ما در آنجا جمع شديم. حضرت (ع) فرمودند: (مى‌دانيد چرا شما را فراخواندم؟ گفتند: خير. فرمودند: تا همه شاهد باشيد اين فرزندم وصى و قائم به امر من و جانشين بعد از من است، هر كس بر گردن من دِينى داشته باشد، آن را از فرزندم بگيرد و هر كس نزد من امانتى دارد از او بگيرد، و هر كس كه با من ملاقات نكرده باشد، جزء به وسيله‌ى نامه‌اش مرا ملاقات نخواهد كرد).

محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمد بن علي وعبيد الله بن المرزبان، عن ابن سنان، قال: (دخلت على أبي الحسن موسى (ع) من قبل أن يقدم العراق بسنة وعلي ابنه جالس بين يديه، فنظر إلي فقال: يا محمد، أما إنه سيكون في هذه السنة حركة، فلا تجزع لذلك، قال: قلت: وما يكون جعلت فداك؟ فقد أقلقني ما ذكرت، فقال: أصير إلى الطاغية، أما إنه لا يبدأني منه

۶۱- كافى – شيخ‌كلينى: ج ۱ ص ۳۱۲.

۶۲- كافى – شيخ كلينى: ج ۱ ص ۳۱۲.

سوء ومن الذي يكون بعده، قال: قلت: وما يكون جعلت فداك؟ قال: يضل الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء. قال: قلت: وما ذاك جعلت فداك؟ قال: من ظلم ابنى هذا حقه وجحد إمامته من بعدى كان كمن ظلم على بن أبى طالب حقه وجحده إمامته بعد رسول الله ﷺ. قال: قلت: والله لئن مد الله لى في العمر لأسلمن له حقه ولأقرن له بإمامته، قال: صدقت يا محمد يمد الله في عمرك وتسلم له حقه وتقر له بإمامته من يكون من بعده. قال: قلت: ومن ذاك؟ قال: محمد ابنه. قال: قلت: له الرضا والتسليم).[۶۳]

محمد بن حسن از سهل بن زیاد از محمد بن علی و عبیدالله بن مرزبان از ابن سنان نقل می‌کنند که گوید: (بر ابی الحسن موسی علیه السلام یک سال قبل از این که به سوی عراق بیایند، وارد شدم و علی فرزند ایشان در کنار حضرت نشسته بودند پس حضرت به من نگاه کردند و فرمودند: ای محمد در این سال حرکتی خواهد شد پس از آن هراسان نشوید، گوید: عرض کردم: فدایتان شوم، مرا نگران کردید، موضوع چیست؟ فرمودند: من به دست طاغوتیان خواهم افتاد اما از سوی آنان گزندی به من نمی‌رسد، و بعد از آن اتفاقی خواهد افتاد، عرض کردم: آن چیست فدایتان شوم؟ فرمودند: خداوند ظالمان را گمراه می‌کند و خداوند هر آن‌چه را اراده کرده انجام می‌دهد. عرض کردم: آن چیست فدایتان شوم؟ فرمودند: هر کس به این فرزند من ظلم کند و حق او را بگیرد و امامت او را انکار کند همانند کسی است که در حق علی بن ابیطالب علیه السلام ظلم کرده است و حق او را غصب کرده و امامت او را بعد از رسول الله ﷺ انکار کرده باشد. گفت:گفتم: مولای من به خدا سوگند اگر خداوند عمرم را طولانی گرداند حق او را به ایشان علیهم السلام تسلیم می‌کنم و به امامت ایشان علیهم السلام اقرار می‌کنم. حضرت علیه السلام فرمودند: ای محمد راست گفته‌ای خداوند به تو عمر طولانی می‌دهد و حق او را به او تسلیم می‌کنی و به امامت امام بعد از او اقرار می‌کنی. عرض کردم: بعد از ایشان علیهم السلام کیست؟ حضرت فرمودند: فرزندش محمد. عرض کردم: راضی به ایشان و تسلیم ایشان هستم).

أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي الحكم قال: حدثنى عبد الله بن إبراهيم الجعفرى وعبد الله بن محمد بن عمارة، عن يزيد بن سليط، قال: (لما أوصى ابو إبراهيم علیه السلام أشهد إبراهيم

۶۳- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۱۹.

بن محمد الجعفری وإسحاق بن محمد الجعفری وإسحاق بن جعفر بن محمد وجعفر ابن صالح ومعاوية الجعفری ويحيى بن الحسين بن زيد بن علی وسعد بن عمران الأنصاری ومحمد بن الحارث الأنصاری ويزيد بن سليط الأنصاری ومحمد بن جعفر بن سعد الأسلمی- وهو كاتب الوصية الأولی - أشهدهم أنه يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله، وأن الساعة آتية لا ريب فيها، وأن الله يبعث ما فی القبور، وأن البعث بعد الموت حق، وأن الوعد حق، وأن الحساب حق، والقضاء حق، وأن الوقوف بين يدی الله حق، وأن ما جاء به محمد حق، وأن ما نزل به الروح الأمين حق، علی ذلك أحيا وعليه أموت وعليه أبعث إن شاء الله، وأشهدهم أن هذه وصيتی بخطی وقد نسخت وصية جدی أمير المؤمنين علی بن أبی طالب (ع) ووصية محمد بن علی قبل ذلك نسختها حرفاً بحرف ووصية جعفر بن محمد علی مثل ذلك، وإنی قد أوصيت إلی علی وبنی بعد معه إن شاء وآنس منهم رشداً وأحب أن يقرهم فذاك له، وإن كرههم وأحب أن يخرجهم فذاك له ولا أمر لهم معه... إلی آخر الوصية).[٦٤]

احمد بن مهران از محمد بن علی از بن ابی حکم گوید: عبد الله بن ابراهیم جعفری و عبد الله بن عماره از یزید بن سلیط نقل می‌کند که گوید: (هنگامی که ابو ابراهیم (ع) وصیّت کردند ابراهیم بن محمد جعفری و اسحاق بن محمد جعفری و اسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید بن علی و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر بن سعد اسلمی را به عنوان شاهد قرار دادند—[سعد اسلمی] او نویسنده وصیت اولی است — آن‌ها را به عنوان شاهد قرار دادند که او شهادت می‌دهد هیچ خدایی جز الله نیست یگانه و یکتاست و همتایی ندارد و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و ساعت قیامت حق است و هیچ شکی در آن نیست و خداوند آن‌چه در گورهاست را مبعوث می‌سازد و بعثت بعد از مرگ حق است و معاد حق است و حساب حق است و قضا حق است و وقوف در پیشگاه الهی حق است و آن‌چه محمد (ص) با خود آورده حق است و آن‌چه جبرائیل (ع) بر او نازل کرده حق است و اگر خدا بخواهد من بر آن زنده می‌شوم و می‌میرم و مبعوث می‌شوم، و آنان را شاهد گرفت، که این وصیت من با خط من است همانا وصیت جدم أمير المؤمنين علی بن ابی طالب (ع) و وصیّت محمد بن علی قبل از

٦٤- کافی شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۱۶.

آن را خط به خط، حرف به حرف نسخه برداری و نوشتم و نیز وصیت جعفر بن محمد نیز همان‌گونه است و من به علی وصیت می‌کنم و فرزندانم بعد از او به امید خدا و هر کس که آنها را دوست بدارد به رشد می‌رسد و کسی که به آنها اقرار کند سودش برای اوست وک سی که با آنها دشمنی کند و آنها را از حقشان بازدارد به او باز می‌گردد و آنها به او کاری ندارند... تا پایان وصیت).

وصیت امام کاظم علیه السلام در هنگام وفات:

حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه، قال: حدثني أبي، عن أحمد بن على الأنصاري، عن سليمان بن جعفر البصري، عن عمر بن واقد في حديث طويل: (... إلى قوله): (ثم إن سيدنا موسى علیه السلام دعا بالمسيب وذلك قبل وفاته بثلاثة أيام وكان موكلاً به فقال له: يا مسيب، قال: لبيك يا مولاي، قال: إني ظاعن هذه الليلة إلى المدينة مدينة جدى رسول الله صلى الله عليه وآله لاعهد إلى على ابنى ما عهده إلى أبى واجعله وصيى وخليفتى وأمره أمري، قال المسيب: فقلت: يا مولاي، كيف تأمرنى أن افتح لك الابو اب وأقفالها والحرس معى على الابو اب؟ ! فقال: يا مسيب، ضعف يقينك بالله عزوجل وفينا، قلت: لا يا سيدي، قال: فمه؟ قلت: يا سيدي، ادع الله يثبتني، فقال: اللهم ثبته، ثم قال: إنى أدعو الله عزوجل باسمه العظيم الذي دعا آصف حتى جاء بسرير بلقيس ووضعه بين يدى سليمان قبل ارتداد طرفه حتى يجمع بينى وبين ابنى على بالمدينة. قال المسيب: فسمعته علیه السلام يدعو ففقدته عن مصلاه فلم أزل قائماً قدمى‌حتى رأيته قد عاد إلى مكانه وأعاد الحديد رجليه، فخررت لله ساجداً لوجهى شكراً على ما أنعم به على من معرفته، فقال لي: ارفع رأسك يا مسيب، واعلم أنى راحل إلى الله عزوجل فى ثالث هذا اليوم، قال: فبكيت، فقال لي: لا تبك يا مسيب فإن علياً ابنى هو إمامك ومولاك بعدى فاستمسك بولايته فإنك لن تضل ما لزمته، فقلت: الحمد لله، قال: ثم إن سيدى علیه السلام دعانى فى ليلة اليوم الثالث، فقال لي: إني على ما عرفتك من الرحيل إلى الله عزوجل فإذا دعوت بشربة من ماء فشربتها ورأيتنى قد انتفخت وارتفع بطنى واصفر لونى واحمر واخضر وتلون ألواناً فخبّر الطاغية بوفاتي، فإذا رأيت بي هذا الحدث فإياك أن تظهر عليه أحداً ولا على من عندى إلا بعد وفاتي. قال المسيب بن زهير: فلم أزل أرقب وعده حتى دعا علیه السلام بالشربة فشربها ثم دعاني، فقال لي: يا مسيب، إن هذا الرجس السندي

شاهك سيزعم أنه يتولى غسلى ودفني، هيهات هيهات أن يكون ذلك أبداً! فإذا حملت إلى المقبرة المعروفة بمقابر قريش فألحدونى بها ولا ترفعوا قبرى فوق أربع أصابع مفرجات، ولا تأخذوا من تربتى شيئاً لتتبركوا به. فإن كل تربه لنا محرمة إلا تربة جدى الحسين بن على عليه السلام فإن تعالى جعلها شفاء لشيعتنا وأوليائنا، قال: ثم رأيت شخصاً أشبه الأشخاص به جالساً إلى جانبه وكان عهدى بسيدى الرضا عليه السلام وهو غلام، فأردت سؤاله فصاح بى سيدى موسى عليه السلام فقال: أليس قد نهيتك يا مسيب؟ ! فلم أزل صابراً مضى وغاب الشخص ثم أهميت الخبر إلى الرشيد فوافى السندى بن شاهك، فوالله لقد رأيتهم بعينى وهم يظنون أنهم يغسلونه فلا تصل أيديهم إليه، ويظنون أنهم يحنطونه ويكفنونه وأراهم لايصنعون به شيئاً، ورأيت ذلك الشخص يتولى غسله وتحنيطه وتكفينه وهو يظهر المعاونة لهم وهم لا يعرفونه، فلما فرغ من أمره قال لى ذلك الشخص: يا مسيب، مهما شككت فيه فلا تشكن فيّ، فإنى إمامك ومولاك وحجه الله عليك بعد أبي عليه السلام. يا مسيب، مثلى مثل يوسف الصديق عليه السلام، ومثلهم مثل إخوته حين دخلوا فعرفهم وهم له منكرون. ثم حمل عليه السلام حتى دفن مقابر قريش و لم يرفع قبره أكثر مما أمر به، ثم رفعوا قبره بعد ذلك وبنوا عليه).[٦٥]

نعيم بن عبد الله بن نعيم القرشى رضي الله عنهم گويد: (پدرم از احمد بن على انصارى از سليمان بن جعفر بصرى از عمر بن واقد در حديثى طولانى نقل مى‌كند: (... تا آنجا كه مى‌گويد): سپس مولاى ما موسى عليه السلام سه روز قبل از وفات مسيب كه موكل ايشان بود دعوت كرد و به او فرمود: اى مسيب، عرض كرد: لبيک اى مولاى من. فرمودند: من امشب مى‌خواهم به مدينه شهر جدم رسول الله صلى الله عليه وآله بروم تا با فرزندم عهدى كنم كه پدرم با من عهد كرد، مى‌خواهم او را وصى، خليفه و قائم به امر خود قرار دهم. مسيب عرض كرد: مولاى من چگونه مرا امر مى‌كنيد كه درها را بگشايم در حالى كه درها بسته و نگهبانان در كنار آن‌ها ايستاده‌اند؟ پس فرمود: اى مسيب! يقينت به خداوند و ما ضعيف شده. عرض كردم: خير مولاى من. فرمودند: اين گونه پيداست؟ عرض كردم: مولاى من از خداوند بخواهيد كه مرا ثابت قدم گرداند، سپس فرمودند: خداوندا او را ثابت قدم گردان. سپس فرمودند: من خداوند را با نام عظيم خود دعا مى‌كنم كه آصف دعاء كرد تا تخت بلقيس را در يک چشم بر هم زدن

٦٥- عيون اخبار رضا عليه السلام شيخ صدوق: ج ٢ ص ٩۶ – ٩۴.

در مقابل سلیمان قرار داد من از خداوند می‌خواهم که فاصله‌ی بین من و فرزندم علی از مدینه را از بین ببرد و ما را با هم جمع کند. مسیب می‌گوید: حضرت ﷺ را در حال دعا دیدم که ناگهان از جایگاه و مصلای خویش غائب گشت و هنگامی که خواستم قدم از قدم بر دارم، ایشان را سر جای خویش دیدم و دوباره زنجیرهای آهنی به پاهایش بسته شدند، من در این هنگام به سجده افتادم و خداوند را بخاطر این نعمتِ معرفت شکر گفتم. حضرت ﷺ به من فرمود: ای مسیب سرت را بالا گیر و بدان که من در سوم این روز به سوی خداوند رهسپار می‌شوم. مسیب گوید: گریه کردم، حضرت ﷺ به من فرمودند: ای مسیب گریه مکن علی فرزندم، امام و مولای توست پس به ولایت او متمسک باش که هرگز در همراهی با او گمراه نخواهی شد. پس عرض کردم: الحمدالله، حضرت ﷺ در شب روز سوم مرا فراخواندند و فرمودند: همانا همان‌طور که به تو خبر دادم، امشب رحلت می‌کنم پس هنگامی که دیدی مرا به نوشاندن آبی دعوت کردند و من آن را نوشیدم و دیدی حالت ورم به من دست داد و شکمم بالا آمد و رنگ چهره‌ام زرد و سرخ و رنگین گشت، در آن حال طاغوتیان را به وفاتم خبر ده، پس هنگامی که دیدی این حالت بر من عارض شد، بر حذر باش مبادا این حالت مرا به کسی یا یکی از نزدیکانم خبر دهی مگر بعد از وفاتم. مسیب بن زهیر گوید: چیزی نگذشت که حضرت را به نوشاندن آن آب فراخواندند، پس حضرت ﷺ آن را نوشید و به من فرمود: ای مسیب این مرد پلید سندی شاهک گمان می‌کند که غسل و کفن و دفن مرا برعهده می‌گیرد اما هرگز هرگز که چنین نخواهد شد! پس هنگامی که مرا به سوی مقبره‌ای معروف از مقابر قریش بردند، مرا در آن‌جا دفن کنید و قبرم را بیشتر از چهار انگشت ارتفاع ندهید و از تربتم چیزی برای تبرک نبرید؛ زیرا تربت ما حرام است جز تربت جدم حسین بن علی ﷺ که آن را، خداوند برای شیعیان و اولیای ما شفا قرار داده است. مسیب می‌گوید: سپس شخصی را دیدم که شبیه‌ترین اشخاص به حضرت ﷺ بود که در کنار ایشان ﷺ نشسته است و عهدم با مولایم رضا ﷺ بود و ایشان جوان بودند پس خواستم از ایشان سؤال کنم که مولایم موسی ﷺ صدا زد ای مسیب تو را نهی نکردم؟ طولی نکشید که آن شخص غایب گشت، سپس خبر را به رشید فوافی سندی بن شاهک رساندم، به خداوند سوگند که آنان را با چشم خود دیدم، گمان می‌کردند که حضرت ﷺ را غسل می‌دهند اما هرگز دستشان به حضرت نمی‌رسد گمان می‌کنند که حضرت را تحنیط و کفن می‌کنند در حالی که من می‌بینم

هیچ عملی برای او انجام ندادند، و آن شخصی که متولّی غسل و تحنیط و کفن بود را دیدم که او به آنها اظهار کمک می‌نمود در حالی که او را نمی‌شناختند، پس هنگامی که از کار خویش فارغ گشت به من فرمود: ای مسیب هر چند که به او شک کردی به من شک نکن، من امام و مولای تو و حجت خدا بعد از پدرم (ع) بر تو هستم. ای مسیب مَثَل من مثل یوسف صدیق (ع) است و مثل آنان مثل برادران یوسف هنگامی که بر او وارد شدند هرگز او (ع) را نشناختند در حالی که او (ع) آنان را شناخت. سپس حضرت (ع) را حمل کرده و به سوی گورستان قریش بروند و در آنجا دفن کردند و قبر ایشان را از همان حدودی که امر کردند ارتفاع دادند، اما بعداً قبر حضرت (ع) را ارتفاع داده و مزاری برای ایشان (ع) ساختند).

ما روى في دخول الرضا (ع) الكوفة: قال محمد بن الفضل: (كان فيما أوصانى به الرضا (ع) في وقت منصرفه من البصرة أن قال لي: صر إلى الكوفة فاجمع الشيعة هناك وأعلمهم أنى قادم عليهم (في حديث طويل.... إلى أن قال): فقام إليه نصر بن مزاحم، فقال: يا ابن رسول الله، ما تقول في جعفر بن محمد؟ فقال: ما أقول فى إمام شهدت أمة محمد قاطبة بأنه كان أعلم أهل زمانه! قال: فما تقول في موسى بن جعفر؟ قال: كان مثله. قال: فإن الناس قد تحيروا فى أمره. قال: إن موسى بن جعفر عمر برهة من دهره فكان يكلم الأنباط بلسانهم، ويكلم أهل خراسان بالدرية، وأهل الروم بالرومية، ويكلم العجم بألسنتهم، وكان يرد عليه من الآفاق علماء اليهود والنصارى، فيحاجهم بكتبهم وألسنتهم. فلما نفذت مدته، وكان وقت وفاته أتانى مولى برسالته يقول: يا بني، إن الأجل قد نفذ، والمدة قد انقضت، وأنت وصى أبيك، فإن رسول الله لما كان وقت وفاته دعا علياً وأوصاه، ودفع إليه الصحيفة التى كان فيها الأسماء التى خص الله بها الأنبياء والأوصياء، ثم قال: يا علي، ادن مني. [فدنا منه] فغطى رسول الله (ص) رأس على (ع) بملاءته، ثم قال له: أخرج لسانك. فأخرجه فختمه بخاتمه، ثم قال: يا علي، اجعل لساني في فيك فمصه، وابلع كل ما تجد في فيك. ففعل على ذلك، فقال له: إن الله فهمك ما فهمني، وبصرك ما بصرني، وأعطاك من العلم ما أعطاني، إلا النبوة، فإنه لا نبى بعدي، ثم كذلك إماماً بعد إمام. فلما مضى موسى علمت كل لسان وكل كتاب [وما كان وما سيكون بغير تعلم، وهذا سر الأنبياء أودعه الله فيهم، والأنبياء أودعوه إلى أوصيائهم، ومن لم يعرف ذلك ويحققه، فليس هو على شيء، ولا

قوة إلا بالله]).[۶۶]

روایاتی در هنگام ورود امام رضا علیه السلام به کوفه، ذکر شده؛ محمد بن افضل گوید: آنچه که امام رضا علیه السلام در بصره به من وصیّت کردند و فرمودند: (به سوی کوفه برو و شیعه را در آنجا گرد هم جمع کن و به آنان اطلاع بده که من به سوی آنان آمده‌ام (در حدیثی طولانی... تا آنجا که فرمودند) پس نصر بن مزاحم برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله، در مورد جعفر بن محمد چه می‌گویید؟ حضرت فرمودند: (چیزی نمی‌گویم؛ زیرا همین بس که عموم امت محمد صلی الله علیه و آله شهادت دادند او عالم‌تر از اهل زمان خود بود! عرض کرد: پس در مورد موسی بن جعفر چه می‌گویید؟ فرمودند: ایشان هم مثل ایشان بود. گوید: مردم در امر او متحیر گشته‌اند، حضرت فرمودند: موسی بن جعفر تنها برهه‌ای از عمر خود با انباط با زبان خودشان تکلم می‌کرد و با اهل خراسان با زبان دری و با اهل روم با زبان رومی و با اهل فارس با زبان خودشان سخن می‌گفت، و با علمای یهود و نصاری با زبانشان و با کتبشان احتجاج می‌کرد، پس هنگامی که زمان ایشان به پایان رسید و زمان وفات فرا رسید، شخصی با نامه‌ی ایشان به سوی من آمد که فرمودند: فرزندم اجلم فرا رسیده و مدت من پایان یافته و تو وصی پدرت هستی؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام وفات علی علیه السلام را فراخواند و به ایشان وصیت کرد و به او صحیفه‌ای را داد که در آن نام‌هایی ثبت شده که خداوند آن‌ها را فقط مختص انبیاء و اوصیاء قرار داده است. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: ای علی نزدیک من بیا! [علی علیه السلام نیز نزدیک پیامبر شدند] سپس رسول الله صلی الله علیه و آله سر علی علیه السلام را با رواندازی پوشاند و سپس به او فرمود: زبانت را در بیاور. پس حضرت زبان علی علیه السلام را با مُهری، مُهر کرد، سپس فرمودند: ای علی زبان مرا در دهان خود قرار ده و آن را بمک و آنچه را از آن در دهانت قرار گرفت، آن را بلع کن. علی علیه السلام نیز چنین کردند، سپس حضرت به او فرمودند: همانا خداوند آنچه را که به من فهمانده به تو نیز فهماند و آنچه را که به تو نشان داد به من نیز نشان داد و از علم آنچه را که به من داده به تو نیز داد، جز نبوت؛ زیرا بعد از من پیامبری وجود ندارد، و بعد از من امام خواهید بود. پس هنگامی که موسی وفات یافت من تمام زبان‌ها و تمام کتب را آموختم [و آنچه هست و نیست را بدون

۶۶- الخرائج و الجرائح – قطب الدین راوندی: ج۱ص ۳۵۰-۳۴۹.

تعلیم آموختم، و این سر انبیاست که خداوند به آنان عطا کرده و انبیاء آن را به اوصیایشان عطا کردند، پس هر کس که آن را نداند و به تحقیق نرساند، مدعی هیچ چیزی نیست و لا حول و لا قوة الا بالله).

وصیت امام رضا (ع) به فرزندش امام جواد (ع):

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد، قال: (سمعت الرضا (ع) وذكر شيئاً فقال: (ما حاجتكم إلى ذلك، هذا ابو جعفر قد أجلسته مجلسي وصيرته مكاني، وقال: إنا أهل بيت يتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القذة بالقذة).[٦٧]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از معمر بن خلاد، گوید: از امام رضا (ع) شنیدم و چیزی را تذکر دادند پس فرمودند: (چه حاجتی به آن دارید، این ابو جعفر است که او را در مجلس‌ام نشاندم و در جایگاه خود قرار دادم و نیز فرمودند: ما اهل بیت کوچک‌تران وارثان بزرگ‌تران هستند قدم به قدم).

بعض أصحابنا، عن محمد بن علي، عن معاوية بن حكيم، عن ابن أبي نصر، قال: (قال لي ابن النجاشي: من الإمام بعد صاحبك؟ فأشتهى أن تسأله حتى أعلم، فدخلت على الرضا (ع) فأخبرته، قال: فقال لي: الإمام ابني، ثم قال: هل يتجرأ أحد أن يقول ابني وليس له ولد).[٦٨]

برخی از اصحاب ما از محمد علی از معاویه بن حکیم از ابن ابی نصر، نقل می‌کنند: ابن نجاشی به من گوید: بعد از مولایت امامت کیست؟ من نیز کنجکاو شده و دوست داشتم بدانم، پس بر امام رضا (ع) وارد شدم و ایشان را آگاه کردم، حضرت فرمودند: و به من گفت: (امام فرزندم است، سپس فرمودند: آیا کسی جرأت دارد بگوید فرزندم در حالی که برای او فرزندی نباشد).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن صفوان بن يحيى، قال: قلت للرضا (ع): (قد كنا

٦٧-كافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص۳۲۰.

٦٨- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۲۰.

نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر عليه السلام فكنت تقول: يهب الله لي غلاماً، فقد وهبه الله لك، فأقر عيوننا، فلا أرانا الله يومك فإن كان كون فإلى من؟ فأشار بيده إلى أبي جعفر عليه السلام وهو قائم بين يديه، فقلت: جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنين؟ ! فقال: وما يضره من ذلك فقد قام عيسى عليه السلام بالحجة وهو ابن ثلاث سنين).[٦٩]

محمد بن يحيى از احمد بن محمد از صفوان بن يحيى به ما خبر می‌دهد: به امام رضا عليه السلام عرض كردم: (قبل از اين كه خداوند ابو جعفر عليه السلام را به شما ببخشد از شما می‌پرسيديم و شما می‌فرموديد: خداوند به من غلامی می‌بخشد، پس خداوند به شما عطا كرد و چشم ما به جمال ايشان روشن شد، خداوند آن روز را نياورد و اگر شما از نزد ما رفتيد ما چه كسی را داريم؟ حضرت عليه السلام با دست خويش به ابو جعفر عليه السلام اشاره كردند در حالی كه ايشان در كنار حضرت ايستاده بودند. عرض كردم: فدايتان شوم اين كودک سه سال بيشتر ندارد؟ فرمودند: اين سخن مقام او را زير سؤال نمی‌برد؛ چراكه عيسى عليه السلام نيز در سن سه سالگی با حجتش قيام كرد).

وصيت امام رضا عليه السلام در هنگام وفات:

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، ومحمد بن موسى المتوكل، وأحمد بن زياد بن جعفر الهمداني، وأحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم، والحسين بن إبراهيم بن تاتانه، والحسين بن إبراهيم أحمد بن هشام المؤدب، وعلي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم، قالوا: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن أبي الصلت الهروي، في حديث طويل: (... قال: ثم قال عليه السلام: يا أبا الصلت، غداً ادخل على هذا الفاجر فإن أنا خرجت وأنا مكشوف الرأس فتكلم أكلمك، وإن أنا خرجت وأنا مغطى الرأس فلا تكلمني، قال ابو الصلت: فلما أصبحنا من الغد لبس ثيابه وجلس فجعل في محرابه ينتظر فبينما هو كذلك إذ دخل عليه غلام المأمون فقال له: أجب أميرالمؤمنين، فلبس نعله ورداءه وقام يمشي وأنا اتبعه حتى دخل المأمون وبين يديه طبق عليه عنب وأطباق فاكهة وبيده عنقود عنب قد أكل بعضه وبقى بعضه، فلما أبصر بالرضا عليه السلام وثب إليه فعانقه وقبّل ما بين عينيه وأجلسه معه ثم

٦٩- كافی – شيخ كلينی: ج ١ ص٣٢١.

ناوله العنقود وقال: يا بن رسول الله (ص)، ما رأيت عنباً أحسن من هذا، فقال الرضا (ع): ربما كان عنباً حسناً يكون من الجنة، فقال له: كل منه، فقال له الرضا (ع): تعفيني منه، فقال: لا بد من ذلك وما يمنعك منه لعلك تتهمنا بشيء، فتناول العنقود فأكل منه ثم ناوله فأكل منه الرضا (ع) ثلاث حبات ثم رمى به وقام، فقال المأمون: إلى أين؟ فقال: إلى حيث وجهتني. فخرج (ع) مغطى الرأس فلم أكلمه حتى دخل الدار، فأمر أن يغلق الباب فغلق، ثم نام (ع) على فراشه ومكثت واقفاً في صحن الدار مهموماً محزوناً، فبينما أنا كذلك إذ دخل على شاب حسن الوجه، قطط الشعر، أشبه الناس بالرضا (ع) فبادرت إليه فقلت له: من أين دخلت والباب مغلق؟ فقال: الذي جاء بى من المدينة في هذا الوقت هو الذي أدخلنى الدار والباب مغلق؟ فقلت له: ومن أنت؟ فقال لي: أنا حجه الله عليك يا أبا الصلت، أنا محمد بن علي، ثم مضى نحو أبيه (ع) فدخل وأمرنى بالدخول معه، فلما نظر إليه الرضا (ع) وثب إليه فعانقه وضمه إلى صدره وقبل ما بين عينيه، ثم سحبه سحباً إلى فراشه وأكب عليه محمد بن علي (ع) يقبله ويساره بشيء أفهمه، ورأيت على شفتى الرضا (ع) زبداً أشد بياضاً من الثلج، ورأيت أبا جعفر (ع) يلحسه بلسانه، ثم أدخل يده بين ثوبيه وصدره فاستخرج منه شيئاً شبيهاً بالعصفور فابتلعه ابو جعفر (ع)، ومضى الرضا (ع)، فقال ابو جعفر (ع): قم يا أبا الصلت ائتنى بالمغتسل والماء من الخزانة، فقلت: ما في الخزانة مغتسل ولا ماء، وقال لي: ائته إلى ما آمرك به، فدخلت الخزانة فإذا فيها مغتسل وماء فأخرجته وشمرت ثيابى لأغسله، فقال لي: تنح يا أبا الصلت، فإن لى من يعيننى غيرك، فغسله ثم قال لي: ادخل الخزانة فاخرج إلى السفط الذي فيه كفنه وحنوطه، فدخلت، فإذا أنا بسفط لم أره فى تلك الخزانة قط فحملته إليه، فكفنه وصلى عليه، ثم قال لي: ائتنى بالتابو ت، فقلت: أمضى إلى النجار حتى يصلح التابو ت؟ قال: قم فإن في الخزانة تابو تاً، فدخلت الخزانة فوجدت تابو تاً لم أره قط فأتيته به فأخذ الرضا (ع) بعد ما صلى عليه فوضعه في التابوت وصف قدميه وصلى ركعتين لم يفرغ منهما حتى علا التابو ت وانشق السقف فخرج منه التابوت ومضى، فقلت: يا بن رسول الله، الساعة يجيئنا المأمون ويطالبنا بالرضا (ع)، فما نصنع؟ فقال لي: اسكت فإنه سيعود يا أبا الصلت، ما من نبى يموت بالمشرق ويموت وصيه بالمغرب إلا جمع الله بين أرواحهما وأجسادهما، وما أتم الحديث حتى إنشق السقف ونزل التابو ت فقام (ع) فاستخرج الرضا (ع)

من التابو ت ووضعه علی فراشه کأنه لم یغسل و لم یکفن...).[۷۰]

محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی متوکل و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن هاشم و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و حسین بن ابراهیم احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبد الله الوراق ﷺ، گویند: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابی صلت هروی در حدیثی طولانی گوید: (... سپس حضرت علیه السلام فرمودند: ای اباصلت، هنگامی که بر این فاجر [مأمون] وارد شدم و بعد از آن با سر برهنه، خارج شدم، اگر با من سخن گفتی، جوابت را می‌دهم اما اگر با سر پوشیده خارج شدم پس با من سخن مگو، ابو صلت گوید: فردای آن روز که شد، حضرت علیه السلام لباس خود را پوشید و در محراب نشسته و منتظر بود در این هنگام غلامی از سوی مأمون نزد ایشان آمد و گفت: مأمون شما را می‌خواهد پس حضرت علیه السلام نعلین و ردای خود را پوشیده و به راه افتادند و من پشت سر ایشان راه می‌رفتم، من و حضرت علیه السلام هنگامی که بر مأمون وارد شدیم، طبقی از انگور و طبقی از میوه دیدیم که در دستش خوشه‌ی انگور بود که برخی دانه‌های آن را خورده و برخی باقی مانده‌اند. پس هنگامی که حضرت را دید به سوی ایشان علیه السلام آمد و حضرت را در آغوش گرفت و بر پیشانی بوسید و نزد خود نشاند و به ایشان انگور تعارف کرد و گفت: ای فرزند رسول الله، انگوری به این خوبی ندیده‌ام، حضرت رضا علیه السلام فرمودند: شاید این انگور خوب از بهشت باشد، پس به او علیه السلام گفت: از آن بخورید، حضرت رضا علیه السلام به او فرمودند: مرا از این امر معاف کنید، پس مأمون گفت: چه چیزی مانع شده که میل نمی‌کنید، شاید ما را متهم به چیزی درباره‌ی آن می‌کنید، او دانه‌هایی از انگور خورد و حضرت نیز سه دانه از آن‌ها را خوردند و آن را انداختند و سپس برخاستند، مأمون گفت: به کجا می‌روید؟ فرمودند: به همان جایی که شما می‌خواهید، پس حضرت علیه السلام در حالی که سر خویش را پوشانده بودند، خارج شدند با ایشان حرف نزدم تا این که وارد اتاق شدند، و دستور دادند در را ببندم، سپس حضرت بر رختخوابش خوابیدند و من محزون و درمانده در کنار صحن اتاق ایستاده بودم، در این هنگام جوانی زیبا رو با موهایی نرم که شبیه‌ترین مردم به حضرت علیه السلام بود، وارد شد من به ایشان عرض کردم: از این در بسته چگونه رد شدید؟ فرمود: کسی که مرا در این وقت از

۷۰- عیون اخبار رضا علیه السلام – شیخ صدوق: ج ۱ص ۲۷۳-۲۷۱.

مدینه به این جا آورد، وارد اتاق ساخت و مرا نیز از در بسته عبور داد. به او عرض کردم: شما چه کسی هستید؟ فرمودند: ای اباصلت من حجت خدا بر تو هستم، من محمد بن علی هستم. سپس به سوی پدرش رفتند و مرا نیز امر به دخول کردند و او را بغل کردند و او را در پیشانی بوسید سپس حضرت را کشان کشان به سوی زیرانداز خویش آوردند و ایشان را به سمت راست و چپ بر می‌گرداند و با ایشان چیزهایی می‌گفتند و دیدم که ماده‌ای سفید رنگ به رنگ برف از دهان حضرت رضا (ع) خارج می‌شد و ابو جعفر (ع) آن را با زبان خود می‌خورد سپس ابو جعفر دست خویش را از لای به لای لباس حضرت رد کرد و از سینه‌ی ایشان چیزی شبیه به پرنده (گنجشک) خارج ساخت و آن را خورد پس از آن امام رضا (ع) وفات یافتند. پس ابو جعفر (ع) فرمودند: ای اباصلت برخیز و ماده‌ی شوینده و آب را از خزانه برایم بیاور، گفتم: در آنجا آب و ماده‌ی شوینده‌ای نیست؟ فرمود: آنچه را به تو گفتم انجام ده، ماده‌ی شوینده و آب را از آنجا آوردم، لباس‌هایم را جمع کردم تا ایشان در غسل یاری کنم حضرت فرمودند: ای اباصلت خم شو که کسی غیر از تو مرا یاری نمی‌کند. و او را غسل کردند، سپس فرمودند: به سوی خزانه برو و در آنجا صندوقچه که در آن کفن و کافور است را خارج کن و بیاور، من به آنجا رفتم و آنها را دیدم که هرگز قبلاً آنها را در آنجا ندیده بودم پس آنها را برداشته و بردم پس حضرت ایشان را کفن کرده و نماز خواندند، سپس فرمود: تابو ت را برایم بیاور. عرض کردم: به سوی نجار بروم تا تابو ت برایمان درست کند؟ فرمودند: به خزانه برو در آنجا تابو ت است. آنجا رفتم تابو تی را دیدم که هرگز قبلاً آن را ندیده بودم پس آن را آوردم و حضرت (ع) را در آن نهادند. ابو جعفر (ع) پاهای حضرت را صاف کرده و بر ایشان دو رکعت نماز خواندند هنوز نماز حضرت پایان نیافته بود که ناگهان تابو ت بالا رفت و سقف شکافته شد و تابو ت از آنجا خارج شد و رفت. عرض کردم: ای فرزند رسول الله ساعتی دیگر مأمون می‌آید و امام را از ما طلب می‌کند در آن هنگام چه کنیم؟ حضرت (ع) فرمودند: ای اباصلت خاموش باش! که باز می‌گردد، چرا که هیچ پیامبری در مشرق و هیچ وصی در مغرب نمی‌میرد مگر اینکه خداوند ارواح و اجساد آنان را در کنار هم قرار می‌دهد. هنوز کلام حضرت (ع) پایان نیافته بود که سقف شکافته شد و تابو ت پایین آمد حضرت رفتند و امام (ع) را از تابو ت خارج ساخته و بر فرش نهادند گویا هرگز امام (ع) نه غسل داده شده بودند و نه کفن...).

وصیت امام جواد علیه السلام به امام هادی علیه السلام:

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مهران، قال: (لما خرج ابو جعفر عليه السلام من المدينة إلى بغداد في الدفعة الأولى من خرجتيه، قلت له عند خروجه: جعلت فداك إني أخاف عليك في هذا الوجه، فإلى من الأمر بعدك؟ فكر بوجهه إلى ضاحكاً وقال: ليس الغيبة حيث ظننت في هذه السنة. فلما اخرج به الثانية إلى المعتصم صرت إليه فقلت له: جعلت فداك أنت خارج فإلى من هذا الأمر من بعدك؟ فبكى حتى أخضلت لحيته، ثم التفت إلى فقال: عند هذه يخاف عليّ، الأمر من بعدى إلى ابنى علي).[۷۱]

علی بن ابراهیم از پدرش از اسماعیل بن مهران نقل می‌کند: (هنگامی که ابو جعفر علیه السلام برای اولین بار از مدینه به سوی بغداد خارج شدند، در هنگام رفتن به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم من از شهادت شما بیمناک و هراسانم، امور بعد از شما به دست کیست؟ حضرت علیه السلام اندکی سکوت کرد و تبسم کرد و فرمود: همان‌طور که در گمان توست، غیبت من در این سال نیست! پس در سفر دوم هنگامی که خارج شدند به سوی ایشان رفتم و عرض کردم: فدایتان شوم، شما در حال خروج هستید صاحب این امر بعد از شما کیست؟ حضرت علیه السلام گریستند و محاسن ایشان خیس شد سپس فرمودند: در این هنگامه است که بر من هراس است، امر بعد از من به دست فرزندم علی است...).

عيون المعجزات: (لما خرج ابو جعفر عليه السلام وزوجته ابنة المأمون حاجاً وخرج ابو الحسن علی ابنه عليه السلام وهو صغير فخلفه في المدينة، وسلم إليه المواريث والسلاح، ونص عليه بمشهد ثقاته وأصحابه، وانصرف إلى العراق ومعه زوجته ابنة المأمون، وكان خرج المأمون إلى بلاد الروم، فمات بالبديرون في رجب سنة ثمان عشرة ومائتين، وذلك في ستة عشرة سنة من إمامة أبي جعفر عليه السلام، وبويع المعتصم ابو إسحاق محمد بن هارون في شعبان من سنة ثمان عشرة ومائتين).[۷۲]

سرچشمه‌ی معجزات: (هنگامی که ابو جعفر علیه السلام و همسرشان دختر مأمون به سوی حج خارج شوند، اباالحسن علی علیه السلام فرزند ایشان در حالی که طفلی صغیر بود حضرت، ایشان را

۷۱-کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۲۳.

۷۲- بحار- علامه مجلسی: ج ۵۰ ص ۱۶.

خلیفه قرار داد و مواریث و سلاح را به او سپرد و در حضور ثقات و اصحاب خویش به ایشان وصیت فرمودند و به همراه همسرشان، دختر مأمون به سوی بغداد خارج شدند و در آن هنگام مأمون هم به بلاد روم خارج شده بود، اما در رجب سال ۲۸۰ در بدیرون مصادف با شانزده سال امامت ابو جعفر (ع) بود و معتصم با ابو اسحاق محمد بن هارون در شعبان سال ۲۸۰ بیعت کرد).

وصیت امام جواد (ع) در هنگام وفات:

أخبرنى ابو القاسم جعفر بن محمد، عن محمد بن يعقوب، عن الحسين بن محمد، عن الخيراني، عن أبيه أنه قال: (كنت ألزم باب أبي جعفر (ع) للخدمة التى وكلت بها، وكان أحمد بن محمد بن عيسى الأشعرى يجئ في السحر من آخر كل ليلة ليتعرف خبر علة أبي جعفر (ع)، وكان الرسول الذي يختلف بين أبي جعفر وبين الخيرانى إذا حضر قام أحمد وخلا به. قال الخيراني: فخرج ذات ليلة وقام أحمد بن محمد بن عيسى عن المجلس، وخلا بى الرسول، واستدار أحمد فوقف حيث يسمع الكلام، فقال الرسول: إن مولاك يقرأ عليك السلام، ويقول لك: "إنى ماض، والأمر صائر إلى ابنى علي، وله عليكم بعدى ما كان لى عليكم بعد أبي". ثم مضى الرسول ورجع أحمد إلى موضعه، فقال لي: ما الذي قال لك؟ قلت: خيراً، قال: قد سمعت ما قال، وأعاد على ما سمع، فقلت له: قد حرم الله عليك ما فعلت؛ لأن الله تعالى يقول: "ولا تجسسوا" فإذا سمعت فاحفظ الشهادة لعلنا نحتاج إليها يوماً ما، وإياك أن تظهرها إلى وقتها. قال: وأصبحت وكتبت نسخة الرسالة في عشر رقاع، وختمتها ودفعتها إلى عشرة من وجوه أصحابنا، وقلت: إن حدث بى حدث الموت قبل أن أطالبكم بها فافتحوها واعملوا بما فيها. فلما مضى ابو جعفر (ع) لم أخرج من منزلى حتى عرفت أن رؤساء العصابة قد اجتمعوا عند محمد بن الفرج، يتفاوضون في الأمر. وكتب إلى محمد بن الفرج يعلمنى باجتماعهم عنده ويقول: لولا مخافة الشهرة لصرت معهم إليك، فأحب أن تركب إليّ. فركبت وصرت إليه، فوجدت القوم مجتمعين عنده، فتجارينا في الباب، فوجدت أكثرهم قد شكوا، فقلت لمن عنده الرقاع – وهم حضور: أخرجوا تلك الرقاع، فأخرجوها، فقلت لهم: هذا ما أمرت به. فقال بعضهم: قد كنا نحب أن يكون معك في هذا الأمر آخر ليتأكد القول. فقلت لهم: قد أتاكم الله بما تحبون، هذا ابو جعفر الأشعرى يشهد

لی بسماع هذه الرسالة فاسألوه، فسأله القوم فتوقف عن الشهادة، فدعوته إلى المباهلة، فخاف منها وقال: قد سمعت ذلك، وهي مكرمة كنت أحب أن تكون لرجل من العرب، فأما مع المباهلة فلا طريق إلى كتمان الشهادة، فلم يبرح القوم حتى سلموا لأبي الحسن (عليه السلام).[۷۳]

ابو القاسم جعفر بن محمد از محمد بن بن یعقوب از حسین بن محمد از خیرانی از پدرش خبر دادند که گوید: (من نگهبان در خانه‌ی ابو جعفر (علیه السلام) بودم تا اموری که برای خدمت گذاری به آن‌ها موکل شدم را انجام بدهم و احمد بن محمد بن عیسی اشعری هر شبانه، در سحرگاه آخر شب می‌آمد تا از احوال ابو جعفر (علیه السلام) مطلع شود و نیز رسولی بود که بین ابی جعفر (علیه السلام) و خیرانی فرق داشت پس هنگامی که حاضر شد احمد برخاست و در تنهایی با او خلوت کرد. خیرانی گوید: در آن شب خارج شد و احمد بن محمد بن عیسی از مجلس برخاست و رسول تنها شد پس احمد در گوشه‌ای رفت و به سخنان آنان گوش می‌داد، رسول گفت: مولایت به تو سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: من رفتنی هستم و امر به دست فرزندم علی است و حق او برگردن شما همانند حق من بعد از پدرم، برگردن شماست. سپس رسول رفت و در این هنگام احمد آمد و به من گفت: به تو چه گفت؟ گفتم: سخنانش خیر بود. گفت: آن‌چه را به تو گفته من شنیدم و شنیده‌های خود را بر من تکرار کرد به او گفتم: خداوند آن‌چه راکه تو انجام دادی حرام کرده زیرا می‌فرماید: (لا تجسسوا) پس اگر آن را شنیده‌ای در نزد خود محفوظ بدار، شاید روزی به شهادت تو احتیاج داشته باشیم از فاش کردن آن بر حذر باش و آن را تنها در وقت معین اظهار کن. گفت: من آن را در ده نامه با مُهر و موم نوشته و به ده تن از اصحاب خود دادم و گفتم: اگر مرگ مهلتم نداد تا در مورد آن با شما سخن گویم و مطالبه کنم پس آن را بگشایید و به آن‌چه در آن است، عمل کنید. پس هنگامی که ابو جعفر (علیه السلام) وفات یافت از منزل خود خارج نشدم تا این که فهمیدم رؤسای قوم نزد محمد بن فرج جمع شدند و در مورد امور با هم نظرسنجی می‌کردند و محمد بن فرج نامه‌ای برای من نوشت و مرا از جمع آنان آگاه کرد و گفت: اگر هراس شهرت نبود به همراه آنان به سوی تو می‌آمدم دوست دارم به سوی من بیایی. پس من سوار شده و راهی شدم، قوم را دیدم که گرد او جمع شده و بیشتر آنان را معترض یافتم به آن‌ها گفتم نامه‌ها نزد کدام یک از شماست؟ آن‌ها

۷۳- الارشاد – شیخ مفید: ج ۲ ص ۳۰۰- ۲۹۸.

را خارج کنید و به آنان گفتم: این چیزی است که به آن امر شدید برخی از آنان گفتند: دوست داشتیم شاهدی برای خود داشته باشی تا گواهی بر صحت گفتارتان باشد. گفتم: خداوند آن‌چه را که شما دوست می‌طلبید را داده است، این ابو جعفر اشعری است که شهادت می‌دهد این موضوع یعنی وجود نامه را شنیده پس از او بپرسید، پس قوم از او سؤال کردند اما او هیچ شهادتی نداد، پس او را به مباهله خواندند، از این امر ترسید و گفت: همانا آن را شنیدم و وجود نامه صحت دارد ولی دوست داشتم که آن را یکی از مردان عرب بگیرد پس در هنگام مباهله دیگر راهی برای کتمان شهادت نیست پس قوم به امر ابی الحسن (ع) تسلیم گشتند).

وصیت امام هادی (ع) به امام حسن عسکری (ع):

علي بن محمد، عن محمد بن أحمد النهدي، عن يحيى بن يسار القنبري، قال: (أوصى ابو الحسن (ع) إلى ابنه الحسن قبل مضيه بأربعة أشهر، وأشهدنى على ذلك وجماعة من الموالي).[۷۴]

علی بن محمد از محمد بن احمد النهدی از یحیی بن یسار قنبری گوید: (ابو الحسن (ع) چهار ماه قبل از وفاتش به فرزندش حسن (ع) وصیّت فرمود و مرا بر آن شاهد قرار داد و جماعتی از دوستدار او).

علي بن محمد، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن بشار بن أحمد البصري، عن علي بن عمر النوفلي، قال: (كنت مع أبي الحسن (ع) في صحن داره، فمر بنا محمد ابنه فقلت له: جلعت فداك هذا صاحبنا بعدك؟ فقال: لا، صاحبكم بعدى الحسن).[۷۵]

علی بن محمد از جعفر بن محمد کوفی از بشار بن احمد بصری از علی بن عمر نوفلی نقل می‌کند: (نزد ابو الحسن (ع) در صحن اتاق ایشان بودم پس فرزندش محمد از کنار ما گذشت، من به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم بعد از شما، ایشان صاحب ماست؟ فرمودند: خیر، صاحب شما بعد از من حسن است).

۷۴- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۲۵.

۷۵- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۲۶-۳۲۵.

علي بن محمد، عن أبي محمد الأسبارقيني، عن علي بن عمرو العطار، قال: (دخلت علي أبي الحسن العسكري عليه السلام وابو جعفر ابنه في الاحياء وأنا أظن أنه هو، فقلت له: جعلت فداك من أخص من ولدك؟ فقال: لا تخصوا أحداً حتى يخرج إليكم أمري. قال: فكتبت إليه بعد: فيمن يكون هذا الأمر؟ قال: فكتب إليّ: فی الكبير من ولدي. قال: وكان ابو محمد أكبر من أبی جعفر).[۷۶]

علی بن محمد از ابی محمد اسبارقینی از علی بن عمرو عطار گوید: (بر ابو الحسن عسکری علیه السلام و ابو جعفر فرزندش وارد شدم و من گمان می‌کردم که ایشان صاحب امر است پس به حضرت عرض کردم: فدایتان شوم به کدام فرزند شما اختصاص داده شده است؟ پس فرمودند: به کسی اختصاص ندهید تا دستور من به شما برسد. گوید: بعد از آن نیز برای حضرت نوشتم: این امر به دست کیست؟ گوید:حضرت برای من نوشتند: مخصوص فرزند بزرگم. گفت: و فرزند بزرگ حضرت، ابو محمد علیه السلام بود نه ابو جعفر).

علی بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن محمد بن يحيى بن درياب، عن أبی بكر الفهفكي، قال: (كتب إلى ابو الحسن عليه السلام: ابو محمد ابنی أنصح آل محمد غريزة، وأوثقهم حجة، وهو الأكبر من ولدي، وهو الخلف وإليه ينتهی عری الإمامة وأحكامها، فما كنت سائلی فسله عنه، فعنده ما يحتاج إليه).[۷۷]

علی بن محمد از اسحاق بن محمد از محمد بن یحیی بن درياب از ابی بكر فهفكی نقل می‌کند: (ابو الحسن علیه السلام برای من نوشتند: فرزندم ابو محمد به طور غریزی با نصیحت‌ترین آل محمد است و موثق‌ترین حجت برای آن‌هاست و او بزرگ‌ترین فرزندان من است و او خلف و جانشین من است و امامت و احکام امت به او منتهی می‌شود و هر چه می‌خواستی از من بپرسی از او بپرس و آن‌چه که به آن نیاز دارید نزد اوست).

۷۶- کافی- شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۲۶.

۷۷- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۲۸ -۳۲۷.

وصیت امام هادی (ع) در هنگام وفات:

قال المسعودی (فی کتابه إثبات الوصیة): (واعتل ابو الحسن علته التی توفی فیها في سنة أربع وخمسین ومائتین وأحضر ابنه أبا محمد الحسن (ع) وأعطاه النور والحکمة ومواریث الأنبیاء والسلاح ونص علیه وأوصی إلیه بمشهد ثقات من أصحابه).[۷۸]

مسعودی (در کتاب اثبات وصیّت) می‌گوید: (و ابو الحسن (ع) بدلیل بیماری در سال ۲۵۴ وفات یافت و در هنگام وفات فرزندش ابو محمد حسن (ع) را حاضر کرد و به او نور و حکمت و مواریث انبیاء و سلاح را اعطا کرد و بر ایشان وصیّت کردند و در حضور اصحاب موثق خویش به ایشان (ع) وصیّت کردند).

وصیت امام حسن عسکری (ع) به فرزندش امام مهدی (ع):

علي بن محمد، عن جعفر بن محمد الکوفي، عن جعفر بن محمد المکفوف، عن عمرو الأهوازي، قال: (أراني ابو محمد ابنه وقال: هذا صاحبکم من بعدي).[۷۹]

علی بن محمد از جعفر بن محمد کوفی از جعفر بن محمد مکفوف از عمرو اهوازی، گوید: (ابو محمد، فرزندش را به من نشان دادند و فرمودند: بعد از من این صاحب شماست).

علی بن محمد، عن الحسین و محمد ابنی علی بن إبراهیم، عن محمد بن علی بن عبد الرحمن العبدی – من عبد قیس – عن ضوء بن علی العجلي، عن رجل من أهل فارس سماه، قال: (أتیت سامرا ولزمت باب أبی محمد (ع) فدعاني، فدخلت علیه وسلمت فقال: ما الذي أقدمك؟ قال: قلت: رغبة فی خدمتك، قال: فقال لي: فالزم الباب، قال: فکنت فی الدار مع الخدم، ثم صرت أشتری لهم الحوائج من السوق وکنت أدخل علیهم من غیر إذن إذا کان فی الدار رجال، قال: فدخلت علیه یوماً وهو فی دار الرجال فسمعت حرکة فی البیت فناداني: مکانك لا تبرح، فلم أجسر أن أدخل ولا أخرج، فخرجت علی جاریة معها شيء مغطی، ثم ناداني: ادخل، فدخلت

۷۸– موسوعه الشهادة المعصومین (ع) لجنة الحدیث فی المعهد الباقر العلوم (ع): ج ۳ ص ۳۲۷.

۷۹– کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۲۸.

ونادى الجارية فرجعت إليه، فقال لها: اكشفي عما معك، فكشفت عن غلام أبيض، حسن الوجه، وكشف عن بطنه فإذا شعر نابت من لبته إلى سرته أخضر ليس بأسود، فقال: هذا صاحبكم، ثم أمرها فحملته، فما رأيته بعد ذلك حتى مضى ابو محمد (عليه السلام).[٨٠]

علی بن محمد از حسین و محمد فرزندان علی بن ابراهیم از محمد بن علی بن عبد الرحمن العبدی-از عبد قیس- از ضوء بن علی عجلی از مردی از اهل فارس که او را نامید، نقل می‌کند: (وارد سامراء شدم و به دَرب خانه‌ی ابی محمد (علیه السلام) رسیدم، پس حضرت مرا دعوت کردند و بر ایشان (علیه السلام) وارد شدم و عرض سلام کردم و فرمودند:چه چیزی باعث شده که این جا بیایی؟ گوید، عرض کردم: دوست دارم در خدمت شما باشم. به من فرمودند: نگهبان دَرب باش! گوید: در خانه با خدمتکاران بودم، سپس مأمور خرید ما یحتاج منزل شدم و اگر مردانی در اتاق پذیرایی بودند، بدون اجازه وارد می‌شدم. گوید: در یکی از روزها بر ایشان (علیه السلام) وارد شدم و ایشان (علیه السلام) در اتاق پذیرایی بودند و صدایی در خانه شنیدم و مرا صدا کردند: همان جا بایست وحرکت نکن، پس جسارت وارد شدن و خارج شدن را نکردم، در این هنگام کنیزی که یک شيء پوشیده در دست داشت به سمت من بیرون آمد، سپس مرا صدا کردند: داخل شو، پس وارد شدم و کنیز را صدا کردند و به سوی ایشان (علیه السلام) برگشتند، به او فرمودند: آن چیزی را که همراه داری آشکار کن، پس یک پسر بچه سفید را آشکار کرد، صورت زیبایی دارد، و شکم او را آشکار کرد در حالی که موی سبز رنگی ازسینه تا نافش روییده بود و به رنگ سیاه نبود، پس فرمودند: این صاحب شماست، سپس به او امرکرد و او را برداشت، و از آن به بعد او را ندیدم تا هنگامی که ابو محمد (علیه السلام) وفات یافتند).

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رضي الله عنه)، قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، قال: حدثنا محمد بن أحمد العلوي، عن أبي غانم الخادم، قال: (ولد لأبي محمد (عليه السلام) ولد فسماه محمداً، فعرضه على أصحابه يوم الثالث، وقال: هذا صاحبكم من بعدي، وخليفتي عليكم، وهو القائم الذي تمتد إليه الأعناق بالانتظار، فإذا امتلأت الأرض جوراً وظلما خرج فملأها قسطاً وعدلاً).[٨١]

٨٠- کافی – شیخ کلینی: ج ١ ص ٣٢٩.

٨١- کمال الدین و اتمام النعمة – شیخ الصدوق: ص ٤٣١.

محمد بن موسی بن متوکل (رض) از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن احمد علوی از ابی غاتم خاتم، نقل می‌کند که گویند: (برای ابامحمد (ع) پسری به دنیا آمد و او را محمد نامید، و او را در روز سوم به اصحابش نشان دادند، و فرمودند: بعد از من این صاحب شماست، و جانشین من بر شماست، و او همان قائمی‌که همه به انتظار او گردن دراز می‌کنند، پس هنگامی که زمین پر از ظلم و ستم شد خروج می‌کند و آن را پر از عدل و داد می‌کند).

وصیّت امام حسن عسکری (ع) در هنگام وفات:

أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن عبد الله بن محمد بن خاقان الدهقان، عن أبي سليمان داود بن غسان البحراني، قال: (قرأت على أبى سهل إسماعيل بن على النوبختى [قال:] مولد محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي الرضا بن موسى بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم أجمعين، ولد (ع) بسامراء سنة ست وخمسين ومائتين، أمه صقيل ويكنى أبا القاسم، بهذه الكنية أوصى النبى أنه قال: "اسمه كاسمى وكنيته كنيتي"، لقبه المهدي، وهو الحجة، وهو المنتظر، وهو صاحب الزمان (ع)).[۸۲]

احمد بن علی رازی از محمد بن علی از عبد الله بن محمد بن خاقان دهقان از ابی سلیمان داوود بن غسان بحرانی از علی ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی نقل می‌کند که گوید: (خواندم مولد محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر الصادق بن محمد باقر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات خدا بر آنان باد، که ایشان (ع) در سال ۲۵۶ در سامرا به دنیا آمد، مادرش صقیل و کنیه‌ی او ابا القاسم است، که رسول الله (ص) به ایشان سفارش کردند و فرمودند: اسم او همانند اسم من و کنیه‌ی او، کنیه‌ی من است، لقبش مهدی، او حجت است و او منتظر و او صاحب عصر و زمان (ع) است).

قال إسماعيل بن علي: (دخلت على أبي محمد الحسن بن علي (ع) في المرضة التى مات فيها وأنا عنده، إذ قال لخادمه عقيد - وكان الخادم أسود نوبيا قد خدم من قبله علي بن محمد وهو ربى الحسن (ع) - فقال [له]: يا عقيد، إغل لى ماء بمصطكي، فأغلى له ثم جاءت به صقيل

۸۲- کتاب الغیبه - شیخ طوسی: ص۲۷۳ - ۲۷۱.

الجارية أم الخلف عليه السلام. فلما صار القدح في يديه وهمّ بشربه فجعلت يده ترتعد حتى ضرب القدح ثنايا الحسن عليه السلام، فتركه من يده، وقال لعقيد: أدخل البيت فإنك ترى صبياً ساجداً فأتنى به. قال ابو سهل: قال عقيد: فدخلت أتحرى فإذا أنا بصبى ساجد رافع سبابته نحو السماء، فسلمت عليه فأوجز في صلاته، فقلت: إن سيدى يأمرك بالخروج إليه، إذا جاءت أمه صقيل فأخذت بيده وأخرجته إلى أبيه الحسن عليه السلام. قال ابو سهل: فلما مثل الصبى بين يديه سلم وإذا هو درى اللون، وفى شعر رأسه قطط، مفلج الأسنان، فلما رآه الحسن عليه السلام بكى وقال: يا سيد أهل بيته، اسقنى الماء فإنى ذاهب إلى ربي، وأخذ الصبى القدح المغلى بالمصطكى بيده ثم حرك شفتيه ثم سقاه، فلما شربه قال: هيئونى للصلاة، فطرح فى حجره منديل فوضأه الصبى واحدة واحدة ومسح على رأسه وقدميه. فقال له ابو محمد عليه السلام: أبشر يا بني، فأنت صاحب الزمان، وأنت المهدي، وأنت حجة الله على أرضه، وأنت ولدى ووصيى وأنا ولدتك وأنت محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام. ولدك رسول الله صلى الله عليه وآله، وأنت خاتم [الأوصياء] الأئمة الطاهرين عليهم السلام، وبشر بك رسول الله صلى الله عليه وآله، وسماك وكناك، بذلك عهد إلى أبي عن آبائك الطاهرين صلى الله على أهل البيت، ربنا إنه حميد مجيد، ومات الحسن بن علي من وقته صلوات الله عليهم أجمعين).

اسماعيل بن على گويد: (بر ابى محمد الحسن بن على عليه السلام هنگامى كه بيمار گشته و در آن بيمارى وفات يافتند وارد شدم، نزد ايشان عليه السلام بودم كه به خادم خويش عقيد فرمودند – خادم حضرت، سياه پوست بوده و قبل از غلامى حضرت خادم على بن محمد بود و او حسن عليه السلام را بزرگ كردند – پس[به او] فرمودند: اى عقيده براى من در ظرفى آبى بجوشان، پس آب براى او جوشاندند، سپس صقيل كنيز و مادر مهدى عليه السلام آمدند. و هنگامى كه كاسه‌ى آب را به دست حضرت دادند و خواستند آب بنوشند از شدت بيمارى نتوانست ظرف را نگه دارند و دستان حضرت مى‌لرزيد و ظرف در اثر لرزش به دندان او برخورد مى‌كرد و ظرف آب در كنار ايشان افتاد، و حضرت به عقيد فرمودند: به منزل برو و كودكى را مى‌بينى كه در حال سجده است او را نزد من بياور. (ابو سهل گفت)، عقيد گويد: هنگامى كه وارد شدم كودكى را ديدم كه دستان كوچك خويش را به آسمان بلند كرده و در حال سجده بود، پس بر او سلام كردم، ايشان نمازش را كوتاه كردند و به ايشان عرض كردم: سرورم شما را به سوى خود فراخوانده است. در اين هنگام مادرش صيقل وارده شده و دست او را گرفت و به منزل پدرش

حسن (ع) برد، ابو سهل گفت: او کودکی بود مثل ستاره‌ی درخشان، موهای نرم و مجعد داشت و دندان‌هایی به سفیدی برف. پس هنگامی که حضرت او را دید، گریست و فرمود: ای سرور خاندان خود به من جرعه‌ای آب بنوشان که در حال کوچ به سوی پروردگارم هستم، پس کودک ظرف را برداشته و به حضرت آب نوشاند حضرت فرمودند: مرا برای نماز آماده کنید، پس کودک ظرفی را در اتاق ایشان قرار داد و حضرت را وضو دادند جز به جز و بر فرق سر حضرت و پاهایش مسح کشیدند. پس ابو محمد (ع) به او فرمودند: فرزندم به تو بشارت می‌دهم تو صاحب زمانی و تو مهدی، حجت خدا بر زمین هستی و تو فرزند من و وصی من و من پدر تو هستم و تو محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع). و فرزند رسول الله (ص) هستی، تو خاتم [مهره زننده][وصیاء] و ائمه طاهرین (ع) هستی و رسول الله (ص) به تو بشارت داده و بر تو اسم و کنیه نهاد و این گونه پدرم از پدران طاهر تو عهد بسته که درود خداوند بر اهل بیت باد، خداوند ما ستوده و بزرگوار است و پس از آن حضرت حسن بن علی (ع) وفات یافتند).

وقال الشيخ علي السد آبادی في المقنع: (إن الحسن بن علي نص على ولده الخلف الصالح (ع)، وجعل وكيله أبا محمد عثمان بن سعيد العمری الوسيط بينه وبين شيعته فی حياته، فلما أدركته الوفاة أمره (ع) فجمع شيعتهم وأخبرهم أن ولده الخلف صاحب الأمر بعده (ع)، وأن أبا محمد عثمان بن سعيد العمری وكيله، وهو بابه والسفير بينه وبين شيعته، فمن كانت له حاجة قصده، كما كان يقصده في حال حياته، وسلم إليه جواريه).[۸۳]

و شیخ علی اسد آبادی در مقنع گوید: (همانا حسن بن علی بر فرزند خلف و صالحش (ع) وصیّت کرد و وکیل ایشان را ابا محمد عثمان بن سعید عمری قرار داد تا واسطه‌ی بین او و شیعیان ایشان در زمان حیاتش باشد، پس هنگامی که حسن بن علی (ع) وفاتش نزدیک شد حضرت (ع) به او (ع) امر کرد که شیعیان آنها را گرد هم آورد و به آنها خبر داد که فرزند خلفش (ع) صاحب امر است، و ابامحمد عثمان بن سعید عمری وکیل حضرت است و

۸۳- الانوار بهیة – شیخ عباس قمی: ص ۳۲۸.

او دروازه و سفیر بین ایشان و شیعیان است، پس هر کس حاجتی دارد نزد او برود، همان‌طوری که در زمان حیاتش نزد او می‌رفتند، و کنیزکان خود را تسلیم او کرد).

وعنه عن أحمد بن داود القمي، ومحمد بن عبد الله الطلحي، قالا: (حملنا ما جمعنا من خمس ونذور وبر من غير ورق وحلى وجوهر وثياب من بلاد قم وما يليها وخرجنا نريد سيدنا أبا محمد الحسن عليه السلام، فلما وصلنا إلى دسكرة الملك تلقانا رجل راكب على جمل، ونحن في قافلة عظيمة فقصد إلينا، وقال: يا أحمد الطلحي، معي رسالة إليكم، فقلنا: من أين يرحمك الله، فقال: من سيدكم أبي محمد الحسن عليه السلام يقول لكم: أنا راحل إلى الله مولاى في هذه الليلة فأقيموا مكانكم حتى يأتيكم أمر ابنى محمد، فخشعت قلوبنا وبكت عيوننا وقرحت أجفاننا لذلك ولم نظهره وتركنا المسير واستأجرنا بدسكرة الملك منزلاً وأخذنا ما حملنا إليه، وأصبحنا والخبر شائع بالدسكرة بوفاة مولانا أبي محمد الحسن عليه السلام...).[٨٤]

و از او از احمد بن داوود و قمی و محمد بن عبد الله طلحی می‌گویند: (آن‌چه از خمس و نذورات و طلا و جواهرات و لباس‌ها از قم حمل کرده بودیم و به سوی سرورمان ابی محمد حسن عليه السلام رهسپار شدیم، پس هنگامی که به مکانی بنام دسکره الملک رسیدیم مردی سوار بر شتر را دیدیم و ما در قافله‌ای عظیم بودیم پس به سوی ما آمد و گفت: ای احمد اطلحی همراه من نامه‌ای برای شماست. پس گفتیم: خدا تو را رحمت کند از سوی کیست؟ گفت: از سوی سرورتان ابی محمد حسن عليه السلام به شما پیغام دادند که: من امشب به سوی خدای خویش رهسپارم پس شما همان جا خود باقی بمانید تا امر فرزندم محمد به سوی شما بیاید، پس قلب‌هایمان به درد آمد و اشک‌هایمان جاری گشت و دلمان بخاطر آن بدرد آمد، و آن را آشکار نکردیم و همان جا توقف کردیم و در دسکره الملک یک منزل اجاره کردیم و اسباب خود را همان جا بردیم، پس در هنگام صبح خبر وفات امام حسن عليه السلام در همه جای دسکره پیچید).

٨٤- الهداية الكبرى – حسين بن حمدان خميسى: ص ٣٤٢.

شناخت امام از طریق نصّ الهی:

حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن المقري، قال: حدثنا ابو عمرو محمد بن جعفر المقرى الجرجاني، قال: حدثنا ابو بكر محمد بن الحسن الموصلى ببغداد، قال: حدثنا محمد ابن عاصم الطريفي، قال: حدثنا عباس بن يزيد بن الحسن الكحال مولى زيد بن علي، قال: حدثنى أبي، قال: حدثنى موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين (ع)، قال: (الإمام منا لا يكون إلا معصوماً، وليست العصمة فى ظاهر الخلقة فيعرف بها ولذلك لا يكون إلا منصوصاً. فقيل له: يا ابن رسول الله، فما معنى المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل الله، وحبل الله هو القرآن لا يفترقان إلى يوم القيامة، والإمام يهدى إلى القرآن والقرآن يهدى إلى الإمام، وذلك قول الله عزوجل: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِى لِلَّتِى هِى أَقْوَمُ﴾ [۸۵]).[۸۶]

احمد بن محمد بن عبدالرحمان المقرى ما را حديث كرد: ابو عمرو محمد بن جعفر مقرى جرجانى ما را حديث كرد: ابو بكر محمد بن حسن موصلى در بغداد ما را حديث كرد، گفت: محمد بن عاصم طريفى ما را حديث كرد، گفت: عباس بن يزيد بن حسن كحال مولى زيد بن على ما را حديث كرد، گفت: پدرم برايم گفت: حضرت موسى ابن جعفر به نقل از پدرش جعفربن محمد از پدرش محمدبن على از پدرش امام سجّاد (ع) فرمود: (از ما خاندان جز معصوم، شخص ديگرى نمى‌تواند امام باشد، و عصمت صفتى نيست كه در ظاهر بدن باشد تا با چشم ديده شده و شناخته گردد، و به همين جهت امكان ندارد معصوم بودن كسى را به دست آورد مگر خدا به وسيله پيغمبرش آن را صريحاً فرموده باشد. شخصى عرض كرد: اى فرزند گرامى‌رسول خدا (ص) معنى معصوم چيست؟ فرمود: معصوم شخصى است كه به واسطه چنگ زدنش به ريسمان الهى و جدا نشدنش از آن هرگز به گناهى آلوده نگردد، و رشته محكم خدا قرآن است كه آن دو تا روز قيامت از يک ديگر جدا نگردند، و تا رستاخيز امام هدايت مى‌كند به قرآن، و قرآن راهنمائى مى‌نمايد به امام، و اين است فرموده خدا: (همانا اين قرآن مردم را به راست‌ترين و استوارترين طريقه هدايت مى‌كند)).

۸۵- الإسراء: ۹.

۸۶- المعانى الأخبار – شيخ صدوق: ص ۱۳۲.

حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي ﷺ، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا أحمد بن علي الأنصاري، عن الحسن بن الجهم، قال: (حضرت مجلس المأمون يوماً وعنده علي بن موسى الرضا عليه السلام وقد اجتمع الفقهاء وأهل الكلام من الفرق المختلفة، فسأله بعضهم فقال له: يا بن رسول الله، بأى شيء تصح الإمامة لمدعيها؟ قال: بالنص والدليل. قال له: فدلالة الإمام فيما هى؟ قال: في العلم واستجابة الدعوة).[٨٧]

تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی ﷺ گوید: پدرم مرا از احمد بن علی انصاری، از حسن بن جهم با خبر کرد که گوید: (روزی به مجلس مأمون رفتم حضرت رضا عليه السلام نیز حضور داشت دانشمندان و عقیده‌شناسان از فرقه‌های مختلف اجتماع کرده بودند یکی از دانشمندان از حضرت رضا عليه السلام پرسید آقا بفرمائید مدعی امامت باید دارای چه شرایطی باشد. حضرت در پاسخ فرمودند: با نص و تصریح به امامت او و دلایل. عرض کرد: چه چیزها از جمله دلائل امامت است فرمود: علم و استجابت دعا).

حدثنا أبي ﷺ، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد ابن أحمد، عن محمد بن الوليد، عن حماد بن عثمان، عن الحارث بن المغيرة النصري، قال: (قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بم يعرف صاحب هذا الأمر؟ قال: بالسكينة والوقار والعلم والوصية).[٨٨]

پدرم ﷺ ما را از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از محمد بن ولید از حماد بن عثمان از حارث بن مغیره نصری باخبر می‌کند که گوید: (به امام صادق عليه السلام عرض کردم: صاحب این امر با چه علامتی شناخته می‌شود؟ فرمود: با آرامش و وقار و علم و وصیت (یعنی امام قبلی به امامت او وصیت کرده باشد)).[٨٩]

علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، قال: حدثنا حماد، عن عبد الأعلى، قال: (سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة: إن رسول الله ﷺ قال: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله، (... إلى أن قال عليه السلام) يعرف صاحب هذا الأمر

٨٧- عيون الأخبار الرضا عليه السلام – شيخ صدوق: ج ١ ص ٢١٦.

٨٨- الخصال – شيخ صدوق: ص ٢٠٠.

٨٩- الخصال / ترجمه جعفری: ج ١ ص ٢٩١.

بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذي قبله وهو وصيه، وعنده سلاح رسول الله (ص) ووصيته، وذلك عندي).[۹۰]

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمان از حماد از عبد الاعلی نقل می‌کند که گفته است: (از اباعبد الله (ع) پرسیدم در مورد گفتار عموم که رسول الله (ص) فرمودند: هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است، حضرت فرمودند: به خدا سوگند حق است (... تا آن‌جا که فرمود) صاحب این امر با سه ویژگی شناخته می‌شود که در هیچ کس جز او وجود ندارد، او اولی‌ترین مردم به قبل از خود و وصی او می‌باشد، نزد او سلاح رسول الله (ص) و وصیتی که نزد من است، نزد او خواهد بود).

محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن يزيد شعرعن هارون بن حمزة، عن عبد الأعلى، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): (المتوثب على هذا الأمر، المدعى له، ما الحجة عليه؟ قال: يسأل هذا الأمر، أن يكون أولى الناس بمن كان قبله، ويكون عنده السلاح، ويكون صاحب الوصية الظاهرة التى إذا قدمت المدينة سألت عنها العامة والصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى عن الحلال والحرام، قال: ثم أقبل على فقال: ثلاثة من الحجة لم تجتمع في أحد إلا كان صاحب فلان بن فلان).[۹۱]

محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شَعَر، از هارون بن حمزه، از عبد اعلی روایت کرده است: به خدمت امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: (آن‌که بر این امر مستولی می‌شود و آن را ادّعا می‌نماید، چه حجّت بر او می‌توان آورد که امامتش معلوم شود؟ فرمود که: «از او سؤال می‌شود از حلال و حرام خدا». راوی می‌گوید: بعد از آن، حضرت رو به من آورد و فرمود که: «سه حجّت است که در کسی جمع نمی‌شود، مگر اینکه آن کس صاحب امر امامت باشد: یکی آنکه سزاوارترین مردمان باشد نسبت به آن که پیش از او بوده (یعنی: از همه کس به او نزدیک‌تر باشد). دوم آن‌که سلاح رسول الله (ص) در نزد او باشد. سوم آن‌که صاحب وصیّت ظاهره باشد، که چون در مدینه رسول الله (ص) یا در شهر او، وارد شوی،

۹۰- کافی – شیخ‌کلینی: ج ۱ ص ۳۷۹-۳۷۸.

۹۱- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۸۴.

سؤال کنی، عامّه مردمان و کودکان را از امامت، که فلان کس به سوی چه کسی وصیّت کرده، بگویند که: به سوی فلان پسر فلان).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم وحفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (قيل له، بأى شيء يعرف الإمام؟ قال: بالوصية الظاهرة وبالفضل، إن الإمام لا يستطيع أحد أن يطعن عليه في فم ولا بطن ولا فرج، فيقال: كذاب ويأكل أموال الناس، وما أشبه هذا).[٩٢]

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم و حفص بن بختری از ابی عبد الله علیه السلام نقل می‌کنند که از حضرت پرسیده شد: (با چه چیزی می‌توان امام را شناخت؟ فرمودند: با وصیت ظاهری و فضل و برتری که دارد، زیرا هیچ کس توانایی طعنه زدن به امام نه در زبان و نه در شکم و نه در لوط را ندارد، و بگویند: او کذاب است و اموال مردم را می‌خورد و چیزی شبیه به این سخنان).

علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: (سألته عن الدلالة على صاحب هذا الأمر، فقال: الدلالة عليه: الكبر والفضل والوصية، إذا قدم الركب المدينة فقالوا، إلى من أوصى فلان؟ قيل: فلان بن فلان، ودوروا مع السلاح حيثما دار، فأما المسائل فليس فيها حجة).[٩٣]

علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از احمد بن عمر، از ابو الحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است: سؤال کردم از آن حضرت از آنچه دلالت بر صاحب این امر می‌کند. فرمودند: (دلیل بر او، بزرگی است به اعتبار سال و فضل و وصیّت، که چون سواران وارد مدینه شوند و بگویند: فلان کس به سوی چه کسی وصیّت نمود، گفته شود: به سوی فلان پسر فلان، و بگردید با سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر جا که بگردد (یعنی: در هر جا که سلاح باشد صاحب آن را امام دانید) و امّا مسائل حجّتی در آن نیست (یعنی: از برای عوام؛

٩٢- کافی – شیخ کلینی: ج ١ ص ٢٨٤.

٩٣- کافی – شیخ کلینی: ج ١ ص ٢٨٤.

زیرا که عقول و افهام ایشان، درک حقّ و باطل جوابی که می‌شنوند، نمی‌توانند کرد)).[۹۴]

أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي الحسن (ع): (جعلت فداك بم يعرف الإمام؟ قال: فقال: بخصال، أما أولها فإنه بشيء قد تقدم من أبيه فيه بإشارة إليه لتكون عليهم حجة، ويسأل فيجيب، وإن سكت عنه ابتدأ، ويخبر بما في غد، ويكلم الناس بكل لسان، ثم قال لي: يا أبا محمد، أعطيك علامة قبل أن تقوم. فلم ألبث أن دخل علينا رجل من أهل خراسان، فكلمه الخراساني بالعربية فأجابه ابو الحسن (ع) بالفارسية، فقال له الخراساني: والله جعلت فداك ما منعني أن أكلمك بالخراسانية غير أني ظننت أنك لا تحسنها، فقال: سبحان الله، إذا كنت لا أحسن أجيبك فما فضلي عليك؟ ثم قال لي: يا أبا محمد، إن الإمام لا يخفى عليه كلام أحد من الناس ولا طير ولا بهيمة ولا شيء فيه الروح، فمن لم يكن هذه الخصال فيه فليس هو بإمام).[۹۵]

احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابو بصیر روایت کرده است: (به خدمت حضرت امام موسی کاظم (ع) عرض کردم: فدای شما گردم، امام به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند خصلت: امّا اوّل آنها به سبب چیزی است که از پدرش در باب او پیشی گرفته، و به سوی آن اشاره فرموده (یعنی: وصیّت) تا آن‌که حجّت بر مردم ثابت شود، و از او سؤال که می‌شود جواب گوید و عاجز نشود. و اگر از پرسیدن از او سکوت شود، خود ابتدا فرماید و مطلب ایشان را بیان کند، و خبر دهد به آن‌چه در فردا (یعنی: آینده) واقع خواهد شد و با مردم به هر زبانی سخن گوید. بعد از آن، به من فرمود که: ای ابا محمد، تو را علامتی از این‌ها عطا کنم، پیش از آن که برخیزی. پس درنگ نکردم که مردی از اهل خراسان بر ما داخل شد، پس آن خراسانی به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت و آن حضرت (ع) او را به زبان فارسی جواب داد. آن خراسانی عرض کرد: فدای تو گردم، به خدا سوگند که چیزی مرا مانع نشد از اینکه با تو به زبان خراسانی سخن کنم، مگر آن که من گمان کردم که شما آن را نیک نمی‌دانید. حضرت فرمود: سبحان اللّه، هرگاه من چنان باشم که نتوانم تو را درست

۹۴- تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافی): ج ۱ ص ۸۹۷.

۹۵- كافی – شيخ كلينی ج ۱ ص ۲۸۵.

جواب دهم به زبان تو، پس زیادتی من بر تو چه چیز است؟ بعد از آن، به من فرمود که: ای ابا محمد، به درستی که امام، سخن هیچ یک از مردمان و مرغان و چهارپایان و چیزی که روح در آن باشد، بر او پوشیده نباشد. پس هر که این خصلت‌ها در او نباشد، البتّه آن کس امام نیست).

حدثنا عمران بن موسى، عن موسى بن جعفر، عن على بن معبد، عن جعفر بن عبد الله، عن ابن حماد، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن معاوية بن وهب، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: (سمعته يقول: اللهم يا من أعطانا علم ما مضى وما بقى وجعلنا ورثة الأنبياء وختم بنا الأمم السالفة وخصنا بالوصية).[۹۶]

عمران بن موسی از موسی بن جعفر از علی بن معبد از جعفر بن عبد الله از ابن حماد از عبد الله بن عبد الرحمن از معاویه بن وهب از ابی عبد الله علیه السلام نقل می‌کنندکه: (شنیدم حضرت علیه السلام فرمودند: خداوندا ای کسی که علم گذشتگان و آیندگان را به ما بخشیده‌ای و ما را وارثان انبیاء و خاتمه دهنده‌ی امم گذشته قرار دادی و وصیت را به ما اختصاص دادی).

امام مهدی علیه السلام در هنگام قیام با وصیت شناخته می‌شود (و عهد همان وصیّت است):

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، عن محمد بن المفضل وسعدان بن إسحاق بن سعيد وأحمد بن الحسين بن عبد الملك ومحمد بن أحمد بن الحسن عن ابن محبوب، وأخبرنا محمد بن يعقوب الكلينى ابو جعفر، قال: حدثنى علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، قال: وحدثنى محمد بن عمران، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، قال: وحدثنا على بن محمد وغيره، عن سهل بن زياد، جميعاً، عن الحسن بن محبوب، قال: وحدثنا عبد الواحد بن عبد الله الموصلي، عن أبي على أحمد بن محمد بن أبي ناشر، عن أحمد بن هلال، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: (قال ابو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: يا جابر، ألزم الأرض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى ترى علامات أذكرها لك إن أدركتها: أولها اختلاف بنى العباس، وما أراك تدرك ذلك، ولكن حدث به من بعدى عنى (... إلى قوله عليه السلام) ألا فمن حاجنى في كتاب الله فأنا أولى

۹۶- البصائر الدرجات – محمد بن حسن صفار: ص ۱۴۹.

الناس بكتاب الله، ألا ومن حاجنى فى سنة رسول الله فأنا أولى الناس بسنة رسول الله ﷺ، فأنشد الله من سمع كلامىاليوم لما أبلغ الشاهد منكم الغائب، وأسألكم بحق الله وبحق رسوله وبحقي، فإن لى عليكم حق القربى من رسول الله ﷺ إلا أعنتمونا ومنعتمونا ممن يظلمنا فقد أخفنا وظلمنا وطردنا من ديارنا وأبنائنا وبغى علينا ودفعنا عن حقنا وافترى أهل الباطل علينا، فالله الله فينا لا تخذلونا وانصرونا ينصركم الله تعالى. قال: فيجمع الله عليه أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، ويجمعهم الله له على غير ميعاد قزعاً كقزع الخريف، وهى - يا جابر - الآية التى ذكرها الله فى كتابه: ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[۹۷] فيبايعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد من رسول الله ﷺ قد توارثته الأبناء عن الآباء، والقائم - يا جابر - رجل من ولد الحسين يصلح الله له أمره فى ليلة، فما أشكل على الناس من ذلك - يا جابر - فلا يشكلن عليهم ولادته من رسول الله ﷺ ووراثته العلماء عالماً بعد عالم، فإن أشكل هذا كله عليهم فإن الصوت من السماء لا يشكل عليهم إذا نودى باسمه واسم أبيه وأمه).[۹۸]

خبر داد ما را احمد بن محمّد بن سعيد از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق بن سعيد و احمد بن حسين بن عبدالملک و محمد بن احمد بن الحسن از ابن محبوب و خبر داد ما را محمّد بن يعقوب كلينى ابو جعفر او گويد: حديث كرد مرا على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش كه گفت: حديث كرد مرا محمّد بن عمران او گفت: حديث كرد مرا احمد بن محمّد بن عيسى او گفت: و حديث كرد مرا علىّ بن محمّد و غير او از سهل بن زياد و همگى از حسن بن محبوب [كه گفت] و حديث كرد ما را عبد الواحد بن عبد اللّه موصلىّ از ابى علىّ احمد بن محمّد بن ابى ناشر از احمد ابن هلال و او از حسن بن محبوب و او از عمرو بن ابى المقدام و او از جابر بن يزيد جعفىّ كه گفت: ابو جعفر محمّد بن علىّ الباقر (ع) فرمود: (اى جابر زمين گير باش و دست و پائى نزن تا آنگاه كه نشانه‌هائى را كه برايت مى‌گويم ببينى اگر به آنها برسى. اوّلش اختلاف بنى‌عبّاس است و بنظر من تو آن روز را درک نخواهى كرد، ولى از من به كسانى كه پس از من خواهند آمد بازگو كن (... و سپس حضرت (ع) فرمودند:) هر كس كه با من درباره كتاب خدا گفتگو كند پس من سزاوارترين مردم به كتاب خدا هستم، توجّه كنيد: هر

۹۷- البقرة: ۱۴۸.

۹۸- كتاب الغيبه نعمانى: ص ۲۹۱- ۲۸۸.

کس که با من درباره سنّت رسول اللّه ﷺ گفتگو کند پس من سزاوارترین مردم به سنت رسول اللّه ﷺ هستم، هر کس را که امروز سخن مرا می‌شنود. به خدا قسمش می‌دهم که حاضرین [از شما] به غائبین برسانند و شما را به حقّ خدا و حقّ رسول او و حقّ خودم قسم می‌دهم زیرا مرا بر شما حقّ خویشاوندی رسول خدا ثابت است- که ما را کمک کنید و ما را از کسی که بر ما ستم می‌کند باز دارید که ما وحشت زده شدیم و مظلوم گشتیم و از شهرها و کنار فرزندانمان تبعید شدیم و بر ما ستم شد و از حقّ خودمان ممنوع شدیم و اهل باطل بر ما دروغ بستند پس خدا را بیاد آورید درباره ما، ما را خوار نکنید و ما را یاری کنید تا خدا شما را یاری کند. فرمود: پس خداوند سیصد و سیزده نفر یاران آن حضرت را بر او گرد می‌آورد و بدون قرار قبلی خداوند آنان را گرد می‌آورد هم چون پاره‌های ابر پائیز که بهم می‌پیوندند ای جابر این همان آیه است که خداوند در قرآنش فرموده است: (هر جا باشید خداوند همه شما را می‌آورد که خداوند بر همه چیز توانا است). پس در میان رکن و مقام باو بیعت می‌کنند، و با او خواهد بود وصیّت نامه‌ای از رسول خدا ﷺ که به فرزندان از پدرانشان دست به دست به ارث رسیده است و قائم ای جابر مردی است از فرزندان حسین ؑ که خداوند کارش را در یک شب اصلاح می‌فرماید و هر چه درباره او به نظر مردم مشکل آید این که او از فرزندان رسول خدا ﷺ است و از علماء یکی پس از دیگری ارث برده است مشکل نخواهد بود، و بفرض که همه این‌ها هم به نظرشان مشکل آید آن آوازی که از آسمان برآید هنگامی‌که او را بنام خودش و نام پدرش و مادرش آواز دهد همه اشکال را بر طرف خواهد نمود).[۹۹]

واین روایت شبیه روایتی است که کورانی نقل کرده و روایت در تفسیر عیاشی از محمد بن مسعود عیاشی ج ۱ ص ۶۴ است.

(في رواية طويلة إلى قوله): (ثم يخرج من مكة هو ومن معه الثلثمائة وبضعة عشر يبايعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد نبي الله ورايته وسلاحه ووزيره معه، فينادي المنادي بمكة باسمه وأمره من السماء، حتى يسمعه أهل الأرض كلهم، اسمه اسم نبي، ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله ورايته وسلاحه، والنفس الزكية من ولد الحسين، فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه وأمره، وإياك وشذاذاً من آل محمد فإن لآل محمد وعلى راية ولغيرهم

۹۹- الغيبة(للنعمانی) / ترجمه فهری: متن ص ۳۲۷.

رایات، فألزم الأرض ولا تتبع منهم رجلاً أبداً حتی تری رجلاً من ولد الحسین، معه عهد نبی الله ورایته وسلاحه، فإن عهد نبی الله صار عند علی بن الحسین، ثم صار عند محمد بن علي، ویفعل الله ما یشاء).[۱۰۰]

(و در روایت طولانی دیگری فرمودند): سپس مردی از مکه خروج می‌کند که همراه او سیصد و سیزده نفر و اندی که در بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، و همراه او عهدنامه و پرچم و سلاح رسول الله و وزیرش است. در آن وقت منادی در مکه از آسمان او را بنام صدا میزند و مردم را بظهورش اطلاع میدهد. به طوری که تمام مردم روی زمین آن صدا را می‌شنوند، ای جابر! نام وی نام پیغمبری است. اگر این برای شما مشکل باشد، پیمان پیغمبر و پرچم و سلاح او و این که او (مهدی) مردی پاکدل از اولاد حسین (ع) است باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود اگر این هم موجب اشتباه گردد، آن صدای آسمانی که او را باسم و ظهورش صدا میزند باعث اشتباه نخواهد شد. آنگاه حضرت به جابر جعفی راوی این حدیث فرمود: مبادا به معدودی از سادات که مدعی مهدویت می‌شوند اعتنا کنی. زیرا دولت پیغمبر و علی یک بار است (و یک وقت ظاهر می‌شود) ولی دیگران دولت‌ها دارند. پس خودداری کن و اصلاً از این مدعیان پیروی مکن تا آن که مردی از اولاد امام حسین (ع) را به بینی که عهدنامه پیغمبر و پرچم و سلاح وی با اوست. زیرا عهد نامه پیغمبر به علی بن الحسین رسید و بعد از او به محمد بن علی (خود حضرت) رسید و بعد هم خدا هر چه خواهد می‌کند).[۱۰۱]

آنچه که درباره‌ی امامت و وصیت آمده:

امامت و وصیت از سوی پروردگار نازل شده (به اختیار خداوند است) و امامت از امام به امام دیگر منتقل می‌شود:

۱ – الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أحمد ابن عائذ، عن

۱۰۰– معجم الاحادیث امام مهدی (ع) – شیخ کورانی: ج ۵ ص ۲۲–۲۱.

۱۰۱– مهدی موعود (ع) (ترجمه جلد ۵۱ بحار الأنوار): متن ص ۱۰۰۲.

ابن أذينة، عن بريد العجلي، قال: (سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ﴾[۱۰۲] قال: إيانا عنى، أن يؤدى الأول إلى الإمام الذي بعده الكتب والعلم السلاح، وإذا حكمتم بين الناس أن تحكموا بالعدل الذي في أيديكم).[۱۰۳]

حسین بن محمد ازمعلی بن محمد از حسن بن علی الوشاء از احمد بن عائذ از ابن اذینه ازبرید عجلی گوید: (از امام باقر علیه السلام تفسیر قول خدا عزوجل را پرسیدم (به راستی خدا به شما فرمان می‌دهد که امانات را به اهلش بپردازید و چون میان مردم حکم کنید، به عدالت حکم کنید) فرمود: مقصود، ما هستیم که باید امامِ سابق به امامِ بعد از خود بپردازد کتب و علم و سلاح را (نشانه‌های امامت)، و چون میان مردم حکم کنید، طبق قانون عدالتی باشد که به دست شما است).[۱۰۴]

۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أحمد بن عمر، قال: (سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾، قال: هم الأئمة من آل محمد أن يؤدى الإمام الأمانة إلى من بعده ولا يخص بها غيره ولا يزويها عنه).

حسین بن محمد از معلی بن محمد از حسن بن علی الوشا از احمد بن عمر گوید: (از امام رضا علیه السلام تفسیر قول خدا عزوجل (به راستی خدا به شما فرمان می‌دهد که امانات را به اهل آن بپردازید) پرسیدم، فرمود: آن‌ها ائمه از آل محمد علیهم السلام هستند که هر امامی باید امانت را به امام بعد از خود رد کند به دیگری ندهد و از او دریغ ندارد).

۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن إسحاق بن عمار، عن ابن أبي يعفور، عن المعلى بن خنيس، قال: (سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾، قال: أمر الله الإمام الأول أن يدفع إلى الإمام الذي بعده كل شيء عنده).

محمد بن یحیی از احمد بن محمداز محمد بن سنان از اسحاق بن عمار از ابن ابی یعفور از ابی

---

۱۰۲ – النساء: ۵۸.

۱۰۳– کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۷۸–۲۷۶.

۱۰۴– أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج۲، ص، ۳۵۷.

معلی بن خنیس گوید: (از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عزوجل (به راستی خدا به شما فرمان می‌دهد که امانات را به اهل آن بپردازید) فرمود: خدا به امامِ سابق امر کرده که هر چه نزد او است به امامِ بعد از خود بدهد).

۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، قال: حدثني عمر بن أبان، عن أبي بصير، قال: (كنت عند أبى عبد الله (ع) فذكروا الأوصياء وذكرت إسماعيل فقال: لا والله يا أبا محمد ما ذاك إلينا وما هو إلا إلى الله عزوجل ينزل واحداً بعد واحد).

حسین بن محمد از معلی بن محمد از حسن بن علی الوشاء می‌گوید: عمر بن أبان از ابی بصیر نقل می‌کند که گفته است: (من خدمت امام صادق (ع) بودم اوصیاء را نام بردند و من هم اسماعیل را نام بردم، فرمود: نه- به خدا- ای ابا محمد این با ما نیست، امر امامت نیست مگر با خدا عزوجل که درباره‌ی یکی بعد از دیگری نازل می‌کند).

۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عمرو بن الأشعث، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (أترون الموصى منا يوصى إلى من يريد؟ ! لا والله ولكن عهد من الله ورسوله لرجل فرجل حتى ينتهى الأمر إلى صاحبه).

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عمروبن اشعث می‌گوید: (شنیدم اباعبد الله (ع) می‌فرمایند: آیا دیده‌اید که هر یک از ما به هر کس که بخواهد وصیت کند! نه به خدا سوگند بلکه آن عهدی از خداوند و رسولش (ص) است از یک مردی به مرد دیگر تا امر به صاحبش برسد).

۶- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن محمد، عن بكر بن صالح، عن محمد بن سليمان، عن عيثم بن أسلم، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن الإمامة عهد من الله عزوجل معهود لرجال مسمين، ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون من بعده).

حسین بن محمد از معلی بن محمد از علی بن محمداز بکر بن صالح از محمد بن سلیمان از عیثم بن اسلم از معاویه بن عمار از ابی عبد الله (ع) نقل می‌کنند که حضرت (ع) فرمودند: (همانا امامت عهدی از پروردگار برای مردانی نامیده شده‌اند و امام نمی‌تواند آن را به دست کسی که بعد از اوست برساند).

حدثنا أحمد بن محمد، عن عبد الله بن محمد، عن عبد الله الحجال، عن داود بن يزيد، عمن

ذكره، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (أترون الأمر إلينا أن نضعه فيمن شئنا، كلا والله إنه عهد من رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلى علي بن أبي طالب (عليه السلام)، رجل فرجل إلى أن ينتهى إلى صاحب هذا الأمر).[۱۰۵]

احمد بن محمد از عبد الله بن محمد از عبد الله حجال از داوود بن يزيد از كسى كه آن را از ابا عبد الله (عليه السلام) ذكر كرده است كه فرمودند: (آيا ديده‌ايد كه امرى كه به دست ما، آن را به دست هر كس كه بخواهيم، بدهيم؟ خير هرگز بلكه آن عهدى از رسول الله (صلى الله عليه وآله) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) و از مردى به مرد ديگر تا امر به صاحب اين امر منتهى گردد).

أخبرنا ابو العباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة الكوفي، قال: حدثنا ابو محمد عبد الله بن أحمد بن مستور الأشجعى من كتابه في صفر سنة ست وستين ومائتين، قال: حدثنا ابو جعفر محمد بن عبيد الله الحلبي، قال: حدثنا عبد الله بن بكير، عن عمرو بن الأشعث، قال: (سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد (عليه السلام) يقول - ونحن عنده في البيت نحو من عشرين رجلاً - فأقبل علينا وقال: لعلكم ترون أن هذا الأمر في الإمامة إلى الرجل منا يضعه حيث يشاء، والله إنه لعهد من الله نزل على رسول الله إلى رجال مسمين رجل فرجل حتى تنتهى إلى صاحبها).[۱۰۶]

خبر داد ما را ابو العبّاس احمد بن محمّد بن سعيد بن عقده كوفى او گفت: (امامت و وصيّت رهبرى باختيار خداست) حديث كرد ما را ابو محمّد عبد اللّه بن احمد بن مستورد اشجعى از كتابش در ماه صفر به سال ۲۶۶ او گفت حديث كرد ما را ابو جعفر محمّد بن عبيد اللّه حلبى او گفت حديث كرد ما را عبد اللّه بن بكير از عمر [و] بن اشعث او گفت: (در خانه امام نزديک به بيست نفر بوديم كه در محضرش نشسته بوديم حضرت روى به ما كرد و فرمود: شايد بنظر شما چنين برسد كه اين كار امامت به دست كسى از ما سپرده شده است كه در هر جا كه بخواهد قرارش بدهد به خدا سوگند كه آن سفارشى است كه از جانب خدا به رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شده است درباره افرادى با نامشان يكى پس از ديگرى تا سرانجام به صاحبش برسد).[۱۰۷]

۱۰۵- البصائر الدرجات – محمد بن حسن صفار: ص ۴۹۱.

۱۰۶- كتاب الغيبه – محمد بن ابراهيم نعمانى: ص ۵۹.

۱۰۷- الغيبة (للنعمانى) / ترجمه فهرى: متن ص ۴۵.

حدثنا أبي، ومحمد بن الحسن (رضی الله عنهم)، قالا: حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر جميعاً، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن علي بن أسباط، عن عبد الله بن بكير، عن عمرو بن الأشعث، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: (أترون الأمر إلينا نضعه حيث نشاء؟ كلا والله إنه لعهد من رسول الله (صلی الله علیه و آله) إلى رجل فرجل حتى ينتهى إلى صاحبه).[۱۰۸]

پدرم و محمد بن حسن (رضی الله عنهم) مرا حدیث کرد و می‌گویند: سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر همه از محمد بن حسین بن ابی خطاب از علی بن اسباط از عبد الله بن بکیر از عمرو بن اشعث گفت: که از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: (آیا می‌پندارید کار به دست ما است و آن را هر کجا که بخواهیم می‌نهیم؟ چنین نیست، به خدا سوگند که امر امامت عهدی از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است به شخصی و بعد از او به شخصی دیگر تا آن که به صاحبش برسد).

أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: (قيل للرضا (عليه السلام): الإمام إذا أوصى إلى الذي يكون من بعده بشيء، ففوض إليه فيجعله حيث يشاء، أو كيف هو؟ قال: إنما يوصى بأمر الله عزوجل. فقال: إنه حكى عن جدك. قال: أترون أن هذا الأمر إلينا نجعله حيث نشاء؟ لا والله ما هو إلا عهد من رسول الله (صلی الله علیه و آله) رجل فرجل مسمى. فقال: فالذي قلت لك من هذا).[۱۰۹]

احمد بن محمد از احمد بن محمد بن ابی نصر می‌گوید: (به امام رضا (علیه السلام) گفته شد: هنگامی که امام به شخص بعد از خود وصیت می‌کند آیا به هر کس که می‌خواهد، می‌تواند وصیت کند؟ فرمودند: به امر خدوند وصیت می‌کند. راوی می‌گوید: حضرت از زبان جدش می‌گویید. فرمودند: آیا دیده‌اید که این امر را به دست هر کس که بخواهیم، قرار دهیم؟ خیر به خداوند سوگند هرگز بلکه آن عهدی از رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای مردی پس از مرد دیگر که نامگذاری شده‌اند، سپس فرمودند: و آن چیزی که به تو گفتم نیز همان‌گونه است).

حدثنا محمد بن علي بن محمد بن حاتم النوفلى المعروف بالكرماني، قال: حدثنا ابو العباس

۱۰۸- کمال الدین و تمام النعمه – شیخ صدوق: ۲۲۲.

۱۰۹- قرب الاسناد – حمیری قمی: ص۳۵۲.

أحمد بن عيسى الوشاء البغدادي، قال: حدثنا أحمد بن طاهر القمي، قال: حدثنا محمد بن بحر بن سهل الشيباني، قال: حدثنا أحمد بن مسرور، عن سعد بن عبد الله القمي، في حديث طويل إنه سئل الإمام المهدى وهو غلام في حياة الإمام الحسن العسكرى (عليه السلام): (... قلت: فأخبرنى يا مولاى عن العلة التى تمنع القوم من اختيار إمام لأنفسهم، قال: مصلح أو مفسد؟ قلت: مصلح، قال: فهل يجوز أن تقع خيرتهم على المفسد بعد أن لايعلم أحد ما يخطر ببال غيره من صلاح أو فساد؟ قلت: بلى، قال: فهى العلة، وأوردها لك ببرهان ينقاد له عقلك، أخبرني عن الرسل الذين اصطفاهم الله تعالى وأنزل عليهم الكتاب وأيدهم بالوحى والعصمة إذ هم أعلام الأمم وأهدى إلى الاختيار منهم مثل موسى و عيسى (عليهما السلام)، هل يجوز مع وفور عقلهما وكمال علمهما إذا همّا بالاختيار أن يقع خيرتهما على المنافق وهما يظنان أنه مؤمن؟ قلت: لا، فقال: هذا موسى كليم الله مع وفور عقله وكمال علمه ونزول الوحى عليه اختار من أعيان قومه ووجوه عسكره لميقات ربه سبعين رجلاً ممن لا يشك فى إيمانهم وإخلاصهم، فوقعت خيرته على المنافقين، قال الله تعالى: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِّمِيقَاتِنَا﴾[۱۱۰] – إلى قوله – ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حتى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾ و ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾[۱۱۱] فلما وجدنا اختيار من قد اصطفاه الله للنبوة واقعاً على الأفسد دون الأصلح وهو يظن أنه الأصلح دون الأفسد علمنا أن لا اختيار إلا لمن يعلم ما تخفى الصدور وما تكن الضمائر...).[۱۱۲]

محمد بن على بن محمد بن حاتم نوفلى معروف به كرمانى ما راحديث كرد، مى‌گويد: ابو عباس احمد بن عيسى الوشاء بغدادى ما راحديث كرد مى‌گويد: احمدبن طاهر قمى ما را حديث كرد مى‌گويد: محمد بن بحر بن سهل شيبانى ما را حديث كرد، مى‌گويد: احمد بن مسرور از سعد بن عبد الله قمى در حديثى طولانى نقل مى‌كنند كه او از امام مهدى (عليه السلام) در زمان حيات پدرشان امام حسن عسگرى (عليه السلام) در حالى كه امام كودكى بيش نبودند، عرض كردم: (اى

۱۱۰– الأعراف:۱۵۵.

۱۱۱– ﴿لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ﴾ (البقرة: ۵۵) (و چون گفتيد اى موسى تا خدا را آشكارا نبينيم هرگز به تو ايمان نخواهيم آورد پس در حالى كه مى‌نگريستيد صاعقه شما را فرو گرفت).
﴿أَرِنَا اللّهِ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾ (النساء: ۱۵۳) (گفتند خدا را آشكارا به ما بنماى پس به سزاى ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت).

۱۱۲– كمال الدين و التمام النعمه – شيخ صدوق: ص ۴۶۲–۴۵۴.

مولای من علّت چیست که مردم از برگزیدن امام برای خویشتن ممنوع شده‌اند؟ فرمود: امام مصلح برگزینند و یا امام مفسد؟ عرض کردم: امام مصلح، فرمود: آیا امکان ندارند که برگزیده آنها مفسد باشد؟ چون کسی از درون دیگری که صلاح است و یا فساد مطّلع نیست. عرض کردم: آری امکان دارد، فرمود: علّت همین است و برای تو دلیل دیگری بیاورم که عقلت آن را بپذیرد، فرمود: رسولان الهی که خدای تعالی آنها را برگزیده و بر آنها کتاب فرو فرستاده و آنها را به وحی و عصمت مؤیّد ساخته تا پیشوایان امّت‌ها باشند چگونه‌اند؟ آیا مثل موسی و عیسی (ع) که پیشوایان امتند و بر برگزیدن شایسته‌ترند و عقلشان بیشتر و علمشان کامل‌تر آیا ممکن است منافق را به جای مؤمن برگزینند؟ گفتم:خیر، فرمود: این موسی کلیم اللّه است که با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم و بزرگان لشکر خود برای میقات پروردگارش هفتاد تن را برگزید و در ایمان و اخلاص آنها هیچ گونه شک و تردیدی نداشت، امّا منافقین را برگزیده بود، خدای تعالی می‌فرماید: (و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید). تا این آیه (و چون گفتید ای موسی تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد) و این آیه (گفتند خدا را آشکارا به ما بنمای پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت) و چون می‌بینیم که برگزیده پیامبر افسد بوده و نه اصلح در حالی که می‌پنداشته آنها اصلح هستند، می‌فهمیم برگزیدن مخصوص کسی است که ما فی الصّدور و ضمائر و سرائر مردم را بداند و...).[۱۱۳]

امام می‌داند که قبل از وفات به چه کسی وصیّت کند:

حدثنا الحسين بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن سليمان بن سماعة، عن عبد الله بن القاسم، عن أبي بصير، قال: قال ابو عبد الله (ع): (إن الإمام يعرف نطفة الإمام التي يكون منها إمام بعده).[۱۱٤]

حسین بن محمد از معلی بن محمد از محمد بن جمهور از سلیمان بن سماعه از عبد الله بن قاسم از ابی بصیر ما راحدیث کرد، می‌گوید: اباعبد الله (ع) می‌فرمایند: (همانا امام نطفه‌ی

۱۱۳- کمال الدین / ترجمه پهلوان: ج ۲ ص ۲۰۳.

۱۱٤- البصائر الدرجات – محمد بن الحسن الصفار: ص ۴۹۷.

امام بعد از خود را می‌شناسد).

۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن [ابن] أبي عثمان، عن المعلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (إن الإمام يعرف الإمام الذي من بعده فيوصى إليه).[۱۱۵]

احمد بن ادریس از محمد بن عبدالجبار از صفوان بن یحیی از [ابن] ابی عثمان از معلی بن خنیس از ابی عبد الله علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: (به راستی امام می‌شناسد امامی را که بعد از او است و به او وصیت می‌کند).

۲- أحمد، عن محمد بن عبد الجبار، عن أبي عبد الله البرقي، عن فضالة بن أيوب، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (ما مات عالم حتى يعلمه الله عزوجل إلى من يوصي).

احمد از محمد بن عبدالجبار از ابی عبد الله البرقی از فضاله بن ایوب از سلیمان بن خالد از ابی عبد الله علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (عالمی نمیرد تا خدا به او بیاموزد که به چه کسی وصیت کند).

۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (لا يموت الإمام حتى يعلم من يكون من بعده فيوصى [إليه]).

محمد بن یحیی ازمحمد بن حسین از ابن محبوب از علاء بن رزین از عبد الله بن ابی یعفور از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت علیه السلام فرمودند: (امامی نمیرد تا امام بعد از خود را بشناسد و به او وصیت کند).

چه زمانی امام حاضر تمام علم امام سابق را فرامی‌گیرد؟[۱۱۶]

۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن علي بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن بعض أصحابنا، قال: (قلت لأبي عبد الله عليه السلام: متى يعرف الأخير ما عند الأول؟ قال: في آخر دقيقة تبقى من روحه).

۱۱۵- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۷۷.

۱۱۶- کافی – شیخ کلینی ج۱ ص ۲۷۵-۲۷۴.

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسین بن سعید از علی بن اسباط از حکم بن مسکین از اصحاب مان نقل می‌کنند به امام صادق (ع) عرض کردم: (چه زمانی امام پسین به آن‌چه نزد امام پیشین است آگاه می‌شود؟ فرمود: در آخرین دقیقه‌ای که از روح او باقی مانده است).[۱۱۷]

۲- محمد، عن محمد بن الحسين، عن علي بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن عبيد بن زرارة وجماعة معه، قالوا: (سمعنا أبا عبد الله (ع) يقول: يعرف الذي بعد الإمام علم من كان قبله في آخر دقيقة تبقى من روحه).

محمد از محمد بن حسین از علی بن اسباط از حکم بن مسکین از عبید بن زراره و جماعتی همراه او گفتند امام صادق (ع) می‌فرمود: (جانشین امام، بعلم امام پیش از خود را در آخرین دقیقه‌ای که از روح او باقی مانده آگاه می‌شود).

۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن أسباط، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (قلت له: الإمام متى يعرف إمامته وينتهي الأمر إليه؟ قال: في آخر دقيقة من حياة الأول).

محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، از یعقوب بن یزید، از علی بن اسباط، یکی از اصحاب گفت: (به امام صادق (ع) عرض کردم: چه زمانی امام، امامت و رسیدن امر را به خود می‌فهمد؟ فرمود: در آخرین دقیقه زندگی امام پیشین).

حدثنا محمد بن الحسين، عن علي بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن عبيد بن زرارة وجماعة معه، قالوا: (سمعنا أبا عبد الله (ع) يقول: يعرف الإمام الذي بعده علم من كان قبله في آخر دقيقة تبقى من روحه).[۱۱۸]

محمد از محمد بن حسین از علی بن اسباط از حکم بن مسکین از عبید بن زراره و جماعتی همراه او گفتند امام صادق (ع) می‌فرمود: (جانشین امام، بعلم امام پیش از خود را در آخرین دقیقه‌ای که از روح او باقی مانده آگاه می‌شود).

۱۱۷- أصول الكافي / ترجمه مصطفوی: ج۲ ص ۲۱.

۱۱۸- بصائر الدرجات – محمد بن الحسن الصفار: ص ۴۹۸ – ۴۹۷.

حدثنا محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، قال: (قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام أخبرني عن الإمام متى يعلم أنه إمام حين يبلغه أن صاحبه قد مضى أو حين يمضي مثل أبي الحسن عليه السلام قبض ببغداد وأنت هيهنا، قال: يعلم ذلك حين يمضي صاحبه، قلت: بأي شيء؟ قال: يلهمه الله ذلك).[۱۱۹]

محمد بن حسین از صفوان بن یحیی می‌گوید: (از ابی الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم: مرا در مورد امام خبر دهید، که چه زمانی به امامت خود آگاه می‌شود، در حالی که امام قبل از او وفات یافته یا مَثَل ابو الحسن علیه السلام در بغداد وفات یافت و شما این جا بودید؟ حضرت علیه السلام فرمودند: هنگامی که صاحبش وفات می‌یابد از آن آگاه می‌شود. عرض کردم: با چه چیزی؟ فرمودند: خداوند آن را به او الهام می‌کند).

حدثنا محمد بن عيسى، عن قارن، عن رجل أنه كان رضيع أبي جعفر عليه السلام، قال: (بينا ابو الحسن عليه السلام جالس مع مؤدب له يكنى أبا ذكريا وابو جعفر عليه السلام عندنا أنه ببغداد وابو الحسن يقرأ من اللوح إلى مؤدبه إذ بكى بكاءً شديداً، سأله المؤدب: ما بكاؤك؟ فلم يجبه، فقال: ائذن لي بالدخول، فأذن له فارتفع الصياح والبكاء من منزله، ثم خرج إلينا فسألنا عن البكاء فقال: إن أبي قد توفي الساعة، فقلنا: بما علمت؟ قال: فادخلني من إجلال الله ما لم أكن أعرفه قبل ذلك فعلمت أنه قد مضى، فتعرفنا ذلك الوقت من اليوم والشهر فإذا هو قد مضى في ذلك الوقت).

محمد بن عیسی از قارون از مردی که هم سن کودکی ابو جعفر علیه السلام بوده نقل می‌کند که می‌فرماید: (در حالی که ابو الحسن علیه السلام با مربی خودش که ملقب به ابا ذکریا [زکریا]نشسته بود و ابو جعفر علیه السلام نزد ما در بغداد بود و ابو الحسن علیه السلام در حال خواندن لوح برای مربی او بود در یک لحظه گریه شدیدی کرد، مربی از او سؤال کرد: علت گریه‌ات چیست؟ و به او پاسخی نداد، و فرمودند: اجازه‌ی داخل شدن را به من دهید، پس به او اجازه داده شد و گریه و زاری از منزلش شنیده شد، سپس به سوی ما خارج شد و از علت گریه از او سؤال کردیم، فرمودند: به راستی که پدرم در این ساعت وفات یافت. پس ما گفتیم: چگونه دانستی؟ فرمودند: خداوند بلند مرتبه چیزی به من الهام کرد که قبلاً آن را نمی‌دانستم، پس فهمیدم که او وفات نمود، پس ما همان روز و ماه را به خاطرسپردیم و فهمیدیم که او در همان زمان وفات

۱۱۹- بصائر الدرجات – محمد بن الحسن الصفار: ص ۴۸۸ – ۴۸۶.

یافته بود).

حدثنا محمد بن أحمد، عن بعض أصحابنا، عن معاوية بن حكيم، عن ابو الفضل الشيباني، عن هارون بن الفضل، قال: (رأيت أبا الحسن (ع) في اليوم الذي توفى فيه ابو جعفر (ع)، فقال: إنا لله وإنا إليه راجعون، مضى ابو جعفر. فقيل له: وكيف عرفت ذلك؟ قال: تداخلنى ذلة لله لم أكن أعرفها).

محمد بن احمد از برخی اصحاب از معاویه بن حکیم از ابو الفضل شیبانی از هارون بن فضل گوید: (من ابو الحسن علی بن محمد (ع) را در روز وفات ابو جعفر (امام محمد تقی) دیدم گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، ابو جعفر در گذشت، به او عرض شد: از چه راه فهمیدی؟ فرمود: یک خضوع و ذلّتی برای خدا در دلم افتاد که پیش از آن درک نمی‌کردم).

حدثنا عباد بن سليمان، عن سعد بن سعد، عن أحمد بن عمر، قال: (سمعته يقول - يعنى أبا الحسن الرضا (ع) -: إني طلقت أم فروة بنت اسحق في رجب بعد موت أبي بيوم، قلت له: جعلت فداك، طلقتها وقد علمت موت أبى الحسن (ع)؟ قال: نعم).

عباد بن سلیمان از سعد بن سعد از احمد بن عمر ما را حدیث کرد، گفت: (از آن حضرت یعنی اباالحسن الرضا (ع) شنیدم می‌فرمود:من ام فروه دختر اسحاق را یک روز بعد از مردن ابو الحسن (امام کاظم) در ماه رجب طلاق دادم، گفتم با این که مردن ابو الحسن را فهمیدی او را طلاق دادی؟ فرمود: آری).[۱۲۰]

حدثنا محمد بن عيسى، عن أبى الفضل، عن هارون بن الفضل، أنه قال فى اليوم الذي توفى فيه ابو جعفر (ع)، قال: (إنا لله وإنا إليه راجعون، مضى ابو جعفر (ع). فقيل له: وكيف عرفت ذلك؟ قال: لأنه تداخلنى ذلة لله لم أكن أعرفها).

محمد بن عیسی از ابی فضل از هارون بن فضل ما را حدیث کرد گفت: من ابو الحسن علی بن محمد (ع) را در روز وفات ابو جعفر (امام محمد تقی) (ع) دیدم که فرمودند: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا

۱۲۰- اصول الکافی / ترجمه کمره‌ای: ج ۳ ص ۵۹.

إِلَيْهِ راجِعُونَ، ابو جعفر (علیه السلام) در گذشت، به او عرض شد: از چه راه فهمیدید؟ فرمود: یک خضوع و ذلّتی برای خدا در دلم افتاد که پیش از آن درک نمی‌کردم).

جستجوی وصیت:[۱۲۱]

خداوند می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾[۱۲۲]

(بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [= مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزکاران).

و روی عن رسول الله (صلی الله علیه و آله)، أنه قال: (من مات بغير وصية، مات ميتة جاهلية).

رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: (هر کس بمیرد و وصیتی نکرده باشد به مرگ جاهلیت مرده است).

وقال: (ما ينبغي لامرئ مسلم أن يبيت ليلة إلا ووصيته تحت رأسه).

و نیز (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (شایسته نیست که هیچ مسلمانی بمیرد مگر آن که وصیت او زیر سرش باشد).

وروى مسعدة بن صدقة ووهب بن وهب جميعاً، عن أبي عبد الله (علیه السلام) أنه قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): (الوصية تمام ما نقص من الزكاة).

مسعده بن صدقه و وهب بن وهب جمیعا از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: رسول الله فرمودند: (وصیّت کامل‌کننده نارسائی‌های زکات است).

روى عبد الله بن المغيرة، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه (علیهما السلام)، قال: (من لم يوص

۱۲۱- النهاية – شيخ طوسي: ص ۶۰۵-۶۰۴.

۱۲۲- البقرة: ۱۸۰.

عند موته لذوى قرابته فقد ختم عمله بمعصية).[۱۲۳]

عبد اللّه بن مغيره، از سكونى از امام جعفر بن محمد، از پدرش (ع) روايت كرده است كه فرمود: (كسى كه به هنگام مردنش بنفع خويشاوندانش وصيّتى نكند كار خود را با معصيت پايان داده است).

روى العباس بن عامر، عن أبان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (من لم يحسن عند الموت وصيته كان نقصاً فى مروءته وعقله. وقال: إن رسول الله (ص) أوصى إلى علي (ع)، وأوصى علي إلى الحسن (ع)، وأوصى الحسن إلى الحسين (ع)، وأوصى الحسين إلى علي بن الحسين (ع)، وأوصى علي ابن الحسين إلى محمد بن علي الباقر (ع)).

عبّاس بن عامر، از أبان، از ابو بصير از امام صادق (ع) روايت كرده است كه فرمود: (كسى كه وصيّتش را به هنگام مردنش بخوبى انجام ندهد، اين كوتاهى نقصى در مروت و عقل او است، و فرمود: رسول خدا (ص) به على (ع) وصيّت كرد، و على به حسن (ع)، و حسن به حسين (ع)، و حسين به علىّ بن الحسين (ع)، و علىّ بن الحسين به محمّد بن علىّ الباقر (ع) وصيّت كرد).

روى حماد بن عمرو، وأنس بن محمد، عن أبيه جميعاً، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن على بن أبى طالب (ع)، عن النبى (ص)، أنه قال له: (يا علي، أوصيك بوصية فأحفظها فلا تزال بخير ما حفظت وصيتي. يا علي، من كظم غيظاً وهو يقدر على إمضائه أعقبه الله يوم القيامة أمناً وإيماناً يجد طعمه. يا علي، من لم يحسن وصيته عند موته كان نقصاً في مروءته، و لم يملك الشفاعة).[۱۲۴]

حمّاد بن عمرو، و انس بن محمّد، از پدرش، همگى از امام جعفر بن- محمّد از پدرش، از جدّش، از امام علىّ بن ابى طالب (ع) از پيامبر (ص) روايت كرده‌اند كه به على (ع) فرمود: (يا على تو را به وصيّتى توصيه مى‌كنم، پس آن را محفوظ بدار، زيرا تا هر زمان كه وصيّت مرا

۱۲۳- من لا يحضره الفقيه – شيخ الصدوق: ج ۴ ص۱۸۳ – ۱۸۲.

۱۲۴- من لا يحضره الفقيه – شيخ صدوق: ج ۴ ص۳۵۳ – ۳۵۲.

محفوظ بداری از خیر و نیکی برخورداری. یا علی: کسی که خشمی‌را فرو خورد در حالی که به اجرای آن قادر باشد، خدا در روز قیامت امنی و ایمانی را برای او در پی می‌آورد که طعم آن را در کام جانش می‌یابد. ای علی کسی که وصیّتش را بهنگام مرگ نیکو انجام ندهد، این کار نقصی در مروّت و عقل او است).

۱- حدثنا علی بن إبراهیم، عن علي بن إسحاق، عن الحسن بن حازم الكلبی ابن أخت هشام بن سالم، عن سلیمان بن جعفر، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): من لم یحسن وصیته عند الموت كان نقصاً فی مروءته وعقله. قیل: یا رسول الله، وكیف یوصی المیت، قال: إذا حضرته وفاته واجتمع الناس إلیه، قال: اللهم فاطر السماوات والأرض، عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم، اللهم إنی أعهد إلیك فی دار الدینا أنی أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شریك لك، وأن محمداً عبدك ورسولك، وأن الجنة حق، وأن النار حق، وأن البعث حق، وأن الحساب حق، والقدر والمیزان حق، وأن الدین كما وصفت، وأن الإسلام كما شرعت، وأن القول كما حدثت، وأن القرآن كما أنزلت، وأنك أنت الله الحق المبین، جزی الله محمداً خیر الجزاء، وحیا الله محمداً وآل محمد بالسلام، اللهم یا عدتی عند كربتي ویا صاحبي عند شدتي، ویا ولي نعمتي، إلهي وإله آبائي لا تكلني إلی نفسي طرفة عین أبداً، فإنك إن تكلنی إلی نفسی طرفة عین أقرب من الشر وأبعد من الخیر، فآنس فی القبر وحشتي، اجعل لی عهداً یوم ألقاك منشوراً. ثم یوصی بحاجته وتصدیق هذه الوصیة فی القرآن فی السورة التی یذكر فیها مریم فی قوله عزوجل: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْداً﴾[۱۲۵] فهذا عهد المیت والوصیة حق علی كل مسلم أن یحفظ هذه الوصیة ویعلمها، وقال أمیر المؤمنین (علیه السلام): علمنیها رسول الله (صلی الله علیه و آله)، وقال رسول الله: علمنیها جبرئیل (علیه السلام)).[۱۲۶]

علیّ بن ابراهیم بن هاشم، از علیّ بن اسحاق، از حسن بن حازم كلبی خواهر زاده هشام بن سالم، از سلیمان بن جعفر، - و او جعفری نیست- از امام صادق (علیه السلام) روایت كرده است كه فرمود: (رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: كسی كه وصیّتش را بهنگام مرگ نیكو انجام ندهد، این كار

۱۲۵- مریم: ۸۷.

۱۲۶- الشیخ الكلینی: ج ۷ ص ۳ – ۲.

نقصی در مروّت و عقل او است، عرض کردند: یا رسول اللّه! و چگونه باید شخص مشرف بر موت وصیّت کند؟ فرمودند: چون وفاتش فرا رسد، و مردم پیرامون او اجتماع کنند، بگوید: ای خدای آفریننده آسمانها و زمین، دانای غیب و شهود، رحمان رحیم، خدایا من در دار دنیا، نزد تو اعتراف می‌کنم که معبود حقّی جز تو نیست، که تنها و بی‌شریکی، و محمّد بنده و رسول تو است، و بهشت حقّ است، و دوزخ حقّ است، و برانگیختن مردگان حقّ است، و حساب حقّ است و صراط حقّ است، و قدر و میزان حقّ است، و دین چنان است که تو وصف کرده‌ای، و اسلام بر آن‌گونه است که تو تشریع فرموده‌ای، و سخن همانست که تو باز گفته‌ای، و قرآن چنانست که نازل کرده‌ای، و تو همان «اللّه» حقّ مبینی. خدا محمّد را از جانب ما بهترین جزاء عطا کند! و خدا محمّد و آل محمّد را به وسیله سلام مورد تحیّت قرار دهد! خدایا ای نیروی ذخیره من بهنگام هجوم اندوه و مواقع درماندگیم، و ای یار مددکار من در برابر شدائد زندگیم، و ای ولی نعمتم! ای معبود من، و معبود پدران من، در چشم بر هم زدنی مرا بخودم وامگذار، و زمام امورم را به دست هوای نفسم مسپار، زیرا اگر مرا بخودم واگذاری، به شر نزدیک می‌شوم، و از خیر دور میگردم، پس در تاریکی و تنهائی قبر مونس وحشتم باش، و در آن روز که با تو دیدار کنم فرمان گسترده امن و امانی در اختیارم گذار. سپس شخص وصیّت‌کننده خواهش‌های خود را برمی‌شمارد، و در جریان توصیه می‌گذارد، و به اجراءکنندگان آن می‌سپارد. و تصدیق این وصیّت در قرآن، در سوره‌ای که از مریم سخن به میان می‌آورد، آمده است، آنجا که خدای عزّوجلّ در سوره مریم میگوید: (کسی را اختیار و اقتدار شفاعت نیست، مگر آن را که نزد خدای رحمان عهدی و فرمان امانی دریافت کرده باشد). و این همان عهدیست که در وصیّتش بیان شده است. و وصیّت بر هر مسلمانی حقّ است، و او را همی‌سزد که این وصیّت را حفظ کند، و آن را بدیگران آموزش دهد، و أمیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود: رسول خدا (ص) آن را به من تعلیم فرمود، و فرمود: جبرئیل (ع) آن را به من تعلیم نمود).[۱۲۷]

۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي، عن حماد بن عثمان، عن الوليد بن صبيح، قال: (صحبني مولى لأبي عبد الله (ع) يقال له: أعين، فاشتكى أياماً ثم برء ثم مات

۱۲۷- من لا يحضره الفقيه/ترجمه غفاری، علی اکبر و محمد جواد و بلاغی: صدر، ج ۶ ص ۲۲.

فأخذت متاعه وما كان له فأتيت به أبا عبد الله عليه السلام وأخبرته أنه اشتكى أياماً ثم برء ثم مات، قال: تلك راحة الموت، أما إنه ليس من أحد يموت حتى يرد الله عز وجل من سمعه وبصره وعقله للوصية أخذ أو ترك).

(هیچ میتی نیست جز این که وقتی مرگش فرا می‌رسد، خداوند تا اندازه‌ای گوش و چشم و عقلش را برای وصیت به او باز می‌گرداند، چه وصیت کند، چه وصیت نکند، این مهلت همان چیزی است که می‌گویند مرگ راحت، وصیت حق هر مسلمانی است).

۳- حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، ازحماد بن عثمان، از ولید بن صبیح، می‌گوید: (شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من همراه یک نفر بنام اعین به مکه رفتم. در میان راه وی به شدت مریض و بیهوش شد و من به پرستاری و مراقبت از وی پرداختم تا این‌که در روز مرگ خویش به هوش آمد به طوری که خیال من از ناحیه وی آسوده شد و سپس درگذشت. امام صادق علیه السلام فرمود: مرگ هر کس که فرا می‌رسد خداوند عزیز و با شکوه گوش، چشم و عقل او را برای وصیت کردن به وی باز می‌گرداند- خواه وصیت کند و خواه آن را ترک کند- این راحتی است که به آن راحت مرگ می‌گویند و آن برای هر مسلمانی حق است).

۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (سألته عن الوصية، فقال: هي حق على كل مسلم).

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، ازمحمد بن اسماعیل، محمّد بن فضیل، از ابو الصّباح کنانی، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره وصیّت سؤال کردم. پس فرمود: (آن حقّی بر ذمّه هر مسلمانی است).

۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، قال: قال ابو جعفر عليه السلام: (الوصية حق، وقد أوصى رسول الله صلى الله عليه وآله فينبغى للمسلم أن يوصى).

(وصیت حق است، رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت نمود، بر هر مسلمانی است که وصیت کند).

۶- محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزين، از محمد بن مسلم، امام ابو جعفر باقر (ع) فرمود: (وصيّت حقّ است، و رسول خدا (ص) وصيّت كرد، و از اين رو براى هر مسلمان سزاوار است كه وصيّت كند).

وعن أمير المؤمنين (ع)، أنه قال: (ينبغي لمن أحس بالموت أن يعهد عهده ويجدد وصيته).[۱۲۸]

و امير المؤمنين (ع) فرمودند: (كسى وفات و مرگ خود را احساس كند بايد به عهد و پيمان خود عمل كند و وصيت خود را تجديد كند).

حدثنا محمد بن صفوان ابن يحيى، عن منصور بن حازم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع) في قول الله تعالى: ﴿إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾، قال: (هو والله أداء الأمانة إلى الإمام والوصية).[۱۲۹]

محمد بن صفوان ابن يحيى، از منصور بن حازم، از أبى بصير، از أبى عبد الله (ع) در گفتار خداوند متعال مى‌فرمايد: (همانا كه خداوند به شما دستور مى‌دهد كه امانت‌ها را به اهلش برسانيد)، فرمود: آن امانت يعنى وصيّت كه هر يک از ما بايست به ديگرى بسپارد).

رسول الله (ص) در هنگام وفات وصيت مى‌كند:

در احتجاج أمير المؤمنين (ع) با طلحه در خصوص وصيّت در حديثى طولانى آمده است:

عن أبان، عن سليم، قال أمير المؤمنين (ع): (يا طلحة، ألست قد شهدت رسول الله حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: (إن نبي الله يهجر) فغضب رسول الله ثم تركها؟ قال: بلى، قد شهدت ذاك. قال: فإنكم لما خرجتم أخبرنى بذلك رسول الله وبالذي أراد أن يكتب فيها وأن يشهد عليها العامة. فأخبره جبرائيل (ع): "أن الله عزوجل قد علم من الأمة الاختلاف والفرقة:، ثم دعا بصحيفة فأملى على ما أراد أن يكتب فى الكتف، وأشهد على ذلك ثلاثة رهط: سلمان، وأبا ذر، والمقداد، وسمى‌من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة. فسماني أولهم ثم ابني هذا - وأدنى بيده إلى الحسن - ثم

۱۲۸- مستدرک الوسائل - الميرزا النورى: ج ۱۴ ص۹۰.

۱۲۹- بصائر الدرجات - محمد بن الحسن الصفار: ص ۴۹۷.

الحسين ثم تسعة من ولد ابني هذا – يعنى الحسين –. كذلك كان يا أبا ذر وأنت يا مقداد؟ فقاموا وقالوا: نشهد بذلك على رسول الله ﷺ. فقال طلحة: والله لقد سمعت من رسول الله ﷺ يقول لأبى ذر: "ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذى لهجة أصدق من أبي ذر ولا أبر عند الله"، وأنا أشهد أنهما لم يشهدا إلا على حق، ولأنت أصدق وآثر عندي منهما).[۱۳۰]

و به همان اسناد از عبد الرّزّاق گويد: حديث كرد ما را معمر بن راشد از ابان بن ابى عيّاش و او از سليم بن قيس) كه: على عليه السلام ضمن حديث مفصّلى كه مهاجرين و انصار به مناقب و فضايل خودشان مى‌باليدند به طلحه فرمود: (اى طلحه مگر نبودى هنگامى‌كه رسول خدا ﷺ استخوان شانه‌اى از ما خواست تا چيزى بر آن بنويسد تا امّت پس از او گمراه نشود و اختلاف نكند رفيق تو آن حرف را زد: (كه رسول خدا هذيان مى‌گويد) پس رسول خدا خشمگين شد و از نوشتن منصرف گرديد؟ گفت: چرا بودم. فرمود: شما كه بيرون رفتيد رسول خدا ﷺ به من خبر داد كه مى‌خواست چه بنويسد و مردم را بر آن گواه بگيرد جبرئيل عليه السلام به او خبر داده بود كه خداى تعالى مى‌دانست كه امّت بزودى اختلاف خواهند كرد و متفرّق خواهند شد پس از بيرون رفتن شما آن حضرت صفحه‌اى طلبيد و آنچه را كه مى‌خواست در شانه بنويسد به من املاء فرمود و سه نفر از آن جمعيّت را گواه گرفت: سلمان فارسى و اباذر و مقداد، و امامان هدايت را كه مؤمنين مأمورند تا روز قيامت از آنان فرمان برند نام برد و نام مرا در آغاز برد و سپس نام اين پسرم حسن را و سپس اين پسرم حسين را و سپس نه نفر از فرزندان اين پسرم حسين اى اباذر و تو اى مقداد آيا چنين است؟ آن دو گفتند: گواهى مى‌دهيم كه رسول ﷺ چنين كرد. طلحه گفت: من از رسول خدا ﷺ شنيدم درباره اباذر فرمود: زمين بر خود برنداشته و آسمان سايه نيفكنده است به صاحب گفتارى كه راستگوتر و نيكوكارتر از اباذر باشد و من گواهى مى‌دهم كه آن دو جز بحق گواهى نمى‌دهند و تو در نزد من از آن دو راستگوتر و نيكوكارتر هستى).[۱۳۱]

عن سليم بن قيس، قال: سمعت سلمان يقول: (سمعت علياً عليه السلام- بعد ما قال ذلك الرجل ما

۱۳۰- كتاب سليم بن قيس – تحقيق محمد باقر الأنصارى ص:۲۱۲-۲۱۱، كتاب الغيبة – الشيخ النعمانى ص۸۴، الاحتجاج – الشيخ الطبرسى ص:۲۲۴-۲۲۳.

۱۳۱- الغيبة (للنعمانى) / ترجمه فهرى: متن ص ۷۹.

قال وغضب رسول الله ودفع الكتف -: ألا نسأل رسول الله عن الذي كان أراد أن يكتب فى الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد و لم يختلف اثنان؟ فسكت حتى إذا قام من فى البيت وبقى على وفاطمة والحسن والحسين (ع)، وذهبنا نقوم أنا وصاحبى ابو ذر والمقداد، قال لنا على (ع): اجلسوا. فأراد أن يسأل رسول الله ونحن نسمع، فابتدأه رسول الله فقال: يا أخي،... وأن الله قد قضى الفرقة والاختلاف على أمتى من بعدي، فأمرنى أن أكتب ذلك الكتاب الذي أردت أن أكتبه فى الكتف لك وأشهد هؤلاء الثلاثة عليه، ادع لى بصحيفة. فأتى بها، فأملى عليه أسماء الأئمة الهداة من بعده رجلاً رجلاً وعلى (ع) يخطه بيده. وقال: إنى أشهدكم إن أخى ووزيرى ووارثى وخليفتى فى أمتى علي بن أبي طالب، ثم الحسن ثم الحسين، ثم من بعدهم تسعة من ولد الحسين. ثم لم أحفظ منهم غير رجلين على ومحمد، ثم اشتبه الآخرون من أسماء الأئمة (ع)، غير أنى سمعت صفة المهدى وعدله وعمله وأن الله يملأ به الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. ثم قال النبي: إني أردت أن أكتب هذا ثم أخرج به إلى المسجد ثم أدعو العامة فأقرأه عليهم وأشهدهم عليه، فأبي الله وقضى ما أراد. ثم قال سليم: فلقيت أبا ذر والمقداد فى إمارة عثمان فحدثاني. ثم لقيت علياً (ع) بالكوفة والحسن والحسين (ع) فحدثانى به سراً ما زادوا ولا نقصوا كأنما ينطقون بلسان واحد).[۱۳۲]

سلیم بن قیس می‌گوید: (از سلمان شنیدم که می‌گفت: بعد از آنکه آن مرد (عمر) آن سخن را گفت و پیامبر (ص) غضبناک شد و کتف را رها کرد[۱۳۳]، از امیرالمؤمنین (ع) شنیدم که فرمود: آیا از پیامبر (ص) بپرسیم چه مطلبی می‌خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می‌نوشت احدی گمراه نمی‌شد و دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند؟ [سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غیاب عمر] من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین (ع) باقی ماندند. من و دو رفیقم ابو ذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی (ع) به ما فرمود: بنشینید. حضرت می‌خواست از پیامبر (ص) سؤال کند و ما

۱۳۲- کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمد باقر الأنصاری: ص ۳۹۹-۳۹۸.

۱۳۳ – منظور همان سخن عمر است که وقتی پیامبر (ص) در ساعات آخر عمر کتف طلب کرد تا در آن چیزی بنویسد که مردم هرگز گمراه نشوند، عمر گفت: «پیامبر هذیان می‌گوید»! و بدین وسیله از نوشتن کتف مانع شد. منظور از «کتف» هم استخوان پهن شانه گاو یا شتر است که برای نوشتن از آن استفاده می‌کردند.

هم بشنویم، ولی خود پیامبر ﷺ ابتداء فرمود: برادرم... و خداوند تفرقه و اختلاف را بعد از من بر امّتم نوشته است. لذا جبرئیل ﷺ به من دستور داد بنویسم آن نوشته‌ای را که می‌خواستم در کتف بنویسم و این سه نفر را بر آن شاهد بگیرم. برایم ورقه‌ای بیاورید. [نوشتن کتف و شاهد گرفتن بر آن] برای حضرت ورقه‌ای آوردند. پیامبر ﷺ نام امامان هدایت‌کننده بعد از خود را یکی یکی املا می‌فرمود و علی ﷺ به دست خویش می‌نوشت. هم‌چنین فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امّتم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین‌اند. راوی می‌گوید: از نام امامان جز دو نفر بنام «محمد» و «علی» بیادم نماند و در نام بقیّه ائمه ﷺ به اشتباه افتادم، ولی توصیف حضرت مهدی و عدالت او و برنامه‌اش را شنیدم و این که خداوند به دست او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: من خواستم تا این را بنویسم، سپس آن را به مسجد ببرم و عموم مردم را دعوت کنم و آن را برایشان بخوانم و آنان را بر آن شاهد بگیرم. ولی خداوند نخواست و آن‌چه اراده کرده بود مقدر نمود. سلیم می‌گوید: در زمان حکومت عثمان با ابو ذر و مقداد ملاقات کردم، و آنان [برنامه‌ای که پیامبر ﷺ برای نوشتن کتف در نظر داشت تأیید این حدیث است] همین مطلب را برایم نقل کردند. سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ﷺ را در کوفه ملاقات کردم. آنان هم به طور سرّی همین مطلب را برایم نقل کردند و هیچ کم و زیادی نکردند، گویی با یک زبان سخن می‌گفتند).[۱۳٤]

تعليق المحقق محمد باقر الأنصاری على الرواية:

(ثم اشتبه عليه الآخرون): ثم إنه لا مجال لوقوع هذا الاشتباه من سلمان ولا من سليم ولا من أبان، وذلك لما نراه فی سائر أحاديث هذا الكتاب وكتب أخرى من تصريح سلمان وسليم وأبان بأسماء الأئمة فرداً فرداً، فالاشتباه عليهم فی مثل هذا المورد عجيب، ولا شك فی استعمالهم التقية فی هذا الكلام لئلا يعرف الظالمون أشخاص الأئمة الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.[۱۳۵]

ورواه الأحمدی الميانجی في مكاتيب الرسول جلد ۲ صفحه‌ی ۱۰۴ وأيضاً في إثبات الهداة

۱۳٤- أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه كتاب سليم: ص: ۵۷۶.

۱۳۵- كتاب سليم بن قيس – تحقيق محمد باقر الأنصاری هامش: رقم ۱ ص ۳۹۹.

جلد ۱ صفحه‌ی ۶۵۷ عن کتاب سلیم.

تعلیق محقق محمد باقر انصاری بر روایت:

(امر بر دیگران مشتبه شده است): این اشتباه از سلمان یا سلیم یا ابان نمی‌تواند باشد زیرا در موارد مختلف همین کتاب نام امامان (ع) از قول ایشان تصریح شده است. پیداست که در اینجا به عنوان تقیّه این سخن گفته شده تا ظالمین نام امامان (ع) را ندانند و آنان را نشناسند.

و احمدی میانجی در مکاتیب رسول جلد ۲ صفحه‌ی ۱۰۴ و همچنین در اثبات الهداة جلد ۱ صفحه‌ی ۶۵۷ از کتاب سلیم روایت شده است.

الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحارث ابن جعفر، عن على بن إسماعيل بن يقطين، عن عيسى بن المستفاد أبي موسى الضرير، قال: حدثنى موسى بن جعفر (ع)، قال: (قلت لأبي عبد الله: أليس كان أمير المؤمنين (ع) كاتب الوصية ورسول الله (ص) المملى عليه وجبرئيل (ع) والملائكة المقربون شهود؟ قال: فأطرق طويلاً ثم قال: يا أبا الحسن، قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد، مر بإخراج من عندك إلا وصيك، ليقبضها منا وتشهدنا بدفعك إياها إليه ضامنا لها - يعنى علياً (ع) - فأمر النبى بإخراج من كان فى البيت ما خلا علياً (ع) وفاطمة (ع) فيما بين الستر والباب، فقال جبرئيل: يا محمد، ربك يقرئك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك وشرطت عليك وشهدت به عليك وأشهدت به عليك ملائكتى وكفى بى يا محمد شهيداً، قال: فارتعدت مفاصل النبى فقال: يا جبرئيل، ربي هو السلام ومنه السلام، وإليه يعود السلام صدق عز وجل وبر، هات الكتاب، فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين (ع) فقال له: أقرأه، فقرأه حرفاً حرفاً، فقال: يا علي، هذا عهد ربى تبارك وتعالى إلى شرطه على وأمانته وقد بلغت ونصحت وأديت، فقال على (ع) وأنا أشهد لك [بأبي وأمي أنت] بالبلاغ والنصيحة والتصديق على ما قلت، ويشهد لك به سمعي وبصري ولحمي ودمي، فقال جبرئيل (ع): وأنا لكما على ذلك من الشاهدين، فقال رسول الله (ص): يا علي، أخذت وصيتى وعرفتها وضمنت لله ولى الوفاء بما فيها، فقال علي (ع): نعم بأبي أنت وأمي على ضمانها وعلى الله عوني وتوفيقي على أدائها، فقال رسول الله (ص): يا علي، إني أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة. فقال علي (ع): نعم أشهد (... إلى قوله) فختمت الوصية بخواتيم من ذهب، لم تمسه النار ودفعت إلى أمير المؤمنين

(علیه السلام). (۱۳۶) (۱۳۷)

حسین بن محمد اشعری از معلی بن محمد از احمد بن محمد از حارث ابن جعفر از علی بن اسماعیل بن یقطین از عیسی بن مستفاد ابی موسی ضریر گوید: موسی بن جعفر (علیه السلام) بر من حدیث فرمودند: (به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) نویسنده وصیت و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) املاء گوئی آن و جبرئیل و فرشته‌های مقرب گواهان آن نبوده‌اند؟ فرمودند: مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: ای ابو الحسن! این که تو می‌گوئی واقع شده ولی از اول که امر وصایت و امامت به رسول خدا نازل شد، آن وصیت در نوشته سر به مهری نازل گردید، جبرئیل آن را فرود آورد، به همراه امناءِ خدا تبارک و تعالی از فرشتگان، جبرئیل فرمود: ای محمد هر که در نزد خود داری بیرون کن جز وصیّ خود و این وصیت‌نامه را از ما تحویل بگیر و گواه و ضامنی برای این که ما آن را به تو تحویل دادیم بگمارید و مقصود خود علی (علیه السلام) بود، پیغمبر دستور داد هر که در خانه بود بیرون شد جز علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) هم میان پرده و در خانه بود، جبرئیل فرمود: ای محمد پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این نوشته‌ای است که من با تو عهد کرده و قرار گذاشته بودم و خود گواه آنم بر تو و فرشته‌های خود را هم به گواه گرفتم و ای محمد همان خودم برای گواه بس هستم. گوید: لرزه بر اندام پیغمبر افتاد و فرمود: ای جبرئیل پروردگارم سلام است و از او سلامتی و به سوی او است سلامتی، راست فرموده است پروردگارم عزوجل و احسان کرده، نوشته را به من بده، آن را به وی داد و به او دستور داد تا آن را تسلیم امیر المؤمنین (علیه السلام) کند. به او فرمود: آن را بخوان و آن را کلمه کلمه خواند، پیغمبر فرمود: ای علی! این فرمان پروردگارم تبارک و تعالی است به من، و شرط او است بر من، و امانت او است، من رساندم و خیر اندیشی کردم و ادا کردم، علی (علیه السلام) فرمود: من هم گواه تو هستم، پدر و مادرم قربانت، بر این که رسانیدی و ادای وظیفه خیر خواهی کردی و آنچه فرمائی تصدیق دارم و گواهی دهد برای شما بدان گوشم، چشمم، گوشتم و خونم. جبرئیل فرمود: من هم گواه شما هر دو هستم بر این موضوع،

۱۳۶- الكافي – الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۲۸۳-۲۸۱.

۱۳۷- مراجعه شود به: بحار الأنوار: ج۲۲ ص۴۷۹، مكاتيب الرسول – الأحمدى الميانجي: ج۲ ص۹۲، الانتصار – الحر العاملي: ج۷ ص۱۵۷، حلية الأبرار – السيد هاشم البحراني: ج۲ ص۳۸۵.

رسول خدا (ص) فرمود: یا علی، وصیت مرا گرفتی و فهمیدی و ضامن شدی برای من و خدا که به آن‌چه در آن است وفا کنی؟ علی فرمود: آری، پدر و مادرم قربانت، بر من است تعهد آن و بر خدا است یاری به من و توفیق عطا کردن بر ادای آن، رسول خدا (ص) فرمود: من می‌خواهم بر تو گواه بگیرم که تعهد کنی روز قیامت به من گزارش کار خود را بدهی، علی فرمود: بسیار خوب، گواه بگیر، پیغمبر فرمود: اینک جبرئیل و میکائیل میان من و تو باشند و در این جا هم با فرشته‌های مقرب حاضر شدند تا من آن‌ها را گواه بر تو بگیرم، علی فرمود: گواه باشند و من هم، پدر و مادرم قربانت، آن‌ها راگواه می‌گیرم و رسول خدا آن‌ها را شاهد نمود [در ضمن شرطی هم با علی کرد به پیشنهاد جبرئیل (ع) و طبق دستور خدا عزوجل و آن این بود: ای علی باید وفا کنی بدآن‌چه در این وصیت‌نامه است از دوستداری هر که دوست دارد خدا و رسولش را و بیزاری و دشمنی برای هر که دشمنی کند با خدا و رسولش با صبر و شکیبائی و با کظم غیظ بر بردن حقّ تو و غصب خمس تو و دریدن پرده آبرویت، عرض کرد: به چشم یا رسول الله. امیر المؤمنین (ع) فرمود: سوگند به او که دانه را شکافد و نفس کش را بر آرد، من از جبرئیل (ع) شنیدم به پیغمبر (ص) می‌فرمود: ای محمد به او بف‌همان که حرمت او هتک می‌شود، در عین حالی که حرمت خدا و حرمت رسول خدا است و بر او شرط کن که ریشش با خون تازه سرش رنگین می‌گردد، علی (ع) فرمود: چون این کلمه را از جبرئیل امین درک کردم ناله‌ای کشیدم و بر زمین افتادم و گفتم: به چشم قبول دارم، راضیم گرچه هتک حرمت شود و سنّت معطل گردد و قرآن دریده شود و خانه کعبه به ویرانی افتد و ریشم با خون تازه سرم رنگین شود و صبر و تقرب به حق را همیشه پیشه کنم تا بر تو وارد شوم، سپس رسول خدا (ص) فاطمه و حسن و حسین (ع) را هم دعوت کرد و به آنان مانند امیرالمؤمنین (ع) مطالب را اعلام نمود و آن‌ها هم مانند آن حضرت جواب دادند] و وصیت‌نامه با مهره‌ائی از طلا مهر شد که آتش ندیده بود و به دست امیر المؤمنین (ع) سپرده شد).[۱۳۸]

شرح المازندراني للرواية:

قوله: (قد كان ما قلت) يفهم منه أنه أوصى إلى علي (ع) وسمى‌أوصياءه وكتبها على (ع) بخطه ثم نزلت كتاباً من السماء.

۱۳۸- اصول کافی / ترجمه کمره‌ای: ج ۲ ص ۳۷۵.

قوله: (هذا كتاب ما كنت عهدت إليك) إضافة الكتاب إلى ما بتقدير اللام والعهد العقد والميثاق والوصية، يقال: عهد إليه إذا أوصاه ولعل هذا العهد وقع في الذر عند أخذ الميثاق للأئمة بالإمامة أو في المعراج أو فى وقت آخر من أيام البعثة.

قوله: (وقد بلغت ونصحت وأديت) الوصية كانت وديعة الله عنده وحكماً من أحكامه الحتمية الضرورية، وكان مأموراً بتبليغه إلى الخلق والنصيحة لهم فيها وأدائها إلى أهلها وهو على بن أبى طالب عليه السلام وقد فعل ما كان عليه، والحق أنه ما بالغ أحد من الأنبياء فى الوصية مثل ما بالغ نبينا صلى الله عليه وآله فيها، وكتب العامة والخاصة مشحونة بها ولكن من أعمى الله قلبه فلا هادى له.

قوله: (بموافاتى بها) أى بإتيانك إياى بها كما هى يوم القيامة، يقال: وافاه أى أتاه مفاعلة من الوفاء.

قوله: (أما سمعت) استشهاد لما ذكر من أن فى كتاب الوصية جميع ذلك.

قوله: (إنا نحن نحيى الموتى) أى إنا نحن نحيى الموتى بالبعث أو الهداية ونكتب ما قدموا من الأعمال مطلقاً وآثارهم من علم أظهروه وظلم أسسوه وغير ذلك، كل شيء أحصيناه فى إمام مبين وهو كتاب الوصية، وقيل: اللوح المحفوظ، وقيل: صحيفة الأعمال، والجميع محتمل.[۱۳۹]

شرح مازندرانی دربارهی روایت:

و قول رسول الله صلى الله عليه وآله: (همان بود كه من گفتم) از آن می‌توان فهميد كه به على عليه السلام وصيت فرمود و اوصياى خويش را ناميد و على عليه السلام آن را با خط خويش نوشت سپس اين وصيت به شكل مكتوب از آسمان نازل گشت.

و نيز فرمودند: (اين نوشته‌اى است كه من با تو عهد كرده و قرار گذاشته بودم) كتاب (نوشته) به واى تقدير به لام اضافه شده و عهد، عقد و پيمان و وصيت است، گفته می‌شود: هنگامى كه به او وصيت كرده يعنى از او عهد گرفت و شايد اين عهد در عالم ذرات و هنگام گرفتن ميثاق در مورد امامت ائمه عليهم السلام يا در معراج يا در وقت آخر از ايام بعثت ايشان باشد.

ونيز فرمودند: (همانا ابلاغ كردم و نصيحت كردم و اداء كردم) وصيت امانتى الهى نزد ايشان صلى الله عليه وآله بود و حكمى از احكام حتمى و ضرورى بود، كه حضرت صلى الله عليه وآله مامور به تبليغ آن به مردم بود و آن‌ها را نسبت به وصيت نصيحت كند و آن به اهلش بسپارد يعنى على ابن ابى

۱۳۹- شرح أصول الكافى – مولى محمد صالح المازندرانى: ج ۶ ص۱۰۱ – ۹۷.

طالب (ع) و آن‌چه بر عهده‌ی او (ص) بود انجام داد، در حقیقت هیچ پیامبری در ابلاغ وصیت مانند رسول الله (ص) این قدر تلاش نکرد، و این وصیت در کتب عامه و خاصه پُر و مشهور است اما کسی که خداوند قلب او را کور کرده چه راه هدایتی می‌توان در پیش روی او نهاد؟

فرمودند: (در مورد وفاداریت به آن) یعنی من می‌خواهم بر تو گواه بگیرم که تعهد کنی روز قیامت به من گزارش کار خود را بدهی، گفته می‌شود: به او وفا نمود یعنی بازگرداندن امانت که نوعی عمل از ایفای کارست.

فرمودند: (اما شنیدم) یعنی شهادت در مورد آن‌چه که در وصیت ذکر شده است و نیز فرمودند: (ما مردگان را زنده می‌کنیم)، یعنی ما مردگان را در بعثت زنده می‌کنیم یا هدایت می‌کنیم و اعمال خوب و بد آنان را مقدم داشته‌اند را ثبت می‌کنیم و همه چیز را در لوحی آشکار که همان وصیت است، قرار دادیم و به او گفته می‌شود: لوح محفوظ، صحیفه‌ی اعمال، و تمام احتمالات.

عن عيسى الضرير، عن الكاظم، عن أبيه (ع) قال: (قال رسول الله (ص) لعلي (ع) حين دفع إليه الوصية: اتخذ لها جواباً غداً بين يدى الله تبارك وتعالى رب العرش الحديث).[۱۴۰]

عیسی ضریر از امام کاظم از پدر بزرگوارش (ع) فرمودند: (رسول الله (ص) به علی (ع) در هنگام تسلیم وصیت فرمودند: برای آن فردا پاسخی در پیشگاه خداوند متعال و صاحب عرش داشته باش).

كلام الشيخ علي الأحمدي الميانجي:

أقول: مقتضى هذه الأحاديث أن الوصية كانت على قسمين:

أ- قسم من الله تعالى إلى رسوله مختوماً بإثنى عشر خاتماً من الذهب، لكل إمام خاتم يفكه ويعمل بما كتب له.

ب- قسم كتبه رسول الله لعلي فيه أمور قد أشير إليها في الأخبار والأحاديث المروية، كقوله: (يا علي، غسلني ولا يغسلني غيرك).[۱۴۱] (يا علي، إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً - إلى قوله -

---

۱۴۰- مكاتيب الرسول - الأحمدي الميانجي: ج ۲ ص ۱۰۰- ۹۹.

۱۴۱- راجع ما تقدم بالرقم ۸.

والاسم الثالث المهدي هو أول المؤمنين).[۱۴۲] كان في أولها: (بسم الله الرحمن الرحيم: هذا ما عهد محمد بن عبد الله وأوصى به وأسنده بأمر الله إلى وصيه علي بن أبي طالب أمير المؤمنين)، وكان في آخر الوصية: (شهد جبرئيل وميكائيل وإسرافيل على ما أوصى به محمد ﷺ إلى علي بن أبي طالب عليه السلام، وقبضه وصيه وضمانه على ما فيها على ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران، وعلى ما ضمن وأدى وصى على الحديث).

کلام شیخ علی احمدی میانجی:

بر اساس اقتضای این احادیث می‌گویم: وصیت بر دو قسم است:

الف- قسمتی از سوی خداوند برای رسول الله ﷺ ممهور با دوازده مهر طلایی که برای هر امام مهری است که آن را می‌گشاید و به هر آنچه در آن نوشته شده، عمل می‌کند.

ب- قسمتی دیگر که رسول الله ﷺ برای علی علیه السلام نوشتند که درآن به اموری اشاره شده است که در اخبار واحادیث روایت شده، آمده است. مانند گفتار حضرت ﷺ که می‌فرمایند: (ای علی مرا غسل بده و در هنگام غسل مبادا کسی غیر از تو مرا غسل کند) و (ای علی بعد از من داوزده امام می‌باشد — تا آنجا که فرمودند- و نام سوم او مهدی است و او اولین ایمان آوردندگان می‌باشد) و در اول آن نوشته شده: (بسم الله الرحمن الرحیم این همان وصیتی است که محمد بن عبد الله عهد کرده و به آن وصیت کرده و به امر خداوند آن را به وصیش علی بن ابی طالب أمیر المؤمنین علیه السلام می‌دهد) و در آخر وصیت نوشته شده: (جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام به آنچه که رسول الله ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت فرموده، شهادت می‌دهند و علی علیه السلام وصیت را گرفته و بر آنچه در آن است، ضامن گشته همانطور که یوشع بن نون ضامن موسی علیه السلام گشت، و بر آنچه ضامن شده و تسلیم وصیت بر اساس حدیث است).

وصیت مقدس:

أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن علي بن سنان

۱۴۲- راجع الرقم ۱۳.

الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذى الثفنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكى الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين (ع)، قال: (قال رسول الله (ص)- في الليلة التى كانت فيها وفاته - لعلى (ع): يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الاثني عشر إماماً سماك الله تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصديق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك.

يا علي، أنت وصيى على أهل بيتى حيهم وميتهم، وعلى نسائي: فمن ثبتها لقيتنى غداً، ومن طلقتها فأنا برئ منها، لم ترنى و لم أرها فى عرصة القيامة، وأنت خليفتى على أمتى من بعدي. فإذا حضرتك الوفاة فسلمها إلى ابنى الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنى الحسين الشهيد الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه سيد العابدين ذي الثفنات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد (ع). فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين). [۱۴۳]

شيخ طوسى در كتاب غيبت از حسن بن على از پدرش از حضرت صادق از پدرش حضرت باقر از پدرش زين العابدين از پدرش سيد الشهداى از پدرش امير المؤمنين (ع) از رسول

۱۴۳- المصادر: الغيبة - للشيخ الطوسي: ص ۱۵۱ - ۱۵۰، في مختصر بصائر الدرجات - الحسن بن سليمان الحلي: ص ۳۹ وفي طبعة أخرى ص ۱۵۹، وفي غاية المرام - للسيد هاشم البحراني: ج ۱ ص ۱۶۹ ج ۲ ص ۲۴۱، وفي بحار الأنوار - للعلامة محمد باقر المجلسي: ج ۳۶ ص ۲۶۰؛ ج ۵۳ ص ۱۴۷، وفي تاريخ ما بعد الظهور - للسيد الصدر: ص ۶۴۰.

خدا ﷺ روایت کرده که آن حضرت در همان شبی که رحلتش در آن شب واقع شد به علی ﷺ فرمود: (ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور و حضرت وصیت خود را املا می‌فرمود (و علی می‌نوشت) تا رسید به این جا که فرمود: ای علی پس از من دوازده نفر امام و بعد از ایشان دوازده نفر مهدی است و تو یا علی اولین نفر از دوازده امام هستی، خدای تعالی تو را در آسمان علی مرتضی، و امیر المؤمنین، صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مأمون مهدی نامیده و این نامها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی تو وصی من بر خاندانم زنده و مرده ایشان هستی، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار کند و هر یک را تو طلاق دادی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید، و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر امتم هستی، هر گاه مرگت رسید (خلافت را) به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول است (بّر به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان است) چون او وفاتش رسید باید آن را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد، چون هنگام شهادت حسین رسید باید به فرزندش سید العابدین ذی الثفنات علی (ثفنه به معنای پینه‌ای است که سر زانو می‌بندد و آن حضرت را به واسطه پینه زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده‌اش می‌بست ذی الثفنات می‌گفتند) بسپارد، چون هنگام وفات او رسد باید به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون مرگ او رسد باید به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش موسی بن جعفر کاظم باید بسپارد، و چون وفات او فرا رسد به فرزندش علی، باید بسپارد؛ و چون مرگ او فرا رسد به فرزندش محمد تقی باید واگذارد، و چون هنگام وفات او شود به فرزندش علی ناصح باید بسپارد؛ و چون مرگ او در رسد به فرزندش حسن فاضل باید واگذارد، و چون وفات او برسد باید به فرزندش محمد نگهبان آل محمد ﷺ بسپارد، پس این دوازده امام است و پس از آن دوازده مهدی، چون مرگش در رسد به فرزندش که اول مقربین است و برای او سه نام است بسپارد، نامی چون نام من احمد، و نامی چون نام پدرم عبد الله، و نام سوم مهدی است و او اول ایمان آورندگان است).[۱۴۴]

۱۴۴- الإنصاف في النص على الأئمة الإثنى عشر عليهم السلام / ترجمه رسولی محلاتی فارسی: ص ۱۹۷.

روایات مهدیین عليهم السلام

روایات بسیاری در مورد حکومتداری مهدیین بعد از امام مهدی محمد بن حسن عسکری عليه السلام آمده است:

۱- عن أبي عبد الله عليه السلام: (إن منا بعد القائم عليه السلام اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام).[۱۴۵]

ابی عبد الله عليه السلام فرمودند: (همانا بعد از قائم عليه السلام دوازده مهدی از فرزند حسین عليه السلام می‌باشند).

۲- محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن محمد بن عبد الحميد ومحمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل أنه قال: (يا أبا حمزة، إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام).[۱۴۶]

محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از محمد بن عبد الحمید و محمد بن عیسی از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی عبد الله عليه السلام در حدیثی طولانی فرمودند: (ای اباحمزه همانا از ما بعد از قائم عليه السلام یازده مهدی از فرزند حسین عليه السلام می‌باشند).

۳- وعن علي بن الحسين عليه السلام، أنه قال: (يقوم القائم منا - يعنى المهدى - ثم يكون بعده اثنا عشر مهدياً - يعنى من الأئمة من ذريته).[۱۴۷]

و علی بن حسین عليه السلام می‌فرمایند: (قائمی از ما قیام می‌کند- یعنی مهدی- که بعد از او دوازده مهدی می‌باشند).

۴- حدثني أبي، عن سعد بن عبد الله، عن أبي عبد الله محمد بن أبي عبد الله الرازى الجاموراني، عن الحسين بن سيف بن عميرة، عن أبيه سيف، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: (قلت له: أى بقاع الأرض أفضل بعد حرم الله عزوجل وحرم رسوله صلى الله عليه وآله؟ فقال: الكوفة يا أبا بكر هى الزكية الطاهرة، فيها قبور النبيين المرسلين وغير المرسلين والأوصياء

۱۴۵- منتخب الأنوار المضيئة - السيد بهاء الدين النجفى: ص ۳۵۴، مختصر بصائر الدرجات - الحسن بن سليمان الحلى: ص ۴۹.

۱۴۶- الغيبة - الشيخ الطوسى: ص ۴۷۸، عصر الظهور - الشيخ الكورانى (الطبعة الأول: ص ۳۳۳-۳۳۱: الطبعة السابعة: ص ۲۷۱).

۱۴۷- شرح الأخبار - القاضى النعمان المغربى: ج ۳ ص ۴۰۰.

الصادقين، وفيها مسجد سهيل الذي لم يبعث الله نبياً إلا وقد صلى فيه، ومنها يظهر عدل الله، وفيها يكون قائمه والقوام من بعده، وهي منازل النبيين والأوصياء والصالحين).[۱۴۸]

پدرم از سعد بن عبد الله از ابی عبد الله محمد بن ابی عبد الله رازی جامورانی از حسین بن سیف بن عمیره از پدرش سیف از ابی‌بکر حضرمی از ابی جعفر ﷺ نقل می‌کند که از حضرت پرسیدم: (کدامین بقعه بر زمین بعد از حرم خدا و رسولش فضلیت دارد؟ فرمودند: ای ابو بکر کوفه آن مکانی تزکیه شده و طاهری است، و در آن قبور انبیای مرسلین و غیر مرسلین و اوصیای صادقین است، و همچنین در آن مسجد سهله است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر در آن نماز خوانده و عدل خدا در آن ظهور می‌کند و در آن قائم و قائمان به امر، بعد از او حکومت می‌کنند و آن منازل پیامبران و اوصیا و صالحین می‌باشد).

۵- حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق، قال: حدثنا محمد بن - أبي عبد الله الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال: (قلت للصادق جعفر بن محمد ﷺ: يا ابن رسول الله، إني سمعت من أبيك ﷺ أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، و لم يقل: إثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا).[۱۴۹]

علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق از محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر می‌گوید: (به صادق جعفر بن محمد ﷺ عرض کردم: یا ابن رسول الله از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم ﷺ دوازده مهدی می‌باشد. حضرت فرمودند: پدرم فرمودند: دوازده مهدی، نه دوازده امام! اما آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می‌کنند).

۶- جعفر (جعفر بن محمد بن شريح الحضرمي)، عن ذريح (عن ذريح المحاربي)، عن أبي عبد الله ﷺ، قال: سألته عن الأئمة بعد النبي فقال: (نعم، كان أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ﷺ الإمام بعد النبي صلوات الله عليه وأهل بيته، ثم كان علي بن الحسين، ثم كان محمد بن علي، ثم إمامكم اليوم، من أنكر ذلك كان كمن أنكر معرفة الله ورسوله، قال: ثم قلت: أنت اليوم جعلني

۱۴۸- كامل الزيارات - جعفر بن محمد بن قولويه: ص ۷۶.

۱۴۹- كمال الدين و تمام النعمة - الشيخ الصدوق: ص ۳۵۸.

الله فداك؟ فأعدها عليه ثلاث مرات، قال: إنى إنما حدثتك بهذا لتكون من شهداء الله فى الأرض، إن الله تبارك وتعالى لم يدع شيئاً إلا علمه نبيه صلوات الله عليه، ثم إنه بعث إليه جبرئيل أن يشهد لعلى بالولاية فى حياته يسميه أمير المؤمنين، فدعا نبى الله تسعة رهط فقال: إنما أدعوكم لتكونوا من شهداء الله أقمتم أم كتمتم، ثم قال: قم يا أبا بكر فسلم على على أمير المؤمنين، قال: عن أمر الله وأمر رسوله نسميه أمير المؤمنين؟ فقال: نعم، فقال: فسلم عليه، ثم قال: يا عمر، قم فسلم على أمير المؤمنين، فقال: عن أمر الله ورسوله سميته أمير المؤمنين؟ فقال: نعم، ثم قال للمقداد بن الأسود: قم فسلم على أمير المؤمنين، فقام فسلم على على و لم يقل كما قالا، ثم قال لأبى ذر الغفاري، قم فسلم على أمير المؤمنين، فقام فسلم، ثم قال لحذيفة: قم فسلم على أمير المؤمنين، فقام فسلم، ثم قال لعبد الله بن مسعود: قم فسلم على أمير المؤمنين، فقام فسلم، ثم قال لبريدة الأسلمي: قم فسلم على أمير المؤمنين، فقام وسلم، وكان بريدة أصغر القوم، ثم قال رسول الله: إنما دعوتكم لتكونوا شهداء أقمتم أم كتمتم. فأمر ابو بكر على الناس وبريدة غايب بالشام فلما قدم بريدة أتى أبا بكر وهو فى مجلسه فقال: يا أبا بكر، هل نسيت تسليمنا على علي بإمرة المؤمنين نسميه بها واجباً من الله ورسوله؟ قال: يا بريدة، إنك عبت وشهدنا وإن الله يحدث الأمر بعد الأمر و لم يكن الله ليجمع لأهل هذا البيت النبوة والملك.

فقال لي: إنما ذكرت هذا لتكون من شهداء الله فى الأرض، إن منا بعد الرسول سبعة أوصياء أئمة مفترضة طاعتهم سابعهم القائم إن شاء له [إن شاء الله له] إن الله عزيز حكيم، يقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء وهو العزيز الحكيم، ثم بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين. فقلت: من السابع جعلنى الله فداك أمرك على الرأس والعين، قال: قلت ثلث مرات قال: ثم بعدى إمامكم وقائمكم إن شاء الله، إن أبى ونعم الأب كان قال رحمة الله عليه كان يقول: لو وجدت ثلاثة رهط فاستودعهم العلم وهم أهل ذلك حدثت بما لا يحتاج إلى نظر فى حلال ولا حرام وما يكون إلى يوم القيامة، إن حديثنا صعب لا يؤمن به إلا عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان.

ثم قال: والله إن منا لخزان الله فى الأرض وخزانه فى السماء لسنا بخزان على ذهب ولا على فضة، وإن منا لحملة العرش يوم القيمة محمد وعلى والحسن والحسين ومن شاء الله أربعة أخر من شاء الله أن يكونوا).[۱۵۰]

۱۵۰- الأصول الستة عشر – عدة محدثين – أصل محمد بن المثنى الحضرمى: ص۹۱ – ۹۰.

جعفر (جعفر بن محمد بن شریح الحضرمی)، از ذریح (ذریح المحاربی)، از ابی عبد الله (علیه السلام)، می‌گوید: از حضرت در مورد ائمه (علیهم السلام) بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدم، حضرت فرمودند: (آری امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) امام بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) است و بعد از آنان علی بن حسین و محمد بن علی و سپس امام امروز شما هر کس آنان را انکار کند همانند کسی است که معرفت خدا و رسولش را انکار کرده است. عرض کردم: فدایتان شوم شما نیز امروز هستید (این را سه بار تکرار کردم) فرمودند: با تو درباره‌ی آن با تو سخن گفتم تا از شاهدان الهی بر زمین باشید، زیرا خداوند تبارک تعالی چیزی را رها نمی‌کند جز این که علمش را به دست رسولش (صلی الله علیه و آله) داده باشد، سپس جبرئیل را به سوی او (صلی الله علیه و آله) مبعوث کرد تا به ولایت علی (علیه السلام) در حیاتش شهادت دهد و نام امیر المؤمنین (علیه السلام) را بر او نهد، پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) نُه تن از جوانمردان را فراخواند و فرمودند: امروز شما را فراخواندم تا از شاهدان الهی باشید چه آن را اعلام کنید و چه کتمان کنید سپس فرمودند: ای ابو بکر برخیز و بر علی درود فرست. گفت: به امر خدا و رسولش او را امیر المؤمنین بنامیم؟ فرمودند: آری پس ابو بکر بر حضرت درود فرستاد سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عمر فرمودند: ای عمر برخیز و بر امیر المؤمنین درود بفرست؟ گفت: آیا به امر خدا و رسولش او را امیر المؤمنین بنامیم؟ فرمودند: آری. پس او نیز برخاست و درود فرستاد سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله) به مقداد بن اسود فرمودند: ای مقداد برخیز و بر علی درود فرست؟ مقداد برخاست و بر امیر المؤمنین درود فرستاد اما مانند سخنان آن دو نگفت. سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ابو ذر غفاری فرمودند: ای ابو ذر برخیز و بر علی درود بفرست؟ پس ابو ذر هم برخاست و درود فرستاد سپس حذیفه برخاست و بر امیر المؤمنین درود فرستاد سپس حضرت به عبد الله بن مسعود فرمودند: برخیز و بر علی درود فرست. او نیز برخاست و بر حضرت درود فرستاد سپس حضرت به بریده اسلمی فرمودند: برخیز و بر امیر المؤمنین درود فرست. او نیز برخاست و بر حضرت درود فرستاد، بریده جوان‌ترین فرد در میان آن قوم بود سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: شما را دعوت کردم تا شاهد و گواه باشید چه اعلام کنید و چه کتمان کنید پس ابو بکر بر مردم امر کرد و بریده در شام غایب بود پس هنگامی که بریده بازگشت و به سوی ابو بکر آمد، او در مجلس نشسته بود به او گفت: ای ابو بکر آیا فراموش کردی که نام امیر المؤمنین بر علی (علیه السلام) از سوی خدا و رسولش گذاشته شد و بر همگان واجب است که او را با این نام بخوانند؟ گفت: ای بریده

گویا عقلت ناقص شده! ما شهادت دادیم اما خداوند امر را بعد از امر ایجاد می‌کند و هرگز خداوند برای اهل این بیت، نبوت و حکومت را با هم جمع نمی‌کند.

حضرت به من فرمودند: این را گفتم تا از شاهدان الهی بر زمین باشی همانا از ما بعد از رسول هفت تن از اوصیای ائمه (علیهم السلام) هستند که مفترض الطاعه هستند و هفتمین آنان ان شاء الله قائم می‌باشد خداوند عزیز و حکیم هر آن‌چه را می‌خواهد مقدم و آن‌چه را می‌خواهد مؤخر می‌گرداند و او عزیز حکیم است سپس بعد از قائم (علیه السلام) یازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام) است. عرض کردم: فدایتان شوم امرتان بر سر و چشم! هفتمین امام کیست؟ فرمودند: سه مرتبه گفتم: سپس بعد از من امام و قائمتان خواهد بود ان شاء الله، همانا پدرم چه خوب پدری بود خداوند او را رحمت کند همیشه می‌فرمود: اگر سه جوانمرد می‌یافتم به آنان علم را می‌دادم و اگر آنان اهلش بودند تمام مسائل مربوط به حلال و حرام را تا روز قیامت به آنان یاد می‌دادم، همانا حدیث ما دشوار است و کسی به آن ایمان نمی‌آورد مگر مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان امتحان کرده است.

سپس فرمودند: به خدا سوگند ما خزانه داران و نگهبانان الهی بر زمین و آسمان هستیم اما خزانه‌دار گنجینه‌های طلایی و نقره نیستیم و حاملان عرش در روز قیامت از ما هستند، محمد و علی و حسن و حسین و چهار نفر را که خداوند اراده کرده می‌باشند، ان شاء الله).

۷- ومن رواية يحيى بن السلام، يرفعه إلى عبد الله بن عمر، أنه قال: (ابشروا فيوشك أيام الجبارين أن تنقطع، ثم يكون بعدهم الجابر الذي يجبر الله به أمة محمد (صلی الله علیه و آله)، المهدي، ثم المنصور، ثم عدد أئمة مهديين).[۱۵۱]

یحیی بن سلام روایتی از عبد الله بن عمر ذکر می‌کند که حضرت فرمودند: (به شما بشارت می‌دهم که ایام جباران در حال انقضاء و پایان است سپس بعد از آنان جبار الله بر امت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌آید که او، مهدی و سپس منصور سپس ائمه مهدیین را برمی‌شمارد).

۸-"ما جاء نصاً" فيه، عن النبي: (أنه ذكر المهدى (علیه السلام)، وما يجريه الله عزوجل من الخيرات والفتح على يديه. فقيل له: يا رسول الله، كل هذا يجمعه الله له؟ قال: نعم. وما لم يكن منه فى

۱۵۱- شرح الأخبار – للقاضى النعمان المغربى: ج ۳ ص۴۰۰.

حیاته وأیامه هو کائن فی أیام الأئمة من بعده من ذریته).[۱۵۲]

متنی که درآن روایتی از رسول الله ﷺ آمده است: (ایشان در مورد مهدی و آنچه که خداوند از فتوحات و خیرات برای ایشان قرار می‌دهد ذکر کردند، پس به او ﷺ گفتند: ای رسول الله، همه‌ی آنها را خداوند به دستش می‌دهد؟ فرمودند: آری و کسی که در زمان حیات و ایام ایشان باشد در ایام ائمه بعد از ایشان نیز می‌باشد).

۹- الدعاء لصاحب الأمر علیه السلام المروی عن الرضا علیه السلام، روی یونس بن عبد الرحمن: أن الرضا علیه السلام کان یأمر بالدعاء لصاحب الأمر بهذا (اللهم ادفع عن ولیك وخلیفتك وحجتك علی خلقك ولسانك المعبر عنك (... إلی قوله علیه السلام) اللهم أعطه فی نفسه وأهله وولده وذریته وأمته وجمیع رعیته ما تقر به عینه وتسر به نفسه (... إلی قوله علیه السلام) اللهم صل علی ولاة عهده والأئمة من بعده، وبلغهم آمالهم، وزد فی آجالهم، وأعز نصرهم، وتمم لهم ما أسندت إلیهم من أمرك لهم، وثبت دعائمهم واجعلنا لهم أعواناً وعلی دینك أنصاراً، فإنهم معادن کلماتك وخزان علمك وأرکان توحیدك ودعائم دینك وولاة أمرك وخالصتك من عبادك وصفوتك من خلقك وأولیاؤك وسلائل أولیائك وصفوة أولاد نبیك والسلام علیه وعلیهم ورحمة الله وبرکاته).[۱۵۳]

دعای صاحب امر علیه السلام که از امام رضا علیه السلام روایت شده است: یونس به عبد الرحمن می‌گوید: امام رضا علیه السلام همواره به دعایی برای صاحب امر سفارش می‌کردند و می‌فرمودند: (خداوندا دفع کن از ولی تو و خلیفه‌ی تو و حجت تو بر خلقت و زبانی که از تو تعبیر می‌کند (... تا آنجا که فرمودند) خداوندا به او و اهلش و فرزندانش و خاندانش و امت او و تمام رعیت او و آنچه باعث چشم روشنی چشم و زبانش باشد عطا کن (... تا آخر حدیث او علیه السلام) خداوندا درود فرست بر والیان عهد او و امامان پس از او و آن بزرگواران را به آرزو و آمالشان نائل ساز و بر عمرشان بیفزا و نصرت با عزّت عطایشان کن و به اتمام رسان آنچه به آنها مستند کردی از امر خود و ثابت بدار ستون‌های آنها را و ما را از یاران آنها قرار بده و از انصار دین خود قرار بده، زیرا آنها معدن کلمات روحانی و گنجینه‌ی دانش تو و اساس و ارکان دین توحید تو و ستون‌های دین تو و والیان امر تو و از بندگان خاص و خالص تو و

۱۵۲- شرح الأخبار – القاضی النعمان المغربی: ج ۲ ص ۴۲.

۱۵۳- مصباح المتهجد – الشیخ الطوسی: ص۴۱۱ – ۴۰۹، المصباح – للکفعمی: ص ۵۵ – ۵۴۸، مفاتیح الجنان: ص ۶۱۸ –۶۱۶.

برگزیدگان از خلق تو و دوستان تو و اولاد و نژاد اولیاء و زبده و برگزیده‌ی فرزندان پیغمبر تو هستند و درود بر او و برآنان و رحمت خدا و برکاته).

ابی عمرو بن سعید العمری (رض) از جماعتی از ابی محمد هارون بن موسی تلعکبری می‌گوید: که ابا علی محمد بن همام او را از این دعا باخبر کرده و ذکر کرد: که شیخ عمرو عمری (قدس سره) آن را بر او خوانده و از او خواست که با آن دعا کند.

۱۰- محمد بن أحمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبيه، عن حبة العرني، قال: (خرج أمير المؤمنين (ع) إلى الحيرة فقال: لتصلن هذه بهذه - وأومى بيده إلى الكوفة والحيرة - حتى يباع الذراع فيما بينهما بدنانير، وليبنين بالحيرة مسجد له خمسمائة باب يصلي فيه خليفة القائم (عجل الله تعالى فرجه)؛ لأن مسجد الكوفة ليضيق عنهم، وليصلين فيه إثنا عشر إماماً عدلاً. قلت: يا أمير المؤمنين، ويسع مسجد الكوفة هذا الذي تصف الناس يومئذ؟ قال: تبنى له أربع مساجد مسجد الكوفة أصغرها وهذا ومسجد إن في طرفي الكوفة من هذا الجانب وهذا الجانب - وأومى بيده نحو البصريين والغريين -).[۱۵۴] في هذه الرواية يقول أمير المؤمنين (ع) إن في الحيرة يُبنى مسجد يصلى فيه خليفة القائم، ثم إنه (ع) قال: (وليصلين فيه إثنا عشر إماماً عدلاً) وهؤلاء الأئمة الذين يُصلّون فيه ليسوا هم الأئمة الإثنى عشر (ع)، وإنما هم المهديون الذين يحكمون بعد القائم فبعض الروايات تذكرهم بالأئمة كما فى الرواية التالية.

محمد بن احمد بن يحيى، از محمد بن الحسين، از محمد بن اسماعيل، از صالح بن عقبه، از عمرو بن ابى المقدام، از پدرش از حبة العرنى مى‌گويد: (امير المؤمنين (ع) به سوى حيره خارج شدند و فرمودند: اين به اين متصل خواهد شد — حضرت با دست خويش به كوفه و حيره اشاره كردند — تا اين كه زراع بين آنها با دينارهاى زيادى فروخته شود و در حيره مسجدى بنّا مى‌شود كه پانصد در ورودى دارد كه در آن خليفه‌ى قائم (ع) نماز مى‌گذارد، زيرا مسجد كوفه گنجايش آنان را ندارد و دوازده امام عادل در آن نماز مى‌گذارند. گفتم: يا اميرالمؤمنين! اين مسجد كوفه كه امروز مردم از بزرگى آن سخن مى‌گويند تنگ مى‌گردد؟ ! فرمودند: چهار مسجد براى آن ساخته مى‌شود و مسجد كوفه كوچك‌ترين آن‌هاست و اين مسجدى

۱۵۴- تهذيب الأحكام - الشيخ الطوسى: ج ۳ ص ۲۵۴ - ۲۵۳.

که در طرف کوفه است از این جا تا آن جانب است – حضرت با دست خویش به اطراف بصریین و غریین اشاره کردند–) در این روایت امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: در حیره مسجدی بنّا خواهد شد که در آن خلیفه‌ی قائم (علیه السلام) نماز می‌خواند و سپس می‌فرمایند: (و دوازده امام عادل در آن نماز می‌خوانند) سپس فرمودند: (در آن دوازده امام عادل که در آن نماز می‌خوانند) و اینان ائمه معصومین (علیهم السلام) نیستند بلکه آنان دوازده مهدی (علیهم السلام) هستند که بعد از امام مهدی (علیه السلام) حکومت می‌کنند و نیز برخی روایات آن‌ها را بنام ائمه یاد می‌کنند همان‌طوری که در روایت پیشین آمده است.

۱۱– عن أحمد بن علي الرازي، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي، قال: حدثني الحسين بن محمد بن عامر الأشعرى القمي، قال: حدثني يعقوب بن يوسف الضراب الغسانى – في منصرفه من إصفهان – في حديث طويل قال: (حججت في سنة إحدى وثمانين ومائتين وكنت مع قوم مخالفين من أهل بلدنا، فلما قدمنا مكة تقدم بعضهم فاكترى لنا داراً فى زقاق بين سوق الليل، وهي دار خديجة تسمى دار الرضا (علیه السلام)، وفيها عجوز سمراء فسألتها – لما وقفت على آنها دار الرضا (علیه السلام) – ما تكونين من أصحاب هذه الدار؟ ولم سميت دار الرضا؟ فقالت: أنا من مواليهم وهذه دار الرضا علي بن موسى (علیهما السلام)، أسكنيها الحسن بن علي (علیهما السلام)، (وهي كانت واسطة بين الشيعة وإمام العصر (علیه السلام) – والقصة طويلة – وذكر فى أخرها أنه (علیه السلام) أرسل إليها دفتراً وكان مكتوباً فيه صلوات على رسول الله (صلی الله علیه و آله) وباقى الأئمة وعليه "صلوات الله عليه")، وأمره إذا أردت أن تصلى عليهم فصلى عليهم هكذا وهو طويل:

(بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صل على محمد سيد المرسلين، وخاتم النبيين، وحجة رب العالمين، المنتجب في الميثاق، المصطفى في الظلال، المطهر من كل آفة، البرئ من كل عيب، المؤمل للنجاة، المرتجى للشفاعة، المفوض إليه دين الله (... إلى قوله (علیه السلام) اللهم أعطه في نفسه وذريته وشيعته ورعيته وخاصته وعامته وعدوه وجميع أهل الدنيا ما تقر به عينه، وتسر به نفسه، وبلغه أفضل أمله في الدنيا والآخرة، إنك على كل شيء قدير. (... إلى قوله (علیه السلام) اللهم صل على محمد المصطفى، وعلي المرتضى، وفاطمة الزهراء، (و) الحسن الرضا، والحسين المصطفى، وجميع الأوصياء، مصابيح الدجى، وأعلام الهدى، ومنار التقى، والعروة الوثقى، والحبل المتين، والصراط المستقيم، وصل على وليك وولاة عهده، والأئمة من ولده، ومد في أعمارهم، وأزد في آجالهم،

وبلغهم أقصى آمالهم [دينا]، دنيا وآخرة إنك على كل شيء قدير).[۱۵۵]

از احمد بن علی رازی، از ابی حسین محمد بن جعفر اسدی، از حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی، روایت کرده که گوید: وقتی یعقوب بن یوسف ضراب غسانی از اصفهان بر می‌گشت برای من نقل کرد و گفت: در سال ۲۸۱ هجری با گروهی از اهل سنت که همشهری ما بودند به حج رفتم. وقتی به مکه معظمه رسیدیم، یکی از همراهان رفت و خانه‌ای سر راه در بین بازار «سوق اللیل» اجاره کرد. این خانه‌ی حضرت خدیجه کبری (ع) و معروف به خانه‌ی امام رضا (ع) بود. زنی گندم‌گونه در آن خانه بود، وقتی من فهمیدم آنجا را خانه‌ی امام رضا (ع) می‌گویند، از پیرزن پرسیدم تو با اهل این خانه چه نسبت داری و چرا این جا را خانه امام رضا می‌گویند؟ پیرزن گفت: من از دوستان ائمه (ع) هستم. این خانه امام علی بن موسی الرضا (ع) است که امام حسن عسکری (ع) مرا در آن ساکن گردانیده است (و آن واسطه‌ای بین شیعه و امام عصر (ع) بود – که قصه طولانی دارد – و در آخر ذکر کرده بود که امام رضا (ع) نامه‌ای برای او فرستاده بود که در آن چگونگی صلوات بر رسول الله (ص) و دیگر ائمه (ع) مکتوب بود و او را امر کرده که هرگاه خواستی بر آنان صلوات بفرستی این گونه بفرستد: (بسم الله الرحمن الرحیم،... خدایا درود فرست بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و بر حسن رضا و بر حسین مصفی و تمامی اوصیاء که چراغ‌های تاریکی و نشانه‌های هدایت و مشعل‌های پرهیزکاری و دست آویزهای محکم و رشته‌های استوار و راه راست‌اند. و درود فرست بر ولی خود و سرپرستان عهد و پیمانت و امامان از نسل او [یعنی از نسل امام مهدی (ع)] و عمرشان را طولانی گردان و مدت زندگانی‌شان را زیاد کن و به منتهای آرزوهاشان در دین و دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیزی قادر و توانایی).

۱۵۵- الغیبة – الشیخ الطوسی ص۲۸۰ – ۲۷۳، وفی مصباح المتهجد – للشیخ الطوسی ص ۴۰۹ – ۴۰۶، وجمال الأسبوع – للسید ابن طاووس ص ۳۰۶ – ۳۰۴، وإلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب – للشیخ علی الیزدی الحائری ج۱ ص۳۳۳ – ۳۳۱، البحار– العلامة المجلسی ج ۵۲ ص۲۲، و ج ۹۱ ص۸۳، مفاتیح الجنان ص ۸۵ – ۸۳.

توضیح شیخ بزرگوار ناظم عقیلی در این مورد:

همچنین در این جا دعایی در حق ولی الهی امام مهدی (علیه السلام) که بعد از ایشان به دعا در مورد والیان عهد ایشان آمده و همه‌ی این دعاها در انتهای دعا برای رسول الله (صلی الله علیه و آله) و فاطمه‌ی الزهرا (علیها السلام) و تمام اوصیاء (علیهم السلام) از فرزندشان است که آن زن در مورد امام مهدی (علیه السلام) از زبان حضرتش نقل می‌کند در حقیقت دعا در حق مهدیین (علیهم السلام) بوده و می‌فرمایند: (واعمارشان را زیاد گردان) و آشکار است که ائمه (علیهم السلام) پدران امام مهدی (علیه السلام) همه وفات یافته‌اند.

۱۲- وکیل ابی محمد (علیه السلام) به سوی قاسم بن علاء همدانی رفت وگفت: همانا مولایمان حسین (علیه السلام) در پنجم ماه شعبان به دنیا آمدند پس در آن روز این دعا را بخوان: (اللهم إني أسألك بحق المولود في هذا اليوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته، بكته السماء ومن فيها والأرض ومن عليها، ولما يطأ لابتيها قتيل العبرة، وسيد الأسرة، الممدود بالنصرة يوم الكرة، المعوض من قتله أن الأئمة من نسله، والشفاء في تربته، والفوز معه فی أوبته، والأوصياء من عترته بعد قائمهم وغيبته، حتى يدركوا الأوتار ويثأروا الثار ويرضوا الجبار ويكونوا خير أنصار صلى الله عليهم مع اختلاف الليل والنهار).[۱۵۶]

در آن متنی بر وجود اوصیاء بعد از قائم (علیه السلام) دلالت می‌کند که می‌فرمایند: (و اوصیاء از عترتش بعد از قائمشان و غیبت او).

۱۳- دعا در وتر و آنچه که در آن ذکر شده است: و این همان دعایی است که ما در معاشرت با اهل بیت (علیهم السلام) به آن مداومت می‌کنیم. (دعا منسوب به امام رضا (علیه السلام) است) :

(... اللهم صل عليه وعلى آله من آل طه ويس، واخصص وليك، ووصي نبيك، وأخا رسولك، ووزيره، وولي عهده، إمام المتقين، وخاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد (صلی الله علیه و آله)، وابنته البتول، وعلى سيدي شباب أهل الجنة من الأولين والآخرين، وعلى الأئمة الراشدين المهديين السالفين الماضين، وعلى النقباء الأتقياء البررة الأئمة الفاضلين الباقين، وعلى بقيتك في أرضك، القائم بالحق في اليوم الموعود، وعلى الفاضلين المهديين الأمناء الخزنة).[۱۵۷]

در این دعا بر مهدیین (علیهم السلام) درود می‌فرستند و آنان را به عنوان امانتداران و خزانه داران

۱۵۶- مصباح المتهجد – الشيخ الطوسي: ص ۸۲۶، وفي الإقبال للسيد ابن طاووس: ج ۳ ص ۳۰۳، المصباح – للكفعمي: ص۵۴۳، البحار: ج ۵۳ ص ۹۴، مفاتيح الجنان: ص ۲۱۵، ضياء الصالحين: ص ۳۳.

۱۵۷- فقه الرضا – علي بن بابو يه: ص ۴۰۲.

وصف می‌فرمایند بعد از این که بر قائم (ع) درود می‌فرستند.

۱۴- كنز جامع الفوائد وتأويل الآيات الظاهرة: محمد بن العباس، عن محمد بن الحسين بن حميد، عن جعفر بن عبد الله، عن كثير بن عياش، عن أبى الجارود، عن أبي جعفر (ع) في قوله عزوجل: ﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِى الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾[۱۵۸] الآية، قال: (هذه لآل محمد المهدي وأصحابه يملكهم الله مشارق الأرض ومغاربها، ويظهر الدين، ويميت الله عز وجل به وبأصحابه البدع والباطل، كما أمات السفهة الحق، حتى لا يرى أثر من الظلم، ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ولله عاقبة الأمور).

وقوله (ع): (هذه لآل محمد المهدي) وما بعدها واضح في إن المراد منها هم المهديون وهم الذين يملكون مشارق الأرض ومغاربها.[۱۵۹]

[كتاب]كنز جامع الفوائد وتأويل الآيات الظاهرة: محمد بن العباس، از محمد بن حسين بن حميد، از جعفر بن عبد الله، از كثير بن عياش، از ابى جارود، از ابى جعفر (ع) در مورد سخن پروردگار عزوجل: (همان كسانى كه چون در زمين به آنان توانايى دهيم نماز برپا مى‌دارند)[۱۶۰] نقل شده كه مى‌فرمايند: اين آيه براى آل محمد (ع) مهدى و اصحابش (ع) مى‌باشد كه خداوند آنان را ملك مشارق و مغارب زمين مى‌گرداند و دين را برپا مى‌كنند و خداوند به وسيله‌ى او و اصحابش تمام فتنه‌ها و بدعت‌ها را هلاك مى‌كند همان‌طور كه باطل، حق را هلاك كرده بود تا آن‌جا كه ديگر هيچ اثرى از باطل و ظلم و ستم باقى نمى‌ماند و آنان امر به معروف و نهى از منكر مى‌كنند و عاقبت امور از آن پروردگار است).

و نيز سخن حضرت (ع) (اين براى آل محمد (ع)، مهدى است) و بعد از آن بسيار آشكار است كه مقصود از آن مهديين (ع) هستند كسانى كه بر مشارق و مغارب زمين حكومت خواهند كرد.

۱۵- فمن الرواية في الدعاء لمن أشرنا إليه صلوات الله عليه، ما ذكره جماعة من أصحابنا، وقد اخترنا ما ذكره ابن أبي قرة فى كتابه، فقال بإسناده إلى على بن الحسن بن على بن فضال، عن محمد بن عيسى بن عبيد، بإسناده عن الصالحين (ع)، قال: (وكرر في ليلة ثلاث وعشرين من

۱۵۸- الحج: ۴۱.

۱۵۹- بحار – علامه مجلسى: ج ۲۴ ص ۱۶۶-۱۶۵.

۱۶۰- الحج: ۴۱.

شهر رمضان قائماً وقاعداً وعلى كل حال، والشهر كله، وكيف أمكنك، ومتى حضرك في دهرك، تقول بعد تمجيد الله تعالى والصلاة على النبي وآله: (اللهم كن لوليك، القائم بأمرك، الحجة محمد بن الحسن المهدي، عليه وعلى آبائه أفضل الصلاة والسلام، في هذه الساعة وفي كل ساعة، ولياً وحافظاً وقاعداً وناصراً ودليلاً ومؤيداً، حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه فيها طولاً وعرضاً، وتجعله وذريته من الأئمة الوارثين)).[۱۶۱] في هذا الدعاء نص على وراثة المهديين وكونهم أئمة وخلفاء لله في الأرض.

دعائی که در روایت بوده، که ما به آن اشاره کردیم و نیز آنچه که جماعتی از اصحاب ما ذکر کردند، گزیده‌ای از ذکر بن ابی قره در کتابش را انتخاب کردیم پس با استناد بر علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن عیسی بن عبید با استناد از صالحین ﷺ می‌گوید: (در شب بیست و سوم ماه رمضان‌چه در حالت ایستاده چه در حالت نشسته و در هر حالت که هستید در تمام ماه در هر لحظه و هر زمانی که می‌باشید بعد از تمجید خداوند و صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ این دعا را تکرار کنید: (اللهم كن لوليك، القائم بأمرك، الحجة محمد بن الحسن المهدي، عليه وعلى آبائه أفضل الصلاة والسلام، في هذه الساعة وفي كل ساعة، ولياً وحافظاً وقاعداً وناصراً ودليلاً ومؤيداً، حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه فيها طولاً وعرضاً، وتجعله وذريته من الأئمة الوارثين)). این دعا نیز بر وراثت و حکومتداری مهدیین ﷺ به عنوان خلفای الهی بر زمین شهادت می‌دهد.

۱۶- (من أصل قديم من مؤلفات قدمائنا، فإذا صليت الفجر يوم الجمعة، فابتدئ بهذه الشهادة، ثم بالصلاة على محمد وآله وهي هذه: اللهم أنت ربي ورب كل شيء، وخالق كل شيء، آمنت بك وبملائكتك وكتبك ورسلك، وبالساعة والبعث والنشور، وبلقائك والحساب ووعدك ووعيدك وبالمغفرة والعذاب، وقدرك وقضائك، ورضيت بك رباً، وبالإسلام ديناً، وبمحمد نبياً، وبالقرآن كتاباً وحكماً، وبالكعبة قبلة، وبحججك على خلقك حججاً وأئمة، وبالمؤمنين إخواناً، وكفرت بالجبت والطاغوت، وباللات والعزى، وبجميع ما يعبد دونك، واستمسكت بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم (... إلى قوله): اللهم كن لوليك في خلقك ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه منها طولاً، وتجعله وذريته

۱۶۱- اقبال اعمال – سید ابن طاووس: ج ۱ ص ۱۹۱.

فيها الأئمة الوارثين...).[۱۶۲] وهذا الدعاء مشابه للدعاء الذي قبله.

(از نسخه‌ی قدیم مؤلفات، آن را خارج کردیم، هنگامی که نماز صبح روز جمعه را خواندی با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد (ع) این شهادت را آغاز کن: اللهم أنت ربی ورب کل شيء، وخالق کل شيء، آمنت بك وبملائکتك وکتبك ورسلك، وبالساعة والبعث والنشور، وبلقائك والحساب ووعدك ووعيدك وبالمغفرة والعذاب، وقدرك وقضائك، ورضيت بك رباً، وبالإسلام ديناً، وبمحمد نبياً، وبالقرآن کتاباً وحکماً، وبالکعبة قبلة، وبحججك على خلقك حججاً وأئمة، وبالمؤمنين إخواناً، وکفرت بالجبت والطاغوت، وباللات والعزى، وبجميع ما يعبد دونك، واستمسکت بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم (... تا آن‌جا که فرمودند): خداوندا! برای دوستت، به پاخواسته‌ی به فرمانت، دوست و نگهبان و پیشوا و یاور و راهنما و یاور باش. تا این که زمین را به اطاعت او در آوری، و او را در طول و عرض آن امتداد بخشی. او و نسلش را از پیشوایان و وارثین قرار دهی...) و محتوای این دعاء نیز شبیه دعای قبل می‌باشد.

۱۷- عن السيد الثقة الجليل الفقيه السيد نعمة الله الجزائری (ره) فی بعض مؤلفاته، عن ابن عباس، قال: (لما صارت الخلافة إلى أمير المؤمنين (ع) وسيد الوصيين وقائد الغر المحجلين علي بن أبي طالب (ع)، فلما کان في اليوم الثالث أقبل رجل في ثياب خضر ووقف على باب المسجد، وکان أمير المؤمنين (صلوات الله عليه) جالساً في المسجد والناس حوله يميناً وشمالاً، فقال: (السلام عليكم يا أهل بيت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائکة ومهبط الحق. فقال له أمير المؤمنين: وعليك السلام يا بيهس بن صاف بن حاف بن لامو بن بيهس. فقال: يا خليفة الله فی أرضه من أين عرفتنی وعرفت اسمی؟ قال (ع): من علم وتبيان (... إلى قوله (ع)) قال: يا أمير المؤمنين، أخبرنی عن قول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ قال (ع): نعم يا بيهس قد سألت عنه غيري، قال: لا کرامة لهم وهذا علم لا يعلمه إلا نبی أو وصي. قال (ع): أما قوله تعالى: ﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ فنور أنزل على الدنيا. (... إلى أن قال): وأما قوله: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ﴾ فإنه لما بعث الله محمداً ومعه تابو ت من در أبيض له اثنا عشر باباً، فيه رق أبيض فيه أسامی‌الاثنی عشر فعرضه على رسول الله وأمره عن ربه أن الحق لهم وهم أنوار. قال: ومن هم يا أمير المؤمنين؟ قال:

۱۶۲- بحار – علامه مجلسی ج ۸۶ ص ۳۳۹ – ۳۳۳.

أنا وأولادی الحسن والحسین، وعلي بن الحسین، ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، وموسی بن جعفر، وعلي بن موسی، ومحمد بن علي، وعلی بن محمد، والحسن بن علي، ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم أجمعین، وبعدهم أتباعنا وشیعتنا المقرون بولایتنا المنکرون لولایة أعدائنا).[۱۶۳]

وهؤلاء الشیعة في هذه الروایة هم المهدیون الاثنی عشر من ذریة الإمام المهدی ﷺ، الذین ذکرهم الإمام الصادق ﷺ، وقد نقلت الروایة في بدایة الموضوع فی أول روایة عن أبي بصیر قال: (قلت للصادق جعفر بن محمد ﷺ: یا ابن رسول الله، إنی سمعت من أبیك ﷺ أنه قال: یکون بعد القائم اثنا عشر مهدیاً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدیاً، ولم یقل: إثنا عشر إماماً، ولکنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس إلی موالاتنا ومعرفة حقنا).

از آقایی بزرگوار، اهل ثقت فقیه سید نعمت الله جزائری ﷺ در برخی از تألیفات خود از عباس می‌گوید: هنگامی که خلافت به امیر المؤمنین ﷺ سرور اوصیاء و فرمانده‌ی الغر المحجلین (کسانی که حلقه نور به پا دارند)، علی بن ابیطالب ﷺ واگذار شد در روز سوم آن روز، مردی آمد که لباس‌های سبز بر تن داشت پس در کنار در مسجد ایستاد و امیر المؤمنین ﷺ در مسجد نشسته بودند و مردم در سمت راست و چپ ایشان ﷺ گرد آمده بودند، پس گفت: (سلام بر اهل بیت نبوت و معدن رسالت و جایگاه نزول ملائکه و فرود حق. أمیر المؤمنین ﷺ فرمودند: و علیک السلام یا بیهس بن صاف بن حاف بن لامو بن بیهس. مرد عرض کرد: ای خلیفه‌ی خدا بر زمین نام مرا از کجا دانستید؟ فرمودند: از علم و تبیان (... تا آن‌جا که فرمودند) عرض کرد: یا امیر المؤمنین مرا در مورد قول پروردگار خبر دهید که می‌فرماید: (ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم) فرمودند: آری بیهس در مورد آن از کس دیگری غیر از من می‌پرسیدی؟ عرض کرد: برای آنان کرامتی نیست و این علم را کسی نمی‌داند جز نبی یا وصی! حضرت فرمودند: و اما قول پروردگار (ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم) نوری است که بر دنیا نازل شد... تا آن‌جا که فرمودند: و اما قول پروردگار: (در آن [شب] فرشتگان فرود آیند) هنگامی که خداوند محمد ﷺ را مبعوث ساخت همراه ایشان تابو تی از مرواریدهای سفید بود که دوازده در داشت و در هر کدام نامه‌ای سفید با

۱۶۳- الزام الناصب في إثبات الحجة الغائب – الشیخ علی الیزدی الحائری: ج ۱ ص ۱۰۲-۱۰۰.

دوازده نام بود پس بر رسول الله (ص) عرضه شد و از سوی خداوند امر شد که حق برای آنان است و آنان انوار هستند. مرد عرض کرد: یا امیر المؤمنین آنآنچه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: من و فرزندانم حسن و حسین، و علی بن حسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی، و محمد بن حسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم أجمعین و بعد از آنان (ع) پیروان و شیعیان ما و اقرارکنندگان به ولایت ما و منکران ولایت دشمنان ما هستند).

و این شیعیان در این روایت همان مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی (ع) هستند کسانی که امام صادق (ع) آنان را ذکر کرده به امام صادق (ع) عرض کردم: (ای فرزند رسول الله من از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم دوازده مهدی می‌باشند. حضرت فرمودند: پدرم فرمودند: دوازده مهدی و هرگز نفرمودند دوازده امام؛ زیرا آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به معرفت حق ما و مودت با ما دعوت می‌کنند).

۱۸- در یکی از زیارات امام مهدی (ع) آمده است: (السلام والصلاة على الإمام الخلف، القائم بالحق ابن أفضل السلف، السلام عليك يا حجة الله في عباده، وخليفته في بلاده، ونوره في سمائه وأرضه، والداعي إلى سنته وفرضه، مبدل الجور عدلاً، ومفني الكفار قتلاً، ودافع الباطل بظهوره، ومظهر الحق بكلامه، ومعيش العباد بفنائه، الإمام المنتظر والعدل المختبر. السلام عليك أيها الإمام المهدي، الثقة النقي، وقاتل كل خبث ردي، السلام عليك من عبدك، والمنتظر لظهور عدلك. السلام عليك يا مولاى وابن مولاي، وسيدى وابن سادتي، وعلى أولى عهدك، والقوام بالأمر من بعدك، السلام عليك وعليهم وعلى الأئمة أجمعين، ورحمة الله وبركاته).[۱۶۴]

۱۹- الحسين بن سعيد أو النوادر: ابو الحسن بن عبد الله، عن ابن أبي يعفور، قال: (دخلت على أبي عبد الله (ع) وعنده نفر من أصحابه فقال لي: يا ابن أبي يعفور، هل قرأت القرآن؟ قال: قلت: نعم هذه القراءة، قال: عنها سألتك ليس عن غيرها. قال: فقلت: نعم جعلت فداك، و لم؟ قال: لأن موسى (ع) حدث قومه بحديث لم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بمصر، فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم، ولأن عيسى (ع) حدث قومه بحديث فلم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بتكريت فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم، وهو قول الله عزوجل: ﴿فَآمَنَت طَّائِفَةٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَت طَّائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا

۱۶۴- بحار – علامه مجلسی: ج ۹۹ ص ۲۲۸-۲۲۷.

الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾[۱۶۵] وإنه أول قائم يقوم منا أهل البيت يحدثكم بحديث لا تحتملونه فتخرجون عليه برميلة الدسكرة فتقاتلونه فيقاتلكم فيقتلكم، وهي آخر خارجة تكون. الخبر).[۱۶۶]

حسین بن سعید یا نوادر: ابو الحسن بن عبد الله از ابن ابی یعفور می‌گوید: (بر اباعبد الله علیه السلام وارد شدم و یک نفر از اصحاب ایشان آن‌جا بود پس به من فرمودند: ای ابن ابی عفور آیا قرآن را خوانده‌ای؟ عرض کردم: آری این را خواندم. فرمودند: از تو درباره‌ی آن پرسیدم نه چیزی غیر از آن؟ عرض کردم: آری فدایتان شوم چرا؟ فرمودند: زیرا موسی در مورد حدیثی با قوم خود سخن گفت که تحمل آن را نداشتند پس در مصر بر او خروج کردند و با او مبارزه کردند اما آنان را شکست داد و نیز عیسی علیه السلام با قومش در مورد حدیثی سخن گفت که هرگز آن را تحمل نمی‌کردند پس در تکریت بر او خروج کرده و مبارزه کردند او نیز آنان را از پای درآورد و این قول پروردگار است: (پس طایفه‌ای کفر ورزیدند و کسانی را که گرویده بودند بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند)، پس اولین قائم از ما اهل بیت که قیام می‌کند با شما درمورد حدیثی سخن می‌گوید که نمی‌توانید آن را تحمل کنید در رمیله دسکره بر او خروج می‌کنید و با او مبارزه می‌کنید اما او با شما مبارزه کرده و شکستتان می‌دهد و این آخرین خروج می‌باشد).

روایت بسیار آشکار است که بر اساس قول امام صادق علیه السلام بیشتر از یک قائم وجود دارد و می‌فرمایند (و او اولین قائم است) یعنی قائمی دومی نیز وجود دارد و نیز می‌فرمایند: (از ما اهل بیت) این سخنی است که مرجع ضمیرش به (اولین قائم) باز می‌گردد پس قائم اول از اهل بیت علیهم السلام است و غیر از امام مهدی علیه السلام می‌باشد و کسی که در مورد حدیثی با آنان سخن گوید و آن را تحمل نمی‌کنند پس بر او خروج کرده و مبارزه می‌کنند و در حقیقت تأکید می‌کند که فقهای آخر الزمان و پیروانشان، آن‌چه را که مهدی اول مذکور در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله با خود آورده را تحمل نمی‌کنند و او سید احمد الحسن علیه السلام قائم اول است.

۲۰ – قال سليم: سمعت سلمان الفارسي يقول: (كنت جالساً بين يدي رسول الله في مرضه

۱۶۵– الصف: ۱۴.

۱۶۶– بحار – علامه مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۷۵، عصر ظهور – کورانی (چاپ اول ص ۱۸۲– چاپ هفتم: ص ۱۴۶).

الذي قبض فيه. فدخلت فاطمة (ع)، فلما رأت ما برسول الله من الضعف خنقتها العبرة حتى جرت دموعها على خديها. فقال رسول الله (ص): يا بنية، ما يبكيك؟ قالت: يا رسول الله، أخشى على نفسى وولدى الضيعة من بعدك. (... إلى أن قال (ص)): يا بنية، إنا أهل بيت أعطانا الله سبع خصال لم يعطها أحداً من الأولين ولا أحداً من الآخرين غيرنا: أنا سيد الأنبياء والمرسلين وخيرهم، ووصيى خير الوصيين، ووزيرى بعدى خير الوزراء، وشهيدنا خير الشهداء أعنى حمزة عمي. قالت: يا رسول الله، سيد الشهداء الذين قتلوا معك؟ قال: لا، بل سيد الشهداء من الأولين والآخرين ما خلا الأنبياء والأوصياء. وجعفر بن أبى طالب ذو الهجرتين وذو الجناحين المضرجين يطير بهما مع الملائكة في الجنة. وابناك الحسن والحسين سبطا أمتى وسيدا شباب أهل الجنة. ومنا – والذي نفسى بيده – مهدى هذه الأمة الذي يملأ الله به الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. قالت فاطمة: يا رسول الله، فأى هؤلاء الذين سميت أفضل؟ فقال رسول الله: أخى على أفضل أمتي، وحمزة وجعفر هذان أفضل أمتى بعد على وبعدك وبعد ابنى وسبطى الحسن والحسين وبعد الأوصياء من ولد ابنى هذا – وأشار رسول الله (ص) بيده إلى الحسين (ع) – منهم المهدي. والذي قبله أفضل منه، الأول خير من الآخر؛ لأنه إمامه والآخر وصى الأول. إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا).[۱۶۷]

المهدى في هذه الرواية هو غير الإمام المهدى محمد بن الحسن (ع)؛ لأن الإمام المهدى أفضل من أبيه الحسن العسكرى (ع) كما هو مذكور فى الروايات، بينما الرسول يقول: (والذي قبله أفضل منه، الأول خير من الآخر؛ لأنه إمامه والآخر وصى الأول)، وهذا يعنى أن الإمام الحسن العسكرى (ع) أفضل من الإمام المهدى (ع) وهذا مخالف للروايات، إذن لابد أن يكون المهدى في هذه الرواية هو المهدى الأول (ع)، وسأذكر بعض الروايات التى تصرح بأن الإمام المهدى (ع) أفضل من أبيه (ع)، بل وأفضل من جميع الأئمة من ذرية الحسين (ع).

سليم می‌گوید: از سلمان شنیدم که فرمود: (در کنار رسول الله (ص) در هنگام آن بیماری که در آن وفات یافتند، نشسته بودم در این هنگام فاطمه (ع) وارد شد و هنگامی که رسول الله (ص) را در آن شدت ضعف و بیماری و بی‌حالی دید بغض گلویش را در هم فشرد پس گریه کرد و اشک‌ها بر گونه‌هایش سرازیر گشت، رسول الله (ص) فرمودند: دخترم برای چه گریه

۱۶۷- کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمد باقر انصاری: ص ۱۳۴ – ۱۳۲.

می‌کنی؟ فرمود: یا رسول الله از گمراهی خود و فرزندانم بعد از شما هراسانم. (تا آنجا که فرمودند): دخترم همانا خداوند به ما اهل بیت هفت خصلت داده است که به هیچ احدی نداده، من سرور انبیاء و مرسلین و برگزیده از میان آنان هستم و وصی من بهترین اوصیا و وزیرم بعد از من بهترین وزیران است و شهیدمان بهترین شهیدان است مقصودم عمویم حمزه است. فاطمه علیها السلام فرمود: یا رسول الله! او سرور شهیدانی است که در رکاب شما به شهادت رسیدند؟ فرمودند: خیر بلکه سرور شهیدان اولین و آخرین بجزء انبیاء و اوصیاء است و جعفر بن ابیطالب دارنده‌ی دو هجرت و دارنده‌ی دو بال که با آنها همراه ملائکه در بهشت به پرواز در می‌آید و فرزندان تو حسن و حسین بزرگان امت من و سرور جوانان اهل بهشت هستند، قسم به کسی که جانم در دست اوست مهدی این امت که خداوند زمین را به وسیله او پر از عدل و قسط می‌کند همان‌طوری که پر از ظلم و ستم گشته از ماست.

فاطمه علیها السلام فرمود: یا رسول الله از کسانی که نام بردید کدامین فاضل‌تر است؟ فرمودند: برادرم علی فاضل‌ترین امت من است و حمزه و جعفر بعد از تو و علی و فرزندانم و سبطم حسن و حسین و بعد از اوصیاء از فرزند این فرزندم (حسین) می‌باشند، – و رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد– مهدی از آنان است و کسی که قبل از اوست از او فاضل‌تر است، اول بهتر از آخر است؛ زیرا او امام و آخر وصی اول است، همانا خداوند برای ما اهل بیت آخرت را بر دنیا ترجیح داد).

مهدی مذکور در این روایت نمی‌توند امام محمد بن حسن عسگری علیه السلام باشند؛ زیرا امام مهدی علیه السلام فاضل‌تر از پدرش امام حسن عسگری علیه السلام است همان‌طور که در روایات مذکور است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (و کسی که قبل از اوست، از او فاضل‌تر است، اول بهتر از آخر است؛ زیرا او امام است و دیگری وصی اول) یعنی اگر مقصود از مهدی امام محمد بن حسن علیه السلام باشد پدرش امام حسن عسگری علیه السلام از ایشان فاضل‌تر باشد در نتیجه این امر مخالف روایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد پس باید مهدی مذکور در این روایت مهدی اول از ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام باشد و اکنون روایاتی را ذکر می‌کنم که به صراحت در مورد فضیلت امام مهدی علیه السلام از پدرشان علیهما السلام بلکه از تمام ائمه از ذریه‌ی امام حسین علیه السلام سخن می‌گویند.

الف– أخبرنا محمد بن همام، قال: حدثنا أبی وعبد الله بن جعفر الحميري، قال: حدثنا أحمد بن هلال، قال: حدثنا محمد بن أبی عمير سنة أربع ومائتين، قال: حدثنی سعيد بن غزوان، عن

أبی بصیر، عن أبی عبد الله (ع)، عن آبائه (ع)، قال: (قال رسول الله: إن الله عزوجل اختار من كل شيء شيئاً، اختار من الأرض مكة، واختار من مكة المسجد، واختار من المسجد الموضع الذي فيه الكعبة، واختار من الأنعام إناثها، ومن الغنم الضأن، واختار من الأيام يوم الجمعة، واختار من الشهور شهر رمضان، ومن الليالی ليلة القدر، واختار من الناس بنی‌هاشم، واخترانی وعليا من بنی‌هاشم، واختار منی ومن علی الحسن والحسين، وتكملة اثنی عشر إماماً من ولد الحسين تاسعهم باطنهم، وهو ظاهرهم، وهو أفضلهم، وهو قائمهم).[۱۶۸]

محمد بن همام از پدرم و عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر در سال ۲۰۴ از سعید بن غزوان از ابی بصیر از ابی عبد الله (ع) از پدران بزرگوارش (ع) می‌فرمایند: (رسول الله (ص) فرمودند: همانا خداوند از هر چیزی، چیزی را انتخاب کرده، از زمین، مکه را انتخاب کرده و از مکه، مسجد را اختیار کرده و از مسجد موضعی که در آن کعبه است را اختیار کرد و از چهارپایان ماده‌ها و از گوسفندان میش و از روزها روز جمعه را انتخاب کرد و از میان ماه‌ها، ماه رمضان و از شب‌ها، شب قدر و از میان مردم، قبیله بنی‌هاشم را برگزید و من و علی را از بنی‌هاشم انتخاب کرد و از علی، حسن و حسین و دوازده امام از فرزند حسین (ع) اختیار نمود که همین آنان باطن و ظاهر وفاضل و قائم آنان (ع) است).

ب- وبهذا الإسناد (أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، ومحمد بن همام بن سهيل، وعبد العزيز وعبد الواحد ابنا عبد الله بن يونس الموصلي، عن رجالهم)، عن عبد الرزاق بن همام، قال: حدثنا معمر بن راشد، عن أبان بن أبی عياش، عن سليم بن قيس الهلالي، قال: (لما أقبلنا من صفين مع أمير المؤمنين (ع) نزل قريباً من دير نصراني، إذ خرج علينا شيخ من الدير جميل الوجه، حسن الهيئة والسمت، معه كتاب، حتى أتى أمير المؤمنين فسلم عليه، ثم قال: إنی من نسل حواری عيسى بن مريم، وكان أفضل حواری عيسى الإثنی عشر وأحبهم إليه وآثرهم عنده، وأن عيسى أوصى إليه ودفع إليه كتبه، وعلمه حكمته، فلم يزل أهل هذا البيت على دينه، متمسكين بملته، لم يكفروا ولم يرتدوا ولم يغيروا، وتلك الكتب عندی إملاء عيسى بن مريم وخط أبينا بيده، فيها كل شيء يفعل الناس من بعده، واسم ملك ملك من بعده منهم، وأن الله تبارك وتعالى يبعث رجلاً

۱۶۸- كتاب الغيبة – محمد بن إبراهيم النعمانی: ص ۷۳.

من العرب من ولد إسماعيل بن إبراهيم خليل الله، من أرض يقال لها: تهامة، من قرية يقال لها: مكة، يقال له أحمد، له إثنا عشر اسماً، وذكر مبعثه ومولده ومهاجرته، ومن يقاتله، ومن ينصره، ومن يعاديه، وما يعيش، وما تلقى أمته بعده إلى أن ينزل عيسى بن مريم من السماء، وفى ذلك الكتاب ثلاثة عشر رجلاً من ولد إسماعيل بن إبراهيم خليل الله من خير خلق الله، ومن أحب خلق الله إليه، والله ولى لمن والاهم، وعدو لمن عاداهم، من أطاعهم اهتدى، ومن عصاهم ضل، طاعتهم لله طاعة، ومعصيتهم لله معصية، مكتوبة أسمائهم وأنسابهم ونعوتهم، وكم يعيش كل رجل منهم واحد بعد واحد، وكم رجل منهم يستتر بدينه ويكتمه من قومه، ومن الذي يظهر منهم وينقاد له الناس حتى ينزل عيسى بن مريم عليه السلام على آخرهم فيصلى عيسى خلفه، ويقول: إنكم لأئمة لا ينبغى لأحد أن يتقدمكم، فيتقدم فيصلى بالناس وعيسى خلفه فى الصف، أولهم وخيرهم وأفضلهم وله مثل أجورهم وأجور من أطاعهم واهتدى...).[۱۶۹]

و با این اسناد احمد بن محمد بن سعید بن عقده و محمد بن همام بن سهیل و عبد العزیز عبد الواحد فرزندان عبد الله بن یونس موصلی از بزرگانشان از عبد الرزاق بن همام از معمر بن راشد از ابان ابن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: (هنگامی که از صفین به همراه امیر المؤمنین علیه السلام بازگشتیم در نزدیکی دیر نصرانی مردی از آن بر ما خارج شد که صورتی بسیار نیکو داشت و همراه او کتابی بود، او به سوی ما آمد و بر امیر المؤمنین علیه السلام درود فرستاد سپس گفت: من از نسل حواریون عیسی بن مریم هستم و فاضل‌ترین حواریون نزد عیسی علیه السلام دوازده تن بودند که آنان را بسیار دوست می‌داشت و جدم نزد ایشان خیلی محبوب بود پس عیسی علیه السلام به او وصیت کرد و کتب را به او سپرد و او را از حکمت خویش یاد داد، ذریه‌ی او هرگز از دین خود خارج نشده و همواره به ملت ایشان متمسک شده و هرگز به ایشان کفر نورزیده و مرتد نشده و هرگز در آن تغییری نکردند و آن کتب که عیسی ابن مریم علیه السلام املاء کردند و پدرمان آن را نوشته اکنون دست من است، در آن همه‌ی افعالی که مردم بعد از ایشان باید انجام دهند، نوشته شده، نام پادشاه به پادشاه از آنان علیه السلام بعد از ایشان نوشته شده و این که خداوند مردی از عرب از فرزند اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله در سرزمینی به نام تهامه از قریه‌ای به نام مکه برانگیخته می‌شود که نامش احمد است و برای او دوازده نام است و نیز

۱۶۹- کتاب الغیبة – محمد بن إبراهیم نعمانی: ص ۸۰ – ۷۸.

زمان بعثت و ولادت و مهاجرت ایشان و نیز اصحاب و انصار و دشمنان و چگونگی زندگی او و آنچه که امت او بعد از وفاتش تا نزول عیسی بن مریم از آسمان همگی ذکر شده‌اند و در آن کتاب سیزده مرد از فرزند اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله بهترین برگزیده‌ی خدا و دوست داشتنی‌ترین خلق خدا هستند که خداوند دشمنِ دشمنان آنان و دوستِ دوستان آنان است هر کس آنان را اطاعت کند، هدایت یافته و هر کس از آنان روی برتابد گمراه گشته، اطاعت از آنان، اطاعت از خداوند و معصیت از آنان معصیت از خداوند است نام و نسب و نعت آنان ذکر شده و نیز یاد شده که هر کدام چند سال عمر می‌کنند و چند تن ازآنان دینشان را مستور نگه می‌دارند و چه کسانی از آنان دینشان را ظاهر ساخته و مردم به فرماندهی او در می‌آیند تا این که عیسی بن مریم (علیه السلام) بر آخرین آنان نزول کرده و پشت سر او نماز می‌خواند و می‌فرمایند: شما ائمه‌ای هستید که جایز نیست کسی از شما مقدم‌تر شود پس حضرت (علیه السلام) جلو رفته و مقدم می‌شود و عیسی (علیه السلام) با صف‌های جماعت در پشت را ایشان نماز می‌خوانند، اولین و بهترین و فاضل‌ترین آنان برای ایشان و برای کسانی که از آنان اطاعت کنند جزا و پاداشی مانند آنان است).

ج- حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر، قال: حدثنا علی بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علی بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا، عن أبيه، عن آبائه (علیهم السلام) قال: قال: (أنا سيد من خلق الله عزوجل، وأنا خير من جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل وحملة العرش وجميع ملائكة الله المقربين وأنبياء الله المرسلين، وأنا صاحب الشفاعة والحوض الشريف، وأنا وعلی ابو ا هذه الأمة. من عرفنا فقد عرف الله عزوجل، ومن أنكرنا فقد أنكر الله عزوجل، ومن علی سبطا أمتي، وسيدا شباب أهل الجنة: الحسن والحسين، ومن ولد الحسين تسعة أئمة طاعتهم طاعتي، ومعصيتهم معصيتي، تاسعهم قائمهم ومهديهم).[۱۷۰]

احمد بن زیاد بن جعفر از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی حسن بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش (علیهم السلام) می‌فرمایند: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من سرور مخلوقات هستم. و من بهتر از جبرائیل و مکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و تمام ملائکه مقربین الهی و انبیاء و مرسلین هستم و من صاحب شفاعت و حوض شریف

۱۷۰- کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص ۲۶۱.

هستم و من و علی پدران این امت هستیم هر کس ما را بشناسد به تحقیق خدا را شناخته و هر کس ما را انکار کند، خدا را انکار کرده است و از علی بزرگان امتم و سروران جوانان اهل بهشت حسن و حسین هستند و از فرزند حسین نَه امام هستند که اطاعت از آنان، اطاعت از من و معصیت از آنان، معصیت از من است و نُهمین آنان قائم و مهدی آنان می‌باشد).

د- قال: وما رواه سلمان أيضاً من وجه آخر بلفظ غير هذا وإن كان المعنى موافقاً، عن رسول الله ﷺ، حدثنا ابو محمد عبد الله بن إسحاق بن عبد العزيز الخراساني المعدل، قال: حدثنا أحمد بن عبيد بن ناصح، قال: حدثنا إبراهيم بن الحسن بن يزيد الهمداني، قال: حدثنا محمد بن آدم، عن أبيه آدم، عن شهر بن حوشب، عن سلمان الفارسي قال: (كنا مع والحسين بن على على فخذه، إذ تفرس في وجهه وقال: يا أبا عبد الله، أنت سيد من سادة، وأنت إمام بن إمام أخو إمام ابو أئمة تسعة، تاسعهم قائمهم، إمامهم أعلمهم أحكمهم أفضلهم).[۱۷۱]

می‌گوید: آنچه سلمان روایت کرده از وجه دیگر و با لفظی غیر از این لفظ بیان کرده اما معنی همان است ابو م حمد ابو عبد الله بن اسحاق بن عبد العزیز خراسانی معدل از احمد بن عبید بن ناصح از ابراهیم بن حسن بن یزید همدانی از محمد بن آدم از پدرش آدم از شهر بن حوشب از سلمان فارسی از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: (نزد رسول الله ﷺ بودیم و حسین بن علی برپای حضرت نشسته بود پس حضرت صورت او را بوسید و فرمود: ای اباعبد الله تو سیدی از سادات هستی و تو امام فرزند امام، برادر امام و پدر نُه امام هستی که نُهمین آنان قائم، عالم‌تر، داناتر و حکیم‌تر و فاضل‌ترین آنان است).

هـ- حدثنا ابو الحسين محمد بن هارون بن موسى، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا ابو على محمد بن همام، قال: حدثنا عبد الله بن جعفر، عن أحمد بن هلال، عن محمد بن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: (يكون منا تسعة بعد الحسين بن علي عليه السلام، تاسعهم قائمهم، وهو أفضلهم).[۱۷۲]

ابو الحسین محمد بن هارون بن موسی از پدرش از ابو علی محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر، از احمد بن هلال، از محمد بن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از ابی بصیر، از ابی جعفر

۱۷۱- مقتضب الأثر - أحمد بن عياش جوهرى: ص ۸ - ۹.

۱۷۲- دلائل امامت - محمد بن جرير طبرى (شيعي): ص ۴۵۳.

(ع)، نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (از ما بعد از حسین بن علی (ع) نُه امام است که نهمین آنان قائمشان و فاضلشان است).

و- وروی عن رسول الله (ص) أنه قال: (اختار الله - تعالى - من الأيام يوم الجمعة، ومن الشهور شهر رمضان، ومن الليالي ليلة القدر، واختار من الناس الأنبياء والرسل، واختار منى علياً، واختار من على الحسن والحسين، واختار من الحسين الأوصياء يمنعون عن التنزيل تحريف الضالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين، تاسعهم باطنهم ظاهرهم قائمهم وهو أفضلهم).[۱۷۳]

و از رسول الله (ص) روایت شده که فرمودند: (خداوند تبارک و تعالی از میان روزها، روز جمعه را انتخاب کرد و از میان ماه ها، ماه رمضان و از شب ها، شب قدر و مرا از میان مردم و انبیا و رسولان برگزید، و از من، علی را و از علی، حسن و حسین و از حسین اوصیایی را برانگیخت که مردم را از هرگونه تحریف و ضلالت و جهل و تأویل جاهلانه منع می‌کنند، که نهمین آنان باطن و ظاهر و فاضل و قائم آنان (ع) است).

۲۱- سليم، قال: سمعت سلمان يقول: (قلت: يا رسول الله، إن الله لم يبعث نبياً قبلك إلا وله وصي، فمن وصيك يا نبى الله؟ (... إلى أن قال (ص)) يا سلمان، إن الله اطلع على الأرض اطلاعة فاختارنى منهم. ثم اطلع ثانية فاختار منهم عليا أخي، وأمرنى فزوجته سيدة نساء أهل الجنة. ثم اطلع ثالثة فاختار فاطمة والأوصياء: ابنى حسناً وحسيناً وبقيتهم من ولد الحسين (... إلى أن قال سلمان) ثم ضرب بيده على الحسين (ع) فقال: يا سلمان، مهدى أمتى الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً من ولد هذا. إمام بن إمام، عالم بن عالم، وصى بن وصي، ابو ه الذي يليه إمام وصى عالم. قال: قلت: يا نبى الله، المهدى أفضل أم ابو ه؟ قال: ابو ه أفضل منه. للأول مثل أجورهم كلهم؛ لأن الله هداهم به...).[۱۷۴]

المهدى في هذه الرواية هو أيضاً ليس الإمام المهدى محمد بن الحسن (ع)؛ لأن الإمام المهدى (ع) ابو ه الحسن العسكرى (ع) لا يليه بل ظهر وخرج قبله، فيكون الذي هو (إمام بن إمام، عالم بن عالم، وصى بن وصي، ابو ه الذي يليه) هو المهدى الأول (ع) الذي يأتى قبل أبيه ليمهد

۱۷۳- المختصر - حسن بن سليمان حلى: ص ۲۷۷.

۱۷۴- كتاب سليم بن قيس - تحقيق محمد باقر انصارى: ص ۴۲۹ -۴۲۸.

لظهوره، ثم يظهر أبيه بعده وهو الإمام المهدى عليه السلام، وأيضاً فإن الإمام المهدى أفضل من أبيه كما ذكت سابقاً.

سلیم بن قیس می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌فرمود: (به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! خداوند پیامبری را مبعوث نمی‌کند مگر این که برای ایشان وصی قرار دهد یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمودند: ای سلمان خداوند از اهل زمین مرا اختیار کرد، بار دیگر از اهل زمین برادرم علی را اختیار کرد سپس مرا امر کرد که او را به نکاح دخترم سرور زنان بهشتی درآورم بار دیگر فاطمه و اوصیاء، فرزندانم حسن و حسین و بقیه‌ی ائمه از فرزند حسین را اختیار کرد... تا آن‌جا که سلمان می‌گوید: سپس دست خویش را بر پشت حسین نهاد و فرمودند: ای سلمان مهدی من که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، همان‌طوری که پر از ظلم وستم گشته از فرزند این می‌باشد، امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی، پدرش که امرش را به دست او می‌دهد امام وصی عالم است. عرض کردم: یا رسول الله مهدی فاضل‌تر است یا پدرش؟ فرمودند: پدرش فاضل‌تر از اوست زیرا برای اول اجر و پاداشی مانند همه‌ی آنان است؛ زیرا خداوند بواسطه‌ی او، آنان را هدایت کرد...).

مهدی مذکور در این روایت نیز نمی‌تواند امام مهدی محمد بن عسکری علیه السلام باشد؛ زیرا پدر امام مهدی علیه السلام امام حسن عسکری است و نمی‌تواند امر فرزندش را بر عهده بگیرد چراکه قبل از امام مهدی علیه السلام به امامت رسیده بود پس (امام فرزند امام و عالم فرزند عالم و وصی فرزند وصی، که امر پدرش را بر عهده می‌گیرد) همان مهدی اول است که قبل از پدر بزرگوارش می‌آید تا با ظهور و قیام مقدس زمینه‌سازی کند سپس پدر بعد از او ظهور می‌کند و ایشان امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام است و هم‌چنین در روایات گذشته فضلیت و بزرگی مقام امام مهدی علیه السلام از پدر بزرگوارش ثابت شد).

مدت حکومت‌داری قائم علیه السلام و قائمان (مهدیین) علیهم السلام بعد از ایشان:

عن الفضل بن شاذان، عن عبد الله بن القاسم الحضرمي، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، قال: (قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كم يملك القائم؟ قال: سبع سنين يكون سبعين سنة من سنيكم

هذه).[۱۷۵]

فضل بن شاذان، از عبد الله بن قاسم حضرمی، از عبد الکریم بن عمرو خثعمی، می‌گوید: (به ابی عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: قائم (علیه السلام) چه مدت حکومت می‌کند؟ فرمودند: هفت سال که با هفتاد سال شما برابری می‌کند).

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة الكوفي، قال: حدثنى علي بن الحسن التيملي، عن الحسن بن على بن يوسف، عن أبيه، ومحمد بن علي، عن أبيه، عن أحمد بن عمر الحلبي، عن حمزة بن حمران، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله (علیه السلام) أنه قال: (يملك القائم (علیه السلام) تسع عشرة سنة وأشهراً).[۱۷۶]

احمد بن محمد بن سعید بن عقدة کوفی از علی بن حسن تیملی، از حسن بن علی بن یوسف، از پدرش، و محمد بن علی، از پدرش، از احمد بن عمر حلبی، از حمزه بن حمران، از عبد الله بن ابی یعفور، ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (قائم (علیه السلام) نوزده سال و چند ماه حکومت می‌کند).

عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): (المهدى طاووس أهل الجنة). وبإسناده أيضاً عن حذيفة بن اليمان، عن النبي (صلی الله علیه و آله) أنه قال: (المهدى من ولدى وجهه كالقمر الدري، اللون لون عربي، الجسم جسم إسرائيلي، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً، يرضى بخلافته أهل السماوات وأهل الأرض والطير فى الجو، يملك عشرين سنة).[۱۷۷]

ابن عباس، می‌گوید: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (مهدی طاووس بهشت است) و نیز استناد حذیفه بن یمان از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (مهدی از فرزندم، چهره‌ای هم چون ماه درخشان دارد، رنگ او عربی و جسمش اسرائیلی است، زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته اهل آسمان‌ها و زمین و پرندگان و چرندگان از حکومتداری او راضی و خشنود می‌گردند و او به مدت بیست سال حکومت می‌کند).

ابی حارث بلال بن فروه، از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمودند: (این امت هرگز

۱۷۵- الغیبة – شیخ طوسی: ص ۴۷۴.

۱۷۶- کتاب الغیبة – محمد بن إبراهیم نعمانی: ص ۳۵۳.

۱۷۷- بحار – علامه مجلسی: ج ۵۱ ص ۹۱.

هلاک نمی‌شود تا این که دوازده خلیفه امر آن را به دست گیرند که همگی آنان از اهل پیامبر هستند همگی به حق عمل می‌کنند و به دین هدایت می‌کنند از آنان دو مرد هستند که یکی چهل سال و دیگری سی سال حکومت می‌کنند).[۱۷۸]

از زید بن وهب جهنی می‌گوید: (هنگامی که حسن بن علی در مدائن مورد اهانت قرار گرفت در حالی که ناراحت بود نزد ایشان آمدم، به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول الله نظرتان چیست همه‌ی مردم حیران گشته‌اند؟ فرمودند: به خداوند سوگند معاویه را می‌بینم از این طایفه که ادعای شیعه می‌کنند، برای من بهتر است، که درصدد قتل من و مرا خوار و سبک کردند (... تا آن‌جا که امام حسن ﷺ فرمودند): هنگامی که امیر المؤمنین ﷺ روزی مرا مسرور دیدند، فرمودند: ای حسن خوشحال هستی؟ چگونه‌ای آن هنگام که پدرت را کشته می‌بینی؟ چگونه‌ای آن هنگام که می‌بینی بنی‌امیه صاحب این امر شده و امیر آن گلویش فراخناک و شکم‌پرست گشته و می‌خورد و سیر نمی‌شود (... تا آن‌جا که امیر المؤمنین ﷺ فرمودند): این چنین است تا آن زمان خداوند در آخر الزمان مردی را مبعوث می‌سازد و سگانی از مردم، و نادان‌هایی از مردم، خداوند او را با فرشتگان خود مؤید و مسدد و به وسیله‌ی انصارش یاری می‌کند و با آیات خویش او را نصرت می‌دهد و او را بر اهل زمین ظاهر می‌گرداند چه اکراه داشته باشند چه خشنود شوند زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم وستم گشته، پر از نور و برهان می‌شود و دین را در طول و عرض آن می‌گستراند و هیچ کافری باقی نمی‌ماند مگر آن که به او ایمان آورده باشد و هیچ صالحی باقی نمی‌ماند مگر صلح کند و شیرها در ملک او صلح می‌کنند و زمین روییدنی‌های خود را می‌رویاند و آسمان برکات خویش را نازل می‌کند و گنج‌ها برای او آشکار می‌شود و به مدت چهل سال بین خافقین حکومت می‌کند، پس خوشا به حال کسی که زمان او را درک کرده و کلام او را بشنود).[۱۷۹]

حدثنا محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثني عمر بن طرخان، قال: حدثني محمد بن إسماعيل، عن علي بن عمر بن علي بن الحسين، عن أبي عبد الله جعفر بن

۱۷۸- شرح الأخبار – القاضی النعمان المغربی: ج ۳ ص ۴۰۰.

۱۷۹- احتجاج – شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۱۱-۱۰.

محمد (ع) أنه قال: (القائم من ولدی یعمر عمر الخلیل عشرین ومائة سنة، یدری به، ثم یغیب غیبة في الدهر ویظهر في صورة شاب موفق ابن اثنی وثلاثین سنة، حتی ترجع عنه طائفة من الناس، یملأ الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً).[۱۸۰]

محمد بن همام از جعفر بن محمد بن مالک از عمر بن طرخان از محمد بن اسماعیل از علی بن عمر بن علی بن حسین از ابی عبد الله جعفر بن محمد (ع) نقل می‌کنند که می‌فرمایند: (قائم (ع) از فرزندانم به مدت صد و بیست سال عمر می‌کند، مردم از او اطلاع دارند، سپس به مدت طولانی از روزگار غیبت می‌کند و بصورت جوانی سی و دو ساله ظاهر می‌شود که طایفه‌ای از مردم نسبت به امر او مرتد می‌شوند، او زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته است).

یقول: (والله لیملکن منا أهل البیت رجل بعد موته ثلاثمائة سنة یزداد تسعاً. قلت: متی یکون ذلك؟ قال: بعد القائم (ع). قلت: وکم یقوم القائم فی عالمه؟ قال: تسع عشرة سنة، ثم یخرج المنتصر فیطلب بدم الحسین (ع) ودماء أصحابه، فیقتل ویسبی حتی یخرج السفاح).[۱۸۱] الروایة واضحة علی أن هناك رجلاً من أهل البیت (قائم) یملك ثلاثمائة سنة یزاد تسعاً، وإن ملکه سیکون بعد القائم الذي یملك تسعة عشر سنة، وهذا مما یدل علی أن هناك أکثر من قائم.

فرمودند: (به خداوند سوگند بعد از وفات او، مردی از ما اهل بیت سیصد سال و چند ماه حکومت خواهد کرد. عرض کردم: آنچه هنگام خواهد بود؟ فرمودند: بعد از وفات قائم (ع). گفتم: چند سال حکومت می‌کند؟ فرمودند: نوزده سال سپس منتصر به خون‌خواهی حسین (ع) و انصارش خروج می‌کند، می‌کُشد و مبارزه می‌کند تا سفاح خروج کند).

روایت آشکار است که مردی از اهل بیت (ع) (قائم) به مدت سیصد سال و چند ماه حکومت می‌کند و حکومتداری او بعد از قائم (ع) که به مدت نوزده سال حکومت می‌کند، و این امر بر وجود چند قائم دلالت می‌کند.

وعنه (الفضل بن شاذان)، عن علي بن عبد الله، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، عن أبي الجارود، قال: قال ابو جعفر (ع): (إن القائم یملك ثلاثمائة وتسع سنین کما لبث أهل الکهف في

۱۸۰- کتاب الغیبة – محمد بن إبراهیم نعمانی: ص ۱۹۵.

۱۸۱- الغیبة – شیخ طوسی ص۴۷۹ –۴۷۸.

كهفهم، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ويفتح الله له شرق الأرض وغربها، ويقتل الناس حتى لا يبقى إلا دين محمد ﷺ، يسير بسيرة سليمان بن داود. تمام الخبر).[۱۸۲]

(فضل بن شاذان)، از علی بن عبد الله، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله، از ابی جارود، از ابو جعفر ﷺ نقل می‌کند که فرمودند: (همانا قائم ﷺ به مدت سیصد و نه سال به اندازه‌ی خُفتن اصحاب کهف در غار حکومت می‌کند و زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته است و خداوند شرق و غرب زمین را به دست او فتح می‌کند و مردم را به قتل می‌رساند تا این که دینی جز دین محمد ﷺ باقی نمی‌ماند و به سیره سلیمان بن داوود سیر می‌دهد).

آراء و نظر علماء در مورد مهدیین ﷺ

۱- رد شیخ صدوق بر زیدیه:[۱۸۳]

قالت الزيدية لا يجوز أن يكون من قول الأنبياء: إن الأئمة اثنا عشر؛ لأن الحجة باقية على هذه الأمة إلى يوم القيامة، والاثنا عشر بعد محمد قد مضى منهم أحد عشر، وقد زعمت الامامية أن الأرض لا تخلو من حجة.

فيقال لهم: إن عدد الأئمة إثنا عشر والثانى عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، ثم يكون بعده ما يذكره من كون إمام بعده أو قيام القيامة ولسنا مستعبدين فى ذلك إلا بالإقرار باثنى عشر إماماً اعتقاد كون ما يذكره الثانى عشر ﷺ بعده.

زیدیه می‌گویند: این از سخنان انبیاء ﷺ نیست که گفته‌اند: ائمه دوازد امام هستند؛ زیرا حجج تا روز قیامت بر این امت باقی می‌مانند و از دوازده امام بعد از رسول الله ﷺ یازده امام رفتند و امامیه اذعان می‌کند که زمین خالی از حجت نمی‌باشد.

پس به آنان گفته می‌شود: همانا تعداد ائمه ﷺ دوازده تن می‌باشد و دوازدهمین آنان کسی است که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته، پس بعد از ایشان همان امری است که تا روز قیامت ذکر شده، خواهد بود و ما آن را بعید و دور نمی‌دانیم

۱۸۲- الغيبة – شيخ طوسی: ص ۴۷۴.

۱۸۳- كمال الدين وتمام النعمة – شيخ صدوق: ص ۷۷.

مگر این که به دوازده امام اقراری کنی و چیزی‌هایی که دوازده امام بعد از خود ذکر می‌کند، معتقد باشید.

شیخ صدوق امامت را بر اساس فرموده‌ی حضرت (سپس بعد از او آن‌چه که در مورد وجود امام بعد از ایشان یا قیام قیامت ذکر می‌کند) تنها به دوازده ائمه محدود نمی‌کند و کلام خویش با روایاتی که به این موضوع اشاره دارند، تأیید می‌کند:

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق (رضی الله عنهم)، قال: حدثنا عبد العزيز ابن يحيى، قال: حدثنا إبراهيم بن فهد، عن محمد بن عقبة، عن حسين بن الحسن، عن إسماعيل بن عمر، عن عمر بن موسى الوجيهي، عن المنهال بن عمرو، عن عبد الله بن – الحارث، قال: (قلت لعلي (عليه السلام): يا أمير المؤمنين، أخبرني بما يكون من الأحداث بعد قائمكم؟ قال: يا ابن الحارث، ذلك شيء ذكره موكول إليه، وإن رسول الله عهد إلى أن لا أخبر به إلا الحسن والحسين (عليهما السلام)).

محمد بن ابراهیم بن اسحاق (رضی الله عنهم)، از عبد العزیز ابن یحیی، از ابراهیم بن فهد، از محمد بن عقبة، از حسین بن حسن، از اسماعیل بن عمر، از عمر بن موسی وجیهی، از منهال بن عمرو، از عبد الله بن – حارث، نقل می‌کند: که گوید: (به علی (علیه السلام) عرض کردم: یا امیر المؤمنین به من خبر دهید چه اتفاقی بعد از قائمتان خواهد افتاد؟ فرمودند: ای اباحارث، آن امری است که ذکرش به خود حضرت موکول است و رسول الله (صلی الله علیه و آله) با من عهد و پیمان بسته که درباره‌ی آن به کسی چیزی نگویم جز به حسن و حسین (علیهما السلام)).

۲- قد روى أن مدة دولة القائم (عليه السلام) تسع عشرة سنة تطول أيامها وشهورها، على ما قدمناه، وهذا أمر مغيب عنا، وإنما ألقى إلينا منه ما يفعله الله عزوجل بشرط يعلمه من المصالح المعلومة – له جل اسمه – فلسنا نقطع على أحد الأمرين، وإن كانت الرواية بذكر سبع سنين أظهر وأكثر. وليس بعد دولة القائم (عليه السلام) لأحد دولة إلا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك، و لم ترد به على القطع والثبات، وأكثر الروايات أنه لن يمضى مهدى هذه الأمة (عليه السلام) إلا قبل القيامة بأربعين يوماً يكون فيها الهرج، وعلامة خروج الأموات، وقيام الساعة للحساب والجزاء، والله أعلم بما يكون، وهو ولى التوفيق للصواب، وإياه نسأل العصمة من الضلال، ونستهدى به إلى سبيل الرشاد. (وصلى الله على سيدنا محمد النبى وآله الطاهرين).[۱۸٤]

۱۸٤- ارشاد – شیخ مفید: ج ۲ ص ۳۸۷ – ۳۸۶.

الشیخ المفید فی کلامه لا یقطع بأن الإمامة سوف تنتهی بموت الإمام المهدی (علیه السلام).

روایت شده که مدت زمان حکومت قائم (علیه السلام) نوزده سال، روزها و ماه‌های آن طول می‌کشد، با توجه به آن‌چه قبلاً تقدیم کردیم و این امر از ما پنهان است و آن‌چه که از او به ما القا شده چیزی که خداوند متعال انجام داده است به شرطی که از مصالح معلوم او را یاد بدهد – اسم او را جاوید می‌کند– و ما بر روی یکی از امور نمی‌توانیم قرار بگیریم، هر چند که روایت بر ذکر هفت سال ظاهرتر و بیشتر تأکید بکند. و هیچ دولتی بعد از قائم (علیه السلام) برای کسی دولتی ذکر نکرده مگر طبق روایت که در آن بر قیام فرزندانش آمده است و آن امری است که به خواست خداست، و روایت به طور قطع و ثابت رد نشده است، و بیشتر روایت ذکر کردند که حضرت (علیه السلام) وفات نمی‌یابند مگر تا چهل روز قبل از قیامت که در آن روزها، هرج و مرج و خروج اموات و قیام ساعت برای حساب و جزاست و خداوند به آن‌چه که هست آگاه‌تر است، و اوست که دارای ولایت موفق به سوی صواب است، و از او درخواست عصمت از گمراهی را داریم، و به وسیله او به سوی راه ارشاد هدایت شویم. (وصلی الله علی سیدنا محمد النبی وآله الطاهرین).

شیخ مفید سخنان خویش را در مورد پایان امامت پس از وفات امام مهدی (علیه السلام) محدود نمی‌سازد.

۳– قال: (وجاءت الروایة الصحیحة: بأنه لیس بعد دولة القائم (علیه السلام) دولة لأحد، إلا ما روی من قیام ولده إن شاء الله تعالی ذلك، ولم ترد به الروایة علی القطع والثبات، وأكثر الروایات أنه لن یمضی (علیه السلام) من الدنیا إلا قبل القیامة بأربعین یوماً، یكون فیها الهرج، وعلامة خروج الأموات، وقیام الساعة، والله أعلم).[۱۸۵]

و هو مقارب من کلام الشیخ المفید (رحمه الله).

گوید: (و روایت صحیح آمده است: به این معناست که بعد از دولت امام مهدی (علیه السلام) دولت برای کسی نخواهد بود، جز آن‌چه که در مورد قیام فرزندش ان شاء الله روایت شده، و روایت به طور قطع و ثابت رد نشده است، و بیشتر روایت ذکر کردند که حضرت (علیه السلام) وفات نمی‌یابند مگر تا چهل روز قبل از قیامت که در آن روزها، هرج و مرج و خروج اموات

۱۸۵– إعلام الوری بأعلام الهدی – شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۹۵.

و قیام ساعت برای حساب و جزاست و خداوند به آنچه که هست آگاه‌تر است. و آن به سخنان و کلام شیخ مفید (ره) نزدیک‌تر است.

۴- قال: (وليس بعد دولة القائم (ع) لأحد دولة إلا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك فلم يرد على القطع والبتات وأكثر الروايات أنه لن يمضى مهدى الأئمة (ع) إلا قبل القيامة بأربعين يوماً يكون فيها الهرج والمرج وعلامة خروج الأموات وقيام الساعة للحساب والجزاء والله أعلم بما يكون وهو ولى التوفيق للصواب وإياه نسأل العصمة من الضلال ونستهدى به إلى سبيل الرشاد).[۱۸۶]

وهذا الكلام أيضاً مشابه لكلام الشيخ المفيد (ره).

بعد از دولت امام مهدی (ع) دولت برای کسی نخواهد بود جز آنچه که در مورد قیام فرزندش ان شاء الله روایت شده، و روایت به طور قطع و ثابت رد نشده است، و بیشتر روایت ذکر کردند که حضرت (ع) وفات نمی‌یابند مگر تا چهل روز قبل از قیامت که در آن روزها، هرج و مرج و خروج اموات و قیام ساعت برای حساب و جزاست و خداوند به آنچه که هست آگاه‌تر است و و اوست که دارای ولایت موفق به سوی صواب است، و از او درخواست عصمت از گمراهی را داریم. این سخنان نیز شبیه به کلام شیخ مفید (ره) می‌باشد.

۵- سئل (رض) عن الحال بعد إمام الزمان (ع) في الإمامة، فقال: إذا كان المذهب المعلوم أن كل زمان لا يجوز أن يخلو من إمام يقوم بإصلاح الدين ومصالح المسلمين، ولم يكن لنا بالدليل الصحيح أن خروج القائم يطابق زوال التكليف، فلا يخلو الزمان بعده (ع) من أن يكون فيه إمام مفترض الطاعة، أو ليس يكون. فإن قلنا: بوجود إمام بعده خرجنا من القول بالاثنى عشرية، وإن لم نقل بوجود إمام بعده، أبطلنا الأصل الذي هو عماد المذهب، وهو قبح خلو الزمان من الإمام.

فأجاب (رض) وقال:

إنا لا نقطع على مصادفة خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن (ع) زوال التكليف، بل يجوز أن يبقى العالم بعده زماناً كثيراً، ولا يجوز خلو الزمان بعده من الأئمة. ويجوز أن يكون بعده عدة أئمة يقومون بحفظ الدين ومصالح أهله، وليس يضرنا ذلك فيما سلكناه من طرق الإمامة؛ لأن الذي كلفنا إياه وتعبدنا منه أن نعلم إمامة هؤلاء الاثنى عشر، ونبينه بياناً شافياً، إذ هو موضع

۱۸۶- **كشف الغمة – ابن ابی فتح اربلی: ج ۲ ص ۲۶۶.**

الخلاف والحاجة. ولا يخرجنا هذا القول عن التسمي‌بالاثنى عشرية؛ لأن هذا الاسم عندنا يطلق على من يثبت إمامة اثنى عشر إماماً. وقد أثبتنا نحن ولا موافق لنا فى هذا المذهب، فانفردنا نحن بهذا الاسم دون غيرنا.[۱۸۷]

از ایشان ﷺ در مورد حال امام زمان ﷺ در امامت بعد از ایشان پرسیده شد؛ گفت: اگر در مذهب معلوم باشد که جایز نیست هر زمان از امام خالی باشد تا به اصلاح دین و مصالح مسلمین قیام کند، و دلیل صحیحی نداریم که خروج قائم ﷺ که با زوال تکلیف مطابقت دارد، و زمان بعد از ایشان خالی از هرگونه حجت مفترضه الطاعه باشد یا این که امامی نباشد، در این صورت به وجود امامی بعد از ایشان ﷺ اعتراف کرده‌ایم و از کلام دوازده امامی خارج شدیم، و اگر به وجود امام بعد از ایشان اعتراف نکنیم، اصل را که ستون مذهب است که همان عدم خالی بودن زمان از حجت الهی می‌باشد را باطل کرده‌ایم.

پس ﷺ پاسخ می‌دهد و می‌گوید:

ما به طور قطع نمی‌گوییم که خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن ﷺ مساوی با زوال تکلیف است، بلکه جایز است که جهان زمان طولانی بعد از ایشان همچنان ادامه داشته باشد و جایز نیست بعد از ایشان زمان خالی از ائمه باشد بلکه جایز است که بعد از ایشان عده‌ای از ائمه باشند که به حفظ دین و اصلاح اهل آن قیام کنند و آن‌چه را به سیرت و طُرُق امامت طی کردیم هیچ ضرری بر ما وارد نمی‌کند، زیرا کسی که ما را به شناخت آنان مکلف کرده، تنها شناخت در این حد قرار داده که امامت دوازده امام را بشناسیم و به طور شفاف بیان کنیم، پس آن موضوع اختلاف و احتیاج است. و این گفتار ما را از دوازده امامی خارج نکند، چرا که این اسم نزد ما بر کسی اطلاق می‌شود که امامت دوازده امام را اثبات کند. و ما آن را اثبات کردیم و در این مذهب کسی موافق ما نیست، بدین سبب بدور از دیگران ما تنها به این اسم منفرد شدیم.

۶- قال بعد أن ساق اثنى عشر دليلاً على ذرية الإمام المهدى ﷺ: (... ولم يصل خبر يعارض هذه الأخبار إلّا حديث رواه الشيخ الثقة الجليل الفضل بن شاذان النيسابو رى في غيبته بسند صحيح عن الحسن بن على الخراز، قال: (دخل على بن أبي حمزة على أبى الحسن الرضا

۱۸۷- رسائل المرتضى – شريف مرتضى: ج ۲ ص ۱۴۶-۱۴۵.

(ع)، فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم. فقال له: إنى سمعت جدّك جعفر بن محمد (ع) يقول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ! ليس هكذا قال جعفر (ع)، إنما قال جعفر(ع) : لا يكون الإمام إلا وله عقب إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي (ع) فإنّه لا عقب له. فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدّك يقول).

... وقد نقل هذا الخبر الشيخ الطوسى في كتاب الغيبة إن مقصود الإمام (ع) من أنه لا ولد له، أى أن لا يكون له ولد يكون إماماً يعنى أنّه (ع) خاتم الأوصياء وليس له ولد إمام. أو إن الذي يرجع عليه الحسين بن علي (ع) ليس له ولد. فلا يعارض الأخبار المذكورة والله العالم).[۱۸۸]

قال الشيخ ناظم العقيلى تعليقاً على كلام الميرزا النوري:

وأقل ما يقال في كلام الميرزا النوري، إنه يقول بجواز تعدى الإمامة عدد الاثنى عشر، بل من اطلع على كل كلامه في النجم الثاقب، يجزم بأن الميرزا النورى يعتقد بإمامة المهديين من ذرية الإمام المهدى (ع)، وإنما التجأ هنا إلى الترديد؛ لأنه في مقام الرد على الاستدلال بهذا الحديث على أن الإمام المهدى (ع) لا ذرية له، ومع ذلك قال: (... أو إن الذي يرجع عليه الحسين بن علي (ع) ليس له ولد)، أى إن الإمام الحسين (ع) يرجع على أحد المهديين من ذرية الإمام المهدى (ع)، وهذا المهدى ليس له ولد.

بعد از اين كه دوازده دليل بر وجود ذريه براى امام مهدى (ع) بيان مى‌كند، سپس مى‌گويد: (... هرگز خبر يا روايتى نرسيده كه با اين اخبار معارضت داشته باشد جز حديثى كه شيخ ثقه جليل فضل بن شاذان نيشابو رى در الغيبه خود با سند صحيح از حسن بن على خزاز مى‌گويد: (على بن ابى حمزه بر ابى الحسن الرضا (ع) وارد شد و عرض كرد: شما امام هستيد؟ فرمودند: آرى. عرض كرد: من از جدتان جعفر بن محمد (ع) شنيدم كه فرمودند: هيچ امامى نيست مگر براى او ذريه‌اى باشد. حضرت (ع) فرمودند: اى شيخ فراموش كرده‌اى يا خود را به فراموشى مى‌زنى! جدم اين چنين نفرمود بلكه فرمودند: هيچ امامى نيست مگر اين كه ذريه‌اى براى او باشد جز امامى كه حسين بن على (ع) برايشان خروج مى‌كند؛ زيرا ايشان ذريه و فرزندى ندارد. عرض كرد: راست گفتيد فدايتان شوم اين چنين فرمودند).

۱۸۸- ميرزا نورى – النجم الثاقب: ج ۲ ص ۷۳.

... و این اخبار را شیخ طوسی در کتاب غیبت خود ذکر کرد مقصود از امام (علیه السلام) امامی است که فرزندی برای ایشان نیست یا فرزندی ندارد امام خواهد بود یعنی ایشان خاتم اوصیاء (علیه السلام) است و هیچ فرزند امامی بعد از خود ندارند یا کسی که حسین بن علی بر ایشان رجعت می‌کنند، فرزندی ندارد و این با اخبار مذکور هیچ تعارض ندارد و خداوند داناتر است.

شیخ ناظم عقیلی تعلیقی در خصوص کلام میرزا نوری می‌گوید:

حداقل از کلام میرزا نوری این استنباط می‌شود که او تجاوز ائمه از دوازده عدد را جایز می‌داند، و می‌گویم: هر کس تمام کلام ایشان در کتاب نجم الثاقب را مطالعه کرده، در می‌یابد که میرزا نوری به امامت مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) اعتقاد داشته و در این‌جا به تردید متوسل می‌شود؛ زیرا او در مقام رد بر استدلال این حدیث که امام مهدی (علیه السلام) ذریه‌ی ندارد و در این‌جا می‌گوید: (... یا کسی که حسین بن علی (علیه السلام) بر ایشان رجعت می‌کند، فرزندی ندارد) یعنی امام حسین (علیه السلام) بر یکی از مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) که فرزندی ندارد، رجعت می‌یابند).

۷- تعلیق الشیخ النمازی علی راویة اثنی عشر مهدیاً فی کتاب إکمال الدین للشیخ الصدوق ص ۳۵۸ باب خلفاء المهدی (علیه السلام) وأولاده وما یکون بعده:

إکمال الدین: عن أبي بصیر، قال: (قلت للصادق جعفر بن محمد (علیه السلام): یا بن رسول الله، سمعت من أبیك أنه قال: یکون بعد القائم اثنی عشر مهدیاً، فقال: إنما قال: اثنی عشر مهدیاً و لم یقل إثنا عشر إماماً، ولکنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس إلی موالاتنا ومعرفة حقنا).[۱۸۹]

تعلیق شیخ علی نمازی بر روایت دوازده مهدی در کتاب اکمال الدین اثر شیخ صدوق ص ۳۵۸ در باب خلفای مهدی (علیه السلام) و فرزندان ایشان (علیه السلام) و آن‌چه بعد از او خواهد بود:

اکمال الدین: از ابی بصیر می‌گوید: (به صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) عرض کردم: یا ابن رسول الله از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی می‌باشد. حضرت فرمودند: پدرم فرمودند: دوازده مهدی، نه دوازده امام! اما آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می‌کنند).

۱۸۹- مستدرک سفینة البحار - شیخ علی نمازی شاهرودی: ج ۱۰ ص ۵۱۷-۵۱۶.

توضیح شیخ علی نمازی:

می‌گویم: این روایت ابی حمزه و روایت منتخب البصائر و مراد از آن‌ها آشکار است و در آن‌ها و دیگر روایت هیچ اشکالی نیست که بر وجود دوازده مهدی بعد از قائم (ع) دلالت می‌کنند و آنان مهدیین از اوصیای قائم و قائمان به امر ایشان (ع) هستند تا زمین از حجت الهی خالی نگردد).

۸- السيد الشهيد محمد باقر الصدر (رحمه الله) فقد نقل عنه في كتاب (المجتمع الفرعوني) والذي هو عبارة عن تقرير محاضرات ألقاها الشهيد الصدر، قال: (... فالمهدى (ع) سوف يدمر كل أسباب الفساد والانحراف وعلى رأسها الظلم الفرعونى والجور ويؤسس مجتمع القسط والعدل ويرسم له مناهجه في جميع مجالات الحياة الإنسانية، ثم يأتى بعده أثنى عشر خليفة يسيرون في الناس وفق تلك المناهج التى وضعت تحت إشراف الحجة المهدى (ع)، وخلال فترة ولاية الاثنى عشر خليفة يكون المجتمع في سير حثيث نحو التكامل والرقى ويكون الإنسان بمستوى من العلم والأخلاق ما لا يحتاج إلى رقيب غير الله تعالى، وعند ذلك يتحقق البلاغ بوراثة الصالحين الأرض. قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغاً لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾[۱۹۰])[۱۹۱].

سید محمد باقر الصدر در کتاب (مجتمع فرعونی) نقل شده و یکی از نوشته‌های شهید صدر است که بیان کرده و می‌گوید: (... پس مهدی (ع) بزودی تمام اسباب فساد و انحراف و فتنه‌گری که در رأس آن ظلم و جور فرعونی است را در هم می‌کوبد و جامعه قسط و عدل را تأسیس می‌کند و در آن سیره و سنت‌های تأسیس شده که به دست امام مهدی (ع) بیانگذاری شده‌اند، هدایت می‌کنند و در خلال فرمانروایی این ائمه مهدیین یک جامعه انسانی با درجاتی مافوق از علم و معرفت الهی و زیبنده به فضایل اخلاقی همراه با آرمان‌های الهی بوجود می‌آید که به هیچ‌چیز و هیچ‌کس جز خداوند احتیاجی ندارد و در آن لحظه و برهه‌ای از زمان است که آمال و آرزوی تمام انبیاء و اوصیای الهی که در این راه[خون و عرق] ریختند، با وراثت و تمکین صالحین برزمین تحقق می‌یابد و مصداق این قول پروردگار می‌باشند (و در

۱۹۰- الأنبياء: ۱۰۶ - ۱۰۵

۱۹۱- مجتمع فرعونی - شهید محمد باقر صدر: ص ۱۷۵- باب چهارم - فصل سوم.

حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد * به راستی در این [امور] برای مردم عبادت‌پیشه ابلاغی [حقیقی] است).

۹- قال السید الصدر: (وأما قوله - یقصد الطبرسی -: وأكثر الروايات أنه لن يمضي من الدنيا إلا قبل القيامة بأربعين يوماً... فهذه الروايات سنسمعها، ومؤداها أن الحجة سيرفع - أي يموت - قبل القيامة بأربعين يوماً. وسنرى أنه ليس المراد بالحجة شخص الإمام المهدى بل شخص آخر، قد يوجد بعد زمان المهدى عليه السلام بدهر طويل.

... وأما من زاوية كفاية روايات الأولياء للإثبات التاريخي، فهو واضح طبقاً لمنهجنا في هذا التاريخ؛ لانها متكثرة ومتعاضدة وذات مدلول متشابه إلى حد بعيد.

... ونحن حين نجد أن أخبار الرجعة غير قابلة للإثبات، كما عرفنا، ونجد أن أخبار الأولياء قابلة للإثبات، كما سمعنا، لا محيص لنا من الأخذ بمدلول أخبار الأولياء بطبيعة الحال).[۱۹۲]

سید صدر می‌گوید: اما سخن طبرسی – و بیشتر روایات ذکر می‌کنند که دنیا چهل بیشتر روز قبل از قیامت نخواهد بود... و این روایات را می‌شنویم و منظور از آنها که حجت - می‌میرد- یا به آسمان عروج می‌کند - چهل روز قبل از قیامت وفات می‌یابند و خواهیم دید که مقصود از حجت امام مهدی عليه السلام نیست بلکه مقصود مهدی دیگری است که بعد از روزگاری طولانی وفات می‌یابند.

... و اما از جانب روایات اولیاء جهت اثبات تاریخ، آن ما را کفایت می‌کند. و آن طبق روش ما در این تاریخ واضح است، چرا که روایات بسیاری در این مورد داریم و یک‌دیگر را تأیید کرده و دارای راهنمای مشابه تا حد دور دارند.

... و هنگامی که در می‌یابیم، اخبار رجعت قابل اثبات نیستند، همان‌طوری که فهمیدیم، و در می‌یابیم که اخبار اولیاء قابل اثبات هستند، همان‌طوری که شنیدم، به طبیعت حال وسیله‌ای جز استفاده از اخبار اولیاء نداریم.

۱۰- نظر کورانی در مورد مهدیین:

(..... الروايات عن مدة دولة الإمام المهدى عليه السلام في حياته وبعده، وإن كانت متعارضة، إلا

۱۹۲- تاریخ ما بعد الظهور – شهید سید محمد محمد صادق صدر: ج ۳ ص ۷۷۹.

أن المرجح عندنا انها تستمر إلى آخر الدنيا، وأنه يحكم من بعده المهديون من أولاده، ثم تكون رجعة بعض الأنبياء والأئمة (ع)، فيحكمون إلى آخر الدنيا).

(... روایاتی که در مورد دولت امام مهدی (ع) در حیات ایشان و بعد از ایشان (ع) آمده است، هر چند که ضد و نقیض یکدیگر هستند، مگر این که ترجیح دهیم که آن تا آخر دنیا استمرار داشته باشد، و بعد از او مهدیین که از فرزند ایشانند حکومت کنند، سپس رجعت برخی از انبیاء و ائمه (ع) خواهد بود، و آنها تا آخر دنیا حکومت خواهند کرد).

۱۱- کلام کورانی در مورد رجعت که در آن مهدیین (ع) را ذکر می‌کند:

(... والاعتقاد بالرجعة وإن لم يكن من ضروريات الإسلام، ولا من ضروريات مذهب التشيع، بمعنى أن عدم الاعتقاد بها لا يخرج الإنسان عن مذهب أهل البيت ولا عن الإسلام. ولكن أحاديثها تبلغ من الكثرة الوثاقة ما يوجب الاعتقاد بها. ويذكر بعضها أن الرجعة تبدأ بعد حكم المهدى (ع) وحكم أحد عشر مهدياً بعده، ففى غيبة الطوسى ص ۲۹۹ عن الإمام الصادق (ع) قال: إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين (ع)).[۱۹۳]

(... و اعتقاد به رجعت اگر چه از ضروریات اسلام و ضروریات مذهب تشیع نباشد به این معنی است که عدم اعتقاد به آن باعث خروج انسان از مذهب اهل بیت (ع) و اسلام نمی‌شود، اما کثرت احادیث در مورد آن باعث جلب اعتماد و اعتقاد به آن می‌شود و برخی از آن‌ها ذکر می‌کنند که رجعت بعد از حکومت مهدی (ع) و حکومت یازده مهدی بعد از ایشان (ع) آغاز می‌شود در غیبت طوسی ص ۲۹۹ از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: همانا از ما بعد از قائم (ع) یازده مهدی از فرزند حسین (ع) می‌باشند).

۱۲- شیخ علی کورانی در معجم موضوعی، فصل (یمانی کع بعد از مهدی (ع) خواهد بود و قریش را فرسوده می‌کند)، گوید: (اما احادیث صادر ما، دلالت بر این دارد که حکومت الهی موعود به دست مهدی (ع) سال‌های زیادی ادامه می‌یابد سپس به دست مهدیین از فرزندان او، و خداوند متعال برنامه‌ی جدید برای شکوفایی زندگی بر روی زمین دارد، و رجعت پیامبر (ص) و ائمه (ع) به زندگی دنیوی در زیارت آمده است و مدت زیادی حکومت می‌کنند. و نزول عیسی (ع) در زمان مهدی (ع) خواهد بود و مدت کوتاه خواهد ماند و

۱۹۳- عصر ظهور – کورانی چاپ اول ص ۳۳۳ – ۳۳۲، چاپ هفتم ص ۲۷۱.

وفات خواهد کرد، و دجال در زمان مهدی ﷺ خروج می‌کند و گمراهی او را معالجه می‌کند و او را به قتل می‌رسانند).[۱۹۴]

و همچنین گفت با عنوان «بعد از مهدی ﷺ یازده تن از فرزندانش حکومت می‌کنند» ص ۳۰۹ – ۲۹۹، بعد از سوق روایاتی که بر مهدیین ﷺ دلالت دارد.

(... و مرحوم بیاضی عاملی ﷺ نیز در مورد حکومت مهدیین بعد از امام مهدی ﷺ نیز در شبهه افتاده است، در نتیجه حدیث دوازده مهدی را رد کرده است و با شریف مرتضی این موضوع را بحث کرده است، در صراط مستقیم گوید: ج ۲ ص ۱۵۲ و در بعضی از آن‌ها: بعد از من دوازده امام خواهند بود و اول آنان تو هستی، سپس فرزندان حضرت ﷺ را برشمرد و امر کرد که هر کدام از فرزندان به فرزند بعد از خود تسلیم کند، گفت: و بعد از آنان دوازده مهدی است. عرض کردم: روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام روایتی مشکوک و مخالف روایات صحیح متواتر مشهور ذکر می‌کنند، بعد از امام مهدی ﷺ دیگر دولتی نخواهد بود که برای دنیا چهل روز قبل از قیامت نخواهد بود که در آن هرج و مرج و علامت آن خروج اموات و قیام ساعت است. کلمه‌ی بعدی که در گفتارش در مورد بعد از آن‌ها آمده است، بر بعد زمانی دلالت نمی‌کند، همان‌طور که خداوند می‌فرماید: بعد از خداوند چه کسی می‌تواند هدایت کند، وجودشان در زمان امام جایز شده و آن‌ها نواب او ﷺ هستند و اگر بگویم: در روایت فرموده است: پس هنگامی که وفات امام مهدی ﷺ فرا رسد وصیّت را به فرزندش تسلیم کند، این تأویل را نفی می‌کند؟ عرض کردم: و این امر بر بقای بعد از ایشان دلالت نمی‌کند، و می‌توان وصیت را یکی از وظایف او جایز کرد تا به مرگ جاهلیت نمیرد، و جایز است کسی بعد از ایشان ﷺ ادعای امامت کند و آن امر در مورد حصر دوازده امام و پدرانش ﷺ مانعی ندارد. مرتضی می‌گوید: و تکلیف در هنگام وفات ایشان ﷺ پایان نمی‌یابد بلکه جایز است به حصر دوازده امام بعد از ایشان ﷺ درآید که به حفظ دین و مصالح اهل آن قیام کنند، و این قول ما را از نام بردن دوازده مهدی منع نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف شدیم که به امامت آنان آگاه شویم، پس او علت اختلاف است، و ما آن را به طور شفاف بیان کردیم، و کسی درباره‌ی آن‌ها با ما موافق نیست و بدین سبب ما به تنهایی از

۱۹۴– المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدی ﷺ: ص ۲۹۹.

بقیه مخالفین با این اسم منفرد شدیم.

و من می‌گویم: این روایت که واحد و تک است باعث ظن می‌شود و در حالی که امامت مسئله‌ی علمی است، و از طرفی پیامبر ﷺ متأخرین را با همه‌ی نام‌هایشان تبیین نکردند و از صفات آن‌ها هنگام نیاز به شناخت آنان کشف نکردند، پس تأخیر بیان قبل از حاجت الزامی است و هم‌چنین این زیادی شک‌ها با شایعه پخش شده تعارضی ندارد، اگر بگویم: بین آن‌ها تعارضی وجود ندارد؛ چرا که در بیشتر روایات آمده است که بعد از من دوازده خلیفه است، و ائمه به عدد برگزیدگان بنی‌اسرائیل می‌باشند. می‌گویم: اگر آن امکان داشت مستلزم بحث و تعمیم در ذکر دوازده است، زیرا در بیشتر روایات نُه تن از فرزندان حسین (ع) هستند، که لزوم حصر مبتدا در خبر است، زیرا آنان در تورات و اشعار قِس و... ذکر نشدند و رسول الله ﷺ در مورد رؤیت آنان در معراج خویش به سوی پروردگار خبری ندادند و هنگامی که ائمه دوازده تن (ع) را برشمرد به حسن (ع) فرمودند: زمین از آنان خالی نمی‌گردد یعنی در زمان تکلیف، اگر بعد از آنان ائمه‌ای می‌بود زمین از آنان خالی می‌گشت و حمل خالی دور است بر این که مُراد آن فرزندانش باشد، چرا که آن از مجاز است و به طور ضروری به آن نیازی نیست، تمام شد.

و معنی کلامش (رحمه الله) این است که: شیخ مرتضی (رحمه الله) از روایات مستمر تکلیف و امامت عامه بعد از امام مهدی (ع) به وسیله‌ی فرزندانش مهدیین (ع) دفاع می‌کند و می‌گوید که آن امر با دوازده امام (ع) منافاتی ندارد؛ زیرا آنان (ع) اصل و بقیه از فروع و امتدادشان هستند و کلام مرتضی با وجود دوری از تأویل حدیث مهدیین قابل رد و انکار نیست اما سخن او که گفته خبری واحد است، به این علت می‌باشد که او در مورد احادث و روایات بسیار که ما وارد کردیم آگاهی نداشته است.

او (رحمه الله) تصور می‌کرد که قیامت نسبت به دولت امام مهدی (ع) بسیار نزدیک است در حالی که هرگز روایات اهل بیت (ع) در مورد این موضوع سخن نگفته‌اند و این چنین بدلیل تفسیر اشتباه او در عدم وجود دولتی بعد از دولت مهدی (ع) با او موافق نیستم؛ زیرا این امر به کوتاهی دولت عدل الهی آن‌ها (ع) دلالت می‌کند!)کلام کورانی به پایان می‌رسد.

شیخ ناظم عقیلی در تشریح آن می‌گوید:

رد کورانی بر استدلال بیاضی به این علت است که روایت وصیت تنها یک خبر واحد می‌باشد، (اما قول او مبنی بر واحد بودن خبر است؛ زیرا او بر اخبار متعدی که بیان کردیم، احاطه‌ای ندارد و همچنین در مصادری غیر از ما به شکل دیگری دیدم!) یعنی او مضمون وصیت دوازده مهدی بصورت متواتر معنا می‌بیند، زیرا او روایت وصیت را بدلیل این که خبر واحدی است، ردکرده است. و آنچه در مقابل آحاد قرار می‌گیرد تواتر است، پس کورانی می‌بیند که معنی روایت وصیت متواتر و صحیح است و تواتر، علم و یقین می‌آفریند و عقاید بر آن بنا می‌شوند و تواتر از پیروی سند روایات رجال بی‌نیاز است؛ زیرا صحت آن از تواترش گرفته می‌شود و در سند اخبار آحاد جستجو می‌شود و اگر در نزد آنان صحیح باشد ظن و گمان به حالشان فایده‌ای ندارد، در حالی که تواتر با قطع و یقین همراه است، پس هنگامی که تحصیل قطعیت پایان یابد بحث در تحصیل ظن بوجود می‌آید که حاصل تحصیل است بلکه نوعی همراهی حکمت و علم است.

بله خوانندگان گرامی شیخ کورانی روایت وصیت و مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) را اثبات می‌کند و به چیزی اعتراض نکرده بلکه ردی بر معترض به آن پرداخته و به حکم مهدیین بعد از امام مهدی (علیه السلام) قطعیت بخشیده... اما احوال او و نوشته‌هایش به طور کلی از دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) دور است... هنگامی دعوت مبارک یمانی بر او عرضه شد شتابان قلم او به لرزش افتاد و با دست خویش تمام غزل‌های خود را نقض کرده و بدون شرم و حیا و با وقاحت تمام آنچه را با دستش نوشته نقض کرد... پس بشنوید سخنان او در کتابش در رد دعوت مبارک یمانی به عنوان (فعالیت‌های صهیونستی و وهابی در عراق) با وجود اثبات حقانیت وصیت و دفاع او از آن در کتابش (معجم موضوعی):

(و مسئله‌ی روایت از نظر علماء قابل اعتماد نیست و در حالی که حر عاملی در مورد آن می‌گوید: و شیخ در کتاب غیبت از جمله احادیثی که از طُرُق عامه روایت شده‌اند... (الایقاظ من الهجعه ص ۳۶۲) در آن اشخاص مجهولی هستند که هیچ یک از علمای رجال، آنان را ثقه ندانستند، اشخاصی مانند علی بن سنان موصلی و احمد بن محمد خلیل و جعفر بن احمد بصری).

ای کورانی چرا از آغاز دشمنی می‌کنی؟ چرا این چنین رنگ عوض می‌کنی؟ آیا با آفتاب

پرست صله و ارتباطی داری؟ چگونه در کتاب خود معجم موضوعی ثابت کردی که روایت وصیت با خبر واحد و آحاد منافاتی ندارد به این معنی است که آن دارای معنای متواتر است و ثابت کردی مهدیین دوازده‌گانه در وصیت مقدس ذکر شدند بعد از این همه اثبات اکنون به سند آن شک کرده‌ای؟

آیا علتی غیر از حسد و کینه که صاحب خود را کور و کر می‌کند و او را در ملاء عام رسوا می‌سازد، وجود دارد؟

ای کورانی با این همه عمر و تجربه نمی‌دانی که خبر متواتر و دارای قرینه یا همراه با قرائن قطعی از هر گونه تقسیم چهارگانه (صحیح، نیکو، موثق و ضعیف) برای خبر بر حسب سند بی‌نیاز است و این تقسیم مخصوص خبر واحد و مجرد از قرینه است؟

و اگر نمی‌دانی، می‌گویم: خداوند رحمت کند انسانی را که حد خود را بشناسد و در آن توقف کند.

اما در مورد سند وصیت شهادت میرزا نوری کافی است و شرح گفتار در کتاب‌های (انتصاراً للوصیة) و (دفاعاً عن الوصیة) آمده است.

نیز کورانی در کتابش ذکر می‌کند: احمد اسماعیل با بدعت احادیث استدلال می‌کند که بعد از مهدی (ع) دوازده مهدی حکومت می‌کنند و مدعی شده که فرزند امام مهدی (ع) است که بعد از حضرت حکومت می‌کند که قبل از خود او را می‌فرستد! می‌گویم: آری از اهل بیت (ع) روایت شده کسی که متولی مراسم دفن امام مهدی (ع) می‌شود، امام حسین (ع) است و او اولین کسی که از ائمه (ع) رجعت می‌کند و بعد از مهدی (ع) حکومت می‌کند تا ابروهایش از شدت پیری بر چشمانش بیفتد (مقصود حکومت طولانی) و بعد از او دوازده مهدی از فرزند حسین (ع) حکومت می‌کنند که از فرزند مهدی می‌باشند.

بنگرید که چگونه کورانی می‌خواهد از یک دیوار صاف بالا برود، و خروج او را بیهوش کرده است، و تیرهای خود را بی‌هدف رها کرده و در سرش فرو می‌روند، در حالی که به یقین می‌داند که رجعت بعد از حکومت مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی (ع) می‌باشد، علی رغم حسد و کینه‌اش خود را به مرحله‌ی غیر موفق دفع کرد، تا به خواننده القاء کند که امر مهدیین (ع)، مبهم و مشکوک است و نمی‌شود دانست که آنان به طور مطلق از ذریه‌ی امام حسین (ع) هستند یا از ذریه‌ی امام مهدی (ع) و کسی که دفن امام مهدی (ع) را بر عهده

می‌گیرد، امام حسین علیه‌السلام است.

می‌گویم: ظاهراً کورانی دچار هزیان‌گویی و یاوه‌گویی شده در حالی که او در کتاب معجم الموضوعی عنوان مستقلی تحت عنوان (دوازده مهدی از فرزند امام مهدی علیه‌السلام بعد از ایشان حکومت می‌کنند) نوشته و روایات و دلایل بسیاری را در این باب ذکر کرده و نیز نفی مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی علیه‌السلام توسط بیاضی رد می‌کند، اکنون بعد از این که حسد و کینه‌ی او شعله‌ور شده می‌گوید: بعد از او دوازده مهدی از فرزند حسین علیه‌السلام حکومت می‌کنند که از فرزند مهدی می‌باشند؛ تا به خواننده القاء کند که امر مهدیین علیهم‌السلام مشتبه است و معلوم نسیت که آنان از فرزند حسین هستند یا مهدی علیه‌السلام. اما روایاتی که دلالت می‌کنند امام حسین علیه‌السلام غسل و دفن قائم علیه‌السلام را بر عهده می‌گیرند، این روایات بر این "قائم" یعنی امام محمد بن حسن عسگری علیه‌السلام دلالت نمی‌کند بلکه "قائم" بر تمام مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی علیه‌السلام اطلاق می‌شود و به همین دلیل روایات ائمه علیهم‌السلام از آنان به عنوان "قوام" یاد می‌کنند، همان‌طور که مهدیین این‌گونه یاد شده‌اند و در نهایت قضیه همانند خورشید در سینه‌ی آسمان می‌درخشد و حجاب کینه و دشمنی و جهل و حسد بر آن اثری ندارد و روشن است که رجعت بعد از پایان حکومت دوازدهمین مهدی از ذریه امام مهدی علیه‌السلام آغاز می‌شود و قائمی‌که توسط امام حسین علیه‌السلام دفن می‌شود همان دوازدهمین و آخرین مهدی از مهدیین علیهم‌السلام می‌باشد).

ای کورانی تفسیر خود را در مورد روایت فراموش کردی که گفته‌ای: (... و این‌چنین اگر قائم ما رحلت کند دیگر اثری از اسلام باقی نمی‌ماند و اگر اثری از اسلام باقی نماند، دیگر جهانی باقی نمی‌ماند) قائم در این روایت را امام مهدی علیه‌السلام ندانسته‌ای؛ زیرا او از حکام اهل بیت علیهم‌السلام است که بعد از امام مهدی می‌آیند آیا نظریه‌ی تو در اثبات مهدیین از فرزند قائم نسیت؟ قبل از این که به هزیان و پریشان حالی مبتلا شوی! و اکنون آن‌چه را کورانی در کتاب معجم موضوعی ص ۳۰۵ بیان کرده بخوانید.

(و خاتون آبادی در اربعینه‌ی خود روایت کرد: ص ۲۰۳ از فضل بن شاذان سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام از امیر المؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کنند که می‌فرمایند: اسلام و حاکم عادل دو برادر هستند که یکی از آن‌ها اصلاح نمی‌شود مگر به وسیله‌ی دیگری، اسلام باغ است و حاکم عادل نگهبان پس اگر برای باغ نگهبان نباشد ویران می‌شود و اگر برای

نگهبان باغی نباشد معیشتی ندارد. حال ما نیز این‌گونه است هنگامی که قائم ما رحلت کند اثری از اسلام باقی نمی‌ماند و اگر اثری از اسلام باقی نماند اثری از دنیا هم باقی نخواهد ماند. تمام شد.

و پاسخ: این قائم مذکور امام مهدی (علیه السلام) نمی‌باشد بلکه حاکمی از اهل بیت (علیهم السلام) در دولتشان است که امام مهدی (علیه السلام) آن را تأسیس می‌کند که با استقرار دولتشان (علیهم السلام) تا روز قیامت منافاتی نداشته بلکه بر آن تأکید می‌کند.

بعد از این همه اموری که ذکر شد شایسته است این قسمت را با سخن شاعر پایان دهیم:

لا تلتمسْ يوماً رجاءً عندَ مَنْ جرَّبَتَهُ فوجـــدتَهُ لم يشعر

از کسی امیدی نداشته باش، هنگامی که روزی او را امتحان کردی و نادانش یافتی!

دلایل اثبات ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام):

روایات بسیاری در مورد مهدیین ذکر کردیم اما می‌خواهیم در مورد این موضوع نیز روایاتی را ذکر کنیم که بر وجود مهدیین و ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) دلالت می‌کند.

دلیل اول:

أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن علي بن سنان الموصلى العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذى الثفنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكى الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين (علیهم السلام)، قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله)- في الليلة التى كانت فيها وفاته - لعلي (علیه السلام): (يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: يا علي، إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً (... إلى قوله (صلی الله علیه و آله)): فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمى واسم أبى وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي،

هو أول المؤمنين).[۱۹۵]

شیخ طوسی در کتاب خود (غیبة الطوسی) گفته است، جماعتی به ما خبر داده‌اند، از حسین بن علی بن سفیان البزوفری، از علی بن سنان موصلی العدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از امام جعفر صادق، از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسین، از امیر المؤمنان علی ﷺ نقل می‌فرمایند که حضرت فرمودند: (در شب وفات رسول خدا ﷺ به من فرمودند: ای ابو الحسن قلم و صحیفه‌ای بیاور و رسول خدا ﷺ شروع به إملا کردن وصیت و امام علی ﷺ آن را با دست خود می‌نوشت تا به این موضوع از وصیت رسید و فرمودند ﷺ: ای علی بعد از من دوازده امام و بعد از آن‌ها دوازده مهدی، و اولین امامان تو هستی که خداوند در آسمان تو را با این نام‌ها، علی مرتضی، و امیر المؤمنان، صدیق بزرگ، فاروق أعظم، مأمون و مهدی قرار داده است. و این اسم‌ها مخصوص تو است و کسی جز تو ادعای آن را نخواهد کرد. ای علی تو وصی من بر اهل بیتم هم زنده و مرده‌ی آن‌ها هستی و نیز بر زنانم؛ که هر یک از آن‌ها از تو پیروی کرد مرا در آخرت خواهد دید و هر یک از آن‌ها از تو پیروی نکرد مرا در عرصه‌ی قیامت نخواهد دید و من او را نیز نخواهم دید. و تو خلیفه و جانشین بعد از من بر اُمتم هستی. و اگر وفاتت رسید آن را به فرزندم حسن و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندم حسین شهید مقتول و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش سید عابدان علی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد باقر و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش جعفر صادق و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش موسی کاظم و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش علی رضا و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد تقی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش علی نقی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش حسن عسکری] و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد ﷺ تسلیم کند. و آن‌ها دوازده امام می‌باشند و بعد از آن‌ها دوازده مهدی می‌باشد (و اگر وفاتش رسید) آن را به فرزندش اولین مقربین که سه اسم دارد اسمی همانند اسم من و پدرم و او احمد و عبد الله و اسم سوم او مهدی می‌باشد تسلیم کند و او اولین مؤمنان است).

۱۹۵- الغیبة – شیخ طوسی: ص ۱۵۱ – ۱۵۰.

دلیل دوم:

الفضل بن شاذان، عن معمر بن خلاد، عن أبي الحسن (ع)، قال: (كأني برايات من مصر مقبلاًت خضر مصبغات، حتى تأتي الشامات فتهدى إلى ابن صاحب الوصيات).[۱۹۶]

فضل بن شاذان، از معمر بن خلاد، از أبی الحسن (ع)، نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (گویا می‌بینم پرچم‌های سبز رنگی از سوی مصر برافراشته شده و به سوی شامات رفته و به فرزندِ صاحبِ وصیت‌ها هدایت می‌شوند).

توضیح شیخ ناظـم عقیلی:

دلیل این روایت بسیار واضح و آشکار است که قبل از قیام قائم، پرچم‌ها به فرزند صاحب وصیت‌ها هدایت می‌شوند و صاحب وصیت‌ها همان وارث ائمه معصومین (ع) و خاتم اوصیاء است که وصیت به دست ایشان (ع) رسیده و او محمد بن حسن عسگری (ع) است که مستحفظ از آل محمد (ع) می‌باشند و روایت می‌گوید که درفش‌ها به فرزند صاحب وصیت یعنی به سوی سید احمد الحسن (ع) فرزند امام مهدی (ع) هدایت می‌شوند یعنی با ایشان بیعت می‌کنند.

دلیل سوم:

وروى عبد الله بن محمد بن خالد الكوفي، عن منذر بن محمد بن قابو س، عن نصر بن السندي، عن أبي داود سليمان بن سفيان المسترق، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الحارث بن المغيرة، عن الأصبغ بن نباتة.

ورواه سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الأصبغ بن نباتة، قال: (أتيت أمير المؤمنين (ع)

۱۹۶- ارشاد – شیخ مفید: ج ۲ ص ۳۷۶، بشارت اسلام: ص ۱۵۸، کشف الغمة – ابن ابی فتح اربلی: ج ۳ ص ۲۵۹.

فوجدته ينكت في الأرض، فقلت له: يا أمير المؤمنين، ما لى أراك مفكراً تنكت في الأرض، أرغبة منك فيها؟ قال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا قط، ولكنى تفكرت في مولود يكون من ظهر الحادى عشر من ولدى هو المهدي الذي يملاها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يكون له حيرة وغيبة تضل فيها أقوام ويهتدى فيها آخرون. قلت: يا مولاى فكم تكون الحيرة والغيبة؟ قال: ستة أيام، أو ستة أشهر، أو ست سنين. فقلت: وإن هذا الأمر لكائن؟ فقال: نعم كما أنه مخلوق، وأنى لك بهذا الأمر يا أصبغ، أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة. قال: قلت: ثم ما يكون بعد ذلك؟ قال: ثم يفعل الله ما يشاء فإن له بداءات وإرادات وغايات ونهايات). [۱۹۷]

عبد الله بن محمد بن خالد كوفى، از منذر بن محمد بن قابو س، از نصر بن السندى، از ابى داود سليمان بن سفيان المسترق، از ثعلبة بن ميمون، از مالك جهنى، از حارث بن مغيرة، از اصبغ بن نباته.

و سعد بن عبد الله، از محمد بن الحسين بن ابى الخطاب، از حسن بن على بن فضال، از ثعلبة بن ميمون، از مالک جهنى، از اصبغ بن نباته روايت مى‌كنند كه اصبغ گويد: (روزى به سوى امير المؤمنين عليه السلام آمدم ايشان را ديدم كه به خاک زمين خيره شده بود، عرض كردم: يا امير المؤمنين چه شده شما را مشغول تفكر مى‌بينم آيا به زمين مشتاق شده‌ايد؟ فرمودند: خير به خدا سوگند كه لحظه‌اى به آن مشتاق نشده‌ام اما به مولودى مى‌انديشم كه در آخرالزمان مى‌آيد، او از نسل فرزند يازدهم من مى‌باشد، او همان مهدى است كه زمين را پر از قسط عدل مى‌كند همان‌طور كه پر از ظلم وستم گشته براى او حيرت و غيبتى است كه اقوام بسيار در آن گمراه و اندكى هدايت مى‌شوند. گفتم: اى مولاى من غيبت و حيرت او چه قدر طول مى‌كشد؟ فرمودند: شش روز، شش ماه و يا شش سال. عرض كردم: آيا اين امر از حتميات است؟ فرمودند: آرى آن قدر حتمى است كه گويا صاحب آن، اكنون آفريده شده. اى اصبغ آنان برگزيدگان اين امت و همراه نيكان اين عترت هستند. عرض كردم: بعد از آن‌چه خواهد شد؟ فرمودند: هر چه خداوند اراده كند، انجام مى‌دهد زيرا تمام غايات و نهايات و اراده‌ها از آن اوست).

۱۹۷- الغيبة – للشيخ الطوسي: ص۱۶۶ – ۱۶۴ ح ۱۲۷، و ص ۳۳۶ ح ۲۸۲، دلائل الإمامة للطبرى (الشيعي): ص ۵۳۰ –۵۲۹ح ۵۰۴، الاختصاص – للشيخ المفيد: ص ۲۰۹، الهداية الكبرى – للحسين بن حمدان الخصيبي: ص ۳۶۲ باختلاف يسير.

و این روایت را نمی‌توان بر امام مهدی (ع) منطبق ساخت؛ زیرا مخصوص فرزند یازدهم از نسل امام علی (ع) می‌باشد و فرزند یازدهم امام علی (ع) همان امام مهدی (ع) است، پس آن مولود از نسل فرزند یازدهم امام علی (ع) یعنی امام مهدی (ع) می‌باشد و هم‌چنین برای او غیبتی است که شش روز یا شش ماه و یا شش سال طول می‌کشد و این غیبت نمی‌تواند غیبت امام مهدی (ع) باشد؛ زیرا امام مهدی (ع) تنها دو غیبت دارند که غیبت اول ۶۹ سال و دومین غیبت بیش از هزار و صد سال است، برخی‌ها با اضافه کردن حرف "ی" به کلمه‌ی "ظهر" یعنی نسل می‌خواستند این معنی را القاء کنند که حضرت فرمودند از نسلم فرزندِ یازدهم من تا این که این روایت را به امام مهدی (ع) اختصاص دهند و این کار معاندان این زمان است اما برخی از علما روایت را به حال خود ترک کردند و به آن دست نزدند؛ زیرا می‌دانستند که کلام اهل بیت (ع) سخت و دشوار می‌باشد و امکان فهمیدن آن برایشان وجود نداشته پس آن را رها کردند اما آن مهدی (ع) که امام علی (ع) از ایشان سخن فرمودند در آخر الزمان می‌آید و برای او حیرت و غیبتی است که اقوام بسیار در آن گمراه می‌شوند همان‌طور که در روایت دیگر آمده است.

وبهذا الإسناد، عن محمد بن مسعود، عن نصر بن الصباح، عن جعفر بن – سهيل، قال: حدثنی ابو عبد الله أخو أبی علی الكابلي، عن القابو سي، عن نصر بن – السندي، عن الخليل بن عمرو، عن علی بن الحسين الفزاري، عن إبراهيم بن عطية، عن أم هانئ الثقفية، قالت: (غدوت علی سيدی محمد بن علی الباقر (ع) فقلت له: يا سيدي، آية فی كتاب الله عزوجل عرضت بقلبی فأقلقتنی وأسهرت ليلي، قال: فسلی يا أم هانئ. قالت: قلت: يا سيدی قول الله عزوجل: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾[۱۹۸] قال: نعم، المسألة سألتينی يا أم هانئ هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی من هذه العترة، تكون له حيرة وغيبة يضل فيها أقوام ويهتدی فيها أقوام، فيا طوبی لك إن أدركتيه، ويا طوبی لمن أدركه).[۱۹۹]

محمد بن مسعود، از نصر بن صباح، از جعفر بن – سهيل، از ابو عبد الله أخو أبی علی كابلي، از قابوسي، از نصر بن – السندي، از خليل بن عمرو، از علی بن حسين فزاري، از

۱۹۸– التكوير: ۱۶ – ۱۵.

۱۹۹– كمال الدين وتمام النعمة – الشيخ الصدوق: ص ۳۳۰.

إبراهيم بن عطية، از أم هانئ الثقفيه، می‌گوید: (به سوی مولایم محمد بن علی باقر ﷺ رفتم و گفتم: ای مولای من آیه‌ای از قول پروردگار (نه نه سوگند به اختران گردان * [کز دیده] نهان شوند و از نو آیند) بر من عرضه شد که باعث پریشان حالی و بی‌خوابی من شده است. فرمودند: ای ام هانی بپرس، در مورد مولودی در آخر الزمان است. او مهدی از این عترت می‌باشد که برای او حیرت و غیبتی است که اقوام در آن گمراه شده و اندکی هدایت می‌یابند، پس خوشا بحال تو که آن را درک کردی و خوشا به حال کسی که آن را درک کند).

دلیل چهارم:

أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن عبد الله بن جبلة، عن عبد الله بن المستنير، عن المفضل بن عمر، قال: سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول: (إن لصاحب هذا الأمر غيبتين، إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، ويقول بعضهم: قتل، ويقول بعضهم: ذهب، حتى لا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير لايطلع على موضعه أحد من ولده ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره).[۲۰۰]

احمد بن ادریس، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از عبد الله بن جبله، از عبد الله بن مستنیر، از مفضل بن عمرمی‌گوید: از ابا عبد الله ﷺ شنیدم که فرمودند: (برای صاحب این امر دو غیبت است، یکی از آنها آنقدر طول می‌کشد که برخی می‌گویند: مرده و برخی می‌گویند: کشته شده و برخی می‌گویند: رفته تا آنجا که کسی از اصحابش باقی نمی‌ماند و هیچ کس از موضع ایشان اطلاعی ندارد جز فرزند و مولایی که عهده‌دار امر اوست).

دلیل پنجم:

ومن رواية ابن غسان، بإسناده، عن علي ﷺ، أنه قال: (يخرج منا رجلان، أحدهما من

۲۰۰- الغيبة – شيخ طوسی: ص ۱۶۲-۱۶۱.

الآخر، يقال لأحدهما المهدي، وللآخر المرضي).[۲۰۱]

ابن غسان، بإسناد، از علی (ع) نقل می‌کن که حضرت فرمودند: (از ما دو مرد خروج می‌کند که یکی از دیگری است، به یکی از آنان مهدی و به دیگری مرضی گفته می‌شود).

دلیل ششـم:

آن‌چه در متون روایت آمده از نبی (ص)، در ذکر مهدی (ع)، و نیز خیرات و فتوحاتی که خداوند به دست او می‌دهد، نقل شده که گفته شد: یا رسول الله همه‌ی این امور را خداوند برای ایشان مهیا می‌کند؟ فرمودند: (آری و هر کس در حیات و ایام ایشان نباشد در ایام ائمه بعد از ایشان از ذریه‌ی ایشان خواهد بود).[۲۰۲]

دلیل هفتـم:

عن أحمد بن علي الرازي، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي، قال: حدثنى الحسين بن محمد بن عامر الأشعرى القمي، قال: حدثنى يعقوب بن يوسف الضراب الغسانى – في منصرفه من أصفهان – في حديث طويل قال: (حججت في سنة إحدى وثمانين ومائتين وكنت مع قوم مخالفين من أهل بلدنا. فلما قدمنا مكة تقدم بعضهم فاكترى لنا داراً في زقاق بين سوق الليل، وهى دار خديجة تسمى‌دار الرضا (ع)، وفيها عجوز سمراء فسألتها – لما وقفت على آنها دار الرضا (ع) – ما تكونين من أصحاب هذه الدار؟ و لم سميت دار الرضا؟ فقالت: أنا من مواليهم وهذه دار الرضا على بن موسى (ع)، أسكنيها الحسن بن على (ع)، (وهى كانت واسطة بين الشيعة وإمام العصر (ع) – والقصة طويلة – وذكر في آخرها أنه (ع) أرسل إليها دفتراً وكان مكتوباً فيه صلوات على رسول الله وباقى الأئمة وعليه "صلوات الله عليه")، وأمره إذا أردت أن تصلى عليهم فصلى عليهم هكذا وهو طويل: (بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صل على محمد سيد المرسلين، وخاتم النبيين، وحجة رب العالمين، المنتجب فى الميثاق، المصطفى فى الظلال، المطهر من

۲۰۱– شرح الأخبار – قاضى نعمان المغربى: ج ۳ ص ۳۹۳.

۲۰۲– شرح الأخبار – قاضى نعمان المغربى: ج ۲ ص ۴۲.

كل آفة، البريء من كل عيب، المؤمل للنجاة، المرتجى للشفاعة، المفوض إليه دين الله (.... إلى قوله (عليه السلام) اللهم أعطه فى نفسه وذريته وشيعته ورعيته وخاصته وعامته وعدوه وجميع أهل الدنيا ما تقر به عينه، وتسر به نفسه، وبلغه أفضل أمله فى الدنيا والآخرة، إنك على كل شيء قدير (..... إلى قوله (عليه السلام) اللهم صل على محمد المصطفى، وعلى المرتضى، وفاطمة الزهراء، (و) الحسن الرضا، والحسين المصطفى، وجميع الأوصياء مصابيح الدجى، وأعلام الهدى، ومنار التقى، والعروة الوثقى، والحبل المتين، والصراط المستقيم، وصل على وليك وولاة عهده، والأئمة من ولده، ومد فى أعمارهم، وأزد فى آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم [ديناً]، دنيا وآخرة إنك على كل شيء قدير).[۲۰۳]

احمد بن على رازى، از ابى حسين محمد بن جعفر اسدى، از حسين بن محمد بن عامر اشعرى قمي، از يعقوب بن يوسف ضراب غسانى - در اصفهان - در حديثى طولانى مى‌گويد: در سال ۱۸۱ همراه قومى مخالف از بلادمان به سوى حج رفتم پس هنگامى كه به مكه رسيديم، برخى از آنان براىمان اتاق (خانه‌اى) در كوچه بين بازار شب كرايه گرفتند و آن اتاق (خانه) خديجه (عليها السلام) بود كه بنام خانه‌ى رضا (عليه السلام) گذاشته شده، درآن پيرزنى گندم گونه بود پس از او پرسيدم: از آنجا كه نام اين خانه، خانه‌ى رضا (عليه السلام) است از اهل بيت اين خانه مى‌باشى؟ و چرا اين خانه را به خانه‌ى رضا نام گذاشتى؟ گفت: من از دوستداران آنان هستم و اين خانه‌ى على بن موسى الرضا (عليه السلام) است كه حسن بن على (عليه السلام) آن را به من دادند و اين خانه واسطه‌ى بين شيعه و امام عصر (عليه السلام) بود – داستان طولانى گشت- و در آخر ذكر كرد كه حضرت (عليه السلام) نامه‌اى براى او فرستادند كه در آن نوشته، هرگاه خواستى بر رسول الله (صلى الله عليه وآله) و باقى ائمه (عليهم السلام) صلوات بفرستى اين گونه بفرست: (بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صل على محمد سيد المرسلين، وخاتم النبيين، وحجة رب العالمين، المنتجب فى الميثاق، المصطفى فى الظلال، المطهر من كل آفة، البريء من كل عيب، المؤمل للنجاة، المرتجى للشفاعة، المفوض إليه دين الله (... تا آنجا كه فرمود (عليه السلام) اللهم أعطه فى نفسه وذريته. (خداوندا به مهدى (عليه السلام) و نسل او

۲۰۳- الغيبة – الشيخ الطوسى: ص ۲۸۰ – ۲۷۳، وفى مصباح المتهجد – للشيخ الطوسى: ص ۴۰۹ – ۴۰۶، وجمال الأسبوع – للسيد ابن طاووس: ص ۳۰۶ – ۳۰۴، وإلزام الناصب فى إثبات الحجة الغائب – للشيخ على اليزدى الحائرى: ج ۱ ص ۳۳۳ – ۳۳۱، البحار: ج ۵۲ ص۲۲ و ج۹۱ ص ۸۳، مفاتيح الجنان – أعمال يوم الجمعة: ص ۸۵ – ۸۳.

و... عطاء كن.) وشيعته ورعيته وخاصته وعامته وعدوه وجميع أهل الدنيا ما تقر به عينه، وتسر به نفسه، وبلغه أفضل أمله فى الدنيا والآخرة، إنك على كل شيء قدير (... تا آنجا كه فرمود (ع) اللهم صل على محمد المصطفى، وعلى المرتضى، وفاطمة الزهراء، (و) الحسن الرضا، والحسين المصطفى، وجميع الأوصياء مصابيح الدجى، وأعلام الهدى، ومنار التقى، والعروة الوثقى، والحبل المتين، والصراط المستقيم، وصل على وليك وولاة عهده، والأئمة من ولده، (وائمه از فرزندانش) ومد فى أعمارهم، وأزد فى آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم [ديناً]، دنيا وآخرة إنك على كل شيء قدير).

دليل هشتم:

دعای روایت شده از امام رضا (ع) برای صاحب امر (ع):[۲۰٤]

يونس بن عبد الرحمن می‌گويد: امام رضا (ع) فرمودند: در هنگام دعا برای صاحب امر بگوييد: (اللهم ادفع عن وليك وخليفتك وحجتك على خلقك ولسانك المعبر عنك (... تا آنجا كه (ع) فرمودند:) اللهم أعطه فى نفسه وأهله و وَلَدِه وذريته (خداوندا به او (مهدی (ع)) و اهلش و نسل او عطاء كن). وأمته وجميع رعيته ما تقر به عينه وتسر به نفسه (... تا آنجا كه (ع) فرمودند:) اللهم صل على ولاة عهده والأئمة من بعده وبلغهم آمالهم، وزد في آجالهم، وأعز نصرهم، وتمم لهم ما أسندت إليهم من أمرك لهم، وثبت دعائمهم، واجعلنا لهم أعواناً، وعلى دينك أنصاراً، فإنهم معادن كلماتك، وخزان علمك، وأركان توحيدك، ودعائم دينك، وولاة أمرك، وخالصتك من عبادك، وصفوتك من خلقك، وأولياؤك وسلائل أوليائك، وصفوة أولاد نبيك، والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته). أبى عمرو بن سعيد العمرى (رض)ازجماعتى از أبى محمد هارون بن موسى التلعكبرى می‌گويند كه أبا على محمد بن همام از اين دعا خبر می‌دهد و ذكر می‌كند كه: شيخ أبا عمرو العمرى (رحمه الله) آن را بر او املا كرده و او را امر كرده كه آن را بخواند.

و اين دعا بر فرزند امام مهدی (ع) و نيز ذريه‌ی بعد از ايشان دلالت می‌كند.

۲۰٤- مصباح متهجد – شيخ طوسى: ص ۴۱۱ – ۴۰۹، مصباح – كفعمى: ص ۵۵۰ – ۵۴۸، مفاتيح الجنان: ص ۶۱۸ – ۶۱۶، معجم أحاديث الإمام المهدى (ع) – شيخ كورانى: ج ۴ ص۱۷۳ – ۱۷۲.

دلیل نهم:

علامه مجلسی در یکی از زیارات امام مهدی (علیه السلام) می‌فرمایند: نماز زیارت را بخوان و هنگامی که فارغ شدی برای تکمیل آن بگو: (اللهم صلِّ على محمد وأهل بيته، الهادين المهديين، العلماء الصادقين الأوصياء المرضيين، دعائم دينك، وأركان توحيدك، وتراجمة وحيك، وحججك على خلقك، وخلفائك في أرضك، فهم الذين اخترتهم لنفسك، واصطفيتهم على عبادك، وارتضيتهم لدينك، وخصصتهم بمعرفتك، وجللتهم بكرامتك، وغذيتهم بحكمتك، وغشيتهم برحمتك، وزينتهم بنعمتك، وألبستهم من نورك ورفعتهم فى ملكوتك، وحففتهم بملائكتك، وشرفتهم بنبيك. اللهم صلِّ على محمد وعليهم صلاة زاكية نامية، كثيرة طيبة دائمة، لا يحيط بها إلا أنت، ولا يسعها إلا علمك، ولا يحصيها أحد غيرك. اللهم صلِّ على وليك المحيى لسنتك، القائم بأمرك، الداعى إليك، الدليل عليك، وحجتك على خلقك، وخليفتك في أرضك، وشاهدك على عبادك. اللهم أعز نصره، وامدد في عمره، وزين الأرض بطول بقائه، اللهم اكفه بغى الحاسدين، وأعذه من شر الكائدين، وازجر عنه إرادة الظالمين، وخلصه من أيدى الجبارين، اللهم أعطه في نفسه وذريته، (خداوندا به او (مهدی (علیه السلام) و نسلش عطاء کن) وشيعته ورعيته، وخاصته وعامته، ومن جميع أهل الدنيا ما تقر به عينه، وتسر به نفسه، وبلغه أفضل أمله في الدنيا والآخرة إنك على كل شئ قدير. ثم ادع الله بما أحببت).[۲۰۵]

دلیل دهم:

امام جواد (علیه السلام) می‌فرمایند: هنگامی که از نماز فارغ شدی بگو: (رضيت بالله رباً، وبالإسلام ديناً، وبالقرآن كتاباً، وبمحمد نبياً، وبعلى ولياً، والحسن والحسين، وعلي بن الحسين، ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، وموسى بن جعفر، وعليي ابن موسى، ومحمد بن علي، وعلي بن محمد، والحسن بن علي، والحجة بن الحسن بن على أئمة، اللهم وليك الحجة فاحفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوقه ومن تحته، وامدد له في عمره، واجعله القائم بأمرك، المنتصر لدينك وأره ما يحب وتقر به عينه في نفسه وفى ذريته وأهله (در او (مهدی (علیه السلام)

۲۰۵- بحار – علامه مجلسی: ج ۹۹ ص ۱۰۱-۱۰۰.

و در نسلش و اهلش) وماله وفي شيعته وفي عدوه، وأرهم منه ما يحذرون، وأره فيهم ما يحب وتقر به عينه، واشف به صدورنا وصدور قوم مؤمنين).[۲۰۶]

دليل يازدهم:

(السلام عليك يا حجة الله في أرضه، السلام عليك يا عين الله في خلقه، السلام عليك يا نور الله الذي يهتدى به المهتدون ويفرج به عن المؤمنين، السلام عليك أيها المهذب الخائف، السلام عليك أيها الولى الناصح، السلام عليك يا سفينة النجاة، السلام عليك يا عين الحياة، السلام عليك صلى الله عليك وعلى آل بيتك الطيبين الطاهرين (سلام بر تو و صلوات خداوند بر تو و بر اهل بيت تو نيكان و پاكان) السلام عليك عجل الله لك ما وعدك من النصر وظهور الأمر، السلام عليك يا مولاى أنا مولاك عارف بأولك وأخراك، أتقرب إلى الله بك وبآل بيتك، (به وسيله‌ى تو و اهل بيت تو به خداوند نزديک مى‌شوم) وانتظر ظهورك وظهور الحق على يديك، واسأل الله أن يصلى على محمد وآل محمد وأن يجعلنى من المنتظرين لك والتابعين والناصرين لك على أعدائك و المستشهدين بين يديك في جملة أوليائك، يا مولاى يا صاحب الزمان صلوات الله عليك وعلى آل بيتك، (اى مولاى من اى صاحب الزمان صلوات خداوند بر تو و بر آل بيت تو) هذا يوم الجمعة وهو يومك المتوقع فيه ظهورك والفرج فيه للمؤمنين على يديك وقتل الكافرين بسيفك، وأنا يا مولاى فيه ضيفك وجارك، وأنت يا مولاى كريم من أولاد الكرام ومأمور بالضيافة والإجارة، فأضفنى وأجرني، صلوات الله عليك وعلى أهل بيتك الطاهرين (صلوات خداوند بر تو و بر اهل بيت پاكان توست)).[۲۰۷]

دليل دوازدهم:

از جمله دعاهاى روز عرفه كه با استناد از ابى محمد هارون بن موسى التلعكبرى، با استناد از

۲۰۶- من لا يحضره الفقيه – شيخ صدوق: ج ۱ ص ۳۲۷، كافى– شيخ كلينى: ج ۲ ص ۵۴۸.

۲۰۷- جمال الأسبوع – سيد ابن طاووس: ص ۴۲-۴۱، مفاتيح الجنان: ص ۹۲ زيارت امام المهدى (ع) در روز جمعه، ضياء الصالحين: ص ۳۵۸.

ایاس بن الکوع، از پدرش، از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام)، نقل می‌فرمایند که فرمودند: از حضرت شنیدم که در روز عرفه دعایی می‌خواند پس آن را نوشتم، در آن دعا ذکر شده که در هنگام زوال خورشیدِ روزِ عرفه بعد از نماز ظهر و عصر، بگویید: (... تا آن‌جا که او (علیه السلام) فرمودند): السلام علیك یا مولای یا أبا القاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان، صلی الله علیك وعلی عترتك الطاهرة الطیبة (صلوات خداوند بر تو و برعترت پاک و نیکو تو). یا موالی کونوا شفعائی في حط وزری وخطایاي، آمنت بالله وبما أنزل إلیکم، وأتوالی آخرکم بما أتوالی به أولکم، وبرئت من الجبت والطاغوت واللات والعزی. یا مولاي، أنا سلم لمن سالمکم، وحرب لمن حاربکم، وعدو لمن عاداکم، وولی لمن والاکم إلی یوم القیامة، ولعن الله ظالمیکم وغاصبیکم، ولعن الله أشیاعهم وأتباعهم وأهل مذهبهم، وأبرأ إلی الله والیکم منهم).[۲۰۸]

دلیل سیزدهم:

کنز جامع الفوائد وتأویل الآیات الظاهرة: محمد بن العباس، عن محمد بن الحسین بن حمید، عن جعفر بن عبد الله، عن کثیر بن عیاش، عن أبي الجارود، (عن أبي جعفر (علیه السلام) فی قوله عزوجل: ﴿الَّذِینَ إِن مَّکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾[۲۰۹] الآیة، قال: هذه لآل محمد المهدي وأصحابه یملکهم الله مشارق الأرض ومغاربها، ویظهر الدین، ویمیت الله عزوجل به وبأصحابه البدع والباطل، کما أمات السفهة الحق، حتی لا یری أثر من الظلم، ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ولله عاقبة الأمور).[۲۱۰]

کنز جامع الفوائد و تأویل آیات ظاهره: محمد بن عباس، از محمد بن حسین بن حمید از جعفر بن عبد الله از کثیر بن عیاش از ابی جارودی (از ابی جعفر (علیه السلام) در مورد قول پروردگار (همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز برپا می‌دارند) فرمودند: این آیه در مورد آل محمد و مهدیین و اصحاب ایشان می‌باشد که خداوند آنان را مالک شرق و غرب

۲۰۸- اقبال اعمال – سید ابن طاووس: ج ۲ ص ۱۳۶ – ۱۱۷، مفاتیح الجنان – زیارت جامعه: ص ۶۲۹ – ۶۲۸ و این زیارت در میان ادعیه عرفه.

۲۰۹- الحج: ۴۱

۲۱۰- اقبال اعمال – سید ابن طاووس: ج ۱ ص ۱۹۱.

زمین می‌کند و دین را ظهور می‌دهند و خداوند به وسیله‌ی ایشان و اصحابش تمام بدعت‌ها و باطل را می‌میراند همان‌گونه که باطل حق را کشته بود تا آن‌جا که دیگر هیچ اثری از ظلم و ستم دیده نمی‌شود و آنان امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت امور از آن پروردگار است).

دلیل چهاردهم:

فمن الرواية في الدعاء لمن أشرنا إليه صلوات الله عليه، ما ذكره جماعة من أصحابنا، وقد اخترنا ما ذكره ابن أبي قرة في كتابه، فقال بإسناده إلى علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن محمد بن عيسى بن عبيد، بإسناده عن الصالحين (ع)، قال: (وكرر في ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان قائماً وقاعداً وعلى كل حال، والشهر كله، وكيف أمكنك، ومتى حضرك في دهرك، تقول بعد تمجيد الله تعالى والصلاة على النبي وآله: (اللهم كن لوليك، القائم بأمرك، الحجة محمد بن الحسن المهدي، عليه وعلى آبائه أفضل الصلاة والسلام، في هذه الساعة وفي كل ساعة، ولياً وحافظاً وقاعداً وناصراً ودليلاً ومؤيداً، حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه فيها طولاً وعرضاً، وتجعله وذريته من الأئمة الوارثين)).[۲۱۱]

و نیز دعای دیگر که به آن اشاره کردیم، و گروهی از اصحاب ما آن را ذکر کردند و قسمتی از کتاب ابن ابی قره را انتخاب کردیم، به استناد از علی بن الحسن بن علی بن فضال، از محمد بن عیسی بن عبید گفت: که ائمه صالحین (ع) فرمودند: (در شب بیست و سوم ماه رمضان در حالت ایستاده و نشسته در هر زمان و در هر مکان بعد از حمد و تمجید پروردگار و صلوات بر نبی و آل بیت ایشان (ع) این دعا را به طور مکرر بخوانید: اللهم كن لوليك، القائم بأمرك، الحجة محمد بن الحسن المهدي، عليه وعلى آبائه أفضل الصلاة والسلام، في هذه الساعة وفي كل ساعة، ولياً وحافظاً وقاعداً وناصراً ودليلاً ومؤيداً، حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه فيها طولاً وعرضاً، وتجعله وذريته من الأئمة الوارثين (و او و نسلش از ائمه وارثین قرار ده)).

۲۱۱- اقبال اعمال – سید ابن طاووس: ج ۱ ص ۱۹۱.

دلیل پانزدهم:

(از اصل قدیم مولفات ذکر شده، هنگامی که نماز صبح روز جمعه را خواندی با این شهادت آغاز کن و با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ خاتمه ده: (اللهم أنت ربي ورب كل شيء، وخالق كل شيء، آمنت بك وبملائكتك وكتبك ورسلك، وبالساعة والبعث والنشور، وبلقائك والحساب ووعدك ووعيدك وبالمغفرة والعذاب، وقدرك وقضائك، ورضيت بك رباً، وبالإسلام ديناً، وبمحمد نبياً، وبالقرآن كتاباً وحكماً، وبالكعبة قبلة، وبحججك على خلقك حججاً وأئمة، وبالمؤمنين إخواناً، وكفرت بالجبت والطاغوت، وباللات والعزى، وبجميع ما يعبد دونك، واستمسكت بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم (... إلى قوله): اللهم كن لوليك في خلقك ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه منها طولاً، وتجعله وذريته فيها الأئمة الوارثين.... (و او و نسلش از ائمه وارثين قرارده)).[۲۱۲] و اين دعاء مشابه دعای قبلی است.

دلیل شانزدهم:

ومما وجد بخط العسكري ﷺ أنه كتب: (صعدنا ذرى الحقايق بأقدام النبوة والولاية، ونحن أعلام الهدى، وبحار الندى، ومصابيح الدجى، وليوث الوغى، وطعان العدى، وفينا نزل السيف والقلم في العاجل، ولنا الحوض واللوى في الأجل، وأسباطنا خلفاء الدين (و فرزندِ فرزندان ما جانشينان دين اند) وصفوة رب العالمين).[۲۱۳]

و در لفظی دیگر:

"درة الباهرة من أصداف الطاهرة" از تألیفات قطب الدین الکیدری یا شهید ثانی همانطوری که بعضی از علماء از جمله مجلسی تصریح کردند، گفت: پدر امام محمد حسن عسکری با خط خود بر پشت کتاب نوشته: (قد صعدنا ذرى الحقايق بأقدام النبوة والولاية، وذرنا سبع طرائق

۲۱۲- بحار – علامه مجلسی: ج ۸۶ ص ۳۳۹-۳۳۳.

۲۱۳- مشارق أنوار اليقين – حافظ رجب البرسی: ص ۷۱.

أعلام الفتوة والهداية، ونحن ليوث الوغى، وغيوث الندى، وفينا السيف والقلم في العاجل، ولواء الحمد في الآجل، أسباطنا خلفاء الدين، (و فرزندِ فرزندان ما جانشينان دين‌اند) و خلفاء اليقين، مصابيح الأمم، ومفاتيح الكرم).[۲۱٤]

توضیح شیخ ناظم عقیلی در این مورد:

امام حسن عسگری (ع) در این‌جا به فرزندان خویش (و فرزندان ما خلفای دین جاویداند) اشاره می‌کنند و سبط به معنی فرزندِ فرزند است در حالی که برای امام حسن عسگری (ع) فرزندی جز امام مهدی (ع) نیست پس این اسباط از ذریه‌ی امام مهدی (ع) می‌باشند که خلفای ایشان در امت هستند که این روایت نیز با حاکمیت ذریه‌ی امام مهدی (ع) بعد از ایشان اشاره می‌کند.

دلیل هفدهـم:

(مجلسی می‌گوید: نامه‌ای معروف در مورد قصه‌ی جزیره خضراء (سبز) در دریای سفید یافتم که دوست داشتم آن را مورد بحث خود قرار دهم تا شامل ذکر کسی که آن را دیده باشد، و آن عجایبی که در آن روی داد.

از او در مورد آذوقه‌ی اهل سرزمینش پرسیدم که از کجا تهیه می‌شود. در حالی که هیچ زمین قابل کشتی در آن‌جا نمی‌بینیم، عرض کرد: آذوقه‌ی آنان از جزیره‌ی خضراء در دریای سفید از جزایر فرزندان امام صاحب امر (ع) می‌آید عرض کردم: آذوقه‌ی شما در هر سال چند بار می‌آید؟ گفت: دوبار می‌آید، یک بار آمد و بعدی هنوز نیامده است. عرض کردم: چقدر طول می‌کشد تا به شما برسد؟ گفت: چهار ماه).

در موضع دیگر:

از او در مورد احوال سید شمس الدین (قدس) پرسیدم، گفت: او از فرزندانِ فرزندانِ امام (ع) است و بین او و امام (ع) حدود پنج پدر ست و او نائب خاص امام (ع) می‌باشد.[۲۱۵]

۲۱٤- مجمع النورین – شیخ ابو الحسن مرندی: ص ۳۰۶، بشارت اسلام: ب ۱۲ ص ۱۶۸.

۲۱۵- بحار – علامه مجلسی: ج ۵۲ ص ۱۶۸ – ۱۵۹.

دلیل هجدهـم:

روی في كتاب مزار لبعض قدماء أصحابنا، عن أبي بصير، عن أبيي عبد الله ﷺ، قال: قال لي: (يا أبا محمد، كأني أرى نزول القائم ﷺ فی مسجد السهلة بأهله وعياله. قلت: يكون منزله جعلت فداك؟ قال: نعم، كان فيه منزل إدريس، وكان منزل إبراهيم خليل الرحمان، وما بعث الله نبياً إلا وقد صلى فيه، وفيه مسكن الخضر [والمقيم فيه كالمقيم في فسطاط رسول الله ﷺ، وما من مؤمن ولا مؤمنة إلا وقلبه يحن إليه]. قلت: جعلت فداك، لا يزال القائم فيه أبداً؟ قال: نعم، قلت: فمن بعده؟ قال: هكذا من بعده إلى انقضاء الخلق)

در کتاب مزار از برخی اصحابمان از ابی بصیر از ابی عبد الله ﷺ روایت شده که می‌گوید: حضرت ﷺ به من فرمودند: (ای ابو محمد گویا نزول قائم ﷺ را در مسجد سهله به همراه عیال و اهلش می‌بینم. عرض کرد: فدایتان شوم آنجا منزل ایشان است؟ فرمودند: آری آن منزل نیز منزل ادریس و ابراهیم خلیل رحمان بوده و هیچ پیامبری مبعوث نشده مگر در آن نماز خوانده باشد و در آن مسکن خضرء نبی است (اقامت کننده در آن همانند، اقامت کننده در جوار رسول الله ﷺ است هیچ مرد و زن مؤمنی نیست مگر این که قلبش برای آن بتپد). عرض کردم: فدایتان شوم قائم ﷺ درآن همیشه باقی می‌مانند؟ فرمودند: آری. عرض کردم: پس بعد از ایشان کیست؟ فرمودند: این چنین بعد از ایشان تا انقضای خلق خواهد بود).[۲۱۶]

دلیل نوزدهـم:

فضل بن شاذان، از عثمان بن عیسی، از صالح بن ابی الاسود، از ابی عبد الله ﷺ، در ذکر مسجد السهله می‌فرمایند: (و اما آن، منزل صاحب ماست، هنگامی که با اهل خویش بیاید).[۲۱۷]

۲۱۶- بحار – علامه مجلسی: ج ۵۲ ص ۳۷۶، مفاتیح الجنان: ص ۴۷۷ در فضلیت مسجد سهله و اعمال آن.

۲۱۷- الغیبة – الشیخ الطوسی: ص ۴۷۱.

دلیل بیستم:

حدثنا نعیم، حدثنا عبد الله بن مروان، عن الهیثم بن عبد الرحمن، حدثنی من سمع علیاً (ع) یقول: (إذا بعث السفیانی إلی المهدی جیشاً فخسف بهم بالبیداء، وبلغ ذلك أهل الشام، قالوا لخلیفتهم: قد خرج المهدی فبایعه وادخل فی طاعته وإلا قتلناك، فیرسل إلیه بالبیعة، ویسیر المهدی حتی ینزل بیت المقدس، وتنقل إلیه الخزائن، وتدخل العرب والعجم وأهل الحرب والروم وغیرهم فی طاعته من غیر قتال حتی تبنی المساجد بالقسطنطینیة وما دونها، ویخرج قبله رجل من أهل بیته بأهل الشرق، ویحمل السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر، یقتل ویمثل ویتوجه إلی بیت المقدس، فلا یبلغه حتی یموت).[۲۱۸]

نعیم، از عبد الله بن مروان، از الهیثم بن عبد الرحمن، از کسی که از علی (ع) شنیده نقل می‌کند که حضرت (ع) فرمودند: (هنگامی که سفیانی لشکری به دنبال مهدی می‌فرستد، لشکر او در سرزمین بیداء فرو می‌رود و خبر آن به اهل شام می‌رسد آنان به خلیفه‌ی خود می‌گویند: مهدی خروج کرده پس با او بیعت کن و به اطاعت از او درآید و گرنه تو را خواهیم کشت، پس برای بیعت به دنبال مهدی می‌فرستد و مهدی حرکت می‌کند تا این که در بیت المقدس فرود می‌آید، در این هنگام همه‌ی خزائن به ایشان داده می‌شود و عرب و عجم و اهل حرب و روم و غیره بدون هیچ جنگ و خونریزی به اطاعت از ایشان در می‌آیند و مساجد در قسطیطنیه و... بنا می‌شود و قبل از او مردی از اهل بیتش از سوی مشرق خروج می‌کند و به مدت هشت ماه شمشیر را بر پشتش حمل می‌کند پس می‌کشد و امتثال می‌کند تا این که به بیت المقدس برسند پس هر کس که جلویش قرار بگیرد، کشته می‌شود).

دلیل بیست و یکم:

جاء في روایة المفضل بن عمر عن الصادق (ع) في أمر القائم (ع): (... قال المفضل: فما یصنع بأهل مکة؟ قال: یدعوهم بالحکمة والموعظة الحسنة، فیطیعونه ویستخلف فیهم رجلاً من

۲۱۸- الملاحم والفتن – السید ابن طاووس: ص ۱۳۹.

أهل بيته، ويخرج يريد المدينة...).[۲۱۹]

مفضل بن عمر نقل می‌کند که امام صادق ﷺ در مورد امر قائم ﷺ در پاسخ به سؤال که (امام ﷺ با اهل مکه چه می‌کند؟ می‌فرمایند: (آنان را به حکمت و پند و اندرز نیکو و حسنه دعوت می‌کند پس ایشان را اطاعت می‌کنند سپس حضرت ﷺ مردی از اهل بیتش را خلیفه‌ی خود در آن‌جا قرار می‌دهد و خود به سوی مدینه رهسپار می‌شود).

دلیل بیست و دوم:

وعن علی بن الحسین علیهما السلام فی ذکر القائم ﷺ فی خبر طویل قال: (فیجلس تحت شجرة سمرة، فیجیئه جبرئیل فی صورة رجل من کلب، فیقول: یا عبد الله، ما یجلسك ههنا؟ فیقول: یا عبد الله، إنی أنتظر أن یأتینی العشاء فأخرج فی دبره إلی مکة وأکره أن أخرج فی هذا الحر قال: فیضحك فإذا ضحك عرفه أنه جبرئیل قال: فیأخذ بیده ویصافحه، ویسلم علیه، ویقول له: قم ویجیئه بفرس یقال له البراق فیرکبه ثم یأتی إلی جبل رضوی، فیأتی محمد وعلی فیکتبان له عهداً منشوراً یقرؤه علی الناس ثم یخرج إلی مکة والناس یجتمعون بها. قال: فیقوم رجل منه فینادی أیها الناس هذا طلبتکم قد جاءکم، یدعوکم إلی ما دعاکم إلیه رسول الله ﷺ، قال: فیقومون، قال: فیقوم هو بنفسه، فیقول: أیها الناس أنا فلان بن فلان أنا ابن نبی الله، أدعوکم إلی ما دعاکم إلیه نبی الله...).[۲۲۰] وقوله ﷺ: (فیقوم رجل منه)، أی من الإمام المهدی ﷺ، یعنی من ذریته.

از علی بن الحسین علیه السلام در ذکر قائم ﷺ در خبری طولانی فرمودند: (... پس (مهدی) در زیر سایه‌ی درخت سیاهی می‌نشیند سپس جبرئیل بصورت مردی از قبیله کلب به سوی او می‌آید و می‌فرماید: ای بنده‌ی خدا چرا در این جا نشسته‌ای؟ می‌فرماید: ای بنده‌ی خدا من منتظرم که شب بیاید تا به سوی مکه بروم، در این هوای گرم نمی‌توانم بروم، پس آن شخص خندید، و هنگامی که خندید او را شناخت و او جبرئیل بود پس با او دست می‌دهد و سلام می‌کند سپس به او می‌گوید: برخیز! و برای او اسبی می‌آورد که به آن براق می‌گویند

۲۱۹- البحار – العلامة المجلسی: ج ۵۳ ص ۱۱.

۲۲۰- البحار – العلامة المجلسی: ج ۵۲ ص ۳۰۶.

پس سوار آن شده تا به سوی جبل رضوی برسد پس محمد و علی (ع) عهدی نوشته شده برای او می‌خوانند تا بر مردم بخواند پس به سوی مکه می‌رود و مردم در آنجا جمع می‌شوند پس مردی از او برمی‌خیزد و ندا می‌دهد ای مردم کسی را که می‌خواستید به سوی شما آمده و شما را به آنچه که رسول الله (ص) دعوت کرده، دعوت می‌کند پس مردم بر می‌خیزند و نیز شخص ایشان هم بر می‌خیزد ومی‌گوید: ای مردم بن فلان فرزند فلان فرزند رسول الله (ص) هستم شما را به آنچه که رسول الله (ص) دعوت کرده، دعوت می‌کنم).

و سخن حضرت (ع) که فرمودند: مردی از او بر می‌خیزد یعنی از ذریه‌ی امام مهدی (ع) بر می‌خیزد.

دلیل بیست و سوم:

قال الحسين بن حمدان الخصيبي: ومما أتى في الحديث الصحيح، عن رسول الله: (أنه كان جالس في محرابه ووجهه كدارةِ البدر في وقت الاكتمال وكانت محدقة من حوله الأنصار والمهاجرون، ومن آمن في نبوته. فقال زيد بن حارثة، وسعد بن مالك: يا رسول الله، سمعناك بالأمس تأتي بذكر الحسين بن علي، وأبيه أمير المؤمنين.

فقال: فسوف يظهر من قبائل ولدي الحسين ونسله إمام يقال له الإمام محمد بن الحسن بن علي، وسوف تظهر قبيلة من نسله لا يحصى عددهم؛ وفي أيديهم السيوف المضريّة والخوذ الدّاودية، والثياب العدنانية؛ وهم يقيمون في نصرة ولدي الحسين كأنهم معنا وكأني أنظر إليهم يقدمون في سكك الكوفة بشعارهم مكللة ويأخذون بثارات الحسين بن علي، وأبيه أمير المؤمنين).[۲۲۱]

حسین بن حمدان خمیسی می‌گوید: در حدیثی صحیح از رسول الله (ص) آمده است (که حضرت در محراب خویش نشسته بودند و چهره‌ی ایشان همانند ماه شب چهاردهم می‌درخشید و در اطراف ایشان جمعی از انصار و مهاجرین و مؤمنان به نبوت ایشان بودند. پس زید بن حارثه وسعد بن مالک می‌گوید: یا رسول الله دیروز از شما درباره‌ی حسین بن علی و پدرشان

۲۲۱- الهداية الكبرى – للحسين بن حمدان الخصيبي: ص۵۳۱، الطبعة الكاملة المحققة – تحقيق الشيخ مصطفى صبحى الخضر الحمصي– منشورات شركة الأعلمى للمطبوعات – بيروت لبنان الطبعة الأولى ۱۴۳۲ هـ – ۲۰۱۱ م.

امیر المؤمنین (علیه السلام) سخن می‌فرمودید، حضرت فرمودند: به زودی از قبایل و نسل فرزندم حسین امامی ظهور می‌کند که به او محمد بن حسن بن علی می‌گویند و بزودی قبیله‌ای از نسل او ظهور می‌کند که عددشان قابل شمارش نیست و در دست‌هایشان شمشیرهای برنده و کلاه‌های جنگی داوودی و لباس‌های عدنانی به تن دارند و آنان در یاری و نصرت فرزندم قیام می‌کنند، گویا آنان با ما و گویا من، آنان را می‌بینم که در وادی کوفه آمده و شعارشان گوش فلک را کَر می‌کند و انتقام خون حسین بن علی و پدرش علی ابن ابیطالب (علیه السلام) را می‌گیرند).

و فرموده‌ی حضرت (صلی الله علیه و آله) و بزودی قبیله‌ای از نسل او ظهور می‌کند یعنی به امام محمد بن حسن مهدی (علیه السلام) بر می‌گردد.

دلیل بیست و چهارم:

در داستان دیدار حاج علی بغدادی با امام مهدی (علیه السلام) آمده است: (... سپس به راهی رسیدیم که قسمتی از آن به سوی کاظمین (علیهما السلام) می‌رفت که دو طرف آن را باغ قرار دارد و قسمتی از این جاده بر سمتِ راست بغداد ملکی قرار دارد که این زمین متعلق به برخی از ایتام سادات بود که حکومت آن را به زور گرفته و جزیی از راه و طریق عمومی قرار داده است و شخص زاهدی از اهل بغداد و کاظمین ما را از رفتن بر این مسیر بر حذر می‌داشت پس در این هنگام صاحبم را دیدم – مقصود امام مهدی (علیه السلام) است– که از رفتن به آن هراسی نداشتن. عرض کردم: مولای من! این مُلک برخی از ایتام سادات است و بر من جایز نیست که در آن تصرف کنم؟ فرمودند: آن برای جدم أمیر المؤمنین (علیه السلام) و ذریه‌ی ایشان و فرزندان ما هستند پس تصرف در آن بر پیروان ما جایز است).[۲۲۲]

این بحث را با ذکر برخی روایات از کتب شیخ کورانی خاتمه می‌دهم.

اول: به نقل از کتاب الاختصاص شیخ المفید ص ۲۵۵:

عن الإمام الباقر (علیه السلام): (ویبعث السفیانی بعثاً إلی المدینة فینفر المهدی منها إلی مکة، فیبلغ أمیر جیش السفیانی أن المهدی قد خرج إلی مکة، فیبعث جیشاً علی أثره، فلا یدرکه حتی یدخل مکة

۲۲۲– مفاتیح الجنان – للشیخ عباس القمی: ص ۵۲۵ – دار المتقین – الطبعة الأولی: ۲۰۰۸ م – ۱۴۲۸ هـ – بیروت – لبنان.

خائفاً يترقب على سنة موسى بن عمران (ع). قال: فينزل أمير جيش السفيانى البيداء، فينادى مناد من السماء: يا بيداء أبيدى القوم! فيخسف بهم فلا يفلت منهم إلا ثلاثة نفر يحول الله وجوههم إلى أقفيتهم وهم من كلب، وفيهم نزلت هذه الآية: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا﴾ (۲۲۳) الآية. قال: والقائم يومئذ بمكة، قد أسند ظهره إلى البيت الحرام مستجيرا به، فينادي: يا أيها الناس، إنا نستنصر الله، فمن أجابنا من الناس فإنا أهل بيت نبيكم محمد، ونحن أولى الناس بالله وبمحمد صلى الله عليه وآله. فمن حاجنى في آدم فأنا أولى الناس بآدم، ومن حاجنى في نوح فأنا أولى الناس بنوح، ومن حاجنى في إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم، ومن حاجنى فى محمد فأنا أولى الناس بمحمد صلى الله عليه وآله، ومن حاجنى فى النبيين فأنا أولى الناس بالنبيين، أليس الله يقول فى محكم كتابه: ﴿إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (۲۲٤) ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم. فأنا بقية من آدم وذخيرة من نوح، ومصطفى من إبراهيم، وصفوة من محمد صلى الله عليهم أجمعين. ألا فمن حاجنى فى كتاب الله فأنا أولى الناس بكتاب الله، ألا ومن حاجنى فى سنة رسول الله فأنا أولى الناس بسنة رسول الله صلى الله عليه وآله فأنشد الله من سمع كلامى اليوم لما بلغ الشاهد الغائب، وأسألكم بحق الله، وحق رسوله صلى الله عليه وآله، وبحقي، فإن لى عليكم حق القربى من رسول الله، إلا أعنتمونا ومنعتمونا ممن يظلمنا، فقد أخفنا وظلمنا، وطردنا من ديارنا وأبنائنا، وبغى علينا، ودفعنا عن حقنا، وافترى أهل الباطل علينا، فالله الله فينا، لا تخذلونا وانصرونا ينصركم الله تعالى...).(۲۲۵)

امام باقر (ع) فرمودند: (و سفيانى، لشكرى به سوى مدينه مى‌فرستد پس مهدى به مكه فرار مى‌كند، و به فرمانده‌ى لشكر سفيانى ابلاغ مى‌شود كه مهدى به سوى مكه خروج كرده است، تا اين كه مهدى هراسان و مراقب خود همانند سنت موسى بن عمران (ع) وارد مكه مى‌شود، گفت: پس امير لشكر سفيانى وارد سرزمين بيداء مى‌شود در اين هنگام ندايى از آسمان مى‌آيد: اى بيداء اين قوم را ببلع! پس همه ناگهان به قعر زمين فرو مى‌روند و تنها سه نفر جان سالم بدر مى‌برند اما خداوند صورت‌هاى آنان را به پشت برگردانده و آنان از طايفه‌ى كلب‌اند

۲۲۳- النساء: ۴۷.

۲۲٤- آل عمران: ۳۳.

۲۲۵- هزار سؤال و اشكال- شيخ على كورانى: ج ۱ص ۴۹۶ – ۴۹۵.

و این آیه در مورد آنان نازل شده: (ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آن‌چه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم) فرمود: و هنگامی که قائم ﷺ در مکه است و پشت خویش را به بیت الحرام تکیه می‌زند و به آن متوسل می‌شود و ندا می‌دهند: ای مردم ما خداوند را یاری می‌دهیم پس هر کس از مردم ما را اجابت کند، بداند ما اهل بیت نبی شما محمد ﷺ هستیم و اولی‌ترین مردم به خدا و به محمد ﷺ هستیم، پس هر کس در مورد آدم با من احتجاج کند، من اولی‌ترین مردم به آدم هستم و هر کس در مورد محمد ﷺ با من احتجاج کند، من اولی‌ترین مردم به محمد هستم و هر کس در مورد انبیا با من احتجاج کند، من اولی‌ترین مردم به آنان ﷺ هستم آیا خداوند در محکم کتاب خویش نفرموده است: (به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است). من بقیة الله از آدم و ذخیره‌ی نوح و برگزیده از ابراهیم و برگزیده‌ای از محمد ﷺ هستم! آگاه باشید هر کس در مورد کتاب خدا با من احتجاج کند، من اولی‌ترین مردم به کتاب خدا هستم و هر کس در مورد سنت رسول الله ﷺ با من احتجاج کند، من اولی‌ترین مردم به آن هستم و از خداوند می‌خواهم هر کس ازشما که کلام مرا شنیده به دیگران ابلاغ کرده و و از شما درخواست دارم به حق خداوند و حق رسولش و آل ایشان ﷺ و به حق خودم و من برگردن شما حق خویشاوندی از رسول الله ﷺ را دارم، در حالی که شما ما را مورد ظلم و ستم و عناد و طغیان و قرار داده و از شهر و دیار و فرزندانمان مطرود کردید و ما را هتک حرمت قرار داده و اهل باطل بر ما افترا می‌بندند. شما را به خدا شما را به خدا در مورد ما، ما را مخذول نگردانید بلکه یاریمان کنید تا خداوند شما را یاری کند).

دوم: عن أمیر المؤمنین ﷺ أنه قال: (... یخرج رجل قبل المهدی من أهل بیته من المشرق، یحمل السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر، یقتل ویقتل ویتوجه إلی بیت المقدس فلا یبلغه حتی یموت).[۲۲۶]

امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمایند: (... قبل از مهدی، مردی از اهل بیتش از سوی مشرق خروج می‌کند که به مدت هشت ماه بر زمین با شمشیر حکومت می‌کند، می‌کشد و به قتل

۲۲۶- المهدون – شیخ کورانی: ص ۱۱۰.

می‌رساند تا به بیت المقدس برسد پس هر کس که جلوی راه او باشد کشته می‌شود).

سوم: کورانی می‌گوید: برخی روایات ذکر کرده‌اند که مردی از اصحاب حضرت (ع) در مسجد الحرام می‌ایستد و مردم او را می‌شناسند و آنان را به گوش دادن به حرف‌هایش و اجابت خویش دعوت می‌کند سپس حضرت (ع) می‌آیند و خطبه خویش را می‌خوانند.[۲۲۷]

فعن الإمام زين العابدين (ع)، قال: (فيقوم رجل منه فينادي: يا أيها الناس، هذا طلبتكم قد جاءكم، يدعوكم إلى ما دعاكم إليه رسول الله (ص). قال: فيقومون فيقوم هو بنفسه فيقول: أيها الناس، أنا فلان بن فلان ابن نبي الله (ص)، أدعوكم إلى ما دعاكم إليه نبي الله (ص). فيقومون إليه ليقتلوه، فيقوم ثلاث مئة ونيف (وينيف على الثلاثمائة) فيمنعونه). [۲۲۸]

امام زین العابدین (ع) می‌فرمایند: (پس مردی از او بر می‌خیزد و ندا می‌دهد: ای مردم آن کس را که می‌خواستید، به سوی شما آمده و شما را به آن‌چه که رسول الله (ص) دعوت کرده، دعوت می‌کند سپس مردم بر می‌خیزند و این بار خودِ ایشان هم بر می‌خیزد و می‌فرماید: ای مردم من فلان فرزند فلان فرزند رسول الله (ص) هستم شما را به آن‌چه که رسول الله (ص) دعوت کرده، دعوت می‌کنم، پس به سوی ایشان بر می‌خیزند تا با حضرت مبارزه کنند، پس سیصد و اندی بر می‌خیزند و در مقابل آنان می‌ایستند). سپس کورانی می‌گوید: (و مردی از او یعنی: مردی از نسب حضرت مهدی (ع) می‌باشد.

چهارم: در نقل کورانی نمونه‌هایی از ادعیه و زیارات برای امام مهدی (ع) نیز موجود است: (... اللهم اكفه بغي الحاسدين، وأعذه من شر الكائدين، وازجر عنه إرادة الظالمين، وخلصه من أيدي الجبارين. اللهم أعطه في نفسه، وذريته (خداوندا به او و نسلش عطاکن)، وشيعته، ورعيته، وخاصته، وعامته، وعدوه وجميع أهل الدنيا ما تقربه عينه، وتسر به نفسه، وبلغه أفضل أمله في الدنيا والآخرة. إنك على كل شيء قدير...). و نیز دعای موجود در مفاتیح الجنان ص ۸۵-۸۳، در اعمال روز جمعه در آخر دعا آمده است: (وصل على وليك وولاة عهدك، والأئمة من ولده (و ائمه از فرزندانش) ومد في أعمارهم وزد في آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم ديناً ودنيا وآخرة، إنك على كل شيء قدير).[۲۲۹] و شیخ کورانی آخر دعا را حذف کرده

۲۲۷- عصر ظهور – شیخ علی کورانی: چاپ اول ص ۲۸۵ – ۲۸۴ چاپ هفتم: ص ۲۲۴.

۲۲۸- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۶.

۲۲۹- عصر ظهور – شیخ علی‌کورانی: چاپ اول ص ۳۴۶ و چاپ هفتم ص ۲۸۴.

است.

نام و کنیه‌ی قائم (علیه السلام) ذکر نمی‌شود:

حدثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق، وعلي بن عبد الله الوراق (رضی الله عنهما)،قالا: حدثنا محمد بن هارون الصوفي، قال: حدثنا ابو تراب عبد الله بن موسى الروياني، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال: دخلت على سيدى علي بن – محمد (علیه السلام) فلما بصر بى قال لي: (مرحباً بك يا أبا القاسم أنت ولينا حقاً. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله، إنى أريد أن أعرض عليك دينى فإن كان مرضياً ثبت عليه حتى ألقى الله عزوجل. فقال: هات يا أبا القاسم، (.... إلى أن بلغ في ذكر الأئمة (علیهم السلام)) فقلت: ثم أنت يا مولاي. فقال (علیه السلام): ومن بعدى الحسن ابنى فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال: فقلت: وكيف ذاك يا مولاي؟ قال: لأنه لا يرى شخصه ولا يحل ذكره باسمه حتى يخرج فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، (... إلى أن قال) فقال علي بن محمد (علیه السلام): يا أبا القاسم، هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فأثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و [في] الآخرة).[۲۳۰]

علی بن احمد بن موسی الدقاق، و علی بن عبد الله الوراق (رضی الله عنهما)، از محمد بن هارون الصوفی، از ابو تراب عبد الله بن موسی رویانی، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، نقل می‌کنند که می‌گوید: بر مولایم علی بن محمد (علیه السلام) وارد شدم، هنگامی که مرا دیدند، فرمودند: (آفرین بر تو ای ابا قاسم تو به حق دوستدار و پیرو ما هستی. عرض کردم: ای فرزند رسول الله! می‌خواهم دینم را بر شما عرضه بدارم پس اگر مورد رضایت و پسند شما بود برای ثبات قدمم در آن دعا کنید تا آن هنگام که به دیدار خداوند بشتابم. فرمودند: بفرما ای ابا قاسم (... هنگامی که ذکر ائمه (علیهم السلام) پایان یافت) عرض کردم: مولای من سپس شما. فرمودند: و بعد از من حسن فرزندم است، پس حال مردم بعد از او چگونه خواهد بود؟ عرض کردم: مولای من امر ایشان چگونه است؟ فرمودند: هیچ کس ایشان را نمی‌بیند و بردن نام او جایز نیست تا این که خروج کند پس زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته

۲۳۰– کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص۳۸۰–۳۷۹.

(... تا آنجا که فرمودند: حضرت علی بن محمد عليه السلام فرمودند: ای ابا قاسم این همان دین خداست که بر بندگانش راضی گشته پس بر آن استوار باش و خداوند تو را در دنیا و آخرت بر قولت ثابت قدم نگه دارد).

حدثنا أبي، ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما، قالا: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن إسماعيل بن أبان، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن – يزيد الجعفي، قال: (سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: سأل عمر أمير المؤمنين عليه السلام عن المهدي، فقال: يا ابن أبي طالب أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ قال: أما اسمه فلا، إن حبيبي وخليلي عهد إلي أن لا أحدث باسمه حتى يبعثه الله عزوجل وهو مما استودع الله عزوجل رسوله في علمه).[۲۳۱]

پدرم، و محمد بن الحسن رضي الله عنهما، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید، از اسماعیل بن ابان، از عمرو بن شمر، از جابر بن – یزید جعفی، نقل می‌کنند که می‌گوید: (از ابا جعفر عليه السلام شنیدم که فرمودند: عمر از امیر المؤمنین عليه السلام پرسید: ای علی بن ابیطالب به من خبر ده که نام مهدی چیست؟ حضرت فرمودند: از ذکر نام او معذورم زیرا حبیبم و دوستم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم با من عهد بسته که هرگز نام او را نگویم تا این که خداوند او را مبعوث سازد و او نیز از کسانی است که خداوند علم (سلاح) رسولش را به او داده است).

وروى أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، عن محمد بن سنان، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن ضريس الكناسي، عن أبي خالد الكابلي في حديث له اختصرناه قال: (سألت أبا جعفر عليه السلام أن يسمي القائم حتى أعرفه باسمه، فقال: يا با خالد، سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه لحرصوا على أن يقطعوه بضعة بضعة).[۲۳۲]

احمد بن محمد بن عیسی اشعری، از محمد بن سنان، از محمد بن یحیی خثعمی، از ضریس الکناسی، از ابی خالد الکابلی روایت می‌کنند که در حدیثی مختصر از او نقل شده: (از ابو جعفر عليه السلام خواستم که نام قائم عليه السلام را برایم ذکر کند تا ایشان را با نام بشناسم. حضرت فرمودند: ای اباخالد درباره‌ی امری از من پرسیدی که اگر فرزندان فاطمه او را بشناسند به قتل او حرص ورزیده و قطعه قطعه‌اش می‌کنند).

۲۳۱– کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص ۶۴۸.

۲۳۲– الغیبة – الشیخ الطوسی: ص ۳۳۳.

اخباری به نام مهدی (علیه السلام):

عن رسول الله (صلی الله علیه و آله): (... فقال: لا ولكن أوصيائي، أخى منهم ووزيري ووارثي وخليفتي في أمتي وولي كل مؤمن بعدى وأحد عشر من ولده، هذا أولهم وخيرهم ثم ابناى هذان - وأشار بيده إلى الحسن والحسين - ثم وصى ابنى يسمى باسم أخى علي وهو ابن الحسين، ثم وصى علي وهو ولده واسمه محمد، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم محمد بن الحسن مهدي الأمة. اسمه كاسمى وطينته كطينتي، يأمر بأمرى وينهى بنهيي، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. يتلو بعضهم بعضاً، واحداً بعد واحد حتى يردوا على الحوض، شهداء الله في أرضه وحججه على خلقه. من أطاعهم أطاع الله ومن عصاهم عصى الله).[۲۳۳]

رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: (... خیر اما اوصیای من، برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امتم و ولی هر مؤمن بعد از من و یازده تن از فرزندانش است، این اولین و بهترین آنان است سپس این فرزندانم هستند - حضرت به حسن و حسین (علیهما السلام) اشاره می‌کند - سپس وصی فرزندم به نام برادرم علی است و او فرزند حسین (علیه السلام) می‌باشد سپس وصی علی فرزندش است که نامش محمد است سپس جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس محمد بن حسن است که مهدی امت می‌باشد، نامش هم نام من و سرشت او، سرشت من؛ به امر من امر می‌کند و به نهی من، نهی می‌کند؛ زمین را پر از عدل و قسط می‌کند. همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته، یکدیگر را پیروی و تبعیت می‌کنند، تا این که بر حوض بر من وارد شوند، آنان شاهدان الهی بر زمین و حجج الهی بر خلق هستند، اطاعت از آنان، اطاعت از خداوند و معصیت آنان، معصیت بر خداوند است).

(... قال المفضل: يا مولاي، فكيف بدء ظهور محمد المهدى وإليه التسليم؟ قال: يا مفضل، يظهر في شبهة ليستبين، فيعلو ذكره ويظهر أمره وينادى باسمه وكنيته ونسبه ويكثر ذلك على أفواه المحقين والمبطلين والموافقين والمخالفين لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به، على أنه قصصنا ودللنا عليه ونسبناه وسميناه وكنيناه وقلنا سمى جده رسول الله وكنيه لئلا يقول الناس ما عرفنا له اسماً ولا كنية

۲۳۳- کتاب سلیم بن قیس - تحقیق محمد باقر انصاری: ص ۳۰۰.

ولا نسباً، والله ليتحقق الإيضاح به وباسمه وكنيته على ألسنتهم حتى ليسميه بعضهم لبعض، كل ذلك للزوم الحجة عليهم ثم يظهره الله كما وعد به جده في قوله عزوجل: ﴿هُوَ الذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[۲۳٤] قال المفضل: يا مولاي، فما تأويل قوله تعالى: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؟ قال (عليه السلام): هو قوله تعالى: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حتى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ﴾[۲۳٥] فو الله يا مفضل ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف ويكون الدين كله واحداً كما قال جل ذكره: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ﴾[۲۳٦] وقال الله: ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[۲۳۷] الخبر).[۲۳۸]

(... مفضل می‌گوید: ای مولای من، ظهور مهدی و تسلیم به امر ایشان چگونه خواهد بود؟ فرمودند: ای مفضل با شبه‌ای ظهور می‌کند و بعد امرش آشکار می‌گردد، ذکر او آوازه می‌شود و امرشان ظاهر می‌گردد و منادی با نام و کنیه و نسب او ندا می‌دهد و حقیقت امر او زبان زد اهل باطل و حق، موافقان و مخالفان می‌شود و این‌گونه بر آنان اتمام حجت می‌کند که ما به او و امر او راهنمایی و دلالت کردیم و نسب و کنیه‌ی او را آشکار کردیم و گفتیم که نامش هم نام جدش رسول الله (صلی الله علیه و آله) و کنیه‌اش، کنیه‌ی جدش می‌باشد تا مردم نگویند نسب، کنیه و نام او را نشناختیم. به خدا سوگند امر او آن قدر آشکار می‌شود که نام، نسب و کنیه‌ی او زبان زد خاص و عام می‌شود هر قوم با زبان خود او را می‌شناسد و نام او را برای یگدیگر ذکر می‌کنند و همه‌ی رویدادها به منزله‌ی اتمام و الزام حجت بر آنان می‌باشد سپس خداوند امرش را همان‌گونه که به جدش وعده داده و می‌فرماید: (او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند). مفضل گفت: ای مولای من، تأویل قول خداوند تعالی چیست: (تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند). فرمودند: (با آنان

۲۳٤- التوبة: ۳۳.

۲۳٥- البقرة: ۱۹۳.

۲۳٦- آل عمران: ۱۹.

۲۳۷- آل عمران: ۸٥.

۲۳۸- إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب – الشیخ علی الیزدی الحائری: ج ۲ ص ۲۲۱.

بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود). به خداوند سوگند ای مفضل تمام ادیان و ملل منسوخ و تنها یک دین یکتا بر قرار می‌شود همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: (در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است)، و نیز می‌فرماید: (و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است).

وعنه، قال الحسين بن حمدان الخصيبي: حدثني محمد بن إسماعيل وعلي بن عبد الله الحسنيان، عن أبي شعيب محمد بن نصير، عن ابن الفرات، عن محمد بن المفضل، قال: (سألت سيدي أبا عبد الله الصادق (عليه السلام)، قال: حاش لله أن يوقت له وقت أو توقت شيعتنا.... (إلى قوله (عليه السلام): قال المفضل: يا سيدي، فكيف بد وظهور المهدى إليه التسليم؟ قال: يا مفضل، يظهر في سنة يكشف لستر أمره ويعلو ذكره وينادى باسمه وكنيته ونسبه ويكثر ذلك في أفواه المحققين والمبطلين والموافقين والمخالفين لتلزمهم الحجة لمعرفتهم به على أننا نصصنا ودللنا عليه ونسبناه وسميناه وكنيناه، سمى جده رسول الله وكنيته، لئلا يقول الناس ما عرفنا اسمه ولا كناه ولا نسبه، والله ليحقن الإفصاح به وباسمه وكنيته على ألسنتهم حتى يكون كتسمية بعضهم لبعض كل ذلك للزوم الحجة عليهم، ثم يظهر الله كما وعد جده رسول الله فى قوله عز من قائل: ﴿هُوَ الذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [۲۳۹])[۲۴۰].

حسین بن حمدان الخصیبی می‌گوید: محمد بن اسماعیل و علی بن عبد الله الحسنیان، از ابی شعیب محمد بن نصیر، از ابن افرات، از محمد بن المفضل، روایت می‌کند و می‌گوید: (از مولایم ابا عبد الله الصادق (علیه السلام) در مورد آن پرسیدم، فرمودند: پاک و منزه خداوندی که برای او وقت تعیین کند یا شیعیان ما وقت تعیین کند... (تا آن‌جا که فرمودند) مفضل می‌گوید: ای سرورم ظهور مهدی و تسلیم امر ایشان شدن چگونه آغاز می‌شود؟ فرمودند: ای مفضل او در سالی ظهور می‌کند که راز او گشوده شده و امر او بالا می‌گیرد و منادی با نام و کنیه و نسب او ندا می‌دهد و این امر زبان زد اهل حق و باطل، موافقان و مخالفان می‌شود و این‌گونه بر آنان الزام و اتمام حجت می‌شود، که ما به او و امر او راهنمایی و دلالت کردیم و نسب و کنیه‌ی او را آشکار کردیم و گفتیم که نامش هم نام جدش رسول الله (صلی الله علیه و آله) و کنیه‌اش، کنیه‌ی جدش

۲۳۹- التوبة: ۳۳.

۲۴۰- الهداية الكبرى – الحسين بن حمدان الخصيبي: ص ۴۰۳ – ۳۹۲.

می‌باشد تا مردم نگویند نسب، کنیه و نام او را نشناختیم. به خدا سوگند امر او آن قدر آشکار می‌شود که نام، نسب و کنیه‌ی او زبان زد خاص و عام می‌شود، هر قوم با زبان خود او را می‌شناسد و نام او را برای یگدیگر ذکر می‌کنند و همه‌ی او رویداد به منزله‌ی تمام و الزام حجت بر آنان می‌باشد سپس خداوند امرش را همان‌گونه که به جدش وعده داده و می‌فرماید: (او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند).

حدثنا أبي، ومحمد بن الحسن، ومحمد بن موسى المتوكل (رضي الله عنهم)، قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله، وعبد الله بن جعفر الحميري، ومحمد بن يحيى العطار جميعاً، قالوا: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، وإبراهيم بن هاشم، وأحمد بن أبي عبد الله البرقي، ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب جميعاً، قالوا: حدثنا ابو علي الحسن ابن محبوب السراد، عن داود بن الحصين، عن أبي بصير، عن الصادق جعفر بن محمد، عن آبائه [الباقر والسجاد والحسين وعلي (عليهم السلام)] قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): (المهدى من ولدي، اسمه اسمي، وكنيته كنيتي، أشبه الناس بى خلقاً وخلقاً، تكون له غيبة وحيرة حتى تضل الخلق عن أديانهم، فعند ذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً).[۲۴۱]

پدرم، و محمد بن حسن، و محمد بن موسی متوکل (رضی الله عنهم)، از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر الحمیری، ومحمد بن یحیی العطار جمیعاً، از احمد بن محمد بن عیسی، و ابراهیم بن هاشم، و احمد بن أبی عبد الله برقی، و محمد بن حسین بن ابی الخطاب جمیعاً، از ابو علی الحسن ابن محبوب السراد، از داود بن الحصین، از ابی بصیر، از صادق جعفر بن محمد، عن پدران بزرگوارش [باقر و سجاد و حسین و علی (علیهم السلام)] می‌فرمایند: رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: (مهدی از فرزندم، نامی هم نام من و کنیه‌ای مانند کنیه‌ی من دارد و شبیه‌ترین خلق در خلقت و فطرت به من است برای او حیرت و غیبتی است که باعث ضلالت خلق در ادیانشان می‌شود و آن هنگام همانند شهابی برق آسا می‌آید و زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته).

حدثنا علي بن عبد الله الوراق، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد ابن إسحاق بن سعد

۲۴۱- كمال الدين وتمام النعمة – الشيخ الصدوق: ص ۲۸۷.

الأشعري، قال: (دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام وأنا أريد أن أسأله عن الخلف [من] بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق، إن الله تبارك وتعالى لم يخل الأرض منذ خلق آدم عليه السلام ولا يخليها إلى أن تقوم الساعة من حجة لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله، فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعاً فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلام كان وجهه القمر ليلة البدر من أبناء الثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحاق، لولا كرامتك على الله عزوجل وعلى حججه ما عرضت عليك ابني هذا، إنه سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيه، الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً).[۲۴۲]

علی بن عبد الله الوراق، از سعد بن عبد الله، از احمد ابن اسحاق بن سعد اشعری، می‌گوید: (روزی بر ابی محمد حسن بن علی علیه السلام وارد شدم من قصد داشتم در مورد خلیفه‌ی بعد از ایشان علیه السلام سؤال کنم. پس حضرت هنگامی که مرا دیدند، فرمودند: ای احمد بن اسحاق همانا خداوند تبارک و تعالی زمین را از زمان خلقت آدم علیه السلام و تا هنگام قیام ساعت و خروج مردگان زمین را خالی از حجت خویش باقی نمی‌گذارد و به برکت وجود حجت خویش بر زمین انواع بلاها و مصایب را از اهل زمین دفع می‌کند و باران را نزول می‌دهد و زمین برکات خویش را خارج می‌کند. عرض کردم: ای فرزند رسول الله امام و خلیفه بعد از شما کیست؟ حضرت شتابان برخاستند و وارد خانه شدند و مدتی بعد خارج شدند در حالی که برگردن ایشان کودکی سه ساله همانند ماه شب چهارده، چهره‌ای در خشان داشت حضرت فرمودند: ای احمد بن اسحاق اگر نزد خداوند و حجج الهی کرامتی نداشتی هرگز این فرزندم را به تونشان نمی‌دادم، او هم نام و هم کنیه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله است که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته).

روایاتی که نام "احمد" را ذکر می‌کنند:

أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري،

۲۴۲- كمال الدين وتمام النعمة – الشيخ الصدوق: ص ۳۸۵-۳۸۴.

عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذى الثفنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكى الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين (ع)، قال: قال رسول الله (ص)- في الليلة التى كانت فيها وفاته - لعلي (ع): (يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: يا على إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، (... إلى قوله (ص)) فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد (ع). فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمى واسم أبى وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين).[۲۴۳] [۲۴۴]

شيخ طوسى در كتاب خود (غيبه طوسى) گفته است، جماعتى به ما خبر داده‌اند، از حسين بن على بن سفيان البزوفرى، از على بن سنان الموصلى العدل، از على بن الحسين، از احمد بن محمد بن خليل، از جعفر بن احمد مصرى، از عمويش حسن بن على، از پدرش، از امام جعفر صادق، از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسين، از امير مؤمنان على (ع) فرمودند- در شب وفات رسول خدا (ص) - فرمودند: (اى ابو الحسن دواتى و صحيفه‌اى بياور و رسول خدا (ص) شروع به املا كردن وصيت و امام على (ع) آن را با دست خود مى‌نوشت تا به اين موضوع از وصيت رسيد و فرمودند (ص): اى على بعد از من دوازده امام و بعد از آنان دوازده مهدى هستند (تا آنجا كه مى‌فرمايند...) هنگامى كه زمان وفات فرزندم حسن عسكرى رسيد آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد (ع) تسليم كند. و آنها دوازده امام مى‌باشند و بعد از آنها دوازده مهدى مى‌باشد (و اگر وفاتش رسيد) آن را به فرزندش اولين مقربين كه سه اسم دارد اسمى همانند اسم من و پدرم و او احمد و عبد الله و اسم سوم او مهدى مى‌باشد تسليم مى‌كند و او اولين مؤمنان است).

وعن الفضل بن شاذان، عن إسماعيل بن عياش، عن الأعمش، عن أبي وائل، عن حذيفة، قال: سمعت رسول الله وذكر المهدي فقال: (إنه يبايع بين الركن والمقام، اسمه أحمد وعبد الله والمهدي،

۲۴۳- مختصر بصائر الدرجات - الحسن بن سليمان الحلي: ص ۳۹ و در چاپى ديگر: ص۱۵۹، غاية المرام - للسيد هاشم البحراني: ج ۱ ص ۱۹۶ و ج ۲ ص ۲۴۱، بحار الأنوار - للعلامة محمد باقر المجلسي: ج ۳۶ ص ۲۶۰ و ج ۵۳ ص ۱۴۷، تاريخ ما بعد الظهور - للسيد الصدر: ص۶۴۰.

۲۴۴- الغيبة - الشيخ الطوسى: ص ۱۵۱ - ۱۵۰.

فهذه أسماؤه ثلاثتها).[۲۴۵]

از فضل بن شاذان، از اسماعیل بن عیاش، از الاعمش، از ابی وائل، از حذیفه، نقل می‌کند و می‌گوید: از رسول الله شنیدم که فرمودند: (کسی که در بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند سه نام دارد، احمد و عبد الله و نام سوم او مهدی می‌باشد، این سه نام او می‌باشند).

حدثنا علي بن أحمد بن موسى ﷺ، قال: حدثنا محمد بن أبی عبد الله الكوفي، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي، قال: حدثنا إسماعيل بن مالك، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود زياد بن المنذر، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه، عن جده ﷺ، قال: قال أمير المؤمنين ﷺ – وهو على المنبر –: (يخرج رجل من ولدی في آخر الزمان أبيض اللون، مشرب بالحمرة، مبدح البطن، عريض الفخذين، عظيم مشاش المنكبين، بظهره شامتان: شامة على لون جلده وشامة على شبه شامة النبی ﷺ، له اسمان: اسم يخفى واسم يعلن، فأما الذي يخفى فأحمد وأما الذي يعلن فمحمد، إذا هز رايته أضاء لها ما بين المشرق والمغرب، ووضع يده على رؤوس العباد فلا يبقى مؤمن إلا صار قلبه أشد من زبر الحديد، وأعطاه الله تعالى قوة أربعين رجلاً، ولا يبقى ميت إلا دخلت عليه تلك الفرحة (في قلبه) وهو في قبره، وهم يتزاورون في قبورهم، ويتباشرون بقيام القائم صلوات الله عليه).[۲۴۶]

علی بن احمد بن موسی ﷺ، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از اسماعیل بن مالک، از محمد بن سنان، از ابی جارود زیاد بن المنذر، از ابی جعفر محمد بن علی باقر، از پدرش، از جدش ﷺ، نقل می‌کنند که می‌فرمایند: امیر المؤمنین ﷺ – بر منبر فرمودند –: (مردی از فرزندم در آخر الزمان خارج می‌شود که چهره‌ای سفید، محاسنی سرخ، شکمی فراخ، رانهایی پهن، شانه‌هایی پهن دارد که بر پشتش دو خال است: خالی به رنگی پوستش و دیگری شبیه خال رسول الله ﷺ او دو نام دارد نامی پنهان و نامی آشکار، اما نام پنهان احمد و نام آشکار محمد است، هنگامی که درفش خود را به اهتزاز در آورد آنچه در مشرق و مغرب است روشن می‌گردد و دستش را بر سر بندگان می‌نهد و مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این که قلب او از آهن هم سخت‌تر و محکم‌تر شود و خداوند تعالی به او قدرت و نیروی چهل مرد

۲۴۵– الغیبه– شیخ طوسی: ص ۴۵۴، معجم أحادیث الإمام المهدی ﷺ – شیخ علی کورانی: ج ۱ ص ۴۵۳.

۲۴۶– کمال الدین وتمام النعمة – الشیخ الصدوق: ص ۶۵۳.

را می‌دهد و هیچ مرده‌ای در قبر باقی نمی‌ماند مگر این که سرور و شادی وارد قلب و یکدیگر بشارت می‌دهند).

امام الصادق (ع) خبری طولانی به ذکر اصحاب القائم (ع) پرداخته و می‌فرمایند: (از بصره... احمد...).[۲۴۷]

وعن الباقر (ع) – بالطريق المذكور (عن أحمد بن محمد الأيادي) يرفعه إلى جابر – قال: (إن لله تعالى كنزاً بالطالقان ليس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم: "أحمد، أحمد" يقودهم شاب من بنى‌هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأنى أنظر إليه عابر الفرات. فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولوحبوا على الثلج).[۲۴۸]

از امام الباقر (ع) – به روشی دیگر (از احمد بن محمد ایادی) ذکر شده که به جابر نسبت می‌دهند– می‌فرمایند: (همانا برای خداوند گنج‌هایی در طالقان است، نه از جنس طلا و نقره بلکه لشکری دوازده هزار نفری در خراسان است که شعارشان احمد احمد است و جوانی از بنی‌هاشم سوار بر اسبی سفید که پیشانی‌بندی سرخ بر پیشانی دارد فرمانده‌ی آنان است گویا او را می‌بینم که از فرات عبور می‌کند پس هنگامی که خبر او به گوش شما رسید به سوی او بشتابید حتی اگر بر روی برف سینه خیز بروید).

الحسين بن حمدان خصيبى: حدثنى محمد بن إسماعيل وعلى بن عبد الله الحسنيان، عن أبى شعيب محمد بن نصير، عن ابن الفرات، عن محمد بن المفضل، قال: (سألت سيدى أبا عبد الله الصادق (ع)، قال: حاش لله أن يوقت له وقت أو توقت شيعتنا (... إلى قوله (ع)) يا مفضل، إن بقاع الأرض تفاخرت، ففخرت كعبة البيت الحرام على البقعة بكربلاء، فأوحى الله اسكتى يا كعبة البيت الحرام فلا تفخرى عليها فانها البقعة المباركة التى نودى موسى منها من الشجرة، وانها الربوة التى أوت إليها مريم والمسيح، وانها الدالية التى غسل فيها رأس الحسين، وفيها غسلت مريم لعيسى واغتسلت من ولادها، وانها آخر بقعة يخرج الرسول منها في وقت غيبته وليكونن لشيعتنا فيها حياة لظهور قائمنا. قال المفضل: ثم ماذا يا سيدي؟ قال: ثم يخرج الحسني الفتى الصبيح من نحو الديلم يصيح بصوت فصيح: يا آل أحمد أجيبوا الملهوف والمنادى من حول الضريح، فتجيبه

۲۴۷– بشارة الإسلام: ص ۱۸۱.

۲۴۸– منتخب الأنوار المضيئة – السيد بهاء الدين النجفى: ص ۳۴۳.

کنوز الله بالطاقات، کنوزاً وأی کنوز لیست من فضة ولا من ذهب، بل هی رجال کزبر الحدید).[۲۴۹]

حسین بن حمدان الخصی از محمد بن اسماعیل و علی بن عبد الله الحسنیان، از ابی شعیب محمد بن نصیر، از ابن الفرات، از محمد بن المفضل، می‌گوید: (از سرورم ابا عبد الله صادق علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمودند: پاک و منزه است خداوند از اینکه برای او وقت تعیین کنیم یا شیعیانمان وقت تعیین کنند (... تا آنجا که فرمودند): ای مفضل همانا بقاع زمین بر یکدیگر فخر فروشی می‌کردند پس کعبه بیت الحرام بر بقعه‌ی کربلا تفاخر کرد، ناگهان ندا آمد: ای کعبه بیت الحرام خاموش باش و بر آن فخر فروشی مکن زیرا آن بقعه‌ای است مبارک و فرخنده از شجره آن به موسی ندا داده شد و آن مکانی است که مریم و مسیح به آن پناه بردند و آن مکانی است که سر بریده‌ی حسین بن علی علیه السلام در آن غسل داده شد و نیز مریم، عیسی علیه السلام را در آن غسل داد و او نیز بعد از تولد کودکش در آن غسل کرد و آن بقعه‌ای است که آخرین رسول در زمان غیبتش خروج خواهد کرد و در آن حیاتی برای شیعیان ما، هنگام ظهور قائم ما است. عرض کردم: ای فرزند رسول الله بعد چه می‌شود؟ حضرت فرمودند: سپس حسنی جوانمردی دارای چهره‌ای زیبا از اطراف دیلم خروج می‌کند و با صدایی شیوا ندا می‌دهد: ای آل احمد این درمانده و منادی حول ضریح را اجابت کنید. پس گنج‌های طالقان پاسخ او را می‌دهند و خواسته‌اش را اجابت می‌کنند و چه گنج‌هایی نه از جنس طلا و نه نقره بلکه مردانی با اراده‌های پولادین و قوی‌تر از آهن).

این روایت بر وجود رسول دلالت می‌کند که ارتباط عمیقی با زمان ظهور قائم علیه السلام دارد، پس چه کسی غیر از امام مهدی علیه السلام این فرستاده را می‌فرستد؟ و برای این رسول نیز غیبتی است که امیر المؤمنین علیه السلام آن را ذکر کردند. پس نتیجه می‌گیریم فرستاده صاحب غیبت در این روایت همان مولودی است که از نسل امام مهدی علیه السلام می‌باشد و نیز ایشان همان مهدی است که امام باقر علیه السلام فرمودند در آخر الزمان ظهور می‌کند.

۲۴۹- الهدایة الکبری – حسین بن حمدان الخصیبی: ص ۴۰۳ – ۳۹۲.

صفات جسمانی امام مهدی (ع) و مهدی اول (ع):

روایاتی که به توصیف امام مهدی (ع) پرداختند بر دو شخصیت قابل انطباق است نه یک شخصیت.

اولاً- صفات امام مهدی (ع):

حدثنا ابو طالب المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندي، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه محمد بن مسعود العياشي، قال: حدثنا آدم ابن محمد البلخي، قال: حدثنی علي بن الحسين بن هارون الدقاق، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن عبد الله بن قاسم بن إبراهيم بن مالك الأشتر، قال: حدثنی يعقوب بن منقوش، قال: (دخلت على أبي محمد الحسن بن علي (ع) وهو جالس على دكان في الدار وعن يمينه بيت عليه ستر مسبل، فقلت له: [يا] سيدي، من صاحب هذا الأمر؟ فقال: ارفع الستر. فرفعته فخرج إلينا غلام خماسی له عشر أو ثمان أو نحو ذلك، واضح الجبين، أبيض الوجه، دری المقلتين، شثن الكفين، معطوف الركبتين، فی خده الأيمن خال، وفي رأسه ذؤابة، فجلس على فخذ أبي محمد (ع) ثم قال لي: هذا صاحبكم. ثم وثب فقال له: يا بني، ادخل إلى الوقت المعلوم. فدخل البيت وأنا أنظر إليه، ثم قال لي: يا يعقوب، انظر من في البيت؟ فدخلت فما رأيت أحداً).[۲۵۰]

ابو طالب المظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش محمد بن مسعود عیاشی، از آدم ابن محمد بلخی، از علی بن حسین بن هارون الدقاق، از جعفر بن محمد بن عبد الله بن قاسم بن إبراهیم بن مالک اشتر، از یعقوب بن منقوش، روایت می‌کنند که گفته است: (بر ابو محمد حسن بن علی (ع) وارد شدم حضرت بر بلندی اتاق نشسته بودند و در سمت راست اتاق گوشه‌ای پوشیده و سرا پرده بود، من نزد ایشان رفتم و عرض کردم: ای مولای من صاحب این امر کیست؟ فرمودند: این پرده را بردار! من نیز آن را برداشتم ناگهان پسری پنج و یا هشت ساله یا در همین حدود خارج شد که پیشانی گشاده‌ای داشت، چهره‌اش سفید بود، چشمانی براق و کف دستانی متمایل به پر گوشتی، زانوهای

۲۵۰- کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص ۴۰۷، معجم أحادیث امام مهدی (ع) – شیخ علی کورانی: ج ۴ ص ۲۹۹.

برجسته و در گونه‌ی راستش خالی بود مقداری از موهای سرش روی صورتش بود، آمد بر پای ابی محمد (علیه السلام) نشست، حضرت فرمودند: این صاحب شماست. سپس حضرت به ایشان فرمودند: فرزندم تا روزی که برای تو معین شده داخل شو، پس وارد اتاق شد و من به ایشان نگاه می‌کرم، حضرت به من فرمودند: ای یعقوب بنگر چه کسی در اتاق است؟ من رفتم اما هیچ‌کس را ندیدم).

حدثنا علی بن أحمد بن موسی (رضی الله عنه)، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي، قال: حدثنا إسماعيل بن مالك، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود زياد بن المنذر، عن أبي جعفر محمد بن علی الباقر، عن أبيه، عن جده (علیهم السلام)، قال: قال أمير المؤمنين (علیه السلام) – وهو علی المنبر –: (يخرج رجل من ولدی في آخر الزمان أبيض اللون، مشرب بالحمرة، مبدح البطن، عريض الفخذين، عظيم مشاش المنكبين، بظهره شامتان: شامة علی لون جلده وشامة علی شبه شامة النبی (صلی الله علیه و آله)، له اسمان: اسم يخفی واسم يعلن، فأما الذي يخفی فأحمد وأما الذي يعلن فمحمد، إذا هز رايته أضاء لها ما بين المشرق والمغرب، ووضع يده علی رؤوس العباد فلا يبقی مؤمن إلا صار قلبه أشد من زبر الحديد، وأعطاه الله تعالی قوة أربعين رجلاً، ولا يبقی ميت إلا دخلت عليه تلك الفرحة (في قلبه) وهو في قبره، وهم يتزاورون في قبورهم، ويتباشرون بقيام القائم صلوات الله عليه).[۲۵۱]

علی بن احمد بن موسی (رضی الله عنه)، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از اسماعیل بن مالک، از محمد بن سنان، از ابی جارود زیاد بن منذر، از ابی جعفر محمد بن علی باقر، از پدرش، از جدش (علیهم السلام)، می‌فرمایند: امیر المؤمنین (علیه السلام) – بر منبر فرمودند –: (مردی از فرزندانم در آخر الزمان خروج می‌کند که چهره‌ای سفید، محاسنی سرخ، شکمی فراخ، ران‌هایی پهن، شانه‌هایی پهن دارد که بر پشتش دو خال است: خالی به رنگی پوستش و دیگری شبیه خال رسول الله (صلی الله علیه و آله) او دو نام دارد نامی پنهان و نامی آشکار، اما نام پنهان احمد و نام آشکار محمد است، هنگامی که درفش خود را به اهتزاز در آورد آنچه در مشرق و مغرب است روشن می‌گردد و دستش را بر سر بندگان می‌نهد و مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این که قلب

۲۵۱– کمال الدین وتمام النعمة – الشیخ الصدوق: ص ۶۵۳ معجم أحادیث امام مهدی (علیه السلام) – شیخ علی کورانی: ج ۴ ص ۴۱.

او از آهن هم سخت‌تر و محکم‌تر باشد و خداوند تعالی به او قدرت و نیروی چهل مرد را می‌دهد و هیچ مرده‌ای در قبر باقی نمی‌ماند مگر این که سرور و شادی وارد قلب و قبر او می‌شود و آنان به دیدار یکدیگر در قبرها می‌روند و قیام قائم (ع) را به یکدیگر بشارت می‌دهند).

وأخبرنا جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن علي بن الحسين، عن رجل – ذكر أنه من أهل قزوين لم يذكر اسمه – عن حبيب بن محمد بن يونس بن شاذان الصنعاني، قال: (دخلت إلى علي بن إبراهيم بن مهزيار الأهوازى فسألته عن آل أبي محمد (ع)، فقال: يا أخي، لقد سألت عن أمر عظيم، حججت عشرين حجة كلاً أطلب به عيان الإمام فلم أجد إلى ذلك سبيلاً، فبينا أنا ليلة نائم في مرقدى إذ رأيت قائلاً يقول: يا علي بن إبراهيم، قد أذن الله لي في الحج، فلم أعقل ليلتي حتى أصبحت، فأنا مفكر في أمري أرقب الموسم ليلي ونهاري. فلما كان وقت الموسم أصلحت أمري، وخرجت متوجهاً نحو المدينة، (... إلى قوله): فدخلت فإذا أنا به جالس قد اتشح ببردة واتزر بأخرى، وقد كسر بردته على عاتقه، وهو كأقحوانة أرجوان قد تكاثف عليها الندى، وأصابها ألم الهوى، وإذا هو كغصن بان أو قضيب ريحان، سمح سخي تقي نقي، ليس بالطويل الشامخ، ولا بالقصير اللازق، بل مربوع القامة، مدور الهامة، صلت الجبين، أزج الحاجبين، أقنى الأنف، سهل الخدين، على خده الأيمن خال، كأنه فتات مسك على رضراضة عنبر).[۲۵۲]

جماعتی از تلعکبری، از احمد بن علی الرازی، از علی بن حسین، از مردی – از اهل قزوین که نام او را ذکر نکرده – از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی، به ما خبر داده که می‌گوید: (بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از او در مورد آل ابی محمد (ع)، پرسیدم، او گفت: ای برادر همانا در مورد امر بزرگی پرسیدی، من بیست بار به حج رفتم که در هر بار رفتنم آرزوی دیدار امام (ع) را در سر می‌پروراندم اما هرگز ایشان را ندیدم تا این که شبی در بستر خود خوابیدم ناگهان در عالم رؤیا دیدم که ندایی به من خطاب کرد: ای علی بن ابراهیم آماده و مهیای سفر شو که امسال به مقصود و مراد خود می‌رسی، خداوند به من اذن حج را داد در حالی که شب و روز در فکرم بود که آیا بروم یا نروم، تا این که فصل

۲۵۲– الغیبة – شیخ طوسی: ص ۲۶۶ – ۲۶۳.

حج رسید و من راهی مکه شدم و از آنجا به سوی مدینه رفتم. تا آنجا که گفت: (وارد آنجا شدم طوری نشسته بودند، بردی پوشیده و ازاری بسته بود، و با بردی خود را پوشانده، و همانند گلی بنفش که شبنم روی آن را پوشانده، و باد آن را تکان می‌دهد، و او همانند شاخه‌ی شمشاد یا شاخه‌ی ریحان، بخشنده، کریم، اهل تقوا و نقی بود، قامتش نه زیاد بلند بود، و نه زیاد کوتاه بلکه چهارشانه، صورتی گرد، پیشانی صاف، ابروان به هم پیوسته، بینی بلند، گونه صاف، و بر گونه‌ی راستش خالی بود، همچون دانه‌ای مسک بر خُرده‌های عنبر).

أخبرنا علي بن أحمد، قال: حدثنا عبيد الله بن موسى العلوي، عن بعض رجاله، عن إبراهيم بن الحكم بن ظهير، عن إسماعيل بن عياش، عن الأعمش، عن أبي وائل، قال: (نظر أمير المؤمنين علي إلى الحسين عليه السلام فقال: إن ابني هذا سيد كما سماه رسول الله صلى الله عليه وآله سيداً، وسيخرج الله من صلبه رجلاً باسم نبيكم يشبهه في الخلق والخلق، يخرج على حين غفلة من الناس، وإماتة للحق، وإظهار للجور، والله لو لم يخرج لضربت عنقه، يفرح بخروجه أهل السماوات وسكآنها، وهو رجل أجلى الجبين، أقنى الأنف، ضخم البطن، أزيل الفخذين، بفخذه اليمنى شامة، أفلج الثنايا، ويملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً).[۲۵۳]

علی بن احمد، از عبید الله بن موسی علوی، از بعضی رجال، از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از اسماعیل بن عیاش، از اعمش، از ابی وائل، گوید: (امیر المؤمنین علی علیه السلام به حسین علیه السلام نگاه کردند و فرمودند: همانا این فرزندم سرور است همان‌طور که جدش رسول الله صلی الله علیه وآله او را سید و سرور نامیده و خداوند از صلب او مردی را خارج خواهد کرد که هم نام نبی شماست و شبیه‌ترین افراد در خلقت و فطرت به رسول الله صلی الله علیه وآله است، در هنگام غفلت و لهو و لعب مردم و مرگ حق و آشکار شدن ظلم و ستم بر آنان خروج خواهد کرد — به خدا قسم اگر خروج نمی‌کرد گردن او را می‌زدم — (اشاره به شدت اهمیت خروج او)، اهل آسمان‌ها و سکان آن با خروج او خوشحال می‌گردند و او مردی است پیشانی جلّی، بینی کشیده، شکمی فراخ و رانهایی پهن که در ران راست او خالی است و دندانهایی سفید، زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته است).

۲۵۳- کتاب الغیبة – محمد بن إبراهیم النعمانی: ص ۲۲۳ – ۲۲۲.

سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن إسماعيل بن أبان، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفي، قال: (سمعت أبا جعفر (ع) يقول: سأل عمر بن الخطاب أمير المؤمنين (ع) فقال: أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ فقال: أما اسمه فإن حبيبي شهد إلي أن لا أحدث باسمه حتى يبعثه الله. قال: فأخبرني عن صفته؟ قال: هو شاب مربوع، حسن الوجه، حسن الشعر، يسيل شعره على منكبيه، ونور وجهه يعلو سواد لحيته ورأسه، بأبي ابن خيرة الإماء).[۲۵٤]

سعد بن عبد الله، از محمد بن عيسى بن عبيد، از اسماعيل بن ابان، از عمرو بن شمر، از جابر الجعفي، می‌گويد: از أبا جعفر (ع) شنيدم كه فرمودند: (عمر بن خطاب از امير المؤمنين (ع) پرسيدند: مرا از اسم مهدی با خبر ساز؟ حضرت فرمودند: همانا حبيبم مرا قسم داده كه نام او را به كسی نگويم تا اين كه خداوند او را مبعوث سازد. عرض كرد: مرا از صفات او با خبر كنيد؟ فرمودند: او جوانی خوش اندام، با چهره‌ای زيبا و موهايی نرم و ريخته بر شانه‌هايش كه سياهی موها و محاسن او بر سپيدی چهره‌اش می‌افزايد، قسم به پدرم كه او از بهترين نسل است).

دوماً- صفات مهدی اول (ع):

حدثنا ابو سليمان أحمد بن هوذة، قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي، قال: حدثنا عبد الله بن حماد الأنصاري، قال: حدثنا عبد الله بن بكير، عن حمران بن أعين، قال: (قلت لأبي جعفر الباقر (ع): جعلت فداك، إني قد دخلت المدينة وفی حقوی هميان فيه ألف دينار، وقد أعطيت الله عهداً أنني أنفقها ببابك ديناراً ديناراً، أو تجيبني فيما أسألك عنه. فقال: يا حمران، سل تجب، ولا تنفقن دنانيرك. فقلت: سألتك بقرابتك من رسول الله أنت صاحب هذا الأمر والقائم به؟ قال: لا. قلت: فمن هو، بأبي أنت وأمي؟ فقال: ذاك المشرب حمرة، الغائر العينين، المشرف الحاجبين، العريض ما بين المنكبين، برأسه حزاز، وبوجهه أثر، رحم الله موسى).[۲۵۵]

ابو سليمان احمد بن هوذه، از ابراهيم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حماد انصاری، از عبد الله بن بكير، از حمران بن اعين، نقل می‌كند كه گفته است: (به ابی جعفر باقر (ع) عرض

۲۵٤- الغيبة – الشيخ الطوسی: ص ۴۷۰.

۲۵۵- كتاب الغيبة – محمد بن ابراهيم النعمانی: ص ۲۲۴ – ۲۲۳.

کردم: فدایتان شوم در هنگام ورودم به مدینه با خود هزار دینار آوردم و با خداوند عهد بستم که آنها را یکی یکی در راه او خرج کنم یا این که هر آنچه از شما پرسیدم، پاسخ شنوم. حضرت فرمودند: ای حمران بپرس که پاسخ می‌شنوی ان شاء الله و دنیارهایت را برای خود نگه دار. عرض کردم: شما را به قرابت و خویشاوندی با رسول الله ﷺ قسم می‌دهم، شما صاحب این امر و قائم به آن هستید؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایتان او کیست؟ فرمودند: او همان کسی است که محاسن سرخ، چشمانی درشت، پیشانی پهن، شانه‌هایی عریض دارد بر سرش شوره و بر چهره اثری دارد خداوند موسی را رحمت کند).

أحمد بن إدريس، عن علی بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل بن جميل، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر ﷺ، قال: (المهدی رجل من ولد فاطمة وهو رجل آدم).[۲۵۶]

احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر الجعفي، از ابی جعفر ﷺ نقل می‌کند که فرمودند: (مهدی، مردی از فرزند فاطمه و از نسل آدم می‌باشد).

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن المفضل وسعدان بن إسحاق بن سعيد وأحمد بن الحسين ومحمد بن أحمد بن الحسن القطواني، جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم الجواليقي، عن يزيد الكناسي، قال: سمعت أبا جعفر الباقر ﷺ يقول: (إن صاحب هذا الأمر فيه شبه من يوسف، ابن أمة سوداء، يصلح الله له أمره في ليلة).[۲۵۷]

احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین و محمد بن احمد بن حسن قطوانی، جمیعاً، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم جوالیقی، از یزید الکناسی، می‌گوید: از أبا جعفر الباقر ﷺ شنیدم که فرمودند: (همانا صاحب این امر شبیه حضرت یوسف ﷺ است، فرزندِ آن مادر سیه چرده که خداوند امرش را در یک شب آشکار می‌کند).

و اکنون بعد از این که دریافتیم مولودی از فرزند یازدهم امام علی ﷺ به دنیا می‌آید،

۲۵۶- الغيبة – الشيخ الطوسی: ص ۱۸۷.

۲۵۷- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۶۶.

یعنی از نسل امام مهدی (ع) می‌باشد، هم‌چنین در یافتیم که مهدی دیگری در آخر الزمان به دنیا می‌آید که امام باقر (ع) در روایتی مذکور در کتاب کمال الدین و تمام نعمه اثر شیخ صدوق ص ۳۳۰ بیان فرمودند و به وجود مهدیین بعد از امام مهدی (ع) پی بردیم و این که مهدی اول قبل از ظهور امام مهدی محمد بن حسن عسکری (ع) موجود است و با او (ع) در ارتباط می‌باشد؛ زیرا ایشان اولین ایمان آورنده به امام مهدی (ع) و نامش احمد می‌باشد و هم‌چنین دریافتیم کسی که در بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود نامش احمد است و احمد همان شخص مذکور در وصیت رسول الله (ص) می‌باشد و...، پس بعد از انطباق تمام روایات نتیجه می‌گیریم که این رایات در وصف سید احمد الحسن (ع) وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (ع) یاد شده‌اند.

اکنون به احتجاج امام رضا (ع) می‌پردازیم:

عن محمد بن الفضل، عن الرضا (ع) في حديث طويل: (إنه حضر فی البصرة في مجلس عظيم فيه جماعة من العلماء وفيه جاثليق النصارى ورأس الجالوت، فالتفت الرضا (ع) إلى الجاثليق وقال: هل دل الإنجيل على نبوة محمد؟ قال: لو دل الإنجيل على ذلك لما جحدناه، فقال (ع): أخبرنی عن السكتة التی لكم في السفر الثالث، فقال الجاثليق: اسم من أسماء الله لا يجوز لنا أن نظهره. قال الرضا (ع): فإن قررتك أنه اسم محمد وذكره وأقر عيسى به، وأنه بشر بنی إسرائيل بمحمد لتقر به ولا تنكره؟ قال الجاثليق: إن فعلت أقررت فإنی لا أرد الإنجيل ولا أجحد.

(... إلى قوله): فلما سمع الجاثليق ورأس الجالوت ذلك علما أن الرضا (ع) عالم بالتوراة والإنجيل، فقالا: والله قد أتى بما لا يمكننا رده ولا دفعه إلا بجحود التوراة والإنجيل والزبور، ولقد بشر به موسى وعيسى جميعاً ولكن لم يتقرر عندنا بالصحة أنه محمد هذا، فأما اسمه فمحمد فلا يجوز لنا أن نقر لكم بنبوته، ونحن شاكون أنه محمدكم أو غيره. فقال الرضا (ع): احتججتم بالشك، فهل بعث الله قبل أو بعد من ولد آدم إلى يومنا هذا نبياً اسمه محمد؟ أو تجدونه فی شيء من الكتب الذي أنزلها الله على جميع الأنبياء غير محمد؟ فأحجموا عن جوابه، وقالوا: لا يجوز لنا أن نقر لك بأن محمداً هو محمدكم؛ لأنا إن أقررنا لك بمحمد ووصيه وابنته وابنيها على ما ذكرتم

أدخلتمونا في الإسلام كرهاً).[۲۵۸]

محمد بن فضل از امام رضا ﷺ در حدیثی طولانی می‌گوید: (هنگامی که حضرت ﷺ در بصره در مجلس بزرگی از علما که در میان آنان، جاثلیق انصاری و رأس جالوت بودند، حاضر شدند پس به جاثلیق فرمودند: آیا انجیل بر نبوت محمد ﷺ دلالتی نیاورده است؟ گفت: اگر دلالت می‌آورد که ما منکر آن نمی‌شدیم؟ مرا در مورد "السکته" در سفر سوم که برای شماست خبر داده است، جاثلیق گفت: آن نامی از نام‌های خدا می‌باشد و بر ما جایز نیست که آن را آشکار کنیم. حضرت رضا فرمودند: اگر به شما بگویم، آن نام محمد ﷺ است که ذکر شده و عیسی ﷺ به آن اقرار کرده و در مورد محمد ﷺ به بنی‌اسرائیل بشارت داده، که به آن اقرار کنید و منکر آن نشوید؟ گفت: اگر چنین باشد اقرار می‌کنم و من انجیل را رد نمی‌کنم. (... تا آن‌جا که می‌گوید) و هنگامی که جاثلیق و رأس جالوت و دیگر علمای حاضر، سخنان امام رضا ﷺ را شنیدند، دریافتند که ایشان از همه به تورات و انجیل داناتر و عالم‌تر است پس گفتند: به خدا سوگند او چیزهایی را بر ما عرضه کرد که امکان رد و رفض آن وجود نداشت مگر با انکار و رد انجیل و تورات و زبور! موسی و عیسی ﷺ همگی به او اقرار کردند اما ما نمی‌تونیم به صحت آن اقرار کنیم که این محمد شما همان محمد مذکور در کتب است ما نمی‌تونیم این گونه اقرار کنیم و شک داریم که این محمد شما همان محمد است. حضرت فرمودند: با شک و تردید بر من احتجاج کردید، آیا خداوند قبل و بعد از خلقت آدم ﷺ تا این لحظه پیامبری را مبعوث کرده که نامش محمد است و خاتم انبیاء می‌باشد یا این که نامی غیر از نام محمد در کتبی که خداوند بر پیامبران نازل کرده، می‌یابید؟ پس در پاسخ درمانده شدند و گفتند بر ما جایز نیست اقرار کنیم که این محمد، محمد شماست و اگر ما در مورد محمد و وصی و دختر او و فرزندان او بر اساس آن‌چه که ذکر کردید، اقرار کنیم ما را با اکراه به دین اسلام وارد کردید).

و ما اکنون همانند احتجاج امام رضا ﷺ با کسی که به حقانیت سید احمد الحسن ﷺ شک دارد، احتجاج می‌کنیم و می‌گوییم آیا با شک احتجاج می‌کنید؟ آیا خداوند قبل و بعد از

۲۵۸- البحار – العلامة المجلسی: ج ۴۹ ص ۷۶.

خلقت آدم تا این لحظه وصی و رسولی مبعوث کرده که نامش احمد است و در کتب نامی غیر از نام احمد می‌یابید؟ با معرفت و شناخت به اینکه این امر را کسی جز صاحبش ادعا نمی‌کند همان‌طور که در سخن امام صادق (ع) در روایت آمده که فرمودند: این امر را کسی جز صاحبش ادعا نمی‌کند و هر کس مدعی آن شد خداوند عمر او را پایان می‌دهد.

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن يحيى أخي أديم، عن الوليد بن صبيح، قال: سمعت أبا عبد الله يقول: (إن هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره).[۲۵۹]

محمد بن یحیی، از أحمد بن محمد، از ابن سنان، از یحیی أخی أدیم، ازولید بن صبیح، گوید: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمودند: (این امر را کسی جز صاحبش ادعا نمی‌کند و هر کس مدعی آن شد خداوند عمر او را پایان می‌دهد).

روایاتی که به دیدارهای قائم (ع) اشاره می‌کنند:

أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن عبد الله بن جبلة، عن عبد الله بن المستنير، عن المفضل بن عمر، قال: (سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: إن لصاحب هذا الأمر غيبتين، إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، ويقول بعضهم: قتل، ويقول بعضهم: ذهب، حتى لا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير، لا يطلع على موضعه أحد من ولده ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره).[۲۶۰]

أحمد بن إدریس، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از عبد الله بن جبله، از عبد الله بن المستنیر، از مفضل بن عمر، می‌گوید: (از ابا عبد الله (ع) شنیدم که فرمودند: برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آن‌ها آن قدر طول می‌کشد که برخی می‌گویند، مرده است و برخی‌ها می‌گویند کشته شده، و برخی می‌گویند رفته است، سرانجام هیچ یک از اصحاب ایشان باقی نمی‌ماند جز یک نفر که از موضع ایشان آگاهی دارد و متولی امر ایشان می‌شود و کسی را با خبر نمی‌کند).

۲۵۹- الكافي – الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۳۷۳.

۲۶۰- الغيبة – الشيخ الطوسي: ص ۱۶۱-۱۶۰.

حدثنا محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن إسحاق بن عمار، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: (للقائم غيبتان: إحداهما قصيرة، والأخرى طويلة، الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته، والأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة مواليه في دينه).[۲۶۱]

محمد بن يعقوب، از محمد بن يحيى، از محمد بن الحسين، از الحسن بن محبوب، از إسحاق بن عمار، نقل می‌کند و می‌گوید: ابو عبد الله عليه السلام فرمودند: (برای قائم دوغیبت است، یکی کوتاه و یکی طولانی، در غیبت اول هیچ کس از مکان ایشان خبر ندارد جز خاص شیعه‌ی او و دیگری کسی از مکان ایشان خبر ندارد جز موالین خاص در دینش).

وحدثنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثني محمد بن علي التيملي، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، وحدثني غير واحد، عن منصور بن يونس بن بزرج، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: (يكون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشعاب - وأومئ بيده إلى ناحية ذي طوى - حتى إذا كان قبل خروجه أتى المولى الذي كان معه حتى يلقى بعض أصحابه، فيقول: كم أنتم هاهنا؟ فيقولون: نحو من أربعين رجلاً. فيقول: كيف أنتم لو رأيتم صاحبكم؟ فيقولون: والله لو ناوى بنا الجبال لناويناها معه، ثم يأتيهم من القابلة ويقول: أشيروا إلى رؤسائكم أو خياركم عشرة، فيشيرون له إليهم فينطلق بهم حتى يلقوا صاحبهم ويعدهم الليلة التي تليها).[۲۶۲]

أحمد بن محمد بن سعيد، از محمد بن علی التيملی، از محمد بن إسماعيل بن بزيع، واز غير واحد، ازمنصور بن يونس بن بزيع، از إسماعيل بن جابر، از أبی جعفر محمد بن علی عليه السلام نقل می‌کنند که حضرت عليه السلام فرمودند: (برای صاحب این امر غیبتی در این ناحیه‌هاست — حضرت بادست خویش به ناحیه‌ی ذی طوی اشاره می‌کنند — و قبل از خروجش مولایی که همراه ایشان بوده می‌آید، تا این که با برخی از اصحابش دیدار می‌کند، و می‌گوید: شما در

۲۶۱- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۷۵.

۲۶۲- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۸۸ – ۱۸۷.

این‌جا چند نفر هستید؟ می‌گویند: حدود چهل نفر. سپس می‌گوید: هنگامی که صاحبتان را ببینید چگونه خواهید؟ گفتند: به خدا سوگند اگر کوه‌ها مانع ما شوند، آن‌ها را متلاشی می‌کنیم. سپس به سوی آنان می‌آید و می‌گوید: ده نفر از خودتان را انتخاب کنید. پس ده نفر را انتخاب کرده و آنان را به دیدار صاحبشان می‌برد و شب بعد با آنان وعده‌ی دیدار می‌گذارد).

حدثنا محمد بن يعقوب، قال: حدثنا عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن علي بن أبى حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع) أنه قال: (لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة، ولا بد له في غيبته من عزلة، ونعم المنزل طيبة، وما بثلاثين من وحشة).[۲۶۳]

محمد بن یعقوب، از عده‌ای از دوستان، از احمد بن محمد، از حسن بن علی الوشاء، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از ابی عبد الله (ع) نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (برای صاحب این امر غیبتی است و در این غیبت وحشت و تنهایی است، چه خوب منزلی است و با وجود سی نفر تنهایی نخواهد بود).

حدثنا عبد الواحد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن رباح الزهري، قال: حدثنا أحمد بن علي الحميري، عن الحسن بن أيوب، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، عن رجل، عن أبي عبد الله (ع) أنه قال: (لا يقوم القائم حتى يقوم اثنا عشر رجلاً كلهم يجمع على قول إنهم قد رأوه فيكذبونهم).[۲۶۴]

عبد الواحد بن عبد الله، از أحمد بن محمد بن رباح الزهری، از أحمد بن علی الحمیری، از حسن بن أیوب، از عبد الکریم بن عمرو الخثعمی، از مردی، از أبی عبد الله (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (قائم (ع) قیام نمی‌کند تا این که دوازده نفر گرد هم آیند و بگویند ما ایشان را دیدیم پس مورد تکذیب قرار می‌گیرند).

۲۶۳- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۹۴.

۲۶۴- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۲۸۵، بشارة الإسلام: ص ۱۰۷.

توضیح شیخ کورانی در این مورد:[۲۶۵]

امام صادق ﷺ نیز می‌فرمایند: (قائم قیام نمی‌کند تا اینکه دوازده نفر گرد هم آیند و بگویند ما ایشان را دیدیم پس مورد تکذیب قرار می‌گیرند).

کورانی می‌گوید: بر اساس تعبیر حضرت ﷺ: آنان مردانی راستگو و صادق هستند و تکذیب مردم در مورد آن‌ها مایه‌ی تعجب می‌باشد و آشکار می‌شود که دیدار آنان با امام ﷺ در زمانی اتفاق می‌افتد که از دیده‌ها پنهان بوده اما بعد از آن ذکر و امر حضرت ﷺ آشکار می‌شود و بر اساس آن می‌توان گفت که حضرت ﷺ در آن دوره بصورت زمینه‌ساز و فرمانده‌ی قیام است.

در ذکر کسی که امام ﷺ را در غیبت کبری نزدیک به زمان دیده است.

گفتند (سخنانی از کلام مجلسی):[۲۶۶] نامه‌ای مشهور در مورد قصه‌ی جزیره‌ی خضراء در دریای سفید یافتم که دوست داشتم آن را در باب کسی که حضرت ﷺ را دیده و چیزهای غریبی که در آن جزیره است نقل کنم. در ص ۱۶۷:

(... اولین جمعه را همراه آنان نماز خواندم، دیدم سید نماز جمعه را دو رکعت نماز واجب خوانده پس هنگامی که نمازش به پایان رسید عرض کردم: دیدم شما دو رکعت نماز واجب خواندید؟ گفتند: آری زیرا شروط معلوم آن حاضر شده، و واجب گردیده است. پس پیش خود گفتم: شاید امام ﷺ حضور داشتند، در هنگام خلوت از او پرسیدم: آیا امام حضور داشتند؟ گفت: خیر، اما من نائب خاص ایشان هستم که امری از ایشان ﷺ به من دستور داده شد. عرض کردم: مولای من شما، ایشان را دیده‌اید؟ گفت: خیر پدرم ﷺ به من گفته است که سخنان ایشان را شنیدم اما هیچ کس را ندیدم، اما جدم هم ایشان را دیده و هم سخنان ایشان را شنیده است. عرض کردم: مولای من چرا این توفیق نصیب حال کسی جز او نشد؟ گفت: ای برادر خداوند فضل خود را بر هر یکی از بندگان که می‌خواهد عطا می‌کند (تا آن‌جا که گفت) و هرگز زمین را بدون حجت بر بندگان خویش رها نمی‌کند و همواره برای هر حجتی وصی است که امر ایشان را ابلاغ می‌کند.

۲۶۵- عصر ظهور-شیخ علی کورانی: چاپ اول: ص ۲۵۴ – ۲۵۳، چاپ هفتم: ص ۱۹۲.

۲۶۶- بحار – علامه مجلسی: ج ۵۲ ص ۱۶۸- ۱۵۹.

دیدار برخی از علماء با امام مهدی (ع):

المولى الكبير المعظم جمال الدين ابن الشيخ الأجل الأوحد الفقيه القارئ نجم الدين جعفر بن الزهيري، وقصته على لسانه هكذا: (إنى كنت مفلوجاً وعجز الأطباء عني، وقد أباتتنى جدتى تحت القبة (مقام صاحب الزمان في الحلة) وأن الحجة صاحب الزمان قال لي: قم بإذن الله تعالى. أعاننى على القيام، فقمت وزال عنى الفالج، وانطبق على الناس حتى كادوا يقتلوني، واخذوا ما كان على من الثياب تقطيعاً وتنتيفاً يتبركون فيها، وكسانى الناس من ثيابهم، ورحت الى البيت وليس بى أثر الفالج...).[۲۶۷]

مولای بزرگ و معظم جمال الدین ابن شیخ الاجل فقیه قاری نجم الدین جعفر بن زهیری می‌گوید: من فلج بودم و تمام پزشکان از من قطع امید کردند پس از آن مادربزرگم مرا در زیر گنبد (مقام صاحب الزمان) بیتوته کرد در آن هنگام امام حجت صاحب الزمان به من فرمودند: با حول و قدرت الهی برخیز! ایشان مرا در هنگام برخاستن یاری دادند پس برخاستم و ناتوانی از بدنم زایل گشت در این هنگام مردم فوج فوج بر سر من ریختند، نزدیک بود مرا بکشند، لباس‌هایم را تکه تکه کردند و برای تبرک بردند برخی از آنان تن برهنه‌ی مرا پوشاندند و من در کمال صحت و سلامت به سوی خانه بازگشتم).

حدثنى الأخ الصفى المذكور (علي رضا ابن العالم محمد النائيني)، عن المولى السلماسي رحمه الله، قال: (كنت حاضراً في محفل إفادته، فسأله رجل - سأل السيد فخر الشيعة العلامة السيد محمد مهدى الطباطبائى بحر العلوم قدس سره - عن إمكان رؤية الطلعة الغراء في الغيبة الكبرى، وكان بيده الآلة المعروفة لشرب الدخان المسمى‌عند العجم بغليان، فسكت عن جوابه وطأطأ رأسه، وخاطب نفسه بكلام خفى أسمعه فقال ما معناه: "ما أقول في جوابه؟ وقد ضمنى صلوات الله عليه إلى صدره، وورد أيضاً فى الخبر تكذيب مدعى الرؤية في أيام الغيبة" فكرر هذا الكلام).[۲۶۸]

برادر صفی مذکور (علی رضا بن عالم محمد نائینی از مولی سلماس رحمه الله نقل می‌کند که گفته است: در مکانی تفرج گاهی حضور داشتم – پس مردی از سید فخر شیعه علامه سید محمد مهدی طباطبایی بحرالعلوم قدس سره در مورد امکان دیدار امام مهدی (ع) در غیبت کبری

۲۶۷- النجم الثاقب – الميرزا النورى: ج ۲ ص ۲۲۳.

۲۶۸- بحار – علامه مجلسی: ج ۵۳ ص ۲۳۶، النجم الثاقب: ج ۲ ص ۲۸۶.

پرسیدم، در حالی که در دستش وسیله‌ای بود که با آن دود می‌کردند و در عجم به آن غلیان می‌گفتند، پس در پاسخش خاموش شد و سرش را تکان می‌داد و با خود می‌گفت: در پاسخ او چه بگویم؟ در حالی که حضرت (علیه السلام) مرا در آغوش گرفتند. و همچنین در خبر تکذیب مدعی دیدار در ایام غیبت آمده ولی این کلام را تکرار کرد).

وبهذا السند عن المولى المذكور (المولى السلماني)، قال: (صلينا مع جنابه في داخل حرم العسكريين (علیهما السلام)، فلما أراد النهوض من التشهد إلى الركعة الثالثة، عرضته حالة فوقف هنيئة ثم قام. ولما فرغنا تعجبنا كلنا، ولم نفهم ما كان وجهه، ولم يجترء أحد منا على السؤال عنه إلى أن أتينا المنزل، وأحضرت المائدة، فأشار إلى بعض السادة من أصحابنا أن أسأله منه، فقلت: لا وأنت أقرب منا، فالتفت (رحمه الله) إلي وقال: فيم تقاولون؟ قلت وكنت أجسر الناس عليه: إنهم يريدون الكشف عما عرض لكم في حال الصلاة، فقال: إن الحجة عجل الله تعالى فرجه، دخل الروضة للسلام على أبيه (علیه السلام)، فعرضني ما رأيتم من مشاهدة جماله الأنور إلى أن خرج منها).[۲۶۹]

مولی سلمانی در مورد ایشان می‌گوید: (همراه ایشان در حرم عسکریین (علیهما السلام) نماز خواندیم پس هنگامی که خواست از تشهد به رکعت سوم برخیزد حالتی بر ایشان عارض شد که او را منقلب کرد پس برخواست، هنگامی که نماز تمام شد همه‌ی ما تعجب کردیم و حالت وارده بر ایشان را درک نکردیم و هیچ کس از ما جرأت نداشت از او بپرسد تا این که به منزل رفتیم و سفره را آماده کردم پس ایشان به برخی حضرات از اصحاب ما گفتند هر کس سؤالی دارد بپرسد، عرض کردم خیر شما از ما مقرب‌تر هستید! ایشان به من توجه کرد و گفت: در مورد چه سخن می‌گویی؟ در حالی که دیگران را همراه خود ساختم، عرض کردم: همه می‌خواهند از حالی که در هنگام نماز بر شما عارض شد باخبر شوند؟ گفت: در آن هنگام حضرت حجت بن حسن (علیهما السلام) وارد روضه شدند و بر پدرشان (علیهما السلام) سلام کردند و آن‌چه شما در چهره‌ی من دیدید حاصل حیرت زدگی من از چهره‌ی نورانی ایشان (علیهما السلام) بود).

قال نضر الله وجهه (السيد محمد ابن العالم السيد هاشم بن مير شجعاعت علي الموسوى

۲۶۹- بحار – علامه مجلسی: ج ۵۳ ص ۲۳۷، النجم الثاقب: ج ۲ ص ۲۸۷.

الرضوی الجفی المعروف بالهندي): وأخبرنی الشيخ باقر المزبور (الشيخ باقر الكاظمي ابن الشيخ هادی الكاظمي)، عن السيد جعفر ابن السيد الجليل السيد باقر القزوينی الآتی ذكره، قال: (كنت أسير مع أبي إلى مسجد السهلة، فلما قاربناها قلت له: هذه الكلمات التی أسمعها من الناس أن من جاء إلى مسجد السهلة في أربعين أربعاء فإنه يرى المهدی (ع) أرى انها لا أصل لها. فالتفت إلى مغضباً وقال لي: و لم ذلك؟ لمحض أنك لم تره؟ أو كل شيء لم تره عيناك فلا أصل له؟ وأكثر من الكلام علی حتی ندمت علی ما قلت. ثم دخلنا معه المسجد، وكان خالياً من الناس، فلما قام في وسط المسجد ليصلی ركعتين للاستجارة أقبل رجل من ناحية مقام الحجة (ع) ومر بالسيد فسلم عليه وصافحه والتفت إلى السيد والدی وقال: فمن هذا؟ فقلت: أهو المهدی (ع)؟ فقال: فمن؟ فركضت أطلبه فلم أجده في داخل المسجد ولا في خارجه).[۲۷۰]

سید محمد بن عالم سید هاشم بن میر شجاعت علی موسوی رضوی جفی معروف به هندی از شیخ باقر کاظمی ابن شیخ هادی کاظمی از سید جعفر بن سید جلیل سید باقر قزوینی روایت می کند که گفته است: همراه پدرم به سوی مسجد سهله می‌رفتیم وقتی نزدیک آن شدیم به پدرم گفتم: این سخنانی که مردم می‌گویند اگر هر کس چهل مرتبه به سوی مسجد سهله بیاید امام مهدی (ع) را می‌بیند به نظر من حقیقتی ندارد! پدرم غضبناک به من نگاه کرد و گفت: چطور چون تو با چشم خود چیزی ندیدی یا این که چشم‌هایت آن را نمی‌بینند هیچ حقیقتی ندارد؟ پدرم آن‌قدر دلیل و برهان برایم آورد که از گفته‌ی خود پشیمان شدم. پس وارد مسجد شدیم، مسجد از جمعیت خالی بود هنگامی که پدرم وسط مسجد رفت دو رکعت نماز استجاره خواند مردی از سوی مقام حجت (ع) به سوی ما آمد به پدرم سلام کرد و دست داد، پدرم به من نگاه کرد و گفت: او کیست؟ گفتم: او مهدی است؟ گفت: آری من شتابان به دنبال ایشان رفتم تا ایشان ببینم اما هنگامی که بیرون مسجد رفتم کسی در آن‌جا نبود).

الشيخ الجليل أمين الإسلام فضل بن الحسن الطبرسی صاحب التفسير في كتاب كنوز النجاح، قال: (دعاء علمه صاحب الزمان عليه سلام الله الملك المنان، أبا الحسن محمد بن أحمد بن أبي الليث (رحمه الله) في بلدة بغداد، في مقابر قريش، وكان ابو الحسن قد هرب إلى مقابر قريش والتجأ إليه من خوف القتل فنجی منه ببركة هذا الدعاء. قال ابو الحسن المذكور: إنه علمنی أن أقول: (اللهم

۲۷۰- بحار – علامه مجلسی: ج ۵۳ ص ۲۴۵.

عظم البلاء، وبرح الخفاء، وانقطع الرجاء، وانكشف الغطاء، وضاقت الأرض، ومنعت السماء، وإليك يا رب المشتكى، وعليك المعول في الشدة والرخاء، اللهم فصل على محمد وآل محمد أولى الأمر الذين فرضت علينا طاعتهم، فعرفتنا بذلك منزلتهم، ففرج عنا بحقهم فرجاً عاجلاً كلمح البصر أو هو أقرب، يا محمد يا على اكفيانى فإنكما كافياي، وانصرانى فإنكما ناصراي، يا مولاى يا صاحب الزمان، الغوث الغوث [الغوث]، أدركني أدركني أدركني). قال الراوي: إنه عليه السلام عند قوله: "يا صاحب الزمان" كان يشير إلى صدره الشريف).[۲۷۱]

شیخ جلیل امین اسلام فضل بن حسن طبرسی صاحب تفسیر کتاب کنوز النجاح می‌گوید: (دعایی که صاحب زمان علیه سلام الله الملک المنان، به ابا الحسن محمد بن احمد بن ابی اللیث رحمه الله در شهر بغداد یاد داد، در مقابر قریش بود و ابو الحسن به سوی مقبر قریش گریزان شده و از هراس قتل به برکت خواندن و توسل به این دعا نجات یافت، ابو الحسن می‌گوید: ایشان علیهم السلام به من آموختند که بگویم: (خدایا بلاء عظیم گشته و درون آشکار شد و پرده از کارها برداشته شد و امید قطع شد و زمین تنگ شد و از ریزش رحمت آسمان جلوگیری شد، و تویی یاور. شکوه به سوی تو است و اعتماد و تکیه ما چه در سختی و چه در آسانی بر تو است، خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد آن زمامدارانی که پیروی‌شان را بر ما واجب کردی و بدین سبب مقام و منزلتشان را به ما شناساندی، به حق ایشان به ما گشایشی ده فوری و نزدیک مانند چشم بر هم زدن یا نزدیکتر؛ ای محمد ای علی ای علی ای محمد مرا کفایت کنید که شمایید کفایت کننده‌ام و مرا یاری کنید که شمایید یاور من، ای سرور ما ای صاحب الزمان فریاد فریاد فریاد، دریاب مرا دریاب مرا دریاب مرا). روای می‌گوید: حضرت علیه السلام هنگامی که فرمودند: یا صاحب الزمان دست خویش را بر سینه‌ی خود قرار دادند و به خود اشاره کردند).

حدثني العالم الفاضل الصالح الورع في الدين الآميرزا حسين اللاهيجى المجاور للمشهد الغروى أيده الله، وهو من الصلحاء الأتقياء، والثقة الثبت عند العلماء، قال: (حدثنى العالم الصفي المولى زين العابدين السلماسى المتقدم ذكره قدس سره أن السيد الجليل بحر العلوم أعلى الله مقامه ورد يوماً فى

۲۷۱- البحار – العلامة المجلسى: ج ۵۳ ص ۲۷۵.

حرم أمير المؤمنين عليه آلاف التحية والسلام، فجعل يترنم بهذا المصرع: چه خوش است صوت قرآن * ز تو دل ربا شنيدن. فسئل رحمه الله عن سبب قراءته هذا المصرع، فقال: لما وردت في الحرم المطهر رأيت الحجة (علیه السلام) جالساً عند الرأس يقرأ القرآن بصوت عال، فلما سمعت صوته قرأت المصرع المزبور، ولما وردت الحرم ترك قراءة القرآن، وخرج من الحرم الشريف).[۲۷۲]

عالم فاضل، صالح، پرهیزگار در دین میرزا حسین لاهیجی اهل مشهد که یکی از صالحان و اهل تقوا و ثقه‌ای که نزد علما ثابت شده بود، گفت: عالم پاکدل مولی زین العابدین سلماسی ذکر می‌کند که سید جلیل بحر العلوم خداوند مقام او را بلند کند می‌گوید: روزی وارد حرم امیر المؤمنین هزاران سلام و درود بر ایشان باد، شدند پس این بیت شعر را می‌خواند: «چه خوش است صوت قرآن * ز تو دل ربا شنیدن». از او درباره‌ی علت خواندن این بیت پرسیده شد، گفتند: هنگامی که وارد حرم مطهر شدم، حضرت حجت (علیه السلام) را دیدم که بر سر امیر المؤمنین (علیه السلام) قرآن را با صوت زیبا تلاوت می‌کردند پس هنگامی که صدای ایشان را شنیدم آن مصرع (بیت مزبور را خواندم) هنگامی که وارد حرم شدم ایشان قرائت را پایان داده و از آن‌جا خارج شدند).

و هر کس خواهان مطالعه بیشتر است به کتاب نجم الثاقب اثر میرزا نوری مراجعه کند که در آن صدها داستان لقاء و دیدار با امام مهدی (علیه السلام) در غیب کبری را نقل کرده است و هم‌چنین به کتاب الجنه الماوی نیز مراجعه کند که این دو کتاب برای طالب حق کفایت می‌کنند.

سید شهید صدر در کتاب خود[۲۷۳] گفتند: در جهان - برای تصور فکری امامت مهدی (علیه السلام)- تعداد زیادی از مردم امام مهدی (علیه السلام) را با شخصیت خود حضرت، او را می‌شناسند و نیازی به وجود معجزه برای شناسایی او ندارند؛ چرا که آن‌ها او را در خلال غیبت چندین بار دیدند، و آن‌ها از افراد درجه اول هستند و بعضی از افراد مخلصین از درجه دوم اند... و آن‌ها برای مردم وسیله ارتباط بودند - به شکلی یا به روشی دیگر- در زمان غیبت اوست، و آن‌ها

۲۷۲- بحار - علامه مجلسی: ج ۵۳ ص ۳۰۲.

۲۷۳- تاریخ بعد از ظهور ص ۲۳۴.

با نفس خودشان برای ما.

امام مهدی (علیه السلام) قبل از قیام خویش رسولی به سوی مردم می‌فرستند:

کلام کورانی در مورد نفس زکیه: [۲۷٤]

(... و أبرز ما تذكره (الروايات) أنه (عليه السلام) يرسل شاباً من أصحابه و أرحامه في الرابع و العشرين أو الثالث والعشرين من ذي الحجة، أى قبل ظهوره بخمسة عشر ليلة لكى يلقى بيانه على أهل مكة. ولكنه ما أن يقف فى الحرم بعد الصلاة، ويقرأ عليهم رسالة الإمام المهدى (عليه السلام)، أو فقرات منها، حتى يثبوا إليه ويقتلوه بوحشية داخل المسجد الحرام بين الركن والمقام. ويكون لشهادته المفجعة أثر في الأرض وفي السماء!

(... إلى قوله:) وأخبار شهادة هذا الشاب الزكى في مكة، متعددة في مصادر الفريقين، وكثيرة في مصادرنا الشيعية. وهي تسميه الغلام، والنفس الزكية، ويذكر بعضها أن اسمه محمد بن الحسن. فعن أمير المؤمنين (عليه السلام)، قال: (ألا أخبركم بآخر ملك بني فلان؟ قلنا: بلى يا أمير المؤمنين. قال: قتل نفس حرام، في بلد حرام، عن قوم من قريش. والذي فلق الحبة وبرأ النسمة مالهم ملك بعده غير خمسة عشر ليلة. قلنا: هل قبل هذا من شيء أو بعده؟ فقال: صيحة في شهر رمضان، تفزع اليقظان، وتوقظ النائم، وتخرج الفتاة من خدرها)). [۲۷۵]

(... و در روایات ذکر شده که حضرت (علیه السلام) جوانی از اصحاب و خویشاوندان خویش را در بیست و سوم یا بیست و چهارم ذی حجه می‌فرستد یا به عبارت دیگر ۱۵ شب قبل از قیام ایشان، تا بیانات حضرت (علیه السلام) را به اهل مکه ابلاغ کند امام هنگامی که در حرم می‌ایستد و نماز می‌خواند و بعد از نماز نامه‌ی امام مهدی (علیه السلام) یا قسمت‌هایی از آن را بر مردم می‌خواند ناگهان به سوی او وحشیانه حمله ور شده و او را در مسجد الحرام به قتل می‌رسانند و بین رکن و مقام خون او را می‌ریزند و بر اثر شهادت فجیع این فرستاده، نشانه‌ای در آسمان پدیدار می‌شود.

۲۷٤- عصر ظهور – شیخ علی کورانی: چاپ اول: ص ۲۷۹ – ۲۷۸، چاپ هفتم: ص ۲۱۹ – ۲۱۷.

۲۷۵- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۴.

(... تا آن‌جا که می‌گوید) در مصادر دو گروه و بیشترین شواهد در مصادر ما شیعیان در مورد شهادت این جوان زکی در مکه آمده است که از او به عنوان غلام و نفس زکیه و در برخی جاها ذکر شده که نام او محمد بن حسن است. امیر المؤمنین (ع) می‌فرمایند: (آیا می‌خواهید شما را از آخرین ملک بن فلان آگاه کنم؟ گفتند: آری. فرمودند: کشتن نفسی حرام در سرزمین حرام توسط قومی از قریش قسم به کسی که دانه را شکافت و ریشه را از آن دواند، مملکت آنان تا پانزده شب دیگر بعد از این حادثه باقی نخواهد ماند. عرض کردیم: یا امیر المؤمنین آیا قبل و بعد از آن نیز حادثه‌ای است؟ فرمودند: آری صیحه‌ای در ماه رمضان که خوابیده را بیدار، نشسته را بر می‌خیزاند و دختر را از حرمش خارج می‌کند)).

(... وفي رواية طويلة مرفوعة إلى أبي بصير عن الإمام الباقر (ع) قال: (يقول القائم لأصحابه: يا قوم، إن أهل مكة لا يريدونني، ولكني مرسل إليهم لأحتج عليهم بما ينبغي لمثلي أن يحتج عليهم. فيدعو رجلا من أصحابه فيقول له: امض إلى أهل مكة فقل: يا أهل مكة، أنا رسول فلان إليكم، وهو يقول لكم: إنا أهل بيت الرحمة، ومعدن الرسالة والخلافة، ونحن ذرية محمد وسلالة النبيين، وإنا قد ظلمنا واضطهدنا وقهرنا، وابتز منا حقنا منذ قبض نبينا إلى يومنا هذا، فنحن نستنصركم فانصرونا. فإذا تكلم الفتى بهذا الكلام، أتوا إليه فذبحوه بين الركن والمقام، وهي النفس الزكية. فإذا بلغ ذلك الإمام قال لأصحابه: ألا (أما) أخبرتكم أن أهل مكة لا يردوننا. فلا يدعونه حتى يخرج...).[۲۷۶]

(... روایتی طولانی از ابی بصیر از امام باقر (ع) آمده است که حضرت فرمودند: قائم (ع) به اصحاب خویش می‌فرمایند: (ای قوم اهل مکه مرا نمی‌خواهند اما من به سوی آنان فرستاده شدم تا به آنان چنان احتجاجی کنم که هرگز کسی مانند آن احتجاج نکرده است پس مردی از اصحاب خویش را می‌خواند و به او می‌فرماید: به سوی اهل مکه برو و بگو: ای اهل مکه من فرستاده‌ی فلان به سوی شما هستم و او به شما می‌گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم و ما ذریه‌ی محمد (ص) و سلاله انبیاء هستیم همانا از زمانی که جدم وفات یافته تا به امروز ما مورد ظلم و ستم، هتک حرمت قرار گرفته‌ایم و همواره ما را از

۲۷۶- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۷.

حق خود عزل کرده و حق ما را غصب کردند، ما هستیم که شما را پیروز می‌گردانیم پس ما را یاری کنید پس هنگامی که جوان این سخنان را می‌گوید قوم بر او حمله ور شده و بین رکن و مقام سرش را از بدنش جدا می‌کنند، او نفس زکیه است، پس هنگامی که خبر به امام ﷺ می‌رسد به اصحاب خویش می‌فرماید: به شما نگفته‌ام که اهل مکه ما را نمی‌خواهند، پس او را استجابت نمی‌کنند تا این که خروج می‌کند).

عصر الظهور – الشیخ علی الکورانی: [۲۷۷]

در آن گفت: (... و باید به این نکته توجه کرد که بسیار به دور است، اصحاب خاص او ﷺ حرم و مکه در آن جو تروریستی که روایات ذکر کردند آزاد کنند، و چیزی که کفایت می‌کند این است که بدانیم حادثه‌ی قتل نفس زکیه دو هفته قبل از ظهور امام ﷺ تنها بخاطر این است که او گفته "من رسولی از سوی امام مهدی ﷺ هستم" و سخنان حضرت را به آنان ابلاغ می‌کند و این‌چنین امام مهدی ﷺ در دوران غیبت از اسبابی که خداوند برای او ﷺ قرار داده استفاده می‌کند و با به کاربردن این اسباب طبیعی امکان القای خطبه‌ی کامل حضرت مُیسَر می‌شود، سپس اصحاب خویش را به حرم شریف سیطره می‌دهد سپس بر مکه آن هم بواسطه‌ی صدها یا هزاران تن از انصار یمانیون، ایرانیان و حجازیان و نیز عده‌ای از اهلی مکه که در روایت ذکر شده‌اند و با او بیعت می‌کنند.

و این امر دلالت می‌کند که جمع شدن این عده‌ی وسیع همان‌طور که کورانی ذکر کرده، نیازمند زمان طولانی است و روایات ذکر کرده‌اند که عدد اصحاب ده هزار و ۳۱۳ تن می‌باشند و طبیعی است که پانزده روز برای مبارزه با شبهاتی که از سوی علمای ضلالت و گمراهی که بر مردم مسلط شده‌اند و آنان را از امامشان دور ساخته، کفایت نمی‌کند. پس نتیجه می‌گیریم که امام برای جمع کردن انصار خویش به زمان طولانی نیاز دارد پس خود امام ظهور کرده و در صدد جمع انصاری که در رکاب ایشان مبارزه می‌کنند، برمی‌آید پس به این معناست که حضرت با جمع انصار و یا عده‌ای از آنان دیدار می‌کنند یا ممکن است رسولی به سوی آنان بفرستد و این رسول واسطه بین امام و انصار می‌باشند و این رسول است که مدت

۲۷۷– و دیگر کلام او در کتاب چاپ اول: ص ۲۸۵، چاپ هفتم: ص ۲۲۵.

طولانی با حضرت دیدار داشته و ایشان را به مقام و مأموریت مهم و خطیر انتخاب می‌کنند و این رسول اولین انصار ایشان و اولین ایمان آورنده‌گان به ایشان است و همه‌ی این امور به دیدار او با امام مهدی (ع) قبل از ظهور در سال‌های طولای دلالت می‌کند.

روایات بسیاری از اهل بیت (ع) تأکید داشتند که مُمَهِد و زمینه‌سازی قبل از خروج امام مهدی (ع) وجود دارد که انصار حضرت را جمع کرده و زمینه را برای خروج حضرتش مهیا می‌سازد.

سخنان او در مرد مصر و نقش آن در عصر ظهور می‌گوید:[۲۷۸] (احادیث ملاحم که در مورد مصر آمده بسیارند (تا آن‌جا که می‌گوید): از قرار معلوم کشته شدن حاکم مصر با روایتی که در مورد مرد مصری صاحب انقلاب که قبل سفیانی خروج می‌کند، ارتباط دارد. در بحار ج ۵۲ ص ۲۱۰ می‌گوید: قبل از سفیانی مصری و یمانی خروج می‌کنند. و این مصری می‌تواند امیر اُمرا یا فرمانده‌ی لشکر مذکور در مصر باشد که در روایت درباره‌ی او می‌گوید و امیر اُمرا در مصر قیام کرده و اعلان جنگ می‌کند و لشکرهای خود را مجهز می‌کند و هم‌چنین در روایت دیگر ذکر شده که او قبل از ورد نیروهای غربی به مصر به سوی آل محمد (ع)دعوت می‌کند، و اهلی غرب به سوی مصر خروج می‌کنند) و مرد مصری و امیر اُمرا و کسی که به سوی آل محمد (ع) دعوت می‌کند سه شخص می‌باشند نه یک شخص.

و این برهه‌ی زمانی قبل از خروج امام مهدی (ع) است پس کسی که قبل از امام مهدی (ع) خروج می‌کند و به سوی آل محمد (ع) دعوت می‌کند و دعوت به آل محمد (ع) یعنی دعوت به امام مهدی (ع) است؛ زیرا امام مهدی (ع) به کسی نیاز دارد که قبل از ظهورش به سوی او دعوت کند و روایات ثابت کردند کسی که قبل از ظهور به سوی امام مهدی (ع) دعوت می‌کند، یمانی موعود است و این موضوع درمورد یمانی به طور واضح در عبارت روایت: (به سوی صاحبتان دعوت می‌کند).

در سخنانی طولانی در مورد یمانی می‌گوید:[۲۷۹]

احتمال دارد که پرچم یمانی، پرچم هدایت در اسلام جهانی باشد و عدم مراعات آن برای

۲۷۸- در کتاب عصر ظهور: چاپ اول ص ۱۵۰-۱۴۹، چاپ هفتم ص ۱۲۰- ۱۱۹.

۲۷۹- هم‌چنین درکتاب عصر ظهور: چاپ اول ص ۱۴۸-۱۴۷و چاپ هفتم ص ۱۱۸-۱۱۷.

عناوین ثانویه کثیری و مفاهیم و معادلات معاصر قائمه که انقلاب اسلامی ایران به آن معتقد است و مراعات آن واجب است.

اما علت اصلی اهمیت انقلاب یمانی در بر افراشتن پرچم هدایت می‌تواند این باشد که او مورد توجه امام مهدی (علیه السلام) و به طور مستقیم با او (علیه السلام) ارتباط دارد، و آن جزیی از حرکت و انقلاب حضرت (علیه السلام) می‌باشد. و به این معنی است که یمانی به دیدار امام مهدی (علیه السلام) مشرف شده و اوامر را از ایشان می‌گیرند. و بسیاری از این احادیث در مورد انقلاب یمانیون تنها در مدح یک شخصیت اصلی آن هم یمانی فرمانده‌ی این حرکت می‌باشد و او "به سوی حق و به سوی صاحبتان دعوت می‌کند" و نیز "بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سر پیچی کند و هر کس چنین کرد از اهل آتش است" (تا آن‌جا که کورانی می‌گوید) و این تأییدی است که انقلاب یمانی به حرکت و ظهور امام مهدی (علیه السلام) نسبت به انقلاب ایرانیان ممهد بسیار نزدیک است و اگر فرض کنیم که یمانی قبل از سفیانی خروج کرده باشد یا این که یمانی دیگری موجود است که برای یمانی موعود زمینه‌سازی می‌کند.

و نیز احتمال وجود یمانیون متعدد وجود دارد که ممکن است دومین آنان یمانی موعود باشد. و روایات دیگر دلالت می‌کند بر این که خروج یمانی موعود با خروج سفیانی مقارنت دارد یعنی در سال ظهور مهدی (علیه السلام) است. اما روایت صحیح السند دیگر را در می‌یابیم که امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: (قبل از سفیانی، مصری و یمانی خروج می‌کنند) و بر اساس آن ممکن است این یمانی اول مُمَهدی برای یمانی دوم (موعود) باشد همان‌طور که مردی از قم وعده‌ای دیگر در مشرق برای خراسانی و شعیب برای این دو موعود زمینه‌سازی می‌کند. اما زمان خروج این یمانی اول را روایات شریفه محدود کردند که او قبل از سفیانی خروج می‌کند (تا آن‌جا که می‌گوید): احتمال می‌رود شخصی که قبل از سفیانی ظهور می‌کند، ممهد و زمینه‌ساز برای یمانی موعود باشد.

در آن: نسبت به آن‌چه شیخ کورانی در این عبارت ذکر کرده (حتی اگر فرض کنیم که یمانی قبل از سفیانی خروج کرده یا یمانی دیگری باشند). آری روایتی است که ذکر می‌کند یک یمانی قبل از سفیانی موجود است، اما یمانی موعود ممکن است همراه خروج سفیانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز باشد، اما این به معنای آن نیست که خروج آن یمانی از خروج یمانی موعود پیشی گرفته باشد؛ زیرا روایت می‌گوید: قبل از سفیانی، مصری و یمانی

خروج می‌کنند و روایت هرگز ذکر نکرده که این یمانی قبل از یمانی موعود ظهور می‌کند. بلکه گفته خروج او قبل از خروج سفیانی است، نه قبل از ظهور یمانی موعود، علاوه بر آن خروج معنی ظهور را نمی‌دهد بلکه خروج یعنی جنگ و کشتار می‌باشد و تأکیداً سفیانی قبل از خروجش (کشتار) ظهور کرده و این یعنی خروج او آغاز ظهورش نیست؛ زیرا ظهور مقدم بر خروج است و ظهور زمینه‌سازی برای خروج (قتال) است و هیچ خروجی نیست مگر با ظهور، پس روایت بیان کرده که مقصود از خروج قتال و جنگ است نه ظهور.

امام باقر (ع) در ذکر یمانی می‌فرمایند: (... تا این که خراسانی و سفیانی خروج می‌کنند که این از مشرق و آن از مغرب، همانند دو اسب افسار گسیخته بر کوفه یکی از این طرف و دیگری از آن طرف با هم سبقت می‌کنند، تا این که هلاک بنی‌فلان بر دستشان انجام می‌گیرد و هیچ یک از آنان باقی نمی‌ماند...). در کلام امام باقر (ع) در می‌یابیم که آنان به سوی کوفه رهسپار می‌شوند و همان‌طور که می‌فرمایند: هلاک بنی‌فلان به دستشان می‌انجامد و نیز فرمودند: هیچ یک از آنان باقی نمی‌ماند. از کلام امام (ع) می‌توان دریافت که در آن‌جا جنگ سختی در گرفته و امام (ع) با لفظ خروج به آن اشاره کرده‌اند نه ظهور.

اما نسبت به سخن کورانی که می‌گوید: یمانی دیگری برای یمانی موعود زمینه‌سازی می‌کند اگر مقصود او مهیا کردن مردم باشد پس یعنی یمانی موعود، ظهور کرده و یمانی دیگری با ایشان دیدار داشته و در صدد تمهید برای ایشان برآمده است، همان‌طور که این رَوَند و طریقه‌ی یمانی موعود در آماده‌سازی انصار امام مهدی (ع) می‌باشد و به این معنی است که ایشان با امام مهدی (ع) دیدار داشته و امام (ع) ایشان را امر به تمهید و زمینه‌سازی کرده است، پس اگر یمانی دیگری با یمانی موعود دیدار داشته و چنین دستوری گرفته در این حالت، این به معنای تمهید برای یمانی موعود نیست بلکه به معنای نصرت و یاری ایشان است پس یمانی موعود ممهد برای امام مهدی (ع) پس در این حالت تمهید و زمینه سازی برای امام مهدی (ع) است نه یمانی موعود! زیرا ظهور یمانی موعود و برافراشته شدن پرچم او به معنی ظهور امام مهدی (ع) می‌باشد همان‌طور که خودِ شیخ ذکر کرده که ارتباط یمانی موعود، ارتباط عمیقی بوده و تمهید این یمانی برای یمانی موعود، همه برای امام مهدی (ع) است.

اما اگر مقصود شیخ این باشد که یمانی دیگری برای یمانی موعود در برابر امام مهدی (ع)

زمینه‌سازی می‌کند یعنی واسطه‌ای بین امام مهدی (علیه السلام) و یمانی موعود باشد این امر مضحک است؛ زیرا خودِ یمانی موعود به دیدار امام مهدی (علیه السلام) مشرف می‌شود و این را خود شیخ می‌داند که هیچ داعی بین او (یمانی موعود) و امام (علیه السلام) نیست و اگر یمانی دیگری با امام مهدی (علیه السلام) دیداری نداشته پس چگونه می‌تواند واسطه شود؟ و عکس قضیه صحیح است و یمانی موعود خود واسطه‌ی بین امام مهدی (علیه السلام) و انصار ایشان می‌باشد و در بین انصار یمانی دیگر وجود دارد؛ زیرا یمانی موعود که با امام مهدی (علیه السلام) در زمان ظهور ایشان ارتباط دارد یکی است و ایشان اولین ناصر و یاور امام مهدی (علیه السلام) و اولین ایمان آورنده به ایشان می‌باشد و همه‌ی این امور دلالت می‌کنند که ظهور یمانی موعود بعد از ظهور یمانی دیگر است بر اساس آن هیچ مدعی نیست؛ زیرا این یمانی موعود است که برای حضرت (علیه السلام) زمینه‌سازی می‌کند و قول کورانی که یمانی دیگر برای یمانی موعود زمینه‌سازی می‌کند امری غیر صحیح است و بی‌معنی می‌باشد.

و همچنین روایات دیگری وجود دارند که ارتباط با امام مهدی (علیه السلام) را ارتباطی مستقیم تبیین می‌کنند و همه‌ی آن روایات به این نکته تأکید می‌کنند مباشر و مشاور امام مهدی (علیه السلام) تنها و فقط یمانی موعود می‌باشد که صاحب وصیت است.

روایاتی که در مورد مشاور و زمینه‌ساز برای امام مهدی (علیه السلام) قبل از ظهور دلالت می‌کنند:

۱- أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن عبد الله بن جبلة، عن عبد الله بن المستنير، عن المفضل بن عمر، قال: سمعت أبا عبد الله (علیه السلام) يقول: (إن لصاحب هذا الأمر غيبتين إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، ويقول بعضهم: قتل، ويقول بعضهم: ذهب، حتى لا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير لا يطلع على موضعه أحد من ولده ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره).[۲۸۰]

احمد بن ادریس، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از عبد الله بن جبله، از عبد الله بن

۲۸۰- الغيبة – الشيخ الطوسي: ص ۱۶۲-۱۶۱.

مستنیر، از مفضل بن عمر می‌گوید: از ابا عبد الله (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمایند: (برای صاحب این امر دو غیبت است یکی آن‌قدر طول می‌کشد که برخی می‌گویند: کشته شده و برخی می‌گویند: مرده و برخی می‌گویند: رفته است، سرانجام هیچ‌یک از اصحابش باقی نمی‌مانند و از موضع او کسی آگاهی ندارد جز آن فرزند و ولی‌ای که امر ایشان را به دست می‌گیرد).

روایت می‌گوید: که آن‌جا شخصی واحد باقی می‌ماند که از موضع امام (علیه السلام) آگاهی دارد و با ایشان ملاقات می‌کند و متولی امر ایشان می‌شود پس به این معنی است که او اولین مقربین به امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد، پس اطاعت از امر ایشان یعنی اطاعت از امر امام مهدی (علیه السلام) است.

۲- أحمد بن محمد الكوفي، عن جعفر بن عبد الله المحمدي، عن أبي روح فرج بن قرة، عن جعفر بن عبد الله، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (خطب أمير المؤمنين (علیه السلام) بالمدينة فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي وآله ثم قال: أما بعد، فإن الله تبارك وتعالى لم يقصم جبارى دهر إلا من بعد تمهيل ورخاء، و لم يجبر كسر عظم من الأمم إلا بعد أزل وبلاء، (... إلى أن قال (علیه السلام)): ولعمرى أن لو قد ذاب ما فى أيديهم لدنا التمحيص للجزاء، وقرب الوعد، وانقضت المدة، وبدا لكم النجم ذو الذنب من قبل المشرق، ولاح لكم القمر المنير، فإذا كان ذلك فراجعوا التوبة، واعلموا أنكم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرسول (صلی الله علیه و آله)، فتداويتم من العمى‌والصم والبكم، وكفيتم مؤونة الطلب والتعسف، ونبذتم الثقل الفادح عن الأعناق، ولا يبعد الله إلا من أبي وظلم واعتسف وأخذ ما ليس له "وسيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون).[۲۸۱]

احمد بن محمد کوفی، از جعفر بن عبد الله المحمدی، از ابی روح فرج بن قره، از جعفر بن عبد الله، از مسعده بن صدقه، از ابی عبد الله (علیه السلام)، نقل می‌کند که حضرت فرمودند: امیر المؤمنین (علیه السلام) در مدینه خطبه‌ای خواندند (... پس حمد و ستایش پروردگار و درود بر نبی خاتم (صلی الله علیه و آله)، فرمودند: اما بعد... خداوند تبارک و تعالی هرگز جبار را مورد غضب قرار نمی‌دهد مگر بعد از دادن مهلت و فراخی به او و هرگز استخوان شکسته‌ی امت را ترمیم نمی‌کند مگر بعد از نزول بلا و مصائب (تا آن‌جا که فرمودند (علیه السلام)) به جانم قسم اگر آن‌چه که در دستشان

۲۸۱- کافی – شیخ الکلینی: ج ۸ ص ۶۶ – ۶۳.

از بین برود تمحیص و جدا کردن اجزاء نزد ماست، وعده نزدیک است، و مدت پایان یافته و برای شما ستارگانی دنباله‌دار از سوی مشرق در آمدند و ماه در خشان بر شما تابید پس بعد از آن به توبه روی آورید و بدانید اگر تابع و پیرو کسی که از سوی مشرق آمده باشید شما را بر سیره‌ی رسول الله ﷺ سیر می‌دهد، پس در آن حال است که شما از هر کوری و کری و لالی شفا می‌دهد و آمال و آرزوهایتان به پایان می‌رسد و آن بار سنگین بر گردن‌های خود را بر زمین می‌گذارید و کسی که ظلم و ستم کند و آن چیزی که حق او نیست را غصب کند، مورد رحمت خداوند قرار نخواهد گرفت و کسانی که ظلم کردند بزودی خواهند دانست که به چه ظلمی گرفتار خواهند شد).

در این روایت امام علی علیه السلام شیعه را امر می‌کند که در هنگام نزدیکی وعده و ظهور و پایان مهلت ستمگران به توبه مراجعه کنند و نیز امر می‌کنند که سالک و تابع کسی که از مشرق قبل از امام مهدی علیه السلام می‌آید، باشند.

۳- (... ثم يخرج الله على السفياني من أهل المشرق وزير المهدي، فيستخلص من السفياني ما أخذ، ثم ينهزم السفياني إلى الشام فيقصده المهدى فيذبحه عند عتبة بيت المقدس كما تذبح الشاة ويغنمه ومن معه من أخواله الذين هم جنده من بنى كلب).[۲۸۲]

(... سپس خداوند وزیر مهدی از سوی مشرق، را بر سفیانی خروج می‌دهد و آنچه را که سفیانی غصب کرده، باز پس می‌گیرد، سپس سفیانی به سوی شام می‌گریزد و مهدی علیه السلام به دنبال او رفته و در کنار دَربِ بیت المقدس سر از تن او جدا می‌کند همان‌گونه که گوسفند را س رمی‌برند). خبر به وضوح بیان می‌کند که وزیر امام مهدی علیه السلام محمد بن الحسن علیه السلام حضور داشته و اطاعت از ایشان واجب است و این امر قبل از ظهور امام می‌باشد؛ زیرا سفیانی از نشانه‌های قبل از ظهور امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام می‌باشد.

۴- أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، قال: حدثنى أحمد بن يوسف بن يعقوب ابو

۲۸۲- شرح إحقاق الحق – سید مرعشی: ج ۲۹ ص ۶۲۰، معجم أحادیث امام مهدی علیه السلام – شیخ علی کورانی: ج ۱ ص ۲۹۵.

الحسن الجعفی من کتابه، قال: حدثنا إسماعیل بن مهران، قال: حدثنا الحسن بن علی بن أبي حمزة، عن أبیه ووهیب بن حفص، عن أبي بصیر، عن أبي جعفر محمد بن علی (ع)، في خبر طویل (... إلی أن قال (ع)): (خروج السفیاني والیماني والخراساني في سنة واحدة، في شهر واحد، في یوم واحد، نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً، فیکون البأس من کل وجه، ویل لمن ناواهم، ولیس في الرایات رایة أهدی من رایة الیماني، هی رایة هدی؛ لأنه یدعو إلی صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم، وإذا خرج الیمانی فانهض إلیه فإن رایته رایة هدی، ولا یحل لمسلم أن یلتوی علیه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه یدعو إلی الحق وإلی طریق مستقیم).[۲۸۳]

الإمام الباقر (ع) في هذه الروایة یؤکد علی إتباع الیمانی ویبین رایة الیمانی بانها أهدی الرایات وإن الملتوی علیه من أهل النار.

احمد بن محمد بن سعید بن عقدة، از احمد بن یوسف بن یعقوب ابو الحسن الجعفی از کتابش، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و وهیب بن حفص، از ابی بصیر، از ابی جعفر محمد بن علی (ع)، در خبری طولانی:(... تا آن‌جا که فرمودند (ع): (خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز است و نظام آن‌ها همانند ترتیب دانه‌های تسبیح است که یکدیگر را دنبال می‌کنند، و ظلم و ستم در همه‌جا منتشر می‌شود وای به حال کسی که در مقابل آنان قرار گیرد، و در میان پرچم‌ها هیچ پرچمی هدایت‌گرتر از پرچم یمانی نیست، آن پرچم هدایت است؛ زیرا او به سوی صاحبتان دعوت می‌کند. پس هنگامی که یمانی خروج کرد فروش سلاح بر مردم و هر مسلمانی حرام می‌گردد و هنگامی که یمانی خروج کرد به سوی او برخیزید؛ زیرا پرچم او پرچم هدایت است، جایز نیست مسلمانی از او سرپیچی کند و هر کس این کار را کرد از اهل دوزخ است؛ زیرا او به سوی حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند).

امام باقر (ع) در این روایت بر وجوب پیروی از یمانی تأکید می‌کند که پرچم یمانی، پرچم هدایت است و سرپیچی کننده از او از اهل دوزخ و جهنم است.

۲۸۳- کتاب الغیبة – محمد بن إبراهیم النعمانی: ص ۲۶۵ – ۲۶۲.

۵- فضل بن شاذان، از معمر بن خلاد، از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند: (گویا پرچم‌های سبز رنگی را می‌بینم که از مصر بر افراشته شده و به سوی شامات حرکت می‌کنند و به فرزند صاحب وصایا داده می‌شوند (با او بیعت می‌کنند)).[۲۸٤]

تعلیق و شرح شیخ ناظم عقیلی:

دلالت این روایت بسیار آشکار است که قبل از قیام امام مهدی علیه السلام پرچم‌ها به سوی فرزند صاحب وصایا هدایت می‌شوند و صاحب وصایا همان وارث ائمه معصومین علیهم السلام و خاتم کسی که وصیت به ایشان واگذار شده و ایشان امام محمد بن حسن عسگری علیه السلام صاحب الزمان و مستحفظ از آل محمد علیهم السلام می‌باشد و روایت می‌گوید: که در پرچم‌ها به سوی فرزند صاحب وصایا یعنی به سوی سید احمد الحسن فرزند امام مهدی علیه السلام هدایت می‌شند.

در نتیجه:

همه‌ی روایات به یک شخصیت معین اشاره می‌کنند، در روایت اول کسی که متولی امر امام مهدی علیه السلام می‌شود، یک شخصیت واحد است و در روایت دوم امیر المؤمنین علیه السلام به پیروی و تبعیت از طالع مشرق که یک مرد معین است، امر می‌کند و در روایت سوم: وزیر امام مهدی علیه السلام که مُتِصَدی امر ایشان می‌شود، نیز یک شخصیت واحد است و روایت چهارم نیز امام باقر علیه السلام امر می‌کند که یمانی موعود فرمودند که مباشر و مشاور امام می‌باشند را اطاعت کنیم و ایشان نیز یک شخصیت واحد است و در روایت پنجم امام رضا علیه السلام فرزند صاحب وصایا را یاد می‌کنند که او نیز یک شخصیت واحد است و پرچم‌ها به سوی او هدایت می‌شوند. آیا عاقلانه است که ائمه علیهم السلام به پیروی از ولّی که امر امام علیه السلام را به دست می‌گیرد، امر کنند در حالی که اطاعت از یک شخصیت به معنای ترک و نپذیرفتن شخصیت دیگر است؟

یک بار پیروی از طالع مشرق، بار دیگر پیروی از وزیر امام مهدی علیه السلام و بار دیگر تبعیت

۲۸٤- ارشاد مفید: ص ۳۷۶، بشارت اسلام: ص ۱۵۸، معجم أحادیث امام مهدی علیه السلام تألیف کورانی: ج ۴ ص ۱۶۸.

از یمانی و بار دیگر تبعیت از فرزند صاحب وصایا همه‌ی آن نام‌ها بر یک شخص معین دلالت می‌کنند. آیا این امری است که مردم را در حیرت و سرگردانی قرار داده و به سوی جهنم می‌برد و پناه می‌بریم به خدا. اگر تو پیرو مولایی شوی که امر امام را به دست گرفته و طالع مشرق را رها کنی این کار جایز نیست و اگر دو شخص را پیروی کرده و فرزند صاحب وصایا را ترک کنی این کار هم جایز نیست؛ زیرا پرچم‌ها به سوی او هدایت می‌شوند و اگر هر سه را پیروی کنی و وزیر مهدی را ترک کنی این کار هم جایز نیست، اگر همه را پیروی کنی و یمانی را ترک کردی این کار هم جایز نیست؛ زیرا سرپیچی از او آتش و دوزخ را به دنبال دارد چرا که پرچم او پرچم هدایت است.

در این حالت مولایی که امر امام(ع) را به دست گرفته و طالع مشرق و وزیر امام و فرزند صاحب وصایا و هر کس که پیرو آنان است و پناه می‌بریم به خدا که همگی از اهل دوزخ باشند، بعد از این که از یمانی سر پیچی کردند. پس همه‌ی این نام‌ها و القاب بر کسی غیر از یمانی اطلاق نمی‌شوند و فقط خاص او هستند، یمانی همان کسی است که متولی امر امام می‌شود و او طالع مشرق و فرزند صاحب وصایا و هم‌چنین وزیر مهدی (ع) می‌باشد و بخصوص این که یمانی کسی است که بر سفیانی خروج می‌کند؛ زیرا خروج سفیانی و یمانی در یک سال یک ماه و در یک روز است و این امر تأکید می‌کند که یمانی همان زیر امام مهدی (ع) می‌باشد و نکته‌ی دیگری است که حائز اهمیت می‌باشد؛ هنگامی که ائمه (ع) به پیروی از کسی که متولی امر امام شده، دعوت و امر می‌کنند در آن روایت اثری از طالع مشرقی که اطاعت از او را واجب ساخته‌اند نیست و هم‌چنین وزیر مهدی و نیز یمانی چگونه ائمه (ع) به پیروی از طالع مشرق، فرزند صاحب وصایا و... و... سفارش می‌کنند در حالی که بیان کرده‌اند سرپیچی کننده از یمانی از اهل آتش است؟ جز این که تمام این شخصیات بر یک شخص تطبیق داده شده باشند و اگر تمام این شخصیات در یک روایت جمع شده‌اند، امکان آن نبوده و کسی گمان نکند که اهل بیت (ع) در توضیح اهتمام نداشته و سستی ورزیدند و حاشاهم. و ان شاء الله بیان خواهد شد که روایات گذشته، روایات آینده را تعریف و تشریح می‌دهند و حقیقتی را که مخفی بوده، آشکار خواهند کرد و آن هویت مردی است که به مدت هشت ماه با شمشیر حکومت می‌کند.

عن قرقارة، عن نصر بن الليث المروزي، عن ابن طلحة الجحدري، قال: حدثنا عبد الله بن لهيعة، عن أبى زرعة، عن أبي عبد الله بن رزين، عن عمار بن ياسر أنه قال: (إن دولة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان، ولها إمارات، فإذا رأيتم فالزموا الأرض وكفوا حتى تجئ إماراتها. فإذا استثارت عليكم الروم والترك، وجهزت الجيوش، ومات خليفتكم الذي يجمع الأموال، واستخلف بعده رجل صحيح، فيخلع بعد سنين من بيعته، ويأتى هلاك ملكهم من حيث بدأ ويتخالف الترك والروم، وتكثر الحروب في الأرض، وينادى مناد من سور دمشق: ويل لأهل الأرض من شر قد اقترب، ويخسف بغربى مسجدها حتى يخر حائطها، ويظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك، رجل أبقع، ورجل أصهب، ورجل من أهل بيت أبى سفيان يخرج في كلب، ويحضر الناس بدمشق، ويخرج أهل الغرب إلى مصر، فإذا دخلوا فتلك إمارة السفياني، ويخرج قبل ذلك من يدعو لآل محمد عليهم السلام...).[۲۸۵] هذه الرواية تذكر خروج رجل يدعو لآل محمد عليهم السلام، والرواية الآتية تذكره بأنه من أهل البيت عليهم الصلاة والسلام.

قرقاره، از نصر بن ليث مروزى، از ابن طلحه جحدرى، از عبد الله بن لهيعه، از ابى زرعه، از ابى عبد الله بن رزين، از عمار بن ياسر روايت مى‌كند كه گفته است: (براى دولت اهل بيت پيامبرتان در آخر الزمان نشانه‌هايى است پس هنگامى كه ديدى در كمين باشيد، و بنشينيد تا اين كه نشانه‌هاى آن به سوى شما بيايد، پس هنگامى كه روم و ترک بر شما چيره شدند و لشكرها مجهز و آماده شدند و خليفه‌ى شما كه اموال را جمع مى‌كند بميرد، و بعد از او مردى درستكار خلافت كند، بعد از بيعت سال‌ها از حكومت بر كنار مى‌شود و هلاكى حكومتشان همان‌گونه كه آغاز شد، پايان مى‌يابد و ترک و روم با هم اختلاف مى‌يابند و جنگ و خونريزى بر زمين گسترش مى‌يابد و منادى از سور دمشق ندا مى‌دهد: واى بر حال اهل زمين از شرى كه نزديک است و زمين آن فرو مى‌رود و ديوار قسمت غرب مسجد آن خراب شده و ديوارهايش فرو مى‌ريزند و سه نفر در شام ظهور مى‌كنند كه هر كدام طالب حكومت هستند مردى ابلق و مردى قرمز و مردى از اهل بيت ابى‌سفيان كه از كلب خارج مى‌شود و مردم در دمشق آماده مى‌شوند و اهل غرب روانه‌ى مصر شده پس هنگامى كه وارد إماره سفيانى شوند قبل از آن مردى خروج مى‌كند كه به سوى آل محمد عليهم السلام دعوت مى‌كند...).

۲۸۵- الغيبة – شيخ طوسى: ص ۴۶۳، بحار – علامه مجلسى: ج ۵۲ ص ۲۰۸.

این روایت خروج مردی را ذکر می‌کند که به سوی آل محمد (ع) دعوت می‌کند و ایشان از اهل بیت (ع) می‌باشد.

(... فانظروا أهل بیت نبیکم، فإن لبدوا فالبدوا، وإن استنصروکم فانصروهم، فلیفرجن الله الفتنة برجل منا أهل البیت، بأبی ابن خیرة الإماء، لا یعطیهم إلا السیف هرجاً هرجاً، موضوعاً علی عاتقه ثمانیة أشهر، حتی تقول قریش: لو کان هذا من ولد فاطمة لرحمنا، یغریه الله ببنی أمیة حتی یجعلهم حطاماً ورفاتاً، ملعونین أینما ثقفوا أخذوا وقتلوا تقتیلاً. سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلاً).[۲۸۶]

في هذه الرواية يذكر أمير المؤمنين (ع) بأن الله يفرج الفتنة برجل من أهل البيت يضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر.

(... به اهل بیت پیامبرتان توجه کنید اگر پنهان شدند، پنهان شوید، اگر شما را یاری دادند، شما نیز آنان را یاری دهید و خداوند قبل از فتنه، به وسیله‌ی مردی از اهل بیت ما فرج و گشایش قرار می‌دهد، پدرم به فدایش به آنان چیزی جز شمشیر نمی‌دهد و به مدت هشت ماه بر روی شانه‌اش قرار می‌دهد و قریش می‌گویند: اگر او فرزند فاطمه بود به ما رحم می‌کرد، خداوند او را بر بنی‌امیه مسلط می‌کند و آنان را نیست و نابو د می‌کند و آن ملعونان [بنی‌امیه] هرجا که می‌رفتند، قتل و کشتار به راه می‌انداتند و غارت می‌کردند. این سنت الهی است که قبل از آن هم جریان داشته و هرگز در سنت الهی تبدیل نمی‌یابی).

در این روایت امیر المؤمنین (ع) ذکر می‌کنند که خداوند قبل از فتنه، به وسیله‌ی مردی از اهل بیت گشایش و فرج حاصل می‌گردد که به مدت هشت ماه شمشیر را بر روی شانه‌اش قرار می‌دهد.

خطبه‌ی امیر المؤمنین (ع) در باب بر حذر شدن از فتنه‌ها:

أبان، عن سلیم بن قیس، قال: (صعد أمیر المؤمنین (ع) المنبر، فحمد الله وأثنی علیه (... إلی أن قال (ع)): انظروا أهل بیت نبیکم، فإن لبدوا فالبدوا، وإن استنصروکم فانصروهم تنصروا وتعذروا، فإنهم لن یخرجوکم من هدی ولن یدعوکم إلی ردی، ولا تسبقوهم بالتقدم فیصرعکم

۲۸۶- بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۲۱.

البلاء وتشمت بكم الأعداء. يفرج الله عن الفتن بالإمام المهدى عليه السلام. قال: فما يكون بعد ذلك يا أمير المؤمنين؟ قال عليه السلام: يفرج الله البلاء برجل من بيتى كانفراج الأديم من بيته. ثم يرفعون إلى من يسومهم خسفاً، ويسقيهم بكأس مصبرة ولا يعطيهم ولا يقبل منهم إلا السيف، هرجاً هرجاً، يحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر، حتى تود قريش بالدنيا وما فيها أن يرونى مقاماً واحداً فأعطيهم وآخذ منهم بعض ما قد منعونى وأقبل منهم بعض ما يرد عليهم حتى يقولوا: (ما هذا من قريش، لو كان هذا من قريش ومن ولد فاطمة لرحمنا)، يغريه الله ببنى أمية فيجعلهم تحت قدميه ويطحنهم طحن الرحى. (ملعونين أينما ثقفوا أخذوا وقتلوا تقتيلاً، سنة الله فى الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً).[۲۸۷]

ابان، از سليم بن قيس می‌گويد: امير المؤمنين عليه السلام بر منبر نشستند و پس از حمد ثنای خداوند فرمودند: (به اهل بيت پيامبرتان توجه كنيد اگر پنهان شدند، پنهان شويد، اگر شما را ياری دادند، شما نيز آنان را ياری دهيد و عذر خواهی كنيد؛ زيرا آنان هرگز شما را از هدايت خارج نمی‌كنند و به كارهای زشت دعوت نمی‌كنند و در پيش رفتن از آنان سبقت نگيريد؛ زيرا گرفتار بلاها می‌شويد و دشمنان شما را شماتت می‌كنند تا اينكه خداوند در فتنه‌ها به وسيله‌ی مردی از ما اهل بيت فرج و گشايش قرار می‌دهد. گفته شد: يا امير المؤمنين بعد از آن‌چه می‌شود؟ فرمودند: خداوند به وسيله‌ی مردی از ما اهل بيت فرج و گشايش قرار می‌دهد، همانند گشايش آسمان و زمين از خانه‌اش پيداست. سپس نسبت به كسی كه خسوفی در بردارد می‌ايستند، و شربت تلخ به آن‌ها می‌چشاند و به آنان چيزی جز شمشير نمی‌دهد و چيزی جز شمشير نمی‌گيرد و به مدت هشت ماه شمشير را بر شانه قرار می‌دهد و اهل قريش تمام دنيا را به من می‌دهند تا مقام مرا به من نشان دهند پس آن‌چه را از من منع كرده می‌گيرم و آن‌چه را برای خودشان بوده به آنان می‌دهم و می‌گويند: او از قريش نيست اگر از قريش و فرزند فاطمه بود به ما رحم می‌كرد، خداوند او را بر بنی‌اميه مسلط می‌كند و آنان را زير پای خود درهم می‌كوبد مانندسنگ آسياب. (زيرا آن ملعونان هرجا كه می‌رفتند قتل و كشتار به راه می‌انداختند و اين سنت الهی در پيشينيان است و هرگز در سنت الهی تغيير و تحريف نمی‌يابی).

اين روايت، موضوع روايت قبل را تأييد كرده و تفسير بيشتری می‌كند بعد از اين كه امام

۲۸۷- كتاب سليم بن قيس – تحقيق محمد باقر الأنصارى: ص ۲۵۹ – ۲۵۶.

(ع) به ذکر فتنه‌هایی که قبل از فرج امام مهدی (ع) می‌پردازند می‌فرمایند: (و خداوند قبل از فتنه‌ها فرجی به وسیله‌ی امام مهدی (ع) قرار می‌دهد، مردی پرسید بعد از فتنه‌ها و قبل از امام مهدی (ع) چه می‌شود؟ بعد از آن‌چه خواهد شد یا امیر المؤمنین یعنی بعد از فتنه‌ها و قبل از فرج به وسیله امام مهدی (ع) چه می‌شود؟ امام فرمودند: خداوند در بلاها را به وسیله‌ی مردی از اهل بیتم فرجی قرار می‌دهد، و این مرد از نشانه‌های ظهور مهدی (ع) می‌باشد همان‌طور که در روایات گذشته ذکر شد و روایت دیگر آن را تأیید خواهد کرد.

وحدثنا علی بن أحمد، عن عبید الله بن موسی، عن عبد الله بن جبلة، عن الحسن بن أبي حمزة، عن أبي بصیر، قال: (سمعت أبا جعفر الباقر (ع) یقول: في صاحب هذا الأمر سنة من أربعة أنبیاء: سنة من موسی، وسنة من عیسی، وسنة من یوسف، وسنة من محمد (ص). فقلت: ما سنة موسی؟ قال: خائف یترقب. قلت: وما سنة عیسی؟ فقال: یقال فیه ما قیل في عیسی. قلت: فما سنة یوسف؟ قال: السجن والغیبة. قلت: وما سنة محمد؟ قال: إذا قام سار بسیرة رسول الله إلا أنه یبین آثار محمد، ویضع السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر هرجاً مرجاً حتی یرضی الله. قلت: فکیف یعلم رضاء الله؟ قال: یلقی الله في قلبه الرحمة).[۲۸۸]

علی بن احمد، از عبید الله بن موسی، از عبد الله بن جبله، از الحسن بن ابی حمزه، از ابی بصیر، می‌گوید: (از ابا جعفر الباقر (ع) شنیدم که فرمودند: (در صاحب این امر چهار سنت از چهار تن از انبیای الهی است: سنتی از موسی (ع)، سنتی از عیسی (ع)، سنتی از یوسف (ع) و سنتی از محمد (ص). گفتم: سنت موسی (ع) چیست؟ فرمودند: هراسان و همواره تحت تعقیب است. عرض کردم: سنت عیسی (ع) چیست؟ فرمودند: در مورد او سخنانی گفته می‌شود، که در مورد عیسی (ع) گفته شد و عرض کردم: سنت یوسف (ع) چیست؟ فرمودند: زندان و غیبت. عرض کردم: سنت محمد (ص) چیست؟ فرمودند: هنگامی که قیام می‌کند با سیرت و سنت محمد (ص) قیام می‌کند؛ زیرا آثار محمد (ص) را آشکار می‌سازد و به مدت هشت ماه شمشیر را بالای شانه‌اش قرار می‌دهد تا خداوند راضی گردد. عرض کردم: چگونه می‌فهمد که خداوند راضی گشته؟ فرمودند: زمانی که خداوند قلب او را آکنده از

۲۸۸- کتاب غیبت – محمد بن إبراهیم نعمانی: ص ۱۶۸-۱۶۷.

رحم می کند).

در این روایت تأکید می‌شود کسی که به مدت هشت ماه شمشیر را بر شانه قرار می‌دهد امام مهدی ﷺ نیست، بلکه شخص دیگری است؛ زیرا در او سنتی از سنت یوسف ﷺ است و او زندانی می‌شود و انطباق این روایت بر امام مهدی ﷺ ممکن نیست؛ زیرا امام مهدی ﷺ نه تسلیم می‌شود و نه زندانی شده و از زمان آغاز امامت غایب گشتند و روایت بیان می کند کسی که در او سنتی از یوسف ﷺ است و آن سنت زندان است صاحب این امر می‌باشد و همچنین کلمه‌ی صاحب امر در این روایت به معنای این نیست که امام مهدی ﷺ است و نمی‌توان آن را بر امام مهدی ﷺ انطباق داد، در روایت دیگر می‌خوانیم.

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن المفضل وسعدان بن إسحاق بن سعيد وأحمد بن الحسين ومحمد بن أحمد بن الحسن القطواني، جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم الجواليقي، عن يزيد الكناسي، قال: سمعت أبا جعفر الباقر ﷺ يقول: (إن صاحب هذا الأمر فيه شبه من يوسف، ابن أمة سوداء، يصلح الله له أمره في ليلة).[۲۸۹]

این روایت به وضوح آشکار می‌سازد که این صفات با امام مهدی ﷺ هم‌خوانی ندارند، زیرا مادر امام مهدی (نرگس) سیه چرده نمی‌باشد.

احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین و محمد بن احمد بن حسن قطوانی، جمیعاً، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم جوالیقی، از یزید کناسی، می‌گوید: از ابا جعفر باقر ﷺ شنیدم که فرمودند: (صاحب این امر سنتی از یوسف دارد، فرزند آن مادر سیه چرده که خداوند امر او را در یک شب آشکار می‌سازد).

این روایت بوضوح عدم انطباق خود را بر امام مهدی ﷺ بیان می‌کند؛ زیرا مادر امام مهدی ﷺ (نرجس خاتون) سپید پوست است در حالی که مادر صاحب این امر سیه چرده است.

و روایت دیگر نیز به عدم انطباق آن بر امام مهدی ﷺ دلالت می‌کند.

۲۸۹- کتاب غیبت – محمد بن إبراهیم نعمانی: ص ۱۶۶، معجم أحادیث امام مهدی ﷺ تألیف کورانی: ج ۳ ص ۲۳۹.

حدثنا أبي (رض)، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثني حمدان بن منصور، عن سعد بن محمد، عن عيسى الخشاب، قال: (قلت للحسين بن علي (ع): أنت صاحب هذا الأمر؟ قال: لا، ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد، الموتور بأبيه، المكنى بعمه، يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر).[۲۹۰] وهذه الرواية أيضاً تذكر بأن صاحب الأمر هو الذي يضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر، وهو أيضاً ليس الإمام المهدي محمد بن الحسن؛ لأن الإمام المهدى (ع) يكنى بأبى القاسم، وليس هناك عم للإمام المهدى يسمى بالقاسم.

پدرم (رض)، از محمد بن يحيى العطار، از جعفر بن محمد بن مالک، از حمدان بن منصور، از سعد بن محمد، از عيسى خشاب، می‌گويد: به حسين بن على (ع) عرض كردم: شما صاحب اين امر هستيد؟ فرمودند: خير اما صاحب اين امر همان مطرود، فرارى و خونخواه پدرش و هم كنيه‌ى عمويش كه به مدت هشت ماه با شمشير را بالاى شانه قرار مى‌دهد).

و همچنين اين روايت ذكر مى‌كند كه صاحب امر كسى است كه شمشير را به مدت هشت ماه بر شانه قرار مى‌دهد و به وضوح آشكار مى‌شود كه مقصود امام مهدى (ع) نيست؛ زيرا كنيه‌ى امام مهدى (ع) ابا القاسم است و عمويى بنام ابا القاسم ندارد.

و روايت ديگر توضيحى براى تمام روايات است.

حدثنا نعيم، حدثنا عبد الله بن مروان، عن الهيثم بن عبد الرحمن، حدثني من سمع علياً (ع) يقول: (إذا بعث السفياني إلى المهدى جيشاً فخسف بهم بالبيداء، وبلغ ذلك أهل الشام، قالوا لخليفتهم: قد خرج المهدى فبايعه وادخل في طاعته وإلا قتلناك، فيرسل إليه بالبيعة، ويسير المهدي حتى ينزل بيت المقدس، وتنقل إليه الخزائن، وتدخل العرب والعجم وأهل الحرب والروم وغيرهم في طاعته من غير قتال حتى تبنى المساجد بالقسطنطينية وما دونها، ويخرج قبله رجل من أهل بيته بأهل الشرق، ويحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر، يقتل ويمثل ويتوجه إلى بيت المقدس، فلا يبلغه حتى يموت).[۲۹۱]

نعيم، از عبد الله بن مروان، از هيثم بن عبد الرحمن، از كسى كه شنيده امير المؤمنين (ع)

۲۹۰- كمال الدين وتمام النعمة – الشيخ الصدوق: ص ۳۱۸.

۲۹۱- الملاحم والفتن – السيد ابن طاووس: ص ۱۳۹.

می‌فرمایند، نقل کرده: از حضرت شنیدم که فرمودند: هنگامی که سفیانی لشکری به دنبال مهدی می‌فرست در صحرایی فرو می‌روند و همه به هلاکت می‌رسند هنگامی که خبرش به اهل شام می‌رسد آنان به خلیفه‌ی خود می‌گویند: مهدی خروج کرده با او بیعت کن و به اطاعت از او درآید در غیر اینصورت تو را خواهیم کشت. پس او به دنبال مهدی برای بیعت می‌فرستد و مهدی به سوی او می‌رود تا این که در بیت المقدس فرود می‌آید، پس تمام خزائن به ایشان داده می‌شود و عرب و عجم و اهل حرب و روم و... بدون هیچ جنگ و خونریزی به اطاعت از ایشان در می‌آیند و مساجدی در قسطنطیه و... بنا می‌شوند و قبل از او مردی از اهل بیتش از سوی مشرق خروج می‌کند و به مدت هشت ماه شمشیر را بالای شانه اش قرار می‌دهد، آن قدر می‌کشد و می‌کشد تا به بیت المقدس برسد و رسیدن به آنجا با قتل وکشتار بسیاری مُیسر خواهد شد).

این روایت توضیح بسیاری را داده و درآن آمده است کسی که به مدت هشت ماه شمشیر را برشانه اش قرار می‌دهد، اومردی است که قبل از امام مهدی علیه السلام خروج می‌کند و او از اهل بیت امام محمد بن حسن عسگری علیه السلام است؛ زیرا می‌فرمایند: (مردی از اهل بیتش) پس اهل بیت امام مهدی علیه السلام نمی‌تواند خود امام مهدی علیه السلام باشد بلکه مقصود ذریه او می‌باشد.

همان‌طوری که شیخ کورانی درکتاب خود تحت عنوان ممهدون ص ۱۱۰ براین امر تأکید می‌کند:

عن أمیر المؤمنین علیه السلام أنه قال: (... یخرج رجل قبل المهدی من أهل بیته من المشرق، یحمل السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر، یقتل ویقتل ویتوجه إلی بیت المقدس فلا یبلغه حتی یموت).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: (... مردی قبل از مهدی، از اهل بیتش از سوی مشرق خروج می‌کند و به مدت هشت ماه شمشیررابرشانه اش قرارمی‌دهد، آن قدر می‌کشد ومی‌کشد تا این که به بیت المقدس می‌رسد پس به آنجا نمی‌رسد مگربا قتل وکشتار فراوان).

پس بار دیگر آشکار شد کسی که به مدت هشت ماه شمشیر را برشانه اش قرار می‌دهد امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه مردی از اهل بیتش است که از سوی مشرق خروج کرده بود. و از خلال روایات دریافتیم که ایشان صاحب امر است و نیز ثابت شد که مقصود از صاحب امر در بیشتر روایات امام مهدی علیه السلام نیست، به برخی از روایاتی که شخص مورد نظر را در

جمیع روایات تبین می‌کنند اشاره خواهیم کرد، ایشان قبل از ظهور امام مهدی (علیه السلام) حکومت می‌کنند براساس این فرموده که در حکم او رشوه گیری نیست. سپس امام مهدی (علیه السلام) (آن میان اندام) می‌آیند.

عن أبی بصیر، عن الإمام الصادق (علیه السلام)، قال: (یا أبا محمد، لیس تری أمة محمد فرجاً أبداً ما دام لولد بنی فلان ملك حتی ینقرض ملکهم. فإذا انقرض ملکهم أتاح الله لأمة محمد برجل منا أهل البیت، یشیر (یسیر) بالتقی، ویعمل بالهدی، ولا یأخذ فی حکمه الرشا. والله إنی لأعرفه باسمه واسم أبیه. ثم یأتینا الغلیظ القصرة، ذو الخال والشامتین، القائد العادل، الحافظ لما استودع، یملؤها عدلاً وقسطاً کما ملاها الفجار ظلماً وجوراً).[۲۹۲]

از ابی بصیر، به نقل از امام صادق (علیه السلام)، که می‌فرمایند: (ای ابو محمد مادامی‌که برای فرزند بنی فلان حکومت است هرگز برای امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرجی نمی‌بینی تا اینکه ملک و حکومت آنان به پایان برسد. پس هنگامی که ملک و حکومت آنان به پایان رسید خداوند مردی از ما اهل بیت را بر امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می‌کند که با تقوا و عمل خیر و هدایت، سیر می‌کند و در حکمش رشوه گیری نیست. به خدا سوگند من نام او و نام پدرش را می‌شناسم. سپس بعد از او آن میان اندام و دارنده‌ی دو خال بزرگ و دو خال سیاه، آن فرمانده‌ی عادل، حافظ اماناتی که به او سپرده شده می‌آید، زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم وستم گشته).

شیخ کورانی در شرح این روایت می‌گوید: حدیث بر این دلالت می‌کند که سیدی از ذریه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) است که قبل از ظهور امام مهدی (علیه السلام) حکومت می‌کند و زمینه را برای خروج حضرت آماده می‌کند و مردم را به سوی تقوا سوق می‌هد و با تقوا و هدایت سیر می‌کند و بر حسب احکام اسلامی‌عمل می‌کند در حکمش رشوه گیری نیست یعنی هیچ تمایل و رغبتی به اخذ رشوه ندارد سپس می‌گوید احتمال دارد این سید، سید خمینی باشد.

۲۹۲- بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۶۹.

می‌گویم:

اول: کورانی ثابت کرده که مردی از اهل بیت حضرت و قبل از امام مهدی (علیه السلام) ظهور می‌کند که انصار حضرت را مهیا و زمینه را برای خروج حضرتش آماده می‌کند اما کورانی در تحدید و تشخیص شخصیت ها ناموفق عمل کرده و این امر را به سید خمینی (رحمه الله) نسبت داده است.

دوم: در روایت امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: (به خدا سوگند من نام او و نام پدرش را می‌شناسم)، پس اگر در این روایت مقصود امام مهدی (علیه السلام) باشد، پس نام امام مهدی (علیه السلام) برای ابی بصیر که از دوستان نزدیک و مقرب امام صادق (علیه السلام) پوشیده نیست، پس او، شخصی غیر از امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد، همان‌طور که در خود روایت واضح است و در آن: (و سپس آن میان اندام دارنده‌ی دو خال بزرگ و دو خال سیاه به سوی ما می‌آید) مقصود از این عبارت امام مهدی (علیه السلام) است پس این شخصی که از اهل بیت (علیهم السلام) چه کسی است و امام صادق (علیه السلام) در ذکر نام او خودداری می‌کنند، همان‌طور که در روایات یمانی، طالع مشرق، و فرزند صاحب وصایا و... از ذکر نام او خودداری کردند کیست؟ در حالی که تمام روایات بر یک شخصیت معین دلالت می‌کنند.

آیا عاقلانه است که خداوند و رسولش و ائمه اطهار (علیهم السلام) ما را به پیروی از یک شخصیت که به سوی امام مهدی (علیه السلام) رهنمون می‌سازد، بدون این که نام او را برایمان ذکر کنند، امر کرده باشند؟ آیا نام امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) قبل از ظهورش در روایات متعدد ذکر نشده است؟ همان‌طور که نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) قبل از بعثت در کتب تورات و انجیل یاد شده است و این رحمتی برای عالمین می‌باشند؟ تا بر تمام معاندان حجتی بالغ باشد پس چگونه ممکن است خداوند بر مردم به دلیل عدم پیروی از شخص مجهول احتجاج کند؟ و آیا ممکن است خداوند مردم و تمام شیعیان خاصه را بدون هیچ راهنمایی به شخصی که آنان را به آن عادل منتظَر که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم وستم گشته، راهنمایی می‌کند، و سپس رها کرده باشد؟ آیا خداوند طالب شکنجه و عذاب کسانی است که می‌خواهند امام مهدی (علیه السلام) را یاری کنند؟

پس باید دلیل و راهنمایی واضحی برای شناختن اسم این شخص وجود داشته باشد که در

وقت معین و مناسب آن آشکار خواهد شد، هنگامی که خودِ آن شخص می‌آید و با آن مردم احتجاج می‌کند همان‌طور که در روایت بیان خواهد شد و نیز همان‌طور که رسول الله (ص) در تورات و انجیل بر یهود و نصاری احتجاج کرد.

وبهذا الإسناد (عبد الواحد بن عبد الله بن يونس)، عن ابن سنان، عن عبد الله بن مسكان، عن مالك الجهني، قال: (قال: قلت لأبي جعفر (ع): إنا نصف صاحب هذا الأمر بالصفة التي ليس بها أحد من الناس. فقال: لا والله، لا يكون ذلك أبداً حتى يكون هو الذي يحتج عليكم بذلك ويدعوكم إليه).[۲۹۳]

عبد الواحد بن عبد الله بن یونس، از ابن سنان، از عبد الله بن مسکان، از مالك الجهنی، می‌گوید: (به ابی جعفر (ع) عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ کس از مردم مانند او این صفت را ندارد. فرمودند: نه به خدا سوگند آن امر هرگز آن گونه نخواهد بود بلکه خودِ او به سوی شما می‌آید و با آن بر شما احتجاج می‌کند).

و آن‌چه در این روایت آشکار شده مقصود امام مهدی (ع) نیست؛ زیرا ائمه (ع) اوصاف ایشان را بیان کرده‌اند، اما کسی که بر شما با آن احتجاج می‌کند و به آن دعوت می‌کند از ظاهر روایت می‌توان دریافت که او بزودی با چیزی بر شما احتجاج می‌کند که در آن اسم و صفت او می‌باشد و شما را به آن دعوت می‌کند و صاحب اسم کسی است که اسمش را آشکار می‌کند وحقیقت این روایت را بیان می‌کند و او مقصود روایات را بیان می‌کند پس در آن هنگام است که او با بینه‌ای از سوی امام مهدی (ع) آورده و امام مهدی (ع) آن را از پدرانش (ع) به ارث برده، بر شما احتجاج خواهد کرد وآن چیزی نیست جز وصیت، که در روایت دیگر بیان خواهد شد.

عن علي بن الحسين (ع)، قال: (الإمام منا لا يكون إلا معصوماً، وليست العصمة في ظاهر الخلقة فيعرف بها ولذلك لا يكون إلا منصوصاً. فقيل له: يا ابن رسول الله، فما معنى المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل الله، وحبل الله هو القرآن لا يفترقان إلى يوم القيامة، والإمام يهدي إلى

۲۹۳- در کتاب غیبت – محمد بن إبراهیم نعمانی: ص ۳۳۷.

القرآن والقرآن یهدی إلی الإمام، وذلك قول الله عزوجل: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِى لِلَّتِى هِى أَقْوَمُ﴾.[۲۹٤]). فالوصية لا يدعيها غير صاحبها، وذلك من فضل الله على الناس، كما بينوا ذلك أهل البيت وكما فی الرواية الآتية.

علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمایند: (از ما امامی نیست جز این که معصوم باشد و عصمت در ظاهر او نیست تا با آن شناخته شود بلکه باید به او وصیت شده باشد پس در غیر این صورت نمی‌تواند معصوم باشد مگر این که منصوص باشد (یعنی نام او در وصیت مذکور باشد). گفته شد: ای فرزند رسول الله، پس معنی عصمت چیست؟ فرمودند: امام معصوم کسی است که به ریسمان الهی چنگ زده باشد و ریسمان الهی قرآن است پس این دو تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند وامام به قرآن و قرآن به امام هدایت می‌کند وخداوند می‌فرماید: (قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید)). پس کسی مدعی وصیت نمی‌شود مگر صاحبش و آن فضل الهی بر مردم است همان‌طور که ائمه علیهم السلام در روایت دیگر بیان کرده‌اند.

عن الوليد بن صبيح، قال: سمعت أبا عبد الله يقول: (إن هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره).[۲۹۵]

از ولید بن صبیح، می‌گوید: از ابا عبد الله شنیدم که فرمودند: (این امر را کسی جز صاحبش ادعا نمی‌کند و هر کس آن را غیر از صاحبش ادعا کند، خداوند عمر او را کوتاه می‌کند (به عمرش خاتمه می‌دهد).

و شناخت تمام روایات مرتبط با معرفت روایت وصیت ارتباط عمیقی دارد و روایت وصیت کلید تمام روایات در خصوص یمانی می‌باشد و شیخ ناظم عقیلی آن را در خلال اشکالات وارده از سوی حیدر مشتت بیان می‌کند و پاسخ در کتاب "سامری عصر ظهور ص ۱۰" می‌باشد که در آن شیخ ناظم عقیلی بیان می‌کند که یمانی اولین انصار امام مهدی علیه السلام و اهل بصره و او همان شخص مذکور در وصیّت رسول الله صلی الله علیه و آله در شب وفات است.

سخنان مشتت را در این مورد بخوانید: و اما سخن توکه می‌گویی نامش احمد است و از

۲۹٤- الإسراء: ۹.

۲۹۵- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۷۳.

اهل بصره می‌باشد این ادعا بی اساس و بدون دلیل و برهان است بلکه دلیل و حجت خلاف آن را ثابت می‌کند و روایت شده که نام یمانی حسن یا حسین است و از اهل یمن می‌باشد و در بحار آمده است و در صنعاء از یمن پادشاهی ظهور می‌کند که همانند پنبه سفید است و نامش حسن یا حسین می‌باشد پس با خروج او فتنه ها از بین می‌روند " و مقصود در روایت یمانی آن‌چه مخفی نیست...).

شیخ ناظم عقیلی در پاسخ به او می‌گوید:

الف) این روایت از سطیح کاهن است نه از ائمه اطهار (ع) پس صلابت و حقانیّت کلام اهل بیت (ع) را ندارد.

ب) این روایت بر خروج پادشاهی از صنعاء پایتخت یمن دلالت می‌کند نه یمانی.

ج) و اگر فرض کنیم که یمانی از یمن خروج کند مانعی ندارد که بگوییم یمانی رئیس و پادشاه است. یعنی یمانی دست راست امام مهدی (ع) و وزیرایشان می‌باشد و علاوه بر آن او از اتباع امام مهدی (ع) می‌باشد. پس صفت یمانی به دلیل این که دست راست ایشان اطلاق می‌شود، همان‌گونه که سلمان فارسی بدلیل پیروی از محمد (ص) محمدی نامیده شد و یا زراره به سبب پیروی از امام صادق (ع) زراره جعفری نامیده شد، پس چه بسا بیش از ده‌ها تمهیدگر و زمینه‌ساز برای امام مهدی (ع) در جاهای مختلف زمین وجود داشته باشند، که برهمه‌ی آنان وصف یمانی اطلاق می‌شود؛ زیرا آنان زیر پرچم یمانی اول قرار گرفته و پیروایشان هستند.

د) ممکن نیست گفته شود یمانی اول از یمن خروج می‌کند و در این زمینه روایات بسیاری از ائمه نقل شده است که تأکید می‌کنند اولین ناصر و یاور امام مهدی (ع) از عراق و بخصوص از بصره خروج می‌کند، و او از نسل امام مهدی (ع) است، و آن وصیت به نقل از میرزا نوری در نجم الثاقب و سید شهید قدس سره در (تاریخ بعد از ظهور) سند معتبر و صریح دارد، وصیت بر وجود اولین ایمان آوردنده به امام مهدی (ع) از ذریه‌ی ایشان وصیت می‌کند و یکی از نام‌های او احمد است، و می‌فرمایند: (هنگامی که وفات ایشان (امام مهدی (ع)) می‌رسد آن را به فرزندش اولین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد نامی هم نام من و هم نام پدرم و او عبد الله و احمد و نام سوم او مهدی است و او اولین ایمان آورنده می‌باشد).

پس اگر فرزند امام (ع) و وصی ایشان اولین ایمان آورنده به حضرت باشد پس باید او

یمانی موعود و صاحب حرکت تمهیدی و رییس آن باشد؛ زیرا او وصی است و هیچ شخصی هدایت‌یافته‌تر از وصی نمی‌تواند باشد پس او بر همگان بعد از امام مهدی (علیه السلام) حجت می‌باشد و به همین دلیل است که یمانی موعود با این صفت وصف شدند که پرچم او هدایت‌گرترین پرچم‌هاست و سرپیچی کننده از او از اهل آتش است او احمد و از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) از دوازده مهدی از نسل امام مهدی (علیه السلام) می‌باشند و در روایت آمده که امام علی (علیه السلام) در ذکر ۳۱۳ نفر از اصحاب امام (علیه السلام) می‌فرمایند: (آگاه باشیدکه اول آنان از بصره و آخرین آنان از ابدال می‌باشد...).

پس یمانی، اولین انصاری که فرمانده و امیرشان می‌باشد که از اهل بصره و نامش احمد و ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد و همچنین شیخ مفید در ارشاد از امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (گویا پرچم‌های سبز رنگی از سوی مصر می‌بینم که به سوی شام در حال حرکت هستند و به فرزند صاحب وصایا هدایت می‌شوند). یعنی با فرزند امام مهدی (علیه السلام) قبل از قیام بیعت می‌کنند؛ زیرا صاحب وصایای ائمه (علیهم السلام) امام محمد بن حسن عسگری (علیه السلام) می‌باشند و احمد (علیه السلام) فرزند حضرت مهدی (علیه السلام) می‌باشند.

ه) اگر حیدر مشتت در کلام سید احمد الحسن یمانی موعود (علیه السلام) تفکر و تدبر می‌کرد به حقیقت یمانی پی می‌برد که ایشان از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) می‌باشند و سید احمد الحسن (علیه السلام) فرمودند: (مکه از تهامه و تهامه از یمن می‌باشد پس محمد و آل محمد (علیهم السلام) همگی یمانی هستند و محمد یمانی است و علی یمانی است و امام مهدی (علیه السلام) یمانی است و مهدیین نیز یمانی می‌باشند و مهدی اول نیز یمانی است... و علامه مجلسی در کتاب بحار، کلام اهل بیت (علیهم السلام) را حکمت یمانیه نامیده است... و نیز رسول اکرم فرمودند عبد المطلب بیت الحرام را کعبه‌ی یمانیه نامید). سخنان سید احمد الحسن (علیه السلام) به پایان می‌رسد.

و شیخ کلینی از روضة الکافی مناجات عیسی (علیه السلام) را ذکر می‌کند که خداوند در وصف محمد (صلی الله علیه و آله) به حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرمایند: (ای عیسی دین او حنفی و قبله‌ی او یمانی است...).

و شیخ کورانی در کتاب معجم احادیث امام مهدی (ع) روایت کرده است: مهدی نمی‌تواند از طایفه‌ای باشد جز قریش و نمی‌تواند حکومتی داشته باشد جز در آن و اصل و نسبش نمی‌تواند چیزی جز یمنی باشد. پس امام مهدی (ع) یمانی و ذریه‌ی ایشان (ع) نیز یمانیون می‌باشند؛ زیرا به اصل و نسب پدرشان مهدی (ع) باز می‌گردند.

پس اولین ایمان آورنده به امام مهدی (ع) فرزند ایشان است که نامش احمد و از بصره می‌باشد همان‌طور که از اهل بیت (ع) روایت شده، احتمال می‌رود که نسب او (یمانی) به اصلش در یمن (مکه) باز گردد که آن قبلاً جزء حدود یمن است، علاوه بر آن به این دلیل به ایشان نسب یمانی داده شد؛ زیرا ایشان اولین ایمان آورنده به امام مهدی (ع) و وزیر ایشان و این که دست راست حضرت می‌باشند و با یُمن و مبارکی و میمنت می‌آیند. و نیز تصور ظهور یمانی اول از یمن از روایاتی که در مورد حوادث در آخر الزمان سخن می‌گویند بسیار بعید است؛ زیرا بیشتر و اغلب روایات که در مورد حوادث قبل از ظهور از ملاحم و فتن و قیام مقدس سخن می‌گویند بیشتر حول عراق و ایران است بخصوص عراق؛ زیرا حرکات و انقلاب‌ها و زمینه‌سازی‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند و آن از جهت مشرق می‌باشد و آن نیز مکان تمکین امام مهدی (ع) و مسکن ایشان می‌باشد و بیشتر شیعه از عراق می‌باشند پس چگونه عراق از ممهدین خالی باشد زمانی که یمانی را به یمن حصر می‌دهیم در حالی که یمن از حوادث قبل از ظهور خالی است و شیعه‌ی دوازده امامی در آن زیاد است و نمی‌توان نقش واضح برای آن به سبب گسترش حرکات زیدیه، ذکر کرد. علاوه بر آن نقشه‌ی تمهید و حرکات اصلی در گذشته و حاضر در عراق و ایران تأسیس شده و ظهور کرد و نقش فرماندهی برای پیروزی حرکت یمانی در هنگام برپایی در این زمین‌ها بسیار زیاد است و این دو سرزمین در تمهید و زمینه‌سازی از همه پیشی می‌گیرند و این درک و احساس بدلیل وجود بذر آن در جان‌هایشان شعله ورشده و هم‌چنین وقوع فتنه‌ها و مصائب شدید بخصوص در عراق نقش مهمی در تقویت استعدادها و صیقل دادن جان‌ها برای تحمل مشکلات و مصائب می‌باشد در حالی که در گذشته جامعه‌ای سرد و بی‌روح و دارای اراده‌ای ضعیف در برابر مصائب و مشکلات بودند علاوه بر آن وجود مراقد ائمه (ع) در عراق می‌تواند نقش مهمی در شعله ور ساختن انقلاب در نفوس ساکنان عراق داشته باشد چه بسا روح انقلاب و جهاد و شهادت از تربت و خاک کربلای مقدّس که روزی شاهد جاری شدن خون حسین بن علی (ع) و اهل

بیت ﷺ و اصحاب ایشان بوده و روح دولت عدل الهی و انصاف و دادخواهی مظلومان از مسجد کوفه، محل فرود علی بن ابیطالب و گسترش عدالت سرچشمه می‌گیرد که هرگز حق دوستی را ترک نمی‌کرد و همواره پیشانی بر زمین می‌نهاد و تا به امروز صدای ایشان در جای جای مسجد طنین انداز است، به خدای کعبه رستگار شدم.

همچنین عراق محل تولد و زندگی امام مهدی ﷺ بوده و همه‌ی این امور از روی تصادف و حادثه پیش نیامده بلکه برنامه‌ای از پیش طراحی شده از سوی داننده‌ی غیب، همان‌گونه که شاخه‌ی یک درخت بر زمین می‌افتد و در خاک آن زمین فرو می‌رود و ریشه می‌دواند و به یک درخت پر ثمر تبدیل می‌شود ایران و عراق نیز دو سرزمینی هستند که انقلاب یمانی را در آغوش می‌گیرند و پرورش می‌دهند و اهل بیت ﷺ ذکر کردند که اولین ۳۱۳ نفر از اهل بصره می‌باشد پس اولشان، نزدیک‌ترین و فاضل‌ترین و هدایت‌گرترین می‌باشد و ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.[۲۹۶] (و پیشی گیرندگان *مقربان هستند).

و نیز رسول الله ﷺ در وصیّت خویش در وصف اول مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی ﷺ فرمودند: که ایشان، اولین ایمان آورندگان به امام مهدی ﷺ است).

پس یمانی باید از عراق و از بصره باشد و بخصوص اینکه نامش احمد و از ذریه‌ی امام مهدی ﷺ می‌باشد و آن یمانی که از یمن خروج می‌کند ناصر و یاور مهدی اول می‌باشد (هم یاور و ناصر امام مهدی ﷺ و وصیش).

پاسخ شیخ ناظم عقیلی که خداوند او را در یاری و نصرت ولّی خدا سید احمد الحسن ﷺ توفیق دهد به پایان می‌رسد.

تفصیلی از سید احمد الحسن ﷺ در مورد پاسخ به سؤال یکی از انصار حول شخصیت یمانی است که آیا حدودی برای شخصیت یمانی است؟ و بعد یا قبل از آمدن سید احمد الحسن ﷺ تا این روز ما هرگز نشنیده‌ایم که کسی با وصیت رسول الله ﷺ بر مردم احتجاج کند بجز خودِ سید احمد الحسن ﷺ پس سید احمد الحسن ﷺ یگانه کسی است که همراه وصیت رسول الله ﷺ آمده وصیتی که رسول الله ﷺ در زمان خویش وقتی خواستند آن را بنویسند عمر گفت: رسول الله ﷺ هزیان می‌گوید (حاشاه) و عمر قبل از اینکه رسول الله ﷺ آن را

۲۹۶- الواقعة: ۱۱ – ۱۰.

بنویسد، نپذیرفت؛ زیرا عمر می‌دانست که اگر وصیت نوشته شود دست او به هیچ جاه و مقامی بند نخواهد شد و می‌دانست که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در حین نوشتن وصیت به علی (علیه السلام) وصیت خواهد کرد و حال عمر حال علمای ضلالت امروز است با این تفاوت که علمای امروز وصیت را بعداً نوشته شدنش را نپذیرفتند و رد کردند.

و هنگامی که سید احمد الحسن (علیه السلام) آن را با خود آورده، آن را نپذیرفتند و تکذیب کردند و گفتند: رسول الله (صلی الله علیه و آله) هرگز وصیتی نکرده! زیرا آنان به خوبی می‌دانند که قبول و اقرار به آن با نابو دی جاه و مقام و شأن و منزلت آنان نزد مردم مساوی و برابری می‌کند و مرجعیت از دستشان می‌رود و این امر به منزله همان طامه‌ی کبری است، آنان در انتظار معلمشان ابلیس بودند که راه چاره‌ای به آنان نشان دهد پس به آنان وحی کرد و گفتند: این روایت سندش ضعیف است و این سخن را بجای کلمه‌ی "هزیان" گفتند، پس بار دیگر به ابلیس لبیک گفتند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِي عَدُوّاً شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شَاء رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾،[۲۹۷] (و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم بعضی از آن‌ها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس آنان را با آن‌چه به دروغ می‌سازند واگذار) پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) را تکذیب کرده و ابلیس را تصدیق کردند و قول و ذکر خدا را فراموش کردند و خداوند نیز در مورد قول وصیت آنان را فراموش کرد و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾.[۲۹۸] (بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران). وروی عن رسول الله (صلی الله علیه و آله)، أنه قال: (من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة). بل کذبوا الله عند تکذیبهم لرسول الله (صلی الله علیه و آله)؛ لأنه لا ینطق عن الهوی، وکذبوا قوله: (من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة).

۲۹۷- الأنعام: ۱۱۲.

۲۹۸- البقرة: ۱۸۰.

و از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمودند: (هر کس بمیرد و وصیتی نکرده به مرگ جاهلیت مرده است).

آنان با تکذیب رسول الله ﷺ ذات خدا را تکذیب کردند؛ زیرا ایشان از خودش سخن نمی‌گویند بلکه وحی است از جانب پروردگار. آنان قول حضرتش را فراموش کردند که فرمودند: (هر کس بدون وصیت بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است).

وقوله لأمیر المؤمنین علیه السلام: (یا علي، من لم یحسن وصیته عند موته کان نقصاً في مروءته، و لم یملك الشفاعة).

و نیز به علی علیه السلام فرمودند: (ای علی هر کس در هنگام وفات وصیت خود را کامل نکند در مروت و مردانگی او و عقلش کوتاهی است و شفاعت شامل او نمی‌شود).

و دیگر احادیثی که وجوب وصیت را ثابت می‌کنند و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام که وصیت رسول الله ﷺ را با دست خود نگاشتند، تکذیب کردند همه چیز را تکذیب کردند حتی خودشان را، خود را به دنیای فانی فروختند و قول رسول الله ﷺ را انکار کردند که می‌فرماید: (بیایید برای شما وصیتی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید) آیا گمان کردند رسول الله ﷺ خلاف امر خدا عمل می‌کند و وصیتی که خداوند دستور داده برای امت بنویسد تا گمراه نشوند را ترک کرده در حالی که ایشان ﷺ همواره نسبت به امت دلسوز بودند؟ آیا رسول الله ﷺ نوشتن وصیت را بخاطر قول عمر که گفت: کتاب خدا برایمان کافی است و رسول الله ﷺ هزیان می‌گوید که تنها یک گمان پوچ به رسول الله ﷺ بوده، حضرت را از نوشتن چنین وصیتی منع کرده است؟

نتیجه‌ی نهایی:

همه‌ی این روایات به سید احمد الحسن علیه السلام وصی و فرستاده‌ی امام مهدی علیه السلام و یمانی موعود اشاره می‌کنند و کورانی و غیره از جمله کسانی هستند که مدعی آمدن یمانی موعود بودند و خداوند حال آنان را بیان می‌کند: ﴿وَلَمَّا جَاءهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَى

الْكَافِرِينَ﴾،[۲۹۹] (و هنگامی‌که از جانب خداوند کتابی که مؤید آن‌چه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند ولی همین که آن‌چه [که اوصافش] را می‌شناختند برایشان آمد انکارش کردند پس لعنت‌خدا بر کافران باد).

هنگامی که سید احمد الحسن (ع) به عنوان رسول و فرستاده‌ی امام مهدی (ع) به سوی آنان آمد، کورانی و دیگر علمای ضلالت که فکرش را هم نمی‌کردند و هرگز خواهان آمدن امام مهدی (ع) جز بر اساس هوی و هوس آنان نبودند، گویا گمان می‌کنند که امام از انحراف آنان از شریعت الهی بی‌اطلاع است و هنگامی که خداوند به وسیله‌ی فرج غربال و تمحیص و امتحان امت آغاز کرد کورانی و دیگر علمای ضلالت از این غربال زمان خارج شدند و تمام حقایق موجود در روایات ربانی و حکمت یمانیه‌ی اهل بیت (ع) را انکار کردند و کورانی پریشان حال تمام نوشته‌های خود و دیگر علمای سابق را انکار کرد؛ ﴿وَإِذَ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلاَ تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاء ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْاْ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾،[۳۰۰] (و [یاد کن] هنگامی‌را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده پیمان گرفت که حتماً باید آن را [به وضوح] برای مردم بیان نمایید و کتمانش مکنید پس آن [عهد] را پشت‌سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله‌ای کردند).

همه‌ی این امور فقط و فقط بخاطر حسادت ورزیدن به مقام شامخ سید احمد الحسن (ع) است کورانی همانند کسی شد که در دشمنی با اهل بیت (ع) از همه پیشی‌گرفته است.

و خداوند می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيماً﴾،[۳۰۱] (بلکه به مردم برای آن‌چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم).

و عذری را در پیش پای خود نهادند که خداوند برای این امر هیچ دلیل و برهانی نازل

۲۹۹- البقرة: ۸۹.

۳۰۰- آل عمران: ۱۸۷.

۳۰۱- النساء:۵۴.

نکرده و آن تکذیب مشاهده و رؤیت امام مهدی (علیه السلام) است که آن را شمشیری قرار داده تا با سید احمد الحسن (علیه السلام) به قتال برخیزند و دین را با دین به مبارزه بطلبند در حالی که همه‌ی آنان به ضعف سند و یتیم بودن این روایت آگاهند و براساس عقاید آنان روش استدال با این گونه روایت هیچ ارزشی ندارد و پاسخشان تنها روایت منقول از سفیر چهارم امام (علیه السلام) (علی بن محمد سمری) بوده در حالیکه کورانی و جمعی دیگر از علما به عدم تفسیر و تبیین درست آن پی برده‌اند و این روایت با علمای مؤمنین پیشین که به دیدار امام مهدی (علیه السلام) شرفیاب شدند منافات دارد، پس کورانی تمام روایت اهل بیت (علیهم السلام) و تمام کسانی که به دیدارهای امام مهدی (علیه السلام) شرفیاب شدند را تکذیب کرده، آن هم تنها بخاطر آمدن سید احمد الحسن (علیه السلام) به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده به ظهور امام مهدی (علیه السلام) و خداوند می‌فرماید: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون﴾،[۳۰۲] (دریغا بر این بندگان هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند). حسبنا الله ونعم الوکیل ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم.

قال الله سبحانه وتعالی: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾،[۳۰۳] (و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود).

چه عاقبتی در انتظار کورانی و امثال اوست، فقط خدا می‌داند! در حالیکه علم یقین دارند که دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) حق محض است و عاقبتی جز عاقبت یهود، کسانی که در کتب تورات خویش هیچ نمی‌فهمند و خداوند آنان را همانند دراز گوشانی دانسته که ارزش آن‌چه که حمل کردند، را نمی‌دانند ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾،[۳۰٤] (مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد [وه] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید). یا

۳۰۲- یس: ۳۰.

۳۰۳- النمل: ۱۴.

۳۰٤- الجمعة:۵.

عاقبت بلعم بن باعوراء هنگامی که به دشمنی با موسی نبی خدا برخاست خداوند او را مورد مذمت قرار داد و بعد از دادن علم و یقین و اسم اعظم به او، در کتاب خود این چنین از او یاد می‌کند: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الذي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾،[۳۰۵] (و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد * و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند).

موردی باقی ماند و آن هم: شناخت کسانی که با امام مهدی (ع) مبارزه می‌کنند الزامی‌است و کورانی در مورد آن‌چه می‌گوید: هم‌چنین کورانی تأکید کرده که کسانی با امام مهدی (ع) مبارزه می‌کنند علماء و فقهای دین و پیروان مضلین آنان می‌باشند که در ظاهر کورانی آن‌ها را فراموش کرده:[۳۰۶]

عن الإمام زين العابدين (ع)، قال: (ثم يسير (أي المهدي) حتى ينتهى إلى القادسية، وقد اجتمع الناس بالكوفة وبايعوا السفياني). [۳۰۷]

امام زین العابدین (ع) می‌فرمایند: (... (مهدی) پیش می‌رود تا این که به قادسیه می‌رسد در حالی که مردم در کوفه جمع شده و با سفیانی بیعت می‌کنند).

وعن الإمام الصادق (ع)، قال: (ثم يتوجه إلى الكوفة فينزل بها، ويبهرج دماء سبعين قبيلة من

۳۰۵- الأعراف: ۱۷۶ – ۱۷۵.

۳۰۶- در کتاب او عصر الظهور: چاپ اول ص۱۸۲، چاپ هفتم ص۱۴۶.

۳۰۷- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۷.

قبائل العرب).[۳۰۸] أی یهدر دماء من التحق من هذه القبائل بأعدائه والخوارج علیه.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: (سپس به سوی کوفه می‌رود و خونِ هفتاد قبیله از قبایل عرب را می‌ریزد). به عبارت دیگر خون هر کس از این قبایل که به دشمنان و خوارج پیوسته، را می‌ریزد).

در روایت اول امام زین العابدین علیه السلام می‌فرمایند: (در حالی که مردم در کوفه برای بیعت با سفیانی جمع شدند) و به این معنی است که بیعت با سفیانی در کوفه خواهد بود و بیعت تنها محدود به اهل کوفه نیست؛ زیرا اجتماع مردم برای بیعت در کوفه میسر می‌شود و آشکار است که بیشترین نصیب در این بیعت برای اهل کوفه خواهد بود مادامی‌که این بیعت در کوفه می‌باشد دلیلی واضح بر بیعت به امر مرجعیت می‌باشد یا حداقل با موافقت مرجعیت و یا اینکه مرجعیت برای این بیعت محاربه می‌کنند و احتمال بسیار وجود دارد که بیشتر اهل کوفه نمی‌دانند که این بیعت برای سفیانی است؛ زیرا نمی‌دانند که سفیانی کیست و علت دوم:اعتماد مرجعیّت تحقق خواهد یافت و هم‌چنین در روایت دوم از امام صادق علیه السلام نقل شده که: (امام مهدی علیه السلام به سوی کوفه رفته و در آن‌جا نزول می‌کنند و خون هفتاد قبیله از قبایل عرب را می‌ریزند). و از روایت آشکار می‌شود که علت هدر رفتن خون این قبایل مبارزه‌ی آنان با امام مهدی علیه السلام است که در کوفه شکل می‌گیرد و این قبایل کسانی هستند که با سفیانی بیعت کرده‌اند و بعد از بیعت به مبارزه با امام مهدی علیه السلام بر می‌خیزند و هم‌چنین آشکار می‌شود که جنگشان با امام مهدی علیه السلام با فتوای مراجع همراه خواهد بود ولی به طور طبیعی مردم هم نمی‌دانند که در حال مبارزه با امام علیه السلام هستند، همان‌گونه که نداسته با سفیانی بیعت کردند.

کورانی می‌گوید:[۳۰۹] اما اولین فرقه‌ی خروج کننده بر امام مهدی علیه السلام از عراق است که بتریه هستند و ادعا می‌کنند که پیرو اهل بیت علیهم السلام هستند در حالی که آنان علیهم السلام را مورد ظلم و ستم قرار داده‌اند.

ففي دلائل الإمامة ص۲۴۱، عن أبی الجارود أنه سأل الإمام الباقر علیه السلام: (متی یقوم قائمکم؟

۳۰۸- غیبة الطوسي: ص ۲۸۴.

۳۰۹- و نیز از جمله تأکیدات کتاب جواهر التاریخ – شیخ کورانی: ج ۱ ص ۳۸۲-۳۸۱.

قال: يا أبا الجارود، لا تدركون. فقلت: أهل زمانه؟ فقال: ولن تدرك أهل زمانه، يقوم قائمنا بالحق بعد إياس من الشيعة، يدعو الناس ثلاثاً فلا يجيبه أحد، فإذا كان اليوم الرابع تعلق بأستار الكعبة، فقال: يا رب انصرني، ودعوته لا تسقط، فيقول تبارك وتعالى للملائكة الذين نصروا رسول الله يوم بدر و لم يحطوا سروجهم و لم يضعوا أسلحتهم، فيبايعونه، ثم يبايعه من الناس ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، يسير إلى المدينة فيسير الناس، (إلى قوله (علیه السلام)): ويسير إلى الكوفة فيخرج منها ستة عشر ألفاً من البترية شاكين في السلاح، قراء القرآن فقهاء في الدين، قد قرحوا جباههم وسمروا ساماتهم وعمهم النفاق، وكلهم يقولون: يا بن فاطمة ارجع لا حاجة لنا فيك، فيضع السيف فيهم على ظهر النجف عشية الاثنين من العصر إلى العشاء، فيقتلهم أسرع من جزر جزور، فلا يفوت منهم رجل ولا يصاب من أصحابه أحد، دماؤهم قربان إلى الله، ثم يدخل الكوفة فيقتل مقاتليها حتى يرضى الله تعالى. قال: فلم أعقل المعنى فمكثت قليلاً ثم قلت: جعلت فداك، وما يدريه جعلت فداك متى يرضى الله عز وجل؟ قال: يا أبا الجارود، إن الله أوحى إلى أم موسى وهو خير من أم موسى، وأوحى الله إلى النحل وهو خير من النحل، فعقلت المذهب؟ فقال لي: أعقلت المذهب؟ قلت: نعم. فقال: إن القائم ليملك ثلاثمائة وتسع سنين كما لبث أصحاب الكهف في كهفهم، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ويفتح الله عليه شرق الأرض وغربها). انتهى.

در دلائل امامت ص۲۴۱، ابی جارود از امام باقر (علیه السلام) می‌پرسد: قائم شما چه هنگام قیام می‌کند؟ فرمودند: (ای ابو جارود او را درک نخواهید کرد. عرض کردم: اهل زمان او چطور؟ فرمودند: هرگز اهل زمان او را درک نخواهند کرد، قائم به حقِ ما بعد از یأس و ناامیدی شیعه ما قیام می‌کند تا سه روز مردم را دعوت می‌کند اما هیچ کس دعوت ایشان را اجابت نمی‌کند تا این که روز چهارم به پرده‌ی کعبه آویزان می‌شود و می‌فرمایند: خداوندا نصرت ده! پس دعای او مستجاب می‌شود و خداوند تبارک و تعالی به ملائکه‌ای که در جنگ بدر به یاری رسول الله (صلی الله علیه و آله) شتافتند و هنوز زره پوش و اسلحه به دست هستند، امر می‌کند پس با حضرت بیعت می‌کنند، سپس ۳۱۳ نفر از مردم با ایشان بیعت می‌کنندو به همراه مردم به سوی مدینه می‌روند (تا آن‌جا که فرمودند) و سپس به سوی کوفه می‌رود پس شش هزار نفر از بتریه سلاح در برابر او به دست می‌گیرند در حالی که آنان قاریان قرآن، فقها در دین که در اثر سجده پیشانی آن‌ها زخمی و سیاه کردند و نفاق کورشان کرده و همگی می‌گویند: ای فرزند فاطمه از

همان راهی که آمدی، بازگرد ما به تو احتیاجی نداریم. پس حضرت ﷺ در نجف شمشیر را برگردن آنان نهاده از عصر تا عشاء همه را تار و مار می‌کند، هیچ یک از آنان جان سالم بدر نمی‌برد، اما اصحاب حضرت ﷺ زخمی بر آنان نمی‌افتد، خونشان قربانی برای خداوند است سپس به سوی کوفه وارد شده و مبارزان را می‌کشند تا خداوند راضی گردد. من معنی سخن حضرت را نفهمیدم پس مدتی خاموش شدم و عرض کردم: فدایتان شوم چگونه می‌فهمند که خداوند راضی گشته است؟ حضرت فرمودند: ای ابا جارود خداوند به مادر موسی وحی کرد و او ﷺ بهتر از مادر موسی است و خداوند به زنبور وحی کرد و او ﷺ بهتر از زنبور است پس مذهبم معلق گشت! حضرت فرمودند: مذهبت معلق گشت! عرض کردم: آری مولای من. حضرت فرمودند: همانا قائم سیصد و نه سال حکومت می‌کند همان‌طور که اصحاب کهف در کهف خویش به خواب رفتند پس زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته است، خداوند مشارق و مغارب زمین را به دست ایشان فتح می‌کند).

اول: کورانی روایتی را ذکر می‌کند که قائم ﷺ بعد از یأس و ناامیدی شیعه قیام می‌کند.

اما **دوم**: کسانی که با امام مهدی ﷺ مبارزه می‌کنند از اهل کوفه هستند و اهل کوفه در حال حاضر همان شیعه هستند و روایت یاد می‌کند که آنان فقهای دین پیشانی خود را زخمی و چهره‌ی خود را سیاه کرده که این اشاره است به این که آنان پیروان فقها هستند کسانی که فکر می‌کردند فقها، امام را یاری می‌کنند و آنان به امر فقها به مبارزه با امام برمی‌خیزند وإلا چه کسی فکر می‌کند فقها شجاعت حمل سلاح را دارند جز این که عده‌ای را اجیر کرده و آنان را حافظان و نگهبانان ثروت و مرجع خود گماشتند و علت آنهم انحرافشان از صراط مستقیم است؛ زیرا آنان دست همکاری با دجال بزرگ آمریکا و سفیانی فشرده‌اند تا با امام مهدی ﷺ مبارزه کنند و به جایی رسیدند که حاکمیت الهی را نپذیرفته و انتخابات را فقط برای فراهم آوردن لشکری برای مبارزه با امام مهدی ﷺ به راه انداخته وشیعه را از ولایت اهل بیت ﷺ خارج ساختند همان‌طور که رسول الله ﷺ در روایت دوم در مورد شورای صغری و کبری خبر داده بودند.

عن حذيفة بن اليمان وجابر بن عبد الله الأنصاري، عن رسول الله أنه قال: (الويل الويل لأمتي

في الشورى الكبرى والصغرى، فسئل عنهما فقال: أما الكبرى فتنعقد في بلدتي بعد وفاتي لغصب خلافة أخي وغصب حق ابنتي، وأما الشورى الصغرى فتنعقد في الغيبة الكبرى في الزوراء لتغيير سنتي وتبديل أحكامي).[۳۱۰]

حذیفة بن الیمان و جابر بن عبد الله انصاری، از رسول الله (ص) نقل می‌کنند که می‌فرمایند: (وای بر امتم وای بر امتم از شورای کبری و صغری. درمورد آن‌ها پرسیده شد. فرمودند: اما شورای کبری در شهرم و بعد از وفاتم برپا می‌شود که به غصب خلافت از برادرم و حق دخترم می‌انجامد و اما شورای صغری در غیبت کبری و در زوراء برای تغییر و تحریف و تبدیل سنت و احکام من برپا می‌شود).

و نیز امام الباقر (ع) فرمودند.

وأخبرنا علي بن أحمد، قال: أخبرنا عبيد الله بن موسى العلوي، عن علي بن إسماعيل الأشعري، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن رجل، عن أبي جعفر (ع) أنه قال: (لتمحصن يا شيعة آل محمد تمحيص الكحل في العين، وإن صاحب العين يدري متى يقع الكحل في عينه ولا يعلم متى يخرج منها، وكذلك يصبح الرجل على شريعة من أمرنا، ويمسي وقد خرج منها، ويمسي على شريعة من أمرنا، ويصبح وقد خرج منها).[۳۱۱]

علی بن احمد از عبید الله بن موسی علوی از علی بن اسماعیل اشعری، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از مردی، از ابی جعفر (ع) روایت می‌کنند که حضرت فرمودند: (ای شیعه‌ی آل محمد! آنقدر تمحیص و غربال می‌شوید همانند سرمه در چشم زیرا صاحب چشم می‌داند چه هنگام باید سرمه در چشم خود بگذارد اما نمی‌داند سرمه‌ی آن‌چه هنگام خارج می‌شود و در چنین حالتی مردی فکر می‌کند در شریعت امر ماست اما طولی نمی‌کشد از آن خارج می‌شود).

و تا به امروز شیعه نمی‌داند که بر ولایت طاغوت است و حالشان همان‌طور است که رسول

۳۱۰- کتاب مائتان وخمسون علامة طباطبائی: ص ۱۳۰.

۳۱۱- کتاب الغیبة – محمد بن إبراهیم النعمانی: ص ۲۱۴.

الله ﷺ فرمودند: سرگردان و مست هستند نه مسلمان و نه مسیحی هستند و از آن وقت شیعه گمراه شد همان‌طور که قوم بنی‌اسرائیل در صحرای سینا سرگردان شدند پس چه بسا دین خود را بر دشمنان خدا که مُسَبِب اصلی تمام ضلالت‌اند، واگذار کنند اما حادثه‌ی کوبنده آن است که مردم نمی‌دانند این فقهایشان هستند که با امام مهدی ﷺ مبارزه می‌کنند و آنان از جمله کسانی هستند که به امام مهدی ﷺ می‌گویند: ای فرزند فاطمه از همان راهی که آمدی، بازگرد ما به تو احتیاجی نداریم.

در نتیجه بسیاری از شیعه با امام مهدی ﷺ مبارزه می‌کنند در حالی که نمی‌دانند ایشان امام مهدی ﷺ است همه‌ی این غفلت از اتکاء و اعتمادشان به فقهای ضلالت نشأت گرفته است زیرا شیعیان انتظار نصرت امام مهدی ﷺ را از سوی فقها را دارند و معتقدند که این فقها هستند که آنان را به سوی امام مهدی ﷺ دعوت می‌کنند و مردم نمی‌دانند که خداوند در هر زمانی انبیایی را مبعوث می‌سازد و فقهای آن زمان که از شریعت خدا منحرف شده‌اند نیز حضور دارند و خداوند به این دلیل رسولانی به سوی مردم می‌فرستند تا مردم را به فطرتی که فقهای ضلالت پایمال و گل آلود کرده‌اند، بازگردانند و هم‌چنین در زمان ظهور امام ﷺ نیز فقهای منحرف از شریعت الهی وجود دارند و حقیقت امر امروز با حلال شدن حرام خدا و حرام شدن حلال خدا و فساد در زمین تحقق یافته است و هنگامی که عالِم (دانشمند) فاسد می‌شود، عالَم (جهان) را فاسد می‌کند و در روایت دیگر نیز به این امر تأکید می‌شود.

عن الإمام الباقر ﷺ، قال: (بينا صاحب هذا الأمر قد حكم ببعض الأحكام وتكلم ببعض السنة، إذ خرجت خارجة من المسجد يريدون الخروج عليه، فيقول لأصحابه: انطلقوا، فيلحقوهم بالتمّارين فيأتون بهم أسرى، فيأمر بهم فيذبحون. وهي آخر خارجة تخرج على قائم آل محمد ﷺ).[۳۱۲] والتمّارين محلة بالكوفة.[۳۱۳]

امام باقر ﷺ می‌فرمایند: (صاحب این امر راتبین کردیم که به بعضی از احکام حکم می‌کند و به بعضی از سنن، در این هنگام گروهی از خوارج از مسجد بر او خروج می‌کنند،

۳۱۲- بحار الأنوار: ج۵۲ ص۳۴۵.

۳۱۳- در کتاب او عصر ظهور: چاپ اول ص۱۸۳، چاپ هفتم ص۱۴۶.

به اصحاب خویش می‌فرماید: به دنبال آنان بروید پس در تمارین به آن‌ها می‌رسند سپس آنان را گرفته و می‌آورند و حضرت (ع) دستور می‌دهد و سرهایشان را قطع می‌کنند و آن آخرین خروجی است که بر قائم آل محمد (ع) می‌شود).

تمارین محله‌ای در کوفه است.

و این روایت نیز بیان می‌کند که مبارزه با امام مهدی (ع) از سوی اهل کوفه است همان‌طور که کورانی می‌گوید (تمارین نام محله‌ای در کوفه است) و نیز در روایت ملاحظه می‌شود که امام (ع) احکام و سنت‌هایی بر مردم جاری می‌سازد که این باعث می‌شود که گروهی بر او خروج کنند و حتمی است که این احکام و سنن، احکام و سنن الهی می‌باشند با هوی و هوس فقهای آخر الزمان مخالفت می‌کنند در نتیجه اهل کوفه و هر کس که در زیر پرچم آنان قرار گرفته باشد، بازیچه و قربانی مراجع شده و با فتوای مراجع با امام (ع) مبارزه می‌کند و این مبارزه را به عنوان حفاظت از دین و نصرت مذهب قلمداد می‌کنند و روایت دیگر به وضوح بیان می‌کند که خوارجی که بر امام (ع) خروج می‌کنند، چه کسانی هستند.

امام صادق (ع) می‌فرمایند: (قائم (ع) در ظهور خویش با محاربه‌ای روبه رو می‌شود که رسول الله (ص) با آن روبه رو نشده است، زیرا رسول الله (ص) به سوی قوم خویش آمدند در حالی که آنان سنگ و چوب را می‌پرستیدند، اما قائم (ع) به سوی قومی خروج می‌کنند که قرآن را بر او تأویل و تفسیر می‌کنند و در مورد آن با امام (ع) مبارزه می‌کنند).

و آشکار است که مردم قرآن را تأویل و تفسیر نمی‌کنند بلکه این فقها هستند که قرآن را تأویل می‌کنند. و کورانی خود، روایتی که بر فتنه‌گری علمای ضلالت در آخر الزمان دلالت می‌کنند را ذکر کرده است که در کتابش عصر ظهور[۳۱٤] می‌گوید: در روایت ذکر شده که حضرت (ع) هفتاد تن از سران فتنه و آشوب و اختلاف در شیعه را به قتل می‌رسانند و کورانی می‌گوید: (... آشکار است که آنان از علمای ضلالت و گمراهی هستند).

فعن مالك بن ضمرة، قال: (قال أمير المؤمنين (ع): يا مالك بن ضمرة، كيف أنت إذا اختلفت الشيعة هكذا؟ وشبك أصابعه وأدخل بعضها فی بعض. فقلت: يا أمير المؤمنين ما عند

۳۱٤- به تحقیق در کتاب عصر ظهور: چاپ اول ص ۱۸۳ – ۱۸۱، چاپ هفتم ص ۱۴۶ – ۱۴۵ذکرشده است.

ذلك من خير. قال: الخير كله عند ذلك، يا مالك عند ذلك يقوم قائمنا فيقدم سبعين رجلاً يكذبون على الله ورسوله فيقتلهم. ثم يجمعهم الله على أمر واحد). [۳۱۵]

مالک بن ضمره می‌گوید: (امیر المؤمنین ﷺ فرمودند: ای مالک بن ضمره چگونه‌ای وقتی شیعه این‌چنین با هم اختلاف پیدا می‌کنند؟ حضرت انگشتان دو دست خویش را در هم فرو برد، عرض کردم: یا امیر المؤمنین در آن خیری نیست. فرمودند: تمام خیر در آن است؛ زیرا قائم ﷺ ما قیام می‌کند و هفتاد تن از کسانی که برخدا و رسولش افترا می‌بندند را به قتل می‌رسانند سپس مردم را بر یک امر واحد جمع می‌کنند).

و روایات بسیاری وجود دارد که بر مبارزه و محاربه‌ی علمای دین با امام مهدی ﷺ دلالت می‌کنند و برخی از موضوعات خاص آن‌ها را ان شاء الله ذکر خواهم کرد.

فرزند پنجم از فرزند هفتم:

حدثنا علي بن الحسين بن محمد، قال: حدثنا هارون بن موسى ﷺ، قال: حدثنا ابو ذر أحمد بن محمد بن سليمان الباغندي، قال: حدثنا محمد بن حميد، قال: حدثنا إبراهيم بن المختار، عن نصر بن حميد، عن أبي إسحاق، عن الأصبغ بن نباتة، عن علي ﷺ.

قال هارون: وحدثنا أحمد بن موسى العباس بن مجاهد في سنة ثمان عشر وثلاثمائة، قال: حدثنى ابو عبد الله محمد بن زيد، قال: حدثنا إسماعيل بن يونس الخزاعى البصرى فى داره، قال: حدثنى هيثم بن بشر الواسطى قراءة عليه من أصل كتابه، عن أبي المقدام شريح بن هانى بن شريح الصائغ المكي، عن علي ﷺ.

وأخبرنا أحمد بن محمد بن عبد الله الجوهري، قال: حدثنا محمد بن عمر القاضى الجعابي، قال: حدثنى محمد بن عبد الله ابو جعفر، قال: حدثنى محمد بن حبيب الجند نيسابو ري، عن يزيد ابن أبى زياد، عن عبد الرحمن بن أبى ليلى، قال: قال علي ﷺ: (كنت عند النبي فى بيت أم سلمة إذ دخل علينا جماعة من أصحابه منهم سلمان وابو ذر والمقداد وعبد الرحمن بن عوف، فقال سلمان: يا رسول الله، إن لكل نبي وصياً وسبطين فمن وصيك وسبطيك (إلى أن قال ﷺ): قال رسول الله ﷺ: وأنا أدفعها إليك يا علي، وأنت تدفعها إلى ابنك الحسن، والحسن يدفعها إلى أخيه

۳۱۵- بحار الأنوار: ج۵۲ ص۱۱۵.

الحسين، والحسين يدفعها إلى ابنه علي، وعلى يدفعها إلى ابنه محمد، ومحمد يدفعها إلى ابنه جعفر، وجعفر يدفعها إلى ابنه موسى، وموسى يدفعها إلى ابنه علي، وعلى يدفعها إلى ابنه محمد، ومحمد يدفعها إلى ابنه علي، وعلى يدفعها إلى ابنه الحسن، والحسن يدفع إلى ابنه القائم، ثم يغيب عنهم إمامهم ما شاء الله، ويكون له غيبتان أحدهما أطول من الأخرى. ثم التفت إلينا رسول الله (ص) فقال رافعاً صوته: الحذر إذا فقد الخامس من ولد السابع من ولدي. قال علي: فقلت: يا رسول الله، فما تكون هذه الغيبة؟ قال: أصبت – وفى بعض المصادر يصير وفى بعضها اصبر وفى بعضها يصبر وفى بعضها الصمت – حتى يأذن الله له بالخروج، فيخرج من اليمن من قرية يقال لها اكرعة، على رأسه عمامة متدرع بدرعى متقلد بسيفى ذى الفقار، ومنادى ينادي: هذا المهدى خليفة الله فاتبعوه، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، وذلك عندما يصير الدنيا هرجاً ومرجاً، ويغار بعضهم على بعض، فلا الكبير يرحم الصغير ولا القوى يرحم الضعيف، فحينئذ يأذن الله له بالخروج).[۳۱۶]

على بن حسين بن محمد، از هارون بن موسى (رحمه الله)، از ابو ذر احمد بن محمد بن سليمان باغندى، از محمد بن حميد، از ابراهيم بن مختار، از نصر بن حميد، از ابى اسحاق، از اصبغ بن نباته، از على (ع) ما را حديث كرد.

و هارون از احمد بن موسى العباس بن مجاهد درسال ۳۱۸ از ابو عبد الله محمد بن زيد، از اسماعيل بن يونس خزاعى البصرى در خانه‌اش از هيثم بن بشر الواسطى از اصل كتابش خواندم كه ابى المقدام شريح بن هانى بن شريح صائغ المكى، از على (ع) روايت مى‌كند.

و احمد بن محمد بن عبد الله الجوهرى، از محمد بن عمر قاضى الجعابى، از محمد بن عبد الله ابو جعفر، از محمد بن حبيب الجند نيسابو رى، از يزيد ابن ابى زياد، از عبد الرحمن بن ابى ليلى، روايت مى‌كند كه على (ع) فرمودند: در خانه‌ى ام سلمه نزد رسول الله (ص) بودم كه در اين هنگام جمعى از اصحاب از جمله سلمان و ابو ذر و مقداد و عبد الرحمن بن عوف وارد شدند پس سلمان پرسيد: يا رسول الله براى هر پيامبر، وصى و دو فرزند (نوه‌ى بزرگ) است پس چه كسى وصى و نوه‌ى بزرگ شماست؟ (تا آنجا كه مى‌گويد) رسول الله (ص) فرمودند: اى على و من آن را به تو مى‌سپارم و تو آن را به فرزندت حسن و حسن آن را به برادرش

۳۱۶– كفايت اثر – خزاز قمى: ص ۱۵۰–۱۴۶، بحار – علامه مجلسى: ج ۳۶ ص ۳۳۵ – ۳۳۳.

حسین و حسین به فرزندش علی و علی به فرزندش محمد و محمد به فرزندش جعفر و جعفر به فرزندش موسی و موسی به فرزندش علی و علی به فرزندش محمد و محمد به فرزندش علی و علی به فرزندش حسن و حسن به فرزندش قائم می‌سپارد سپس امامشان تا زمانی که خداوند بخواهد بر آنان غایب می‌گردد برای او غیبتی است که یکی طولانی‌تر از دیگری است پس رسول الله ﷺ به ما توجه کردند و صدای خویش را رسا کردند و فرمودند: بر حذر باشید هنگامی که فرزند پنجم از فرزند هفتم از فرزندانم من مفقود گردد. علی ﷺ فرمودند: یا رسول الله این غیبت چقدر طول می‌کشد؟ فرمودند: به هدف زدی – و در بعضی مصادر خواهد شد و در بعضی مصادر صبر کن و در بعضی مصادر صبر خواهد کرد و در بعضی مصادر خاموش باش و منتظر باش آمده است (در مصادر این کلمه بصورت مختلف آمده) تا این که خداوند اذن خروج او را دهد پس از سوی یمن از شهری خروج می‌کند که به آن "اکرعه" می‌گویند بر سر او عمامه‌ای است و ذره پوش مرا به تن دارد و به دستش شمشیر ذوالفقارم است و منادی ندا می‌دهد: این مهدی خلفیه‌ی خداست با او بیعت کنید، او زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته و آن امر در هنگامه‌ای از زمان روی می‌دهد که دنیا پر از هرج و مرج می‌شود و مردم مال یکدیگر را غارت می‌کنند و بزرگ به کوچک و قوی به ضعیف رحم نمی‌کنند پس خداوند به ایشان اذن خروج می‌دهد).

أخبرنا ابو عبد الله أحمد بن [أبي عبد الله أحمد بن] محمد بن عبيد الله، قال: حدثنا ابو طالب عبيد بن أحمد بن يعقوب ابن نصر الأنباري، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن مسروق، قال: حدثنا عبد الله بن شبيب، قال: حدثنا محمد بن زياد الهاشمي، قال: حدثنا سفيان بن عتبة، [قال: حدثنا عمران بن داود]، قال: حدثنا محمد بن الحنفية، قال أمير المؤمنين ﷺ: (سمعت رسول الله يقول: قال الله تبارك وتعالى: لأعذبن كل رعية دانت بطاعة إمام ليس منى وإن كانت الرعية في نفسها برة، ولأرحمن كل رعية دانت بإمام عادل منى وإن كانت الرعية في نفسها غير برة ولا تقية. إلى قوله: وسيكون بعدى فتنة صماء صيلم يسقط فيها كل وليجة وبطانة، وذلك عند فقدان شيعتك الخامس من السابع من ولدك، يحزن لفقده أهل الأرض والسماء، فكم مؤمن ومؤمنة متأسف متلهف حيران عند فقده. ثم أطرق ملياً ثم رفع رأسه وقال: بأبى وأمى‌سمى‌وشبيهى وشبيه موسى

بن عمران).[۳۱۷]

ابو عبد الله احمد بن [ابی عبد الله احمد بن] محمد بن عبید الله از ابو طالب عبید بن احمد بن یعقوب ابن نصر انباری از احمد بن محمد بن مسروق از عبد الله بن شبیب از محمد بن زیاد الهاشمی، از سفیان بن عتبه، [گفت: عمران بن داود ما را حدیث گفت] از محمد بن الحنفیه، روایت می‌کند و می‌گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمودند: (از رسول الله (ص) شنیدم که فرمودند: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: هر امتی که مطیع امر امامی شود که من او را اختیار نکردم، آن امت را عذاب می‌دهم هر چند نیکوکار و با تقوا باشد و هر امتی که مطیع امامی عادل از سوی من شود آن امت را رحمت می‌بخشم حتی اگر آن امت پرهیزگار نباشد (تا آنجا که فرمودند) و بعد از من فتنه‌ای خواهد بود که هر صاحب فکر و اندیشه در آن سقوط خواهند کرد، و آن هنگامی که شیعه‌ی تو در فقدان پنجم از هفتمین فرزند توست، پس اهل زمین و آسمان بخاطر فقدان او اندوهگین می‌شوند و مردان و زنان مؤمن در غیبت و فقدان او تأسف می‌خورند و درمانده می‌شوند سپس حضرت با ناراحتی سر خویش را پایین آوردند اما دوباره سرخود را بالا گرفتند و فرمودند: پدر و مادرم به فدایش او همنام من، شبیه من و شبیه موسی بن عمران است).

علي بن محمد، عن الحسن بن عيسى بن محمد بن علي بن جعفر، عن أبيه، عن جده، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر (ع)، قال: (إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلكم عنها أحد، يا بنى إنه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به، إنما هو محنة من الله عزوجل امتحن بها خلقه، لو علم آباؤكم وأجدادكم ديناً أصح من هذا لاتبعوه. قال: فقلت: يا سيدي، من الخامس من ولد السابع؟ فقال: يا بني، عقولكم تصغر عن هذا، وأحلامكم تضيق عن حمله، ولكن إن تعيشوا فسوف تدركونه).[۳۱۸]

علی بن محمد، ازحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، از پدرش، از جدش، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (هنگامی که

۳۱۷- کفایت اثر – خزاز قمی: ص ۱۵۹ – ۱۵۶، بحار – علامه مجلسی: ج ۳۶ ص۳۳۷، معجم أحادیث امام مهدی تألیف کورانی: ج ۱ ص ۴۴۰.

۳۱۸- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۳۳۶، مسائل علی بن جعفر ابن امام جعفر صادق (ع): ص ۳۲۵.

فرزند پنجم از فرزند هفتم مفقود گردد، شما را به خدا شما را به خدا در مورد دینتان مبادا کسی شما را از آن منحرف کند ای فرزندم برای صاحب این امر غیبتی است که باعث مرتد شدن مردم از صاحب این امر می‌شود و می‌گویند: این فتنه‌ای از سوی خداست که با آن خلق را امتحان می‌کند و اگر اجداد و پدران شما دینی حق‌تر از این می‌یافتند، آن را پیروی نمی‌کردند. عرض کردم: مولای من فرزند پنجم از فرزند هفتم کیست؟ فرمودند: ای فرزندم عقل‌هایتان کوچک‌تر از این هستند و تحمل درک و فهم او را ندارد و در تحمل آن امر پریشان حال می‌شوید اما اگر با او زندگی کنید و بزودی او را درک خواهید کرد).

امام کاظم ﷺ با فرزندان و خویشاوندان خویش که نزدیک‌ترین کسان حضرت هستند سخن می‌فرمایند پس حتماً در مورد غیبت امام شنیده‌اند و امام مهدی ﷺ را می‌شناسند پس آیا ممکن است کسی تصور کند که آنان نام مهدی ﷺ محمد بن حسن عسکری ﷺ را نمی‌دانند؟ پس چرا در مورد نام صاحب امر می‌پرسند؟ و چگونه می‌توانیم جواب امام کاظم ﷺ را درک کنیم وقتی می‌فرمایند: (فرزندم عقل‌هایتان کوچک هستند و تحمل او را ندارد و در تحمل آن امر پریشان حال می‌شوید) یا امر به شخص دیگری اشاره می‌کند؟

روایاتی در مورد یمانی:

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، قال: حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب ابو الحسن الجعفی من كتابه، قال: حدثنا إسماعيل بن مهران، قال: حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه ووهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمد بن علي ﷺ، في خبر طويل... إلى أن قال ﷺ: (إذا خرج يقوم بأمر جديد، وكتاب جديد، وسنة جديدة، وقضاء جديد، على العرب شديد، وليس شأنه إلا القتل، لا يستبقي أحداً، ولا تأخذه في الله لومة لائم.

ثم قال ﷺ: إذا اختلف بنو فلان فيما بينهم فعند ذلك فانتظروا الفرج، وليس فرجكم إلا في اختلاف بني فلان، فإذا اختلفوا فتوقعوا الصيحة في شهر رمضان وخروج القائم، إن الله يفعل ما يشاء، ولن يخرج القائم ولا ترون ما تحبون حتى يختلف بنو فلان فيما بينهم، فإذا كان كذلك طمع الناس فيهم واختلفت الكلمة وخرج السفياني. وقال: لا بد لبني فلان من أن يملكوا، فإذا ملكوا ثم اختلفوا تفرق ملكهم، وتشتت أمرهم، حتى يخرج عليهم الخراساني والسفياني، هذا من

المشرق، وهذا من المغرب، يستبقان إلى الكوفة كفرسى رهان، هذا من هنا، وهذا من هنا، حتى يكون هلاك بنى فلان على أيديهما، أما إنهم لا يبقون منهم أحداً.

ثم قال (ع): خروج السفيانى واليمانى والخراسانى في سنة واحدة، في شهر واحد، في يوم واحد، نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً، فيكون البأس من كل وجه، ويل لمن ناواهم، وليس في الرايات راية أهدى من راية اليماني، هي راية هدى؛ لأنه يدعو إلى صاحبكم، فإذا خرج اليمانى حرم بيع السلاح على الناس وكل مسلم، وإذا خرج اليمانى فانهض إليه فإن رايته راية هدى، ولا يحل لمسلم أن يلتوى عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم. ثم قال لي: إن ذهاب ملك بنى فلان كقصع الفخار، وكرجل كانت فى يده فخارة وهو يمشى إذ سقطت من يده وهو ساه عنها فانكسرت، فقال حين سقطت: هاه - شبه الفزع - فذهاب ملكهم هكذا أغفل ما كانوا عن ذهابه...).[۳۱۹]

احمد بن محمد بن سعيد بن عقده، از احمد بن يوسف بن يعقوب ابو الحسن الجعفى از كتابش از اسماعيل بن مهران، از الحسن بن على بن ابى حمزه، از پدرش و وهيب بن حفص، از ابى بصير، از ابى جعفر محمد بن على (ع)، در خبرى طولانى روايت مى‌كنند... تا آنجا كه (ع) فرمودند: (قائم (ع) هنگامى خروج مى‌كند با امر جديد و كتاب جديد و سنت و قضايى جديد قيام مى‌كند و براعراب بسيار شديد است و در منزلت ايشان چيزى نيست جز مرگ و احدى را باقى نمى‌گذارد و در راه خدا سرزنش ملامتگر در او اثرى ندارد.

و نيز فرمودند: هنگامى كه بنى فلان در بين خود اختلاف پيدا كردند، در انتظار فرج باشيد و فرجى براى شما نيست مگر در اختلاف بنى فلان پس هنگامى كه اختلاف كردند در انتظار صيحه در ماه رمضان و خروج قائم باشيد و خداوند آنچه را اراده كرده، انجام مى‌دهد و قائم (ع) هرگز خروج نخواهد كرد و شما به آنچه كه دوست داريد (قيام قائم) نمى‌رسيد مگر با اختلاف بنى‌فلان، در آن هنگام مردم به آنان طمع مى‌ورزند و سخن در ميانشان مختلف مى‌شود (اختلاف پيدا مى‌كنند) و سفيانى خروج مى‌كند و حتماً براى بنى‌فلان حكومتى است پس هنگامى كه حكومت كردند ميانشان اختلاف پيدا شده و ملكشان زوال يافته و امرشان مشوش مى‌شود تا اينكه سفيانى و خراسانى از سوى مشرق و مغرب به سوى آنان خروج مى‌كنند يكى

۳۱۹- كتاب غيبت - محمد بن إبراهيم نعمانى: ص ۲۶۵ - ۲۶۲.

از این سو و دیگری از آن سو همانند دو اسب افسار گسیخته به سوی کوفه می‌روند تا این که هلاک و نابو دی بنی‌فلان به دستشان خواهد بود و هیچ یک از آن‌ها را زنده نمی‌گذارند.

سپس حضرت فرمودند: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و در یک روز است، ترتیب آن‌ها همانند ترتیب دانه‌های تسبیح است که یکدیگر را تبعیت می‌کنند پس شدت از هر جهت می‌آید وای بر کسی که در مقابل آنان قرار گیرد و در میان پرچم‌ها هیچ پرچمی هدایت‌گرتر از پرچم یمانی نیست و آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحبتان دعوت می‌کند پس هنگامی که یمانی خروج کرد فروش سلاح بر مردم و هر مسلمان حرام می‌گردد و هنگامی که یمانی خروج کرد به سوی او بشتابید؛ زیرا پرچم او پرچم هدایت است و جایز نیست مسلمانی از آن سرپیچی کند و هر کس که این کار را کرد از اهل دوزخ است؛ زیرا او به سوی حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند. و سپس به من فرمودند: نابو دی ملک و حکومت بنی‌فلان همانند ظرف سفالی در دست انسان است و هنگامی که یک ظرف سفالی در دست یک نفر در حال حرکت و ناگهان از دست او بیفتد، نیست و نابو د می‌شود (اشاره به شدت نابو دی و زوال در عین غفلت) پس نابو دی ملکشان زودتر از فکری که می‌کردند در حال زوال و نابو دی خواهد بود).

حدثنا الوليد بن مسلم، عن جراح، عن أرطأة، قال: (أمير الغضب ليس من ذى ولا ذه ولكنهم يسمعون صوتاً ما قاله إنس ولا جان: بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذى ولا ذه ولكنه خليفة يماني).[۳۲۰]

ولید بن مسلم، از جراح، از ارطاه روایت می‌کند که گفته است: (امیر غضب نه از این است و نه از آن بلکه صدایی می‌شنوند که نه انسان گفته و نه جن: با او بیعت کنید نامش نه از این است و نه از آن بلکه او خلیفه یمانی است).

فيما ذكره نعيم، عن المنادى باسم من يبايعه الناس – حدثنا نعيم، قال الوليد: وأخبرنى جراح عن أرطأة، قال: (فيجتمعون وينظرون لمن يبايعون، فبينا هم كذلك إذا سمعوا صوتاً ما قاله إنس

۳۲۰– ملاحم وفتن – سید ابن طاووس: ص ۷۸– ۷۷.

ولا جان: بايعوا فلاناً باسمه، ليس من ذوى ولا ذو، ولكنه خليفة يماني).[۳۲۱]

آن‌چه نعیم در ذکر منادی به اسم چه کسی ندا می‌دهد و مردم با او بیعت می‌کنند از ولید از جراح از ارطاه گفت: (پس جمع می‌شوند و منتظر هستند که با چه کسی بیعت کنند و در این هنگام صدایی می‌شنوند که نه از جن است و نه از انسان که می‌گوید: با فلان به اسمش بیعت کنید که او نه از این است و نه از آن بلکه خلیفه‌ی یمانی است).

روی ابن حماد: ص۱۰۳ حدثنا بقية وعبد القدوس، عن صفوان، عن شريح بن عبيد، عن كعب، قال: (ما المهدى إلا من قريش، وما الخلافة إلا فيهم غير أن له أصلاً ونسباً فى اليمن).[۳۲۲] ورواه أيضاً في ص ۱۰۹ بسنده المذكور.

ابن حماد: ص۱۰۳ از بقیه و عبد القدوس از صفوان از شریح بن عبید از کعب می‌گوید: (مهدی از طایفه‌ای نیست جز قریش و هیچ خلافتی نیست جز در اهل قریش و اصل و نسبی در یمن دارد) و هم‌چنین در ص ۱۰۹ روایت شده است.

... و نیز قول حضرتش (صلی الله علیه و آله)، (ایمان را یمانی و حکت را یمانیه) و این که ابو عبیده در کتابش این خبر را نقل کرده اما با ذکر جزئیات بیشتر که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: سنگ آسیاب اسلام به وسیله قحطان می‌چرخد، حمیر سر کرده‌ی اعراب و با ارزشترین آن‌هاست، و اسد فکر و جمجمه‌ی آن است، در حالی که و مذحج سر و مغز آن است. در حدیثی طولانی آمده، و در این حدیث عدة مجازات: یکی از فرموده‌های حضرت (صلی الله علیه و آله) (ایمان را یمنی و حکمت را یمانیه) و مقصود از اهل ایمان و حکمت، یمانیون هستند و امثال در این باب فراوان هستند و اهل مدینه و اهل مکه در این وصف وارد شدند. و اما مکه که آن جهتی از جهات یمن می‌باشد و بدان سمت و سو شمرده می‌شود و اما مدینه بیشتر اهل مدینه انصار و اهل یمن هستند هر چند که در حجاز سکونت دارند و گفته شد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) این سخن را در تبوک یکی از زمین‌های شام فرمودند: (سنگ آسیاب اسلام به وسیله قحطان می‌چرخد). و مقصود این است که امر اسلام به دور آن می‌گردد و همان‌گونه که سنگ آسیاب به دور محور خود

۳۲۱- ملاحم والفتن – السيد ابن طاووس: ص ۱۶۸.

۳۲۲- معجم أحاديث الإمام المهدى (علیه السلام) – الشيخ على الكورانى العاملى: ج ۱ ص ۲۹۹.

می گردد.[۳۲۳]

(و نیز سخنان پیامبر هنگامی که اسب سواران به سوی ایشان آمدند): (.... فقال رسول الله: (کذبت، بل رجال أهل الیمن أفضل، والإیمان یمانی والحکمة یمانیة، ولولا الهجرة لکنت امرأ من أهل الیمن).[۳۲٤]

رسول الله ﷺ فرمودند: (دروغ گفته‌ای... بلکه مردان اهل یمن فاضل‌ترند و ایمان یمانی و حکمت، یمانیه است و اگر هجرت نمی‌کردم (مجبور به هجرت نبودم) در میان اهل یمن می‌ماندم).

حضرت گفته‌ی او را تکذیب کرد و اشاره کردند که فضیلت مردان به آن چیزی نیست که او ذکر کرده و آن تنها یک غیرت جاهلانه است بلکه فضل آنان در ایمان و حکمت است در حالی که آن‌ها این چنین نیستند، بلکه آن فضیلت در مردانی از یمن می‌باشند. گفته شد:منظور حضرت ﷺ همان انصاری هستند که خدا و رسولش را لبیک گفتند و اطاعت کردند و او را یاری کردند و آن‌ها یمانی نسب هستند، گفته شد: مقصود از اهل مکه، برخی از اهل مکه هستند؛ زیرا مکه از تهامه و تهامه از یمن می‌باشد یا این که حضرت ﷺ این سخن را در تبوک فرمودند و مکه بین تبوک و یمن بوده و حضرت به سمت راست اشاره کرده و مقصود از اشاره‌ی ایشان مکه و مدینه است که این سخن گفته‌ی ایشان را تأیید می‌کند (و اگر هجرت نبود در میان اهل یمن باقی می‌ماندم) به صراحت آشکار می‌شود که مقصود از یمن مکه یکی از دو وجه مذکور است و قولشان (ایمان، یمانی) یعنی منسوب به یمن است و به این معنی است که قوت ایمان در بُن و ریشه‌ی یمن است؛ زیرا آنان انصار دین هستند و براساس قول دوم مبدأ حرکت ایمان، مکه است.

(... و جزری در مورد حدیث (ایمان، یمانی و حکمت، یمانیه) می‌گوید: رسول الله ﷺ به این دلیل این سخن را فرمودند: زیرا ایمان از مکه آغاز شد و مکه از تهامه و تهامه از سرزمین یمن می‌باشد. و به همین دلیل گفته می‌شود کعبه یمانیه و یا اینکه حضرت به انصار فرموده که آنان یمانیون هستند؛ زیرا آنان ناصران ایمان و مؤمنین به حق بودند پس ایمان به آنان نسبت داده

۳۲۳- المجازات النبویة – الشریف الرضی: ص ۳۳۸ – ۳۴۱.

۳۲٤- شرح اصول الکافی – مولی محمد صالح المازندرانی: ج ۱۱ ص ۴۲۸ – ۴۲۷.

شد...). کلام او به پایان می‌رسد.

و سیبویه می‌گوید: برخی‌ها یمانی را با تشدید می‌گویند بر اساس فرموده‌ی حضرت (اگر هجرت نبود) می‌گویند: شاید به این معنی باشد که اگر من از مکه هجرت نمی‌کردم امروز از اهل یمن می‌بودم پس مکه از یمن می‌باشد).[۳۲۵]

در دعای ابی طالب قبل از ولادت رسول الله ﷺ آمده است:

في دعاء أبي طالب قبل ولادة رسول الله ﷺ: (... وإني قائل لكم وحق إله الحرم، وبارئ النسم، أني لأعلم عن قليل ليظهرن المنعوت فى التوراة والإنجيل الموصوف بالكرم والتفضيل، الذي ليس له فى عصره مثيل، ولقد تواترت الأخبار، أنه يبعث فى هذه الإعصار، رسول الملك الجبار، المتوج بالأنوار، ثم قصد الكعبة وأتى الناس وراءه إلا أبا جهل وحده، وقد حلت به الذلة والصغار، والذل والانكسار، فلما دنا ابو طالب من الكعبة قال: اللهم رب هذه الكعبة اليمانية، والأرض المدحية، والجبال المرسية، إن كان قد سبق فى حكمك، وغامض علمك، أن تزيدنا شرفاً فوق شرفنا، وعزاً فوق عزنا بالنبى المشفع الذي بشر به سطيح، فأظهر اللهم يا رب تبيانه، وعجل برهانه، واصرف عنا كيد المعاندين، يا أرحم الراحمين).[۳۲۶]

(... و قسم به پرودگار حرم و آفریننده‌ی جان‌ها به شماها چیزی می‌گویم که من می‌دانم که اندکی زودتر از آن شخص منعوت در تورات و انجیل و موصوف به کرم و فضل خواهد آمد که هیچ همتایی در روزگار خود ندارد، روایات متواتر اخبار او را دادند که او برگزیده خواهد شد در این عصرها، رسول خدای جبار و احاطه شده به انوار، پس به مکه رفت و مردم پشت سراو رفتند جز ابو جهل و او را تحقیر و کوچک شمردند، و ذلیلش کردند و دل او را شکستند، پس هنگامی که ابو طالب به نزدیکی کعبه رفت، فرمود: ای خدای این کعبه‌ی یمانی و این سرزمین ستوده و کوه‌های بلند، اگر در حکمت و علم تو آمده که بر شرف ما شرف بیفزایی و بر عزت ما به وسیله‌ی بعثت این نبی شفاعت‌گر که اهل زمین را به آمدن او سطیح بشارت داد عزت بیفزایی، خداوندا او را ظاهر گردان و در برهان او تعجیل فرما و حیله‌ی

۳۲۵- البحار – العلامة المجلسی: ج ۲۲ ص ۱۳۷.

۳۲۶- البحار – العلامة المجلسی: ج ۱۵ ص ۳۱۰.

مکاران را از او دورگردان ای مهربان‌ترین مهربانان).

في مناجاة الله تعالى لعيسى عليه السلام في وصف النبي محمد صلى الله عليه وآله وسلم: (... يا عيسى، دينه الحنفية وقبلته يمانية...).[۳۲۷]

در مناجات عیسی علیه السلام با پروردگار در وصف محمد صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که خداوند به عیسی می‌فرمایند: (ای عیسی دین او حنفی و قبله‌ی او یمانی است).

وعن الرسول صلى الله عليه وآله وسلم: (إن خير الرجال أهل اليمن، والإيمان يمان، وأنا يماني). [۳۲۸]

و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: (بهترین مردان اهل یمن هستند و ایمان یمان و من یمانی هستم).

و اکنون به شناخت یمانی از خلال پاسخ سید احمد الحسن علیه السلام در مورد یک سؤال در کتاب متشابهات ج ۴ می‌پردازیم: از سید احمد الحسن وصی و رسول امام مهدی علیه السلام، سؤال کردیم:

یمانی کیست؟ و آیا حدودی برای این شخصیت وجود دارد که با آن شناخته شود؟ مثلاً آیا او از یمن می‌باشد و آیا او معصوم می‌باشد به طوری که مردم را به باطل نکشاند و آنها را از حق خارج نسازد و همان‌طور که در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: (پرچم وی پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جائز نیست از آن سرپیچی کند. و اگر کسی این کار را انجام داد از اهل جهنم است. چون وی دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند).

سید احمد الحسن علیه السلام اینگونه پاسخ فرمودند:

(بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله، در آغاز باید دانسته شود که مکه از تهامه[۳۲۹]است، و تهامه از یمن. پس حضرت محمد و خاندان ایشان همگی یمانی هستند، محمد یمانی است و علی علیه السلام یمانی است و

۳۲۷- الكافي – الشيخ الكليني: ج ۸ ص ۱۳۹.

۳۲۸- الأصول الستة عشر – عدة محدثين: ص۸۱، أصل جعفر بن محمد الحضرمي، بحار الأنوار: ج۵۷ ص۲۳۲، مستدرك سفينة البحار: ج۱۰ ص۶۰۲.

۳۲۹ – تهامه: منطقه بسیار وسیعی از یمن می باشد که تا مکه ادامه دارد.

امام مهدی (ع) یمانی است و دوازده مهدی بعد از او یمانی هستند پس مهدی اول یمانی است، و این را علمای عامل گذشته که رحمت خدا بر آنها باد می‌دانستند: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً﴾.[۳۳۰]

(اما پس از ایشان فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید)).

و علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار سخن اهل بیت را (حکمت یمانیه) نامیده است[۳۳۱]: بلکه از پیامبر خدا وارد شده که عبدالمطلب (ع) نیز خانه کعبه را بنام «کعبة یمانیه» نامیده بود.[۳۳۲]

فقد ورد فی الروایة عن الباقر (ع): (وليس في الرايات راية أهدى من راية اليماني، هي راية هدى؛ لأنه يدعو إلى صاحبكم، فإذا خرج اليمانى حرم بيع السلاح على الناس وكل مسلم، وإذا خرج اليمانى فانهض إليه، فإن رايته راية هدى، ولا يحل لمسلم أن يلتوى عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم).

اما راجع به حدود شخصیت یمانی، در روایتی از امام باقر (ع) این گونه وارد شده است: (و در پرچمها پرچمی‌هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست وآن پرچم هدایت است چون که شما را به سوی صاحبتان دعوت می‌کند، و اگر یمانی خروج کرد فروختن اسلحه حرام می‌شود. و اگر یمانی خروج کرد؛ به سوی او بپا خیز زیرا که پرچمش پرچم هدایت است، و جایز نیست مسلمان از او سرپیچی کنند، و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم می‌باشد، زیرا که او دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند).[۳۳۳]

چند نکته بسیار مهم از حدیث فوق:

۱- جایز نیست هیچ مسلمانی از او سرپیچی کند، و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم می‌باشد.

و این به این معنی می‌باشد که یمانی صاحب ولایت الهی است و هیچ کس صاحب این

۳۳۰- سورة مریم: ۵۹.

۳۳۱- مقدمه بحار: ج ۱ ص ۱.

۳۳۲- بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۵۱- ح ۷۵.

۳۳۳- کتاب الغیبه نعمانی: ص۲۶۴.

ولایت نمی‌باشد به طوری که اعراض از او، انسان را وارد جهنم کند (حتی اگر نماز بخواند و روزه بگیرد) مگر این‌که از خلفای خداوند در زمین باشد که عبارتند از پیامبران و مرسلین و امامان و مهدیین ﷺ.

۲- و دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند». و دعوت به حق و راه راست (صراط مستقیم؛ به معنی این است که این شخص اشتباه نمی‌کند تا مردم را وارد باطل کند یا این‌که آن‌ها را از حق خارج سازد واین به این معناست که او معصوم و منصوص العصمة[۳۳٤]است بنابراین، این قید در حدیث، ثمره بزرگی در مشخص کردن شخصیت یمانی دارد و برداشت هر معنی دیگری از این جمله (دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند) آن را لغو و بی فایده می‌کند؛ زیرا دیگر روشن‌کننده خصوصیات شخصیت یمانی نمی‌باشد و ائمه از گفتن کلام لغو مبراء هستند. پس نتیجه می‌گیریم که یمانی حجتی از حجت‌های خدا در زمین است و معصوم و منصوص العصمه است، و در روایات متواتر و متن‌های قطعی موجود است که حجتهای الهی پس از پیامبر اکرم: ائمه دوازده گانه ﷺ و مهدیون دوازده گانه ﷺ می‌باشند. و غیر از ایشان هیچ حجت معصوم دیگری بر زمین نمی‌باشد و آن‌ها تمام نعمت و کمال دین و ختم رسالات آسمانی هستند که یازده امام از ایشان از دار دنیا رفته‌اند و امام مهدی ﷺ و دوازده مهدی ﷺ باقی مانده‌اند. و یمانی مردم را به سوی امام مهدی ﷺ دعوت می‌کند، پس یمانی باید نخستین مهدیون باشد.

﴿ذرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾. [۳۳۵] (فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست).

و این ثابت است که اولین از مهدیون در زمان ظهور امام مهدی ﷺ موجود می‌باشد و او نخستین کسی است که به امام مهدی ﷺ ایمان می‌آورد و مردم را برای قیام پدرش آماده می‌سازد و این جمله (او اولین کسی است که به حضرت مهدی ﷺ ایمان می‌آورد) در وصیت پیامبر خدا ﷺ ذکر شده است و از اینجا شخص یمانی منحصر می‌شود در مهدی اول (از مهدیون دوازده‌گانه). و احادیث معصومین ﷺ، نام و صفات و محل سکونتش را به تفصیل

---

۳۳٤ – یعنی نامش در میان معصومین ذکر شده است.

۳۳۵– آل عمران: ۳۴.

بیان کرده‌اند نامش احمد و کنیه‌اش عبد الله یا همان اسرائیل است[۳۳۶] و مردم او را اسرائیلی می‌نامند و ناگزیرند که او را اسرائیلی بنامند.

و قال رسول الله (ص): (أسمي أحمد وأنا عبد الله أسمى إسرائيل فما أمره فقد أمرني وما عناه فقد عناني).[۳۳۷]

پیامبر خدا (ص) فرمود: (نامم احمد است و من عبد الله هستم. نامم اسرائیل است و هر آنچه که او را امر کرده مرا نیز امر کرده است و هر آنچه او را اشاره کرده مرا نیز اشاره کرده است).

و مهدی اول نخستین سیصد و سیزده نفر است و او از بصره می‌باشد و در گونه راستش اثر و در سرش شوره است و بدنش مانند بدن موسی بن عمران (ع) و درپشتش ختم نبوت و در وصیت پیامبر خدا (ص) مذکور می‌باشد و او عالم‌ترین خلق [پس از ائمه (ع)] به قرآن و تورات و انجیل و در آغاز ظهورش جوان است، در حدیثی از پیامبر خدا که در آن علامات ظهور را ذکر می‌کند آمده است: قال رسول الله: (... ثم ذكر شاباً، فقال: إذا رأيتموه فبايعوه فانه خليفة المهدي).[۳۳۸]

(.. سپس جوانی را ذکر کرد و فرمود: اگر وی را مشاهده کردید با وی بیعت کنید چون او خلیفه مهدی (ع) است).

عن أبي عبد الله (ع)، عن آبائه، عن أمير المؤمنين (ع) قال: (قال رسول الله (ص) في الليلة التى كانت فيها وفاته لعلى (ع) يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة فأملى رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: يا على انه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا على أول الإثنى عشر إمام، وساق الحديث إلى أن قال: وليسلمها الحسن (ع) إلى ابنه م ح م د المستحفظ من آل محمد فذلك اثنا عشر إماماً. ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين، له ثلاثة أسامي: اسم كاسمى واسم أبي وهو عبد الله

---

۳۳۶ – اسرائیل یکی از نامهای حضرت یعقوب (ع) است که به معنی عبد الله است.

۳۳۷– تفسير العياشي: ج۱ ص۴۴، البرهان: ج۱ ص۹۵، بحار الأنوار: ج۷ ص۱۷۸.

۳۳۸– بشارة الإسلام: ص۳۰، وفی إمتاع الأسماع للمقريزي: ج۱۲ ص۲۹۶، قال: (وفی روایة: فإذا رأيتموهم فبايعوهم ولو حبوا على الثلج، فإنه خليفة المهدي).

و أحمد، والاسم الثالث المهدي، وهو أول المؤمنين). [۳۳۹]

از امام صادق (علیه السلام) [از پدرانش از امیر مؤمنان (علیه السلام)] نقل شده است که فرمود: (پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در شبی که وفات او بود به علی (علیه السلام) فرمود که یا ابا الحسن صحیفه و دواتی حاضر کن. و پیامبر خدا وصیتش را فرمود تا اینکه به این جا رسید که فرمود: یا علی پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آنها دوازده مهدی. و تو یا علی نخستین دوازده امام می‌باشی. و حدیث به درازا کشید تا اینکه فرمود:... پس اگر وقت وفات علی النقی رسید ولایت را به فرزندش حسن [العسکری (علیه السلام)] می‌دهد و اگر وقت وفات حسن [العسکری (علیه السلام)] رسید ولایت را به فرزندش (م ح م د)، مستحفظ از آل محمد تسلیم می‌کند و ایشان دوازده امام می‌باشند و سپس دوازده مهدی بعد از ایشان می‌باشد، پس اگر مرگ (حجة ابن الحسن) رسید ولایت را به فرزندش نخستین مهدیین تسلیم می‌کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم عبد الله و احمد و نام سوّم مهدی است. و او اولین ایمان آورنده (به پدرش) است). [۳۴۰]

وعن الصادق (علیه السلام) أنه قال: (إن منا بعد القائم اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين (علیه السلام)). [۳۴۱]

امام صادق (علیه السلام) فرمود: از نسل ما بعد از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) می‌باشند.

وعن الصادق (علیه السلام) قال: (إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين (علیه السلام)). [۳۴۲]

امام صادق (علیه السلام) فرمود: از نسل ما بعد از قائم (علیه السلام) یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) می‌باشد.

و منظور از «قائم» در روایت دوم «مهدی اوّل» می‌باشد نه امام مهدی [محمد ابن الحسن العسکری (علیه السلام)] برای این‌که پس از امام مهدی (علیه السلام) دوازده مهدی می‌باشد نه یازده مهدی، وقال الباقر (علیه السلام) في وصف المهدى الأول: (... ذاك المشرب حمرة، الغائر العينين المشرف الحاجبين

۳۳۹- بحار الأنوار: ج۵۳ ص۱۴۷، الغيبة للطوسي: ص۱۵۰، غاية المرام: ج۲ ص۲۴۱.

۳۴۰- بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۴۷، کتاب الغیبه شیخ طوسی (فارسی): ص ۳۰۰، کتاب غاية المرام، ج ۲ ص ۲۴۱.

۳۴۱- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸، البرهان: ج ۳ ص ۳۱۰، الغيبة للطوسي: ص ۳۸۵.

۳۴۲- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

العریض ما بین المنکبین برأسه حزاز و بوجهه أثر رحم الله موسی). [۳۴۳]

و امام باقر (ع) در مشخصات مهدی اول فرمود: (دارای صورتی قرمز، چشم‌های گود، ابروهای برجسته، و شانه‌های عریض است و در سرش شوره و در صورتش اثری است رحمت خدا بر موسی باد). [۳۴۴]

وعن أمیر المؤمنین (ع) في خبر طویل: (... فقال (ع): ألا وإن أولهم من البصرة وآخرهم من الأبدال...). [۳۴۵]

و از امیر مؤمنان (ع) در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم (ع) را ذکر می‌کند آمده است که: (... اولین آن‌ها از بصره و آخرین آن‌ها از ابدال می‌باشد).

وعن الصادق (ع) في خبر طویل سمی به أصحاب القائم (ع): (... ومن البصرة... أحمد...). [۳۴۶]

و از امام صادق (ع) در روایتی طولانی که نام یاران قائم (ع) را ذکر می‌کند آمده است: (... و از بصره... احمد...).

وعن الإمام الباقر (ع) أنه قال: (... له - أی للقائم - اسمان اسم یخفی واسم یعلن، فأما الذي یخفی فأحمد، وأما الذي یعلن فمحمد). [۳۴۷]

و از امام باقر (ع) نقل است که فرمود: (قائم دو نام[۳۴۸] دارد نامی مخفی و نامی آشکار، نام مخفی احمد و نام آشکار محمد). [۳۴۹]

و احمد نام مهدی اول است و محمد نام امام زمان (ع) می‌باشد همان‌طور که در وصیت پیامبر خدا به آن اشاره شد.

وعن الباقر (ع): (إن لله تعالی کنزاً بالطالقان لیس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان

۳۴۳- غیبة النعماني: ص ۲۱۵.

۳۴۴ - یعنی شبیه موسی بن عمران (ع) است.

۳۴۵- بشارة الإسلام: ص ۱۴۸.

۳۴۶- بشارة الإسلام: ص ۱۸۱.

۳۴۷- کمال الدین وتمام النعمة: ج ۲ ص ۶۵۳ ب ۵۷.

۳۴۸ - نام در زبان عربی کنایه از شخصیت می باشد و معنی کلام امام (ع) این است که قائم دو شخصیت دارد یعنی دو نفر از اهل بیت بنام قائم نامیده شده‌اند.

۳۴۹- کمال الدین: ج ۲ ص ۶۵۳ ب ۵۷.

شعارهم: " أحمد أحمد "، يقودهم شاب من بنی‌هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأنی أنظر إليه عابر الفرات، فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبواً على الثلج).[۳۵۰]

و امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: (برای خدای تعالی گنجی در طالقان است نه طلاست و نه نقره بلکه دوازده هزار نفر در خراسان‌اند که شعارشان «احمد... احمد» است. و رهبر آنها جوانی از بنی‌هاشم سوار بر قاطری سپید رنگ است و پیشانی بندی قرمز رنگ بر پیشانی بسته است، گویی به او می‌نگرم که از رود فرات هم می‌گذرد اگر دعوت او را شنیدید بسوی او بشتابید حتی اگر مجبور باشید سینه خیز بر روی یخها حرکت کنید). احمد نام مهدی اول است.

وفي كتاب الملاحم والفتن: (قال أمير الغضب ليس من ذی ولا ذهو لكنهم يسمعون صوتاً ما قاله إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذی ولا ذهو ولكنه خليفة يماني).[۳۵۱]

و در کتاب ملاحم و فتن، تألیف سید بن طاووس حسنی صفحه ۲۷ آمده است: (امیر غضب نه از این و نه از آن است بلکه آنها صدائی می‌شنوند که نه انسانی آنرا گفته و نه جن: که بیعت کنید فلان را [و او را به نامش می‌خواند] نه از این است نه از آن بلکه او خلیفه‌ی یمانی است).

وفي الملاحم والفتن للسيد بن طاووس الحسني: (فيجتمعون وينظرون لمن يبايعونه فبيناهم كذلك إذا سمعوا صوتاً ما قال إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذی ولا ذه ولكنه خليفة يماني).[۳۵۲]

و در همین کتاب شریف صفحه‌ی ۸۰ آمده: (نه از این و نه از آن بلکه او خلیفه‌ای یمانی است).

و شیخ علی کورانی در کتاب معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) جلد ۱ صفحه‌ی ۲۹۹ آورده است که: (مهدی نیست مگر از قریش، و خلافت جز در آنها نیست، اصل و نسبی در یمن دارد).

حالا که معلوم شد مهدی اول از نسل امام مهدی (علیه السلام) است. پس باید دارای نسل نامعلوم

۳۵۰- منتخب الأنوار المضيئة: ص۳۴۳.

۳۵۱- الملاحم والفتن للسيد ابن طاووس الحسني: ص ۲۷.

۳۵۲- الملاحم والفتن: ص ۸۰.

باشد برای اینکه نسل امام مهدی (علیه السلام) برای ما آشکار نیستند، و این مشخصات، هم مطابق بر یمانی منصور[۳۵۳] و هم مطابق بر مهدی اول است؛ چون که هر دو، یک شخص می‌باشند.

و زیاده بر آن اگر خواستی می‌گویم: که یمانی آماده کننده مقدمات ظهور مقدس می‌باشد و از سیصد و سیزده نفر است و پرچم را به دست امام مهدی (علیه السلام) تسلیم می‌کند، و مهدی اول نیز در زمان ظهور مقدس موجود می‌باشد و اولین ایمان آورنده به امام مهدی (علیه السلام) در آغاز ظهور و قبل از قیامش می‌باشد، پس باید یکی حجت بر دیگری باشد و با توجه به اینکه امامان و مهدیین (علیهم السلام) حجج خدا بر تمامی خلق می‌باشند و مهدی اول از ایشان است پس وی حجت بر یمانی است [اگر یک شخص نباشند] و در نتیجه مهدی اول رهبر نهضت آماده سازی ظهور می‌باشد پس نقش یمانی فقط کمک رسانی به او می‌شود و این درست نیست برای اینکه یمانی مذکور در روایات معصومین (علیهم السلام)، آماده کننده اصلی و رهبر حرکت ظهور مقدس است، پس حتماً مهدی اول همان یمانی است و یمانی همان مهدی اول است که نامش احمد و از بصره و در گونه راستش اثری است و در آغاز ظهورش جوان و در سرش شوره و عالم‌ترین مردم به قرآن و توارت و انجیل (بعد از ائمه (علیهم السلام) است و نسلش نامعلوم و لقب مهدی را دارا می‌باشد و او امام است از طرف خدا که باید اطاعت شود و هیچ مسلمانی حق ندارند از دستور وی سرپیچی کند و هر کس که اینکار را انجام دهد از اهل جهنم است زیرا او دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند و مردم را به سوی امام زمان (علیه السلام) دعوت می‌کند؛ برای تحقیق در هر آنچه که وارد شده از مشخصات مهدی اول در روایات اهل بیت (علیهم السلام)، مراجعه کنید به کتاب الغیبه نعمانی و الغیبه طوسی و کمال الدین صدوق و بحار الانوار جلد ۵۲ و جلد ۵۳ و غیر آن از کتاب‌های حدیث.

و در اینجا باید بدانیم که پیروان یمانی [سیصد و سیزده نفر اصحاب امام] (علیه السلام) همه یمانی می‌باشند به اعتبار اینکه آن‌ها را نسبت می‌دهند به رهبر یمانیشان، و از جمله آن‌ها یمانی صنعاء[۳۵۴] و یمانی عراق است.

---

۳۵۳ – در روایات اهل بیت (علیهم السلام) خلیفه حضرت مهدی (علیه السلام) را « منصور» نامیده‌اند و خلیفه حضرت مهدی همان یمانی موعود است.

۳۵۴ – صنعا: پایتخت یمن

﴿كَلاَّ وَالْقَمَرِ * وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ * وَالصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ * انها لإَحْدَى الْكُبَرِ * نَذِيراً لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ * كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلاَّ أَصْحابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حتى أَتانَا الْيَقِينُ * فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ * فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ * كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ * بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً * كَلاَّ بَلْ لا يَخافُونَ الآخِرَةَ * كَلاَّ إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ * وَما يَذْكُرُونَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾.[۳۵۵]

(قسم به ماه که این چنین نیست * و قسم به شب، تا چون باز گردد * و قسم به صبح هنگامی که چهره بگشاید * آن، یکی از حوادث بزرگ است * هشدار و انذاری است برای همه انسانها * برای کسانی از شما که می‌خواهند پیش افتند یا عقب بمانند بسوی هدایت و نیکی پیش روند یا نروند* هر کس در گرو اعمال خویش است * مگر اصحاب یمین * در باغهای بهشتند و سؤال می‌کنند * از مجرمان * چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت * می‌گویند ما از نماز گزاران نبودیم * و مستندان را اطعام نمی‌کردیم * و پیوسته با اهل باطل همنشین و همدا بودیم * و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم * تا زمانی که از دنیا رفتیم * از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد * چرا آنها از تذکر روی گردانند؟ * گویی خران گریزانی هستند * که از شیری فرار کرده‌اند * بلکه هر کدام از آنها می‌خواهد که صحیفه‌ای آسمانی برخودش نازل شود * که آنها هیچ و اصلاً از آخرت نمی‌ترسند * چنین نیست بلکه آن یک تذکر و یادآوری است * هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد * و هیچ کس پند نمی‌گیرد مگر اینکه خدا بخواهد و او اهل تقوا و اهل مغفرت است).

﴿والقمر﴾: الوصي. ﴿والليل﴾: دولة الظالمين. ﴿والصبح﴾: فجر الإمام المهدى (عليه السلام)، وبداية ظهوره بوصيه كبداية شروق الشمس؛ لأنه هو الشمس.

﴿انها لإَحْدَى الْكُبَرِ﴾: أى القيامة الصغرى. والوقعات الإلهية الكبرى ثلاث هي: القيامة الصغرى، والرجعة، والقيامة الكبرى.[۳۵۶]

۳۵۵- المدثر: ۵۶- ۳۲.

۳۵۶- قال الإمام الصادق (عليه السلام): (أيام الله ثلاثة: يوم يقوم القائم (عليه السلام)، ويوم الكرة، ويوم القيامة) مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸.

(قسم به ماه): ماه «وصی امام» است و (قسم به شب): شب «دولت ظالمان» است (و قسم به صبح) صبح طلوع امام مهدی (علیه السلام) است و آغاز ظهورش به وصیش. مانند آغاز طلوع خورشید به شعاع آن است برای اینکه خودش خورشید و وصیش شعاع خورشید است. (آن یکی از حوادث بزرگ است) یعنی قیامت صغری، [۳۵۷] و وقایع بزرگ الهی سه تا است، قیامت صغری، و رجعت، و قیامت کبری.

﴿نَذِيراً لِلْبَشَرِ﴾: أي منذر، وهو الوصي والمهدي الأول (اليماني)، يرسله الإمام المهدي (عليه السلام) بشيراً ونذيراً بين يدي عذاب شديد، ليتقدم من شاء أن يتقدم، ويتأخر من شاء أن يتأخر عن ركب الإمام المهدي.(عليه السلام) [۳۵۸]

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾: وهذا واضح فكل إنسان يحاسب على عمله، ﴿إِلاَّ أَصْحابَ الْيَمِينِ﴾، وهؤلاء مستثنون من الحساب وهم: المقربون وهم أصحاب اليماني الثلاث مائة وثلاثة عشر أصحاب الإمام المهدي (عليه السلام)، يدخلون الجنة بغير حساب.

(هشدار و انذاری است برای همه انسانها) هشدار دهنده و انذار دهنده، همان « وصی و مهدی اول (یمانی)» است و او فرستاده امام مهدی (علیه السلام) است. او بشارت دهنده و بیم دهنده از عذاب دردناک است که هر که می‌خواهد بیاید و هر که نمی‌خواهد عقب بماند از رکاب امام مهدی (علیه السلام). (هر انسانی در گرو اعمال خویش است). و این معلوم است و هر انسانی برای اعمالش حساب پس می‌دهد «الا اصحاب یمین». و اینان از حساب مستثنی می‌باشند و آنها مقرّبان هستند و آنها از اصحاب یمانی و سیصد و سیزده نفر از یاران امام مهدی (علیه السلام) هستند، بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، خداوند متعال می‌فرمود:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَـرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴾. [۳۵۹]

(پس اگر او از مقربان باشد * در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است).

(آنها در باغهای بهشتند و درباره کفار سؤال می‌کنند... چه چیزی شما را به دوزخ وارد

---

۳۵۷ – قیام امام مهدی (علیه السلام).

۳۵۸– عن الإمام الصادق (علیه السلام) فی تفسیر بعض الآیات القرآنیة قال: (... وقوله: وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ.. لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ، قال: الیوم قبل خروج القائم من شاء قبل الحق وتقدم إلیه ومن شاء تأخر عنه.....) بحار الأنوار: ج۲٤ ص۳۲۵ – ۳۲٦.

۳۵۹– الواقعة: ۸۹ – ۸۸.

ساخت کفار می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم) یعنی از پیروان ولی خدا وخلیفه او وصی امام مهدی (علیه السلام) (مهدی اول = یمانی موعود) نبودیم پس جایز نیست کسی از یمانی سرپیچی کند و اگر کسی اینکار را کرد پس وی از اهل جهنم است، پس خدا برای من کافی و بهترین تکیه‌گاه است.

امیر المؤمنان علی (علیه السلام) گرفتار معاویه بن هند (لعنت خدا بر او باد) و قومی که تفاوت بین شتر نر و ماده را تشخیص نمی‌دادند شد و امروز گرفتار گشتم همان‌طور که پدرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) گرفتار گشت ولی من گرفتار هفتاد معاویه (لعنت خدا بر او باد) شدم و تابعین آن‌ها قومی هستند که فرق شتر نر و ماده را تشخیص نمی‌دهند، و بر آن‌چه توصیف می‌کنند خدا یاری‌ده است.

والله ما أبقى رسول الله (صلی الله علیه و آله)، وآبائی الأئمة شيئاً من أمرى إلا بيَّنوه، فوصفونى بدقة، وسموني، وبيَّنوا مسكني، فلم يبقَ لبس فى أمري، ولا شبهة في حالى بعد هذا البيان، وأمرى أبين من شمس في رابعة النهار، وإنى أول المهديين واليمانى الموعود. انتهى.

به خدا قسم که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرانم ائمة معصومین (علیهم السلام) همه خصوصیات مرا بیان کردند، مرا به دقت وصف کردند و نام و محل سکونتم را بیان فرمودند پس هیچ مشکل و شبهه‌ای در من باقی نمی‌ماند و این بیان من روشن‌تر از خورشید در روشنایی روز است و من نخستین مهدیون و یمانی موعود هستم.

دوازده امام از فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) و فاطمه الزهراء (علیها السلام):

ابان، از سلیم، از سلمان، روایت می‌کند که گفته است: اهل قریش قومی بودند که هرگاه در مجلس می‌نشستند و سخن می‌گفتند هنگامی که ردی از سوی اهل بیت (علیهم السلام) می‌دیدند سخنان خود را قطع می‌کردند در یکی از جلسه‌ها مردی از آنان گفت: مثل محمد در اهل بیتش همانند مَثَل درخت نخلی است که از چوب جارو روییده است. پس این سخن به گوش رسول الله (صلی الله علیه و آله) رسید حضرت بسیار خشمگین شدند پس به مسجد رفته و بر منبر نشستند هنگامی که مردم در آن‌جا جمع شدند، رسول الله (صلی الله علیه و آله) پس از حمد و پروردگار و ثنای خویش فرمودند: (ای مردم من چه کسی هستم؟ گفتند: شما رسول الله هستید. فرمودند: من رسول الله

و محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم (رسول الله صلی الله علیه و آله) آنقدر نسب خویش را ذکر کردند تا به نزار رسیدند. سپس فرمودند: من و اهل بیتم همانند نوری در پیشگاه پروردگار هزاران سال قبل از خلقت آدم (علیه السلام) بودیم و آن نور هنگامی که تسبیح می‌کرد ملائکه بخاطر تسبیح ما، تسبیح می‌کردند پس هنگامی که آدم خلق شد آن نور در صلب او قرار گرفت سپس در صلب آدم بر زمین فرود آمد سپس در کشتی حمل شد و سپس درآن آتش در صلب ابراهیم (علیه السلام) قرار گرفت آن نور هرگز زایل نشد بلکه در گرامی‌ترین اصلاب حمل شد تا اینکه ما از فاضل‌ترین معادن با ارزش و گرامی‌ترین نطفه‌های منعقد شده از پدران و مادران که هرگز به سفاهت نظر نداشتند خارج شدیم و ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشت هستیم: من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و مهدی! خداوند محمد و علی و ائمه (علیهم السلام) را حجج خویش برانگیخت و سپس بار دیگر بر اهل زمین نظر کرد و از آنان دو مرد را انتخاب کرد یکی از آنان من که پیامبر و رسول برانگیخته شدم و دیگری علی بن ابیطالب که به من وحی شد او را برادر و وزیر و وصی و خلیل و خلیفه خود قرار دهم آگاه باشید که او بعد از من وصی تمام مؤمنان است هر کس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر کس با او دشمنی کند با خدا دشمنی کرده، کسی او را دوست می‌دارد مگر مؤمن و کسی با او دشمنی می‌کند مگر کافر. او استوارکننده‌ی زمین و ساکن در آن است و او کلمه‌ی تقوای الهی و دستاویز محکم است، ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.[۳۶۰] (می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی‌گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید). آگاه باشید و خداوند بار دوم بر زمین نظر کرد و دوازده وصی از اهل بیتم را بعد از ما انتخاب کرد وآنان را برگزیدگان امتم قرار داد یکی پس از دیگری همانند ستارگان در آسمان هرگاه ستاره‌ای خاموش شود، ستاره‌ی دیگر روشن می‌گردد آنان ائمه هدایت‌گر هستند که هرگز فریب و کید مکاران به آنان ضرری نمی‌رساند و هرگز خاذلان، آنان را مخذول نمی‌گردانند آنان حجج الهی بر زمین و شاهدان او بر خلق و خازنان علم و مترجمان وحی و معادن حکمت او هستند هر کس آنان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس آنان را عصیان کند، خدا را عصیان کرده و آنان

۳۶۰- التوبة: ۳۲.

همراه قرآن و قرآن همراه آنان است هرگز از هم جدا نمى‌شوند تا اينكه در روز قيامت بر حوض بر من وارد مى‌شوند پس حاضران به غاييان ابلاغ كنند خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش كه من ابلاغ رسالت كردم).[٣٦١]

الكافي – الشيخ الكليني ج١ ص٥٣٢ – ٥٣١:

١ – محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن مسعدة بن زياد، عن أبي عبد الله ومحمد بن الحسين، عن إبراهيم، عن أبي يحيى المدائني، عن أبي هارون العبدي، عن أبي سعيد الخدري، قال: كنت حاضراً لما هلك ابو بكر واستخلف عمر، أقبل يهودى من عظماء يهود يثرب وتزعم يهود المدينة أنه أعلم أهل زمانه حتى رفع إلى عمر فقال له: يا عمر، إنى جئتك أريد الإسلام، فإن أخبرتنى عما أسألك عنه فأنت أعلم أصحاب محمد بالكتاب والسنة وجميع ما أريد أن أسأل عنه، قال: فقال له عمر: إني لست هناك لكنى أرشدك إلى من هو أعلم أمتنا بالكتاب والسنة وجميع ما قد تسأل عنه وهو ذاك – فأومأ إلى علي عليه السلام – فقال له اليهودي: يا عمر، إن كان هذا كما تقول فمالك ولبيعة الناس وإنما ذاك أعلمكم! فزبره عمر، ثم إن اليهودى قام إلى علي عليه السلام فقال له: (أنت كما ذكر عمر؟ فقال: وما قال عمر؟ فأخبره، قال: فإن كنت كما قال سألتك عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمه أحد منكم فأعلم أنكم في دعواكم خير الأمم وأعلمها صادقون ومع ذلك أدخل في دينكم الإسلام، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: نعم، أنا كما ذكر لك عمر، سل عما بدا لك أخبرك به إن شاء الله. قال: أخبرني عن ثلاث وثلاث وواحدة، فقال له علي عليه السلام: يا يهودي، ولِمَ لم تقل: أخبرني عن سبع؟ فقال له اليهودي: إنك إن أخبرتنى بالثلاث، سألتك عن البقية وإلا كففت، فإن أنت أجبتنى فى هذه السبع فأنت أعلم أهل الأرض وأفضلهم وأولى الناس بالناس، فقال له: سل عما بدالك يا يهودي. قال: أخبرنى عن أول حجر وضع على وجه الأرض؟ وأول شجرة غرست على وجه الأرض؟ وأول عين نبعت على وجه الأرض؟ فأخبره أمير المؤمنين عليه السلام، ثم قال له اليهودي: أخبرنى عن هذه الأمة كم لها من إمام هدى؟ وأخبرنى عن نبيكم محمد أين منزله فى الجنة؟ وأخبرنى من معه فى الجنة؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: إن لهذه الأمة اثنى عشر إمام هدى من ذرية نبيها وهم مني، وأما منزل نبينا فى الجنة ففى أفضلها وأشرفها جنة عدن، وأما

٣٦١– كتاب سليم بن قيس – تحقيق محمد باقر الأنصارى: ص ٣٨٠ – ٣٧٩.

من معه فی منزله فیها فهؤلاء الاثنا عشر من ذریته وأمهم وجدتهم وأم أمهم وذراریهم، لا یشرکهم فیها أحد).

محمد بن یحیی از محمد بن حسین، از مسعده بن زیاد، از ابی عبد الله و محمد بن حسین، از ابراهیم، از ابی یحیی المدائنی، از ابی هارون العبدی، از ابی سعید خدری، می‌گوید: من هنگام هلاکت ابو بکر و خلافت عمر حضور داشتم پس یک یهودی از بزرگان یهود اهل یثرب (یهودان اهل مدینه گمان می‌کردند عمر عالم‌ترین شخص در زمان خود می‌باشد) پس به سوی عمر آمد و گفت: من آمده‌ام تا اسلام را به من عرضه کنی پس آن‌چه از تو پرسیدم پاسخ بشنوم، و دریابم که تو داناترین اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) به کتاب و سنت و تمام چیزهایی که می‌خواهم بپرسم باشید. پس عمر گفت: من در آن حد نیستم اما تو را به کسی که داناترین اهل امت به کتاب و سنت و تمام چیزهایی که می‌خواهی بپرسی، راهنمایی می‌کنم پس به سوی علی (علیه السلام) اشاره کرد یهودی به عمر گفت: ای عمر اگر او این گونه باشد که تو می‌گویی پس تو را چکار با حکومت بر مردم؟ عمر او را از پیش خود دفع کرد پس مرد یهودی به سوی امام علی (علیه السلام) رفت و گفت: (شما این گونه هستید که عمر گفت؟ فرمودند: عمر به تو چه گفته؟ پس سخنان عمر برای حضرت تکرار کرد سپس عرض کرد: من از شما چیزهایی می‌پرسم که اگر به آن‌ها پاسخ دهید در می‌یابم که شما در ادعایتان بهترین و صادق‌ترین و عالم‌ترین هستید و من به دین اسلام در می‌آیم. حضرت فرمودند: آری همانگونه هستم که عمر برایت ذکر کرده سؤال کن تا به تو خبر دهم ان شاء الله. یهودی گفت: مرا از سه و سه و یک چیز خبر دهید؟ فرمودند: ای یهودی چرا نمی‌گویی در مورد هفت با خبرم ساز؟ یهودی گفت: اگر از سه برایم بگویید در مورد بقیه هم از شما می‌پرسم و هنگامی که تمام شد در مورد هفت می‌پرسم، پس اگر مرا پاسخ دادید شما داناترین مرد از اهل زمین و فاضل‌ترین آنان و اولی‌ترین مردم به مردم هستید. حضرت فرمودند: ای یهودی بپرس: گفت: مرا از اولین سنگی که بر زمین افتاد و اولین درختی که بر زمین رشد کرد با خبر سازید؟ پس حضرت او را باخبر ساخت سپس یهودی گفت: به من بگویید که این امت چند امام هدایت‌گر دارد؟ و بگویید که خانه‌ی پیامبرتان در بهشت کجاست و چه کسانی همراه ایشان در بهشت است؟ فرمودند: برای این امت دوازده امام از ذریه‌ی پیامبرش است که آنان فرزندان من هستند و اما منزل پیامبرش در فاضل‌ترین و شریف‌ترین طبقه‌ی بهشت در عدن است اما

همراهان ایشان در بهشت همان دوازده تن از ذریه‌ی ایشان به همراه مادرشان و مادربزرگشان و مادر مادربزرگشان و ذریه‌های آنان هستند که هیچ کس در این مقام شریک آنان نیست).

۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: (دخلت على فاطمة عليها السلام وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثنى عشر آخرهم القائم عليه السلام، ثلاثة منهم محمد وثلاثة منهم علي).[۳۶۲]

محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، از ابن محبوب، از ابی الجارود، از ابی جعفر عليه السلام، از جابر بن عبد الله الأنصاری می‌گوید: (بر فاطمه عليها السلام وارد شدم و لوحی در دست‌هایش دیدم که در آن لوح نام اوصیاء از فرزندانش بودند پس آنها را بر شمردم تعداشان دوازده نفر است که نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن از آنان علی است).

٤- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: (إن الله أرسل محمداً إلى الجن والإنس وجعل من بعده اثنى عشر وصياً، منهم من سبق ومنهم من بقي وكل وصي جرت به سنة، والأوصياء الذين من بعد محمد على سنة أوصياء عيسى، وكانوا اثنى عشر، وكان أمير المؤمنين عليه السلام على سنة المسيح).[۳۶۳]

علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از ابی جعفر عليه السلام، نقل می‌کنند که می‌فرمایند: (خداوند، محمد صلى الله عليه وآله را رسولی برای انس و جن فرستاد. بعد از او دوازده وصی قرار داد که برخی از آنها رفتند و برخی باقی ماندند و هر وصی سنتی بر او جاری شد و اوصیایی که بعد از محمد صلى الله عليه وآله و من هستند بر سنت اوصیای عیسی عليه السلام هستند که دوازده نفر می‌باشند و امیر المؤمنین عليه السلام بر سنت مسیح عليه السلام است).

٥- ابو علي الأشعري، عن الحسن بن عبيد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن

۳۶۲- الكافي – الشيخ الكليني ج۱ ص۵۳۲.

۳۶۳- الكافي – الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۵۳۲.

سماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زرارة، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (الاثنا عشر الإمام من آل محمد كلهم محدث من ولد رسول الله وولد علي بن أبي طالب (ع)، فرسول الله (ص) و علي (ع) هما الوالدان).[۳٦٤]

ابو علی اشعری، از حسن بن عبید الله، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن سماعه، از علی بن الحسن بن رباط، از ابن اذینة، از زراره، می‌گوید: از ابا جعفر (ع) شنیدم که فرمودند: (دوازده امام از آل محمد (ع) همه محدث از فرزند رسول الله (ص) و فرزند علی (ع) هستند و رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع) پدران این فرزندان هستند).

٦- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفوري، عن عمرو بن ثابت، عن أبي الجاورد، عن أبي جعفر (ع)، قال: (قال رسول الله (ص): إني واثنى عشر من ولدى وأنت يا علي زر الأرض يعنى أوتادها وجبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا).[۳٦٥]

محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن الحسین، از ابی سعید عصفوری، از عمرو بن ثابت، از ابی الجاورد، از ابی جعفر (ع) روایت می‌کنند که حضرت فرمودند: (رسول الله (ص) فرمودند: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی میخ‌های زمین یعنی ما میخ و کوه‌های زمین هستیم و خداوند با وجود ما زمین را از هر گونه هلاک مصون داشته پس هنگامی که دوازده تن از فرزندم بروند خداوند زمین را با اهلش نابو د می‌کند و هرگز به آنان مهلت نمی‌دهد).

٧- عن أبي سعيد رفعه، عن أبي جعفر (ع)، قال: (قال رسول الله (ص): من ولدي اثنا عشر نقيباً، نجباء، محدثون، مفهمون، آخرهم القائم بالحق يملاها عدلاً كما ملئت جوراً).[۳٦٦]

ابی سعید از ابی جعفر (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (رسول الله (ص) فرمودند: از فرزندم، دوازده امام نقیب، نجیب، محدث، فهیم بوجود می‌آیند که آخرشان قائم (ع) است که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته).

۳٦٤- الكافي –الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۵۳۳.

۳٦٥- الكافي – الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۵۳۴.

۳٦٦- الكافي – الشيخ الكليني: ج۱ ص۵۳۴.

۸- أخبرنى ابو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني، قال: حدثنا أحمد بن مطرق بن سواد بن الحسين القاضى البستى بمكة، قال: حدثني ابو حاتم المهلبى المغيرة بن محمد بن مهلب، قال: حدثنا عبد الغفار بن كثير الكوفي، عن إبراهيم بن حميد، عن أبى هاشم، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قدم يهودي على رسول الله ﷺ يقال له "نعثل" فقال: (يا محمد، إني أسألك عن أشياء تلجلج في صدرى منذ حين، فإن أنت أجبتنى عنها أسلمت على يدك (إلى أن قال): أشهد أن لا إله إلا الله، وإنك رسول الله، وأشهد أنهم الأوصياء بعدك، ولقد وجدت هذا في الكتب المتقدمة، وفيما عهد إلينا موسى عليه السلام: إذا كان آخر الزمان يخرج نبي يقال له "أحمد" خاتم الأنبياء لا نبي بعده، يخرج من صلبه أئمة أبرار عدد الأسباط. فقال: يا أبا عمارة، أتعرف الأسباط؟ قال: نعم يا رسول الله، إنهم كانوا اثنى عشر. قال: فإن فيهم لاوى بن أرحيا. قال: أعرفه يا رسول الله، وهو الذي غاب عن بني إسرائيل سنين ثم عاد فأظهر شريعته بعد دراستها وقاتل مع فريطيا الملك حتى قتله. وقال: كائن في أمتى ما كان من بني إسرائيل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، وإن الثانى عشر من ولدى يغيب حتى لا يرى، ويأتى على أمتى زمن لا يبقى من الإسلام إلا اسمه ولا من القرآن إلا رسمه، فحينئذ يأذن الله له بالخروج فيظهر الإسلام ويجدد الدين. ثم قال: طوبى لمن أحبهم وطوبى لمن تمسك بهم، والويل لمبغضهم).[۳۶۷]

ابو مفضل محمد بن عبد الله بن المطلب شيبانى، از احمد بن مطرق بن سواد بن حسين قاضى البستى در مكه، از ابو حاتم المهلبى مغيره بن محمد بن مهلب، از عبد الغفار بن كثير كوفى، از إبراهيم بن حميد، از ابى‌هاشم، از مجاهد، از ابن عباس، می‌گويد: روزى مرد يهودى به نام «نعث» به سوى رسول الله ﷺ آمد و گفت: (اى محمد درباره‌ى چيزهايى كه ذهنم را به خود مشغول كرده از تو می‌پرسم و اگر پاسخ مرا بدهى من در حضور شما شهادت می‌دهم كه هيچ خدايى جز الله نيست و شما فرستاده‌ى خداوند هستيد و شهادت می‌دهم كه آنان اوصياى بعد از شما هستند. اين مطلب را در كتب گذشته يافتم كه در آن موسى عليه السلام به ما عهد كرده و در كه در آخر الزمان پيامبرى خروج می‌كند كه نامش احمد است و خاتم انبيا می‌باشد و بعد از او هيچ پيامبرى نخواهد بود و از صلب او ائمه‌ى ابرار به تعداد اسباط خارج می‌شوند.

حضرت ﷺ فرمودند: اى ابو عماره می‌دانى اسباط چند نفر بودند؟ گفت: آرى يا رسول

۳۶۷- كفاية الأثر – الخزاز القمى: ص ۱۵ – ۱۱.

الله آنان دوازده نفر بودند. حضرت فرمودند: که در میانشان لاوی بن ارحیا بود. عرض کردم: آری یا رسول الله او را می‌شناسم او کسی بود که به مدت سال‌های طولانی از بنی اسرائیل غایب گشته و سپس ظهور کرد و شریعت را دوباره بازگرداند و با فریطیا مبارزه کرد و او را کشت. پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر چه در بنی اسرائیل رخ داده در مورد امت من نیز رخ خواهد داد پس قدم در قدم آنان بگذارید و همانا دوازدهمین فرزندم غیبت می‌کند و دیگر دیده نمی‌شود تا اینکه زمانی بازگردد که از اسلام جز نامش و از قرآن جز خطش باقی نمانده است در آن هنگام خداوند به او اذن خروج می‌دهد پس اسلام را ظاهر می‌کند و دین را تجدید می‌کند سپس حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد و به آنان متمسک شود و وای بر حال کسی که با آنان دشمنی کند).

۹- حدثنا ابو المفضل محمد بن عبد الله (رحمه الله)، قال حدثنا رجا بن يحيى ابو الحسين المعربانى الكاتب، قال: حدثنى محمد بن جلاد بسر من رأى ابو بكر الباهلي، قال: حدثنا معاد ابن معاد، قال: حدثنا ابن عون، عن هشام بن زيد، عن أنس ابن مالك، قال: (سألت رسول الله (صلی الله علیه و آله) عن حوارى عيسى، فقال: كانوا من صفوته وخيرته، وكانوا اثنى عشر مجردين مكنسين في نصرة الله ورسوله لا رهو فيهم ولا ضعف ولا شك، كانوا ينصرونه على بصيرة ونفاد وجد وعنا. قلت: فمن حواريك يا رسول الله؟ فقال: الأئمة بعدى اثنا عشر من صلب على وفاطمة، هم حوارى وأنصار ديني، عليهم من الله التحية والسلام).[۳۶۸]

ابو مفضل محمد بن عبد الله (رحمه الله)، از رجا بن يحيى ابو الحسين معربانى كاتب، از محمد بن جلاد بسر من رأى ابو بكر باهلى، از معاد ابن معاد، از ابن عون، از هشام بن زيد، از انس ابن مالک، می‌گوید: (از رسول الله در مورد حواریون عیسی پرسیدم، حضرت فرمودند: از بهترین برگزیده‌های او بودند و آنان دوازده تن خالص و بی‌ریا در خدمت نصرت خدا و رسولش بوده و هرگز در آن‌ها ضعف و شک و ریا دیده نمی‌شود بلکه با بصیرت و هوشیاری و جان فشانی حضرت (علیه السلام) را یاری می‌کردند. عرض کردم: یا رسول الله حواریون شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: دوازده ائمه بعد از من از صلب علی و فاطمه حواریون من و انصار دین من هستند،

۳۶۸- كفاية الأثر – الخزاز القمى: ص ۶۹ – ۶۸.

سلام و تحيّت الهى بر آنان باد).

۱۰- الخصيبي، قال: وروى بهذه الإسناد (عن محمد بن يحيى الفارسى عن محمد بن جمهور القمى عن عبد الله الكرخى عن على بن مهران الأهوازى عن محمد بن صدقة عن محمد بن سنان الزاهرى عن المفضل بن عمر الجعفي) عن الصادق عليه السلام، عن أبيه الباقر عليه السلام، قال: (دخل سلمان الفارسى عليه السلام، والمقداد بن الأسود الكندي، وابو ذر جندب الغفاري، وعمار بن ياسر، وحذيفة بن اليمان، وابو الهيثم مالك بن التيهان، وخزيمة بن ثابت، وابو الطفيل عامر على النبي فجلسوا بين يديه والحزن ظاهر في وجوههم... (إلى قوله): فكان عمي وأبي إذا جلسا في ملأ من الناس ناجى نورى من صلب أبى نور على من صلب أبيه إلى أن خرجنا من صلبى ابو ينا وبطنى أمينا ولقد علم جبريل عليه السلام في وقت ولادة على وهو يقول: هذا أول ظهور نبوتك وإعلان وحيك وكشف رسالتك، إذ أيدك الله بأخيك ووزيرك وصنوك وخليفتك ومن شددت به أزرك وأعليت به ذكرك علي بن أبي طالب، فقمت مبادراً فوجدت فاطمة ابنة أسد أم علي بن أبي طالب وقد جاءها المخاض فوجدتها بين النساء والقوابل من حولها، فقال حبيبى جبرائيل: سجف بينها وبين النساء سجافاً، فإذا وضعت علياً فتلقه بيدك اليمنى، ففعلت ما أمرنى به ومددت يدى اليمنى نحو أمه فإذا بعلى ماثلاً على يدى واضعاً يده اليمنى فى أذنه يؤذن ويقيم بالحنفية ويشهد بوحدانية الله عزوجل وبرسالتي. ثم أشار إلى فقال: يا رسول الله، إقرأ، قلت: اقرأ، والذي نفس محمد بيده لقد ابتدأ بالصحف التى أنزلها الله على آدم وابنه شيث فتلاها من أول حرف إلى آخر حرف حتى لو حضر شيث لأقر بأنه أقرأ لها منه، ثم تلا صحف نوح حتى لو حضر نوح لأقر أنه اقرأ لها منه، ثم تلا صحف إبراهيم حتى لو حضر إبراهيم لأقر أنه اقرأ لها منه، ثم تلا زبور داود حتى لو حضر داود لأقر أنه أقرأ لها منه، ثم تلا توراة موسى حتى لو حضر موسى لأقر أنه أقرأ، ثم قرأ إنجيل عيسى حتى لو حضر عيسى لأقر بأنه اقرأ لها منه، ثم خاطبنى وخاطبته بما يخاطب به الأنبياء ثم عاد إلى طفولتيه. وهكذا سبيل الاثنى عشر إماماً من ولده يفعلون في ولادتهم مثله).[۳۶۹]

خصيبى، از محمد بن يحيى فارسى عن محمد بن جمهور قمى از عبد الله كرخى عن على بن مهران اهوازى از محمد بن صدقه از محمد بن سنان الزاهرى از مفضل بن عمر جعفى از امام

۳۶۹- الهداية الكبرى – للحسين بن حمدان الخصيبى: ص ۱۰۱ – ۹۸.

صادق (ع)، از پدر بزرگوارش امام باقر (ع)، روایت می‌کند که فرمودند: (سلمان فارسی (ع) و مقداد بن اسود کندی و ابو ذر جندب غفاری و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و ابو هیثم مالک بن تیهان و خزیمه بن ثابت را ابو طفیل عامر بر پیامبر (ص) وارد شدند و در حضورشان نشستند و غم و اندوهی در چهره‌ی آنان بود (تا آن‌جا که حضرت فرمودند) هنگامی که پدرم و عمویم در ملاء عام نشسته بودند، نور من از صلب پدرم، نور علی از صلب پدرش را بنحوا داد تا اینکه از صلب پدرانمان و شکم مادرانمان خارج شدیم پس جبرئیل به زمان ولادت علی (ع) آگاه بود پس (به رسول الله (ص)) فرمود: این اولین ظهور نبوت تو و اعلان وحی تو و کشف رسالتت می‌باشد. پس من با شتاب برخاستم به سوی فاطمه رفتم و حول فاطمه بنت اسد مادر أمیر المؤمنین (ع) زنان و قابله‌هایی جمع شده بودند پس حبیبم جبرئیل فرمود: از میان آنان بگذر و هنگامی که نوزاد را گرفتی او را بر دست راست خود قرار ده پس من به آن‌چه که امر شدم، عمل کردم پس من دست راستم را به سوی مادرش دراز کردم و علی (ع) را به دست راستم گرفتم و دستش را روی گوشش قرار داده و شنیدم که علی اذان و اقامه در به دین حنفی می‌خواند و به وحدانیّت و یگانگی خدا و رسالتم شهادت می‌دهد سپس به من اشاره کرد و فرمود: یا رسول الله بخوانم، گفتم: بخوان! به کسی که جانم در دست اوست با خواندن صحفی که بر آدم و فرزندش شیث نازل شد، آغاز کرد پس آن را حرف به حرف کلمه به کلمه، جمله به جمله تلاوت کرد طوری که اگر شیث حضور داشت اقرار می‌کرد که بهتر از خواندش بود سپس صحف نوح (ع) را تلاوت کرد به طوری که اگر نوح حضور داشت، اقرار می‌کرد که از او اولی‌تر است به آن، سپس صحف ابراهیم را تلاوت کرد به طوری که اگر ابراهیم حضور داشت اقرار می‌کرد که از او به آن اولی‌تر است و سپس زبور داوود (ع) را تلاوت کرد به طوری که اگر داوود حضور داشت، اقرار می‌کرد که او به این کتاب اولی‌تر است سپس تورات موسی را تلاوت کرد به طوری که اگر موسی (ع) حضور داشت، اقرار می‌کرد که او به ان کتاب اولی‌تر است پس انجیل عیسی را تلاوت کرد به طوری که اگر عیسی (ع) حضور داشت، اقرار می‌کرد که او به این کتاب اولی‌تر است سپس مورد خطاب قرار داد و من نیز همان‌طور که انبیاء مورد خطاب می‌دهند او را مورد خطاب قرار دادم سپس به حالت نوزادی و کودکی خود بازگشت و این چنین روش و شیوه دوازده امام از فرزندش نیز در زمان ولادتشان این گونه است).

۱۱ - في المقارنة بين نبي الله يعقوب عليه السلام وبين أمير المؤمنين عليه السلام: (وكان ليعقوب اثنا عشر ولداً منهم مطيع ومنهم عاص، ولعلى اثنا عشر ولداً كلهم معصومون مطهرون).[۳۷۰]

وجه شباهت نبی الله یعقوب علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام: (یعقوب نبی نیز دوازده فرزند داشت که برخی از آنان مطیع و برخی دیگر عاصی هستند، اما علی علیه السلام دوازده فرزند دارند که همگی معصوم و پاک هستند).

و ذكر أيضاً في جلد ۳ صفحه ۴۵، في المقارنة بين نبي الله موسى عليه السلام وأمير المؤمنين عليه السلام: (وكان لموسى اثنا عشر سبطاً، ولعلى اثنا عشر إماماً).

و همچنین در جلد ۳ صفحه‌ی ۴۵، در وجه شبه بین نبی الله موسی علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام: (موسی علیه السلام دوازده سبط داشت و امیر المؤمنین علیه السلام دوازده امام).

۱۲- قال: وحدثني حنان بن سدير، عن أبي إسماعيل الأبرص، عن أبي بصير، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: (على رأس السابع منا الفرج).[۳۷۱]

می‌گوید: و حنان بن سدیر، از ابی اسماعیل ابرص، از ابی بصیر، می‌گوید: ابو عبد الله علیه السلام می‌فرمایند: (در پی هفتمین فرزند از ما انتظار فرج را داشته باشید).

شیخ طوسی می‌گوید: احتمال می‌رود که هفتمی از ایشان باشد زیرا در ظاهر می‌فرمایند: "از ما" به خود اشاره می‌کند و می‌گوییم هفتمی از او "او" قائم (به امر) در خبر نیامده که "هفتمین فرزند از اول ما" و اگر این احتمال را بدهیم معارضت در مورد آن بی‌ارزش می‌شود، هفتمین فرزند از امام صادق علیه السلام امام مهدی بن حسن عسگری علیه السلام نیست همان‌گونه که شیخ طوسی رحمه الله احتمال می‌دهد؛ زیرا امام مهدی علیه السلام ششمین فرزند امام صادق علیه السلام می‌باشد در حالی که هفتمین فرزندش امام مهدی، مهدی اول (احمد) است.

۱۳- وأخبرنا علي بن أحمد البندنيجي، عن أبي عبيد الله بن موسى العلوي، قال: حدثنا علي بن الحسن، عن إسماعيل بن مهران، عن المفضل بن صالح، عن معاذ بن كثير، عن أبي عبد الله

۳۷۰- مناقب آل أبي طالب - ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۲.

۳۷۱- الغيبة - الشيخ الطوسي: ص ۵۴ - ۵۳.

جعفر بن محمد (ع) أنه قال: (الوصية نزلت من السماء على رسول الله كتاباً مختوماً، و لم ينزل على رسول الله كتاب مختوم إلا الوصية، فقال جبرئيل (ع): يا محمد، هذه وصيتك في أمتك إلى أهل بيتك. فقال رسول الله: أى أهل بيتى يا جبرئيل؟ فقال: نجيب الله منهم وذريته ليورثك في علم النبوة قبل إبراهيم، وكان عليها خواتيم، ففتح علي (ع) الخاتم الأول ومضى لما أمر فيه، ثم فتح الحسن (ع) الخاتم الثانى ومضى لما أمر به، ثم فتح الحسين (ع) الخاتم الثالث فوجد فيه: أن قاتل واقتل وتقتل واخرج بقوم للشهادة، لا شهادة لهم إلا معك، ففعل، ثم دفعها إلى علي بن الحسين (ع) ومضى، ففتح علي بن الحسين الخاتم الرابع فوجد فيه: أن أطرق واصمت لما حجب العلم، ثم دفعها إلى محمد بن علي (ع) ففتح الخاتم الخامس فوجد فيه: أن فسر كتاب الله تعالى وصدق أباك وورث ابنك العلم واصطنع الأمة، وقل الحق في الخوف والأمن ولا تخش إلا الله. ففعل، ثم دفعها إلى الذي يليه. فقال معاذ بن كثير: فقلت له: وأنت هو؟ فقال: ما بك في هذا إلا أن تذهب – يا معاذ – فترويه عني، نعم أنا هو. حتى عدّد على اثنا عشر اسماً، ثم سكت، فقلت: ثم من؟ فقال: حسبك).[۳۷۲]

على بن احمد بند نيجى، از ابى عبيد الله بن موسى علوى، از على بن حسن، از اسماعيل بن مهران، از مفضل بن صالح، از معاذ بن كثير، از ابى عبد الله جعفر بن محمد (ع) روايت مى‌كنند كه حضرت فرمودند: (وصيت بصورت طوماری سربسته از آسمان بر رسول الله (ص) نازل شد و هيچ كتابى مختوم جز وصيت بر رسول الله (ص) نازل نشد پس جبرئيل (ع) فرمود: اى محمد اين وصيت تو در امت تو است. رسول الله (ص) فرمودند: اى جبرئيل كدام اهل بيتم؟ فرمودند: خداوند آنان را از ذريه‌ى تو قبل از ابراهيم برانگيخت تا وارثان علم نبوت تو شوند پس بر آن مهره‌هايى بود، امام على (ع) مهره اول را گشود و به تمام اوامر موجود در آن عمل كرد و رفت، سپس امام حسن (ع) مهره دوم را گشود و به آنچه در آن موجود بود عمل كرده و رفت و امام حسين (ع) مهره سوم را گشود سپس در آن يافت، مبارزه كن و به قتل برسان و كشته مى‌شوى و براى شهادت با قوم خارج شو كه براى آنان شهادتى جز در ركاب تو نيست پس حضرت انجام داد سپس آن را به فرزندش على بن حسين (ع) داد پس حضرت آن را گشود و در آن يافت كه حركتى نكن و خاموش باش تا هنگام حجب علم، سپس آنان را به

۳۷۲– كتاب الغيبة – محمد بن ابراهيم النعمانى: ص ۶۱ – ۶۰.

فرزندش محمد داد حضرت محمد بن علی مهره پنجم را گشود و در آن یافت، کتاب خدا را تفسیر و پدرانت را تصدیق کن و فرزندت را وارث علم گردان و امت را بساز در خوف و امنیت حق را بگو و از کسی جز خدا هراسی نداشته باش سپس آن را به صاحبش داد. عرض کردم: و او شما هستید؟ فرمودند: تو را چه شده برو و آن را روایت کن آری من او هستم سپس حضرت دوازده نام را برشمرد و خاموش شد. عرض کردم: بعد از ایشان کیست؟ فرمودند: برایت کافی است).

جمله‌ی برایت کافی است به معنی نفی نیست بلکه بر عکس به معنای (تو را کفایت می‌کند) یا (همین قدر کافی است که دانستی) پس امام از خلال این جمله به وجود حجج الهی بعد از ائمه اشاره می‌کند. و اینکه نمی‌خواستند به صراحت موضوع را به ابن کثیر بگویند و امام صادق علیه السلام به صراحت برای اشخاصی غیر معاذ در روایت دیگر همچون ابی بصیر و... فرمودند که بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی است و دیگر روایاتی که بر وجود حجج بعد از ائمه علیهم السلام دلالت می‌کند.

۱۴- وأخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة الكوفي، قال: حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب، قال: حدثنا إسماعيل بن مهران، قال: حدثنا الحسين بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن يعقوب بن شعيب، قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: (لا والله لا يدع الله هذا الأمر إلا وله من يقوم به إلى يوم تقوم الساعة).[۳۷۳]

احمد بن محمد بن سعید بن عقده الکوفی، از احمد بن یوسف بن یعقوب، از اسماعیل بن مهران، از الحسین بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از یعقوب بن شعیب، می‌گوید: از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: (خیر به خدا سوگند که خداوند این امر را رها نمی‌کند مگر بعد از قیام کسی که بعد از او قیامت برپا می‌شود).

روایت بر عدم خالی بودن زمین از حجج الهی بعد از وفات امام مهدی دلالت می‌کند زیرا قیام ساعت بعد از پایان یافتن حکومت مهدیین علیهم السلام بعد از امام مهدی علیه السلام است و سپس رجعت آغاز می‌شود و امام حسین علیه السلام بر آخرین مهدی از مهدیین خروج می‌کند و بعد از آن

۳۷۳- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۶۲.

قیامت برپا می‌شود.

۱۵- الشيخ الصدوق: حدثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي، قال: حدثنا فرات بن إبراهيم ابن فرات الكوفي، قال: حدثنا محمد بن علي بن أحمد بن الهمدانى [محمد بن أحمد بن علي الهمداني]، قال: حدثنى ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاري، قال: حدثنا محمد بن القاسم بن إبراهيم بن عبد الله ابن القاسم بن محمد بن أبي بكر، قال: حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي، عن علي ابن موسى الرضا (ع)، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد ابن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب (ع)، قال: قال رسول الله (ص)- في حديث طويل -: (... وإنه لما عرج بى إلى السماء أذّن جبرئيل مثنى مثنى، وأقام مثنى مثنى، ثم قال: تقدم يا محمد، فقلت: يا جبرئيل أتقدم عليك؟ فقال: نعم؛ لأن الله تبارك وتعالى اسمه فضل أنبياءه على ملائكته أجمعين وفضلك خاصة، فتقدمت وصليت بهم ولا فخر، فلما انتهينا إلى حجب النور قال لى جبرئيل (ع): تقدم يا محمد وتخلف عني، فقلت: يا جبرئيل، في مثل هذا الموضع تفارقنى؟ فقال: يا محمد، إن هذا انتهاء حدى الذي وضعه الله عزوجل لى في هذا المكان فإن تجاوزته احترقت أجنحتى لتعدى حدود ربى، فزخ بى زخة في النور حتى انتهيت إلى حيث ما شاء الله عزوجل من ملكوته، فنوديت: يا محمد، فقلت: لبيك ربي وسعديك تباركت وتعاليت، فنوديت: يا محمد، أنت عبدي وأنا ربك فإياي فاعبد، وعَلَيَ فتوكل فإنك نوري في عبادي ورسولي إلى خلقي وحجتي في بريتي، لمن تبعك خلقت جنتي، ولمن خالفك خلقت ناري، ولأوصيائك أوجبت كرامتي، ولشيعتك أوجبت ثوابي، فقلت: يا رب ومن أوصيائي؟ فنوديت: يا محمد، (إن) أوصياءك المكتوبون على ساق العرش، فنظرت - وأنا بين يدى ربي - إلى ساق العرش فرأيت اثنى عشر نوراً، في كل نور سطر أخضر مكتوب عليه اسم كل وصى من أوصيائي، أولهم علي بن أبي طالب وآخرهم مهدي أمتي، فقلت: يا رب، أهؤلاء أوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمد، هؤلاء أوليائي وأحبائي وأصفيائي وحججي بعدك على بريتي وهم أوصياؤك وخلفاؤك وخير خلقى بعدك. وعزتى وجلالى لأظهرن بهم ديني، ولأعلين بهم كلمتي، ولأطهرن الأرض بآخرهم من أعدائي، ولأملكنه مشارق الأرض ومغاربها، ولأسخرن له الرياح، ولأذللن له الرقاب الصعاب، ولأرقينه في الأسباب، ولأنصرنه بجندي، ولأمدنه بملائكتى حتى يعلن دعوتي ويجمع الخلق على توحيدي، ثم لأديمن ملكه ولأداولن الأيام بين أوليائى إلى يوم

القیامة...).[۳۷٤]

شیخ صدوق: از حسن بن محمد بن سعید هاشمی، از فرات بن ابراهیم ابن فرات کوفی، از محمد بن علی بن احمد بن الهمدانی [محمد بن احمد بن علی الهمدانی]، از ابو فضل العباس بن عبد الله بخاری، از محمد بن القاسم بن ابراهیم بن عبد الله ابن القاسم بن محمد بن ابی بکر، از عبد السلام بن صالح هروی، از علی ابن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد ابن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام، می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (... هنگامی که خداوند مرا به آسمان عروج داد جبرئیل دو بار دو بار تکبیر و اقامه گفت و قدم به قدم پشت سر من می‌آمد سپس فرمود: ای محمد پیش برو. عرض کردم: ای جبرئیل چگونه از تو پیشی گیرم؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی اسم خود را به تمام انبیاء و ملائکه خویش مقدم داشت و بخصوص تو را بر آنان فضلیت بخشید، پس من جلو رفتم و بدون فخر فروشی بر آنان درود فرستادم پس هنگامی که به انتهای حجب نور رسیدیم جبرئیل به من فرمود: ای محمد از من پیشی گیر. عرض کردم: ای جبرئیل مرا در این مرحله تنها می‌گذاری؟ فرمود: ای محمد این حد و حدود من است که خداوند برایم تعیین کرده و اگر ازحد خود تجاوز کنم نور ایزدی بال و پرم را خواهد سوزاند. پس من از جبرئیل جدا شدم و پیش رفتم تا اینکه به آنچه خداوند در ملکوت برایم مقرر ساخته، رسیدم. سپس مورد ندا قرار گرفتم: ای محمد! گفتم: لبیک خدای من به سوی تو آمدم. فرمود: ای محمد تو بنده‌ی من و من پروردگار تو هستم پس مرا عبادت کن و بر من توکل کن و تو نور من در بندگانم و رسولم به سوی خلق و حجت من در مردم هستی پس بهشت را برای پیروان تو و جهنم را برای مخالفان و دشمنان تو آفریدم. و کرامتم را بر اوصیای تو و ثوابم را برای شیعیان تو واجب گرداندم. گفتم: خدایا اوصیای من کیستند؟ ندا آمد: ای محمد نام اوصیای تو بر ساق عرش حک شده است. پس در حالیکه در پیشگاه پروردگارم بودم و بر ساق عرش نظر کردم، دوازده نور دیدم در هر نور خطی سبز بود که بر آن نام هر وصی از اوصیای من نوشته شده، اول آنان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرشان مهدی امتم بود. گفتم: خداوندا اینان اوصیای بعد از من هستند؟ ندا آمد: ای محمد این اولیای من و

۳۷٤- کمال الدین وتمام النعمة: ص ۲۵۶ – ۲۵۴.

دوستداران من و برگزیدگان و حجج من بعد از تو بر خلقم هستند و آنان اوصیاء و خلفای تو و بهترین خلقم بعد از تو هستند! به عزت و جلالم قسم با آنان دینم را ظاهر می‌کنم و کلمه‌ی خود را بالا می‌برم و با آخرین آنان، زمینم را از شر دشمنم پاک می‌گردانم و مشارق و مغارب زمین را ملک آنان قرار می‌دهم و بادها را مسخر آنان می‌گردانم و گردن دشواری‌ها را در مقابل آنان ذلیل می‌گردانم و اسباب را در اختیار آنان قرار می‌دهم و با لشکرم آنان را یاری می‌دهم و با ملائکه‌ام نصرت می‌دهم تا دعوتم را بر زمین گسترش دهد و خلق را بر توحیدم جمع می‌کنند سپس ملکش را پایان داده و ایام را به دست اولیائم تاروز قیامت در حال گردش قرار می‌دهم).

این حدیث با حدیثی که قبلاً در باب عدم خالی بودن زمین از حجت الهی بعد از وفات امام مهدی (ع) شباهت دارد.

۱۶- أخبرنا ابو سليمان بن هوذة أبي هراسة الباهلي، قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندی سنة ثلاث وتسعين ومائتين، قال: حدثنا ابو محمد عبد الله بن حماد الأنصاری سنة تسعة وعشرين ومائتين، قال: حدثنا عمرو بن شمر، عن المبارك بن فضالة، عن الحسن بن أبي الحسن البصري، يرفعه، قال: (أتى جبرئيل (ع) النبي (ص)، فقال: يا محمد، إن الله عزوجل يأمرك أن تزوج فاطمة من علي أخيك، فأرسل رسول الله إلى علي (ع)، فقال له: يا علي، إنی مزوجك فاطمة ابنتی سيدة نساء العالمين وأحبهن إلى بعدك، وكائن منكما سيدا شباب أهل الجنة، والشهداء المضرجون المقهورون فی الأرض من بعدي، والنجباء الزهر الذين يطفئ الله بهم الظلم، ويحيى بهم الحق، ويميت بهم الباطل، عدتهم عدة أشهر السنة، آخرهم يصلی عيسى بن مريم (ع) خلفه).[۳۷۵]

ابو سلیمان بن هوذه ابی هراسه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی در سال ۲۹۳ از ابو محمد عبد الله بن حماد انصاری در سال ۲۲۹ عمرو بن شمر، از مبارک بن فضاله، از حسن بن ابی الحسن بصری، می‌گوید: رسول الله (ص) می‌فرمایند: (جبرئیل (ع) فرود آمد و به رسول الله (ص) فرمود: ای محمد! خداوند تو را امر می‌کند که فاطمه (س) را به همسری برادرت علی

۳۷۵- کتاب الغیبة – الشیخ النعمانی: ص ۶۵.

علیه السلام درآوری پس رسول الله صلی الله علیه و آله به دنبال علی علیه السلام فرستاد و به ایشان فرمود: ای علی من دخترم فاطمه سرور زنان دو عالم را به نکاح تو در می‌آورم و بعد از تو نزد من عزیز است و از شما دو سرور جوانان اهل بهشت همان شهیدان و مظلومان در زمین بعد از من و نجیبان و روشنایی‌هایی که خداوند با آنان تاریکی و ظلمت را از بین می‌برد و حق را با آنان زنده و باطل را می‌کشد تعدادشان به تعداد ماه‌های سال است که عیسی علیه السلام در پشت سر آخرین آنان نماز می‌خواند).

۱۷- أخبرنا عبد الواحد بن عبد الله، قال: حدثنا محمد بن جعفر القرشي، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن عمر بن أبان الكلبي، عن ابن سنان، عن أبي السائب، قال: قال ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام: (الليل اثنتا عشرة ساعة، والنهار اثنتا عشرة ساعة، والشهور اثنا عشر شهراً، والأئمة اثنا عشر إماماً، والنقباء اثنا عشر نقيباً، وإن علياً ساعة من اثنتى عشرة ساعة، وهو قول الله عزوجل: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً﴾[۳۷۶]).[۳۷۷] هنا المهديون هم النقباء، وهم تكملة ساعات اليوم الأربع والعشرين بعد أن كان الأئمة هم إثنا عشر ساعة.

عبد الواحد بن عبد الله از محمد بن جعفر قرشی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از عمر بن ابان کلبی، از ابن سنان، از ابی سائب، می‌گوید: ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام فرمودند: (روز دوازده ساعت و شب دوازده ساعت و ماه‌ها دوازده ماه و ائمه دوازده امام علیهم السلام و نقبا دوازده نقیب هستند و علی علیه السلام ساعتی از دوازده ساعت می‌باشد و او فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید: ([نه] بلکه [آن‌ها] رستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده‌ایم) و امروز مهدیین علیهم السلام همان نقباء و تکمیل کننده ساعت یک شبانه روز (۲۴) هستند بعد از اینکه ائمه علیهم السلام تنها دوازده ساعت بودند پس علی علیه السلام ساعتی از این دوازده ساعت می‌باشد یعنی ساعتی از ساعات شبانه روز که به دوازده امامی اشاره می‌کند در دولت ظلم و ستم زندگی کردند و دوازده ساعت روز اشاره به نقبا

۳۷۶- الفرقان: ۱۱.

۳۷۷- کتاب الغیبه – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۸۷.

(مهديين (ع)) می‌کند که در دولت عدل الهی که همانند روز درخشان خواهد بود، زندگی خواهند کرد.

۱۸- أخبرنا عبد الواحد بن عبد الله بن يونس الموصلي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن رباح الزهري، قال: حدثنا أحمد بن علي الحميري، قال: حدثنا الحسن بن أيوب، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، عن المفضل بن عمر، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): ما معنى قول الله عزوجل: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً﴾؟ قال لي: إن الله خلق السنة اثنى عشر شهراً، وجعل الليل اثنتي عشرة ساعة، وجعل النهار اثنتي عشرة ساعة، ومنا اثنى عشر محدثاً، وكان أمير المؤمنين (ع) ساعة من تلك الساعات).[۳۷۸] هذه الرواية مطابقة للرواية السابقة.

عبد الواحد بن عبد الله بن يونس موصلی، از احمد بن محمد بن رباح زهری، از احمد بن علی حمیری، از حسن بن ایوب، از عبد الکریم بن عمرو خثعمی، از مفضل بن عمر، می‌گوید: (به اباعبد الله (ع) عرض کردم: مقصود از این آیه در کتاب خداوند چیست؟ ([نه] بلکه [آنها] رستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده‌ایم). فرمودند: خداوند سال را دوازده ماه، شب را دوازده ساعت و روز را دوازده ساعت قرار داد و از ما دوازده محدث است و امیر المؤمنین (ع) ساعتی از این ساعات است).

این روایت مطابق روایت قبل است.

۱۹- أخبرنا علي بن الحسين، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار بقم، قال: حدثنا محمد بن حسان الرازي، قال: حدثنا محمد بن علي الكوفي، قال: حدثنا إبراهيم بن محمد بن يوسف، قال: حدثنا محمد بن عيسى، عن عبد الرزاق، عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله (ع). وقال محمد بن حسان الرازي: وحدثنا به محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن سنان، عن زيد الشحام، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): أيهما أفضل الحسن أو الحسين؟ قال: إن فضل أولنا يلحق فضل آخرنا، وفضل آخرنا يلحق فضل أولنا، فكل له فضل. قال: قلت له: جعلت فداك، وسّع على في الجواب فإني والله ما أسألك إلا مرتاداً. فقال: نحن من شجرة برأنا الله من طينة واحدة، فضلنا من الله،

۳۷۸- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی ص۸۷ – ۸۶.

وعلمنا من عند الله، ونحن أمناء الله على خلقه، والدعاة إلى دينه، والحجاب فيما بينه وبين خلقه، أزيدك يا زيد؟ قلت: نعم. فقال: خلقنا واحد، وعلمنا واحد، وفضلنا واحد، وكلنا واحد عند الله عزوجل. فقلت: أخبرني بعدتكم. فقال: نحن اثنا عشر هكذا حول عرش ربنا جل وعز في مبتدأ خلقنا، أولنا محمد، وأوسطنا محمد، وآخرنا محمد).[۳۷۹]

علی بن حسین، از محمد بن یحیی عطار در قم، از محمد بن حسان رازی، از محمد بن علی کوفی، از ابراهیم بن محمد بن یوسف، از محمد بن عیسی، از عبد الرزاق، از زید الشحام، از ابی عبد الله علیه السلام. محمد بن حسان رازی از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از زید الشحام، می‌گوید: (به ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: حسن فاضل‌تر است یا حسین؟ حضرت فرمودند: همانا فضل اول ما به فضل آخر ما ملحق است و فضل آخر ما به فضل اول ما ملحق است پس همه صاحب فضل هستیم. عرض کردم: ای فرزند رسول الله فدایتان شوم، پاسخ را بیشتر برایم توضیح دهید، من آن را درک نمی‌کنم. فرمودند: ما از یک درخت هستیم و خداوند ما را از یک گِل آفرید، فضل و علم ما نزد خداوند است و ما امینان پروردگار بر خلق و داعیان به دین او و حجاب بین خداوند و خلق هستیم ای زید می‌خواهی بر تو زیادت کنم؟ (علم تو را بیفزایم) عرض کردم: آری مولای من. فرمودند: خلقت، فضل و علم ما نزد پروردگار یکی است و همه‌ی ما نزد خدا یکی هستیم. گفتم: مرا به بعد از خوتان خبر دهید؟ فرمودند: ما دوازده تن از ابتدای خلقت حول عرش الهی می‌گردیم، اولمان محمد و وسط ما محمد و آخرمان محمد است).

و انطباق این روایت تنها بر ائمه معصومین علیهم السلام ممکن نیست زیرا امام علیه السلام می‌فرمایند: «اولمان محمد است» و اگر بخواهیم رسول الله صلی الله علیه و آله را ذکر کنیم، سیزده نفر می‌شوند و اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را ذکر کنیم و وسط آنان علیهم السلام امام جعفر صادق علیه السلام است نه اسم محمد و بدون رسول الله صلی الله علیه و آله اولشان محمد نمی‌باشد نه در وسط. مگر اینکه روایت بر دو قسم باشد:

یک قسمت: ما دوازده تن از ابتدای خلقت حول عرش الهی بودیم؛ در این حالت ائمه علیهم السلام با وجود امام علی علیه السلام دوازده تن می‌شوند.

و اما قسمت دوم؛ اولمان محمد و وسط ما محمد و آخرمان محمد است؛ در این قسم رسول

۳۷۹- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۸۸ – ۸۷.

الله (ص) و ائمه (ع) و همچنین به مهديين (ع) اشاره می‌شود پس حساب درست می‌شود: رسول الله (ص) همراه دوازده امام، سیزده تن می‌شوند و علاوه بر آن مهديين نیز اضافه می‌شوند که سر جمع بیست و پنج نفر می‌شوند پس رسول الله (ص) اول آنان و وسطشان امام محمد بن حسن عسگری (ع) و محمد نام آخرین مهدی از ذریه‌ی امام مهدی (ع) می‌باشد و خداوند تبارک داناتر است).

۲۰- في كفاية الأثر صفحه ۲۲۶: عن جنادة بن أبي أمية، قال: (دخلت على الحسن بن علي (ع) في مرضه الذي توفى فيه وبين يديه طشت يقذف فيه الدم ويخرج كبده قطعة قطعة من السم الذي أسقاه معاوية (لعنه الله)، فقلت: يا مولاي، ما لك لا تعالج نفسك؟ فقال: يا عبد الله، بماذا أعالج الموت؟ ! قلت: إنا لله وإنا إليه راجعون. ثم التفت إلى وقال: والله إنه لعهد عهده إلينا رسول الله (ص)، أن هذا الأمر يملكه اثنا عشر إماماً من ولد علي وفاطمة (ع)، ما منا إلا مسموم أو مقتول! ثم رفعت الطشت).[۳۸۰]

در کتاب کفایة الأثر صفحه ۲۲۶: از جناده بن ابی امیه، می‌گوید: (بر حضرت حسن بن علی (ع) در بیماری که در آن وفات یافتند، بر ایشان وارد شدم در کنارشان ظرفی بود که پر از خون گشته و بر اثر سمی که معاویه به حضرت خورانده، کبد ایشان قطعه قطعه گشته ذره ذره خارج می‌شد. عرض کردم: ای مولای من چرا خود را درمان نمی‌کنید؟ فرمودند: ای عبد الله آیا برای مرگ علاجی است؟ عرض کردم: انا لله و انا الیه راجعون. سپس حضرت به من توجه کردند و فرمودند: (به خدا قسم عهدی که رسول الله (ص) به ما عهد کرده این است، امری که دوازده امام از فرزند علی (ع) و فاطمه (س) آن را به دست می‌گیرند، آنان را نمی‌یابی جز این که مسموم یا مقتول گشته‌اند! سپس من ظرف را برداشتم).

۲۱- بشارة موسى بن عمران (ع) برسول الله (ص) في التوراة: فلقد حدثنى من أثق به قال: مكتوب في خروج النبى من ولد إسماعيل، وصفته هذه الألفاظ: (لا شموعيل شمعشخوا هنى بيراختما اوثو هربيث، أتو هربتى واتو بماد ماد شينم آسور نسيئم وأنا تيتو الكوى كادل.

۳۸۰- جواهر التاريخ – الشيخ على الكورانى ج۳ ص۲۱۸ – ۲۱۷.

وتفسيره: إسماعيل قبلت صلاته، وباركت فيه، وأنميته، وكثرت عدده بولد له اسمه محمد، يكون اثنين وتسعين في الحساب، سأخرج إثنا عشر إماماً ملكاً من نسله، وأعطيه قوماً كثير العدد).[۳۸۱]

موسی بن عمران علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله در تورات بشارت دادند: پس کسی که به او اعتماد دارم مرا حدیث کرد: مکتوب در خروج نبی از اولاد اسماعیل، و او را وصف کردند با این الفاظ: (لا شموعيل شمعشخوا هنی بیراختما اوثو هربیث، أتو هربتی واتو بماد ماد شینم آسور نسیئم وأنا تیتو الکوی کادل). و تفسیرش این است که: اسماعیل نمازش قبول شد، و مبارکی در او، و او را رشد دادم، و نسلش به وسیله‌ی فرزندش محمد زیاد کردم، و نود و دو در شمارش خواهند بود، و دوازده امام حاکم از نسلش خارج خواهم کرد، و به او قوم زیادی خواهم داد).

هر کس بمیرد و برای او امامی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است:

عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن علي بن النعمان، عن محمد بن مروان، عن الفضيل بن يسار، قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: (من مات وليس له إمام فموته ميتة جاهلية، ولا يعذر الناس حتى يعرفوا إمامهم، ومن مات وهو عارف لإمامه لا يضره تقدم هذا الأمر أو تأخره، ومن مات عارفاً لإمامه كان كمن هو مع القائم في فسطاطه).[۳۸۲]

احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از علی بن النعمان، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار، می‌گوید: از ابا جعفر علیه السلام شنیدم که فرمودند: (هر کس بمیرد و امامی ندارد به مرگ جاهلیت مرده است و هیچ عذری برای مردم در شناخت امامشان نیست و هر کس بمیرد و امام خود را شناخته هیچ ضرری به او نمی‌رسد و هر کس امام خود را شناخته و وفات کند همانند کسی است که همراه قائم علیه السلام باشد حتی اگر در رختخوابش باشد).

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينة، عن الفضيل بن يسار، قال: (ابتدأنا ابو عبد الله علیه السلام يوماً وقال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من

۳۸۱- اعلام الوری بأعلام الهدی – الشیخ الطبرسی: ج ۱ ص ۵۹ – ۵۸.

۳۸۲- المحاسن – احمد بن محمد بن خالد البرقی: ج ۱ ص ۱۵۶ – ۱۵۵.

مات وليس عليه إمام فميتته ميتة جاهلية. فقلت: قال ذلك رسول الله (ص)؟ فقال: إي والله قد قال. قلت: فكل من مات وليس له إمام فميتته ميتة جاهلية؟ ! قال: نعم).[۳۸۳]

حسين بن محمد، از معلى بن محمد، از الحسن بن على الوشاء، از احمد بن عائذ، از ابن اذينه، از الفضيل بن يسارى مى‌گويد: (اباعبد الله (ع) روزى در آغاز سخن خويش فرمودند: از قول رسول الله (ص): هر كس بميرد و براى او امامى نباشد (امامش را نشناخته) به مرگ جاهليّت مرده است؛ عرض كردم: رسول الله (ص) اين سخن را فرمودند؟ فرمود: آرى به خدا سوگند ايشان فرمودند. عرض كردم: پس هر كس امامش را نشناخته و بميرد به مرگ جاهليت مرده است؟ فرمودند: آرى).

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، قال: حدثني عبد الكريم ابن عمرو، عن ابن أبي يعفور، قال: (سألت أبا عبد الله (ع) عن قول رسول الله (ص): من مات وليس له إمام فميتته ميتة جاهلية. قال: قلت: ميتة كفر؟ قال: ميتة ضلال. قلت: فمن مات اليوم وليس له إمام، فميتته ميتة جاهلية؟ فقال: نعم).[۳۸٤]

حسين بن محمد، از معلى بن محمد، از الوشاء، از عبد الكريم ابن عمرو، از ابن ابى يعفور، مى‌گويد: (از ابا عبد الله (ع) در مورد قول رسول الله (ص) پرسيدم كه فرمودند: هر كس بميرد و امامى نداشته باشد به مرگ جاهليت مرده است. عرض كردم: آيا مرگ كفر است؟ فرمودند: آن مرگ ضلالت و گمراهى است. عرض كردم: هر كس امروز بميرد و امامى نداشته باشد به مرگ جاهليت مرده؟ فرمودند: آرى).

أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن الفضيل، عن الحارث بن المغيرة، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): قال رسول الله (ص): من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية؟ قال: نعم. قلت: جاهلية جهلاء أو جاهلية لا يعرف إمامه؟ قال: جاهلية كفر ونفاق وضلال).[۳۸۵]

۳۸۳- الكافى – الشيخ الكلينى: ج ۱ ص ۳۷۶.

۳۸٤- الكافى – الشيخ الكلينى: ج ۱ ص ۳۷۶.

۳۸۵- الكافى – الشيخ الكلينى: ج ۱ ص ۳۷۷.

احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از فضیل، از الحارث بن مغیره، می‌گوید: (از ابا عبد الله ﷺ در مورد قول رسول الله پرسیدم که فرمودند: هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. فرمودند: آری. عرض کردم: او به مرگ جاهلیت مرده یا اینکه به امامش معرفت نداشته است؟ فرمودند: به مرگ ضلالت و جاهلیت و نفاق و گمراهی مرده است).

حدثنا أحمد بن نصر بن هوذة الباهلي، قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندی بنهاوند سنة ثلاث وسبعين ومائتين، قال: حدثنا عبد الله بن حماد الأنصاری سنة تسع وعشرين ومائتين، قال: حدثنا يحيي بن عبد الله، قال: قال لي ابو عبد الله جعفر بن محمد ﷺ: (يا يحيي بن عبد الله، من بات ليلة لا يعرف فيها إمامه مات ميتة جاهلية).[۳۸۶]

احمد بن نصر بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی در نهاوند سال ۲۷۳، از عبد الله بن حماد انصاری در سال ۳۲۹ از یحیی بن عبد الله، می‌گوید: ابو عبد الله جعفر بن محمد ﷺ به من فرمودند: (ای یحیی بن عبد الله هر کس یک شب را بگذراند در حالی که امام خویش را نشناخته به مرگ جاهلیت مرده است).

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا علي بن الحسن من كتابه، قال: حدثنا العباس بن عامر، عن عبد الملك بن عتبة، عن معاوية بن وهب، قال: سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول: (قال رسول الله ﷺ: من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية).[۳۸۷]

احمد بن محمد بن سعید، از علی بن الحسن من کتابش، از العباس بن عامر، از عبد الملک بن عتبه، از معاویه بن وهب، می‌گوید: از أبا عبد الله ﷺ شنیدم که فرمودند: رسول الله ﷺ فرمودند: (هر کس بمیرد و برای او امامی نباشد (امامش را نشناخته) به مرگ جاهلیّت مرده است).

۳۸۶- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۲۶.

۳۸۷- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۲۸.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رضي الله عنه)، قال: حدثنا عبد الله بن - جعفر الحميري، قال: حدثنا الحسن بن ظريف، عن صالح بن أبي حماد، عن محمد بن - إسماعيل، عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام)، قال: (من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية. فقلت له: كل من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية؟ قال: نعم، والواقف كافر، والناصب مشرك).[۳۸۸]

محمد بن موسى بن المتوكل (رضي الله عنه)، از عبد الله بن - جعفر الحميرى، از الحسن بن ظريف، از صالح بن ابى حماد، از محمد بن - اسماعيل، از ابى الحسن الرضا (عليه السلام) روايت مى‌كند كه حضرت فرمودند: (هر كس بميرد و براى او امامى نباشد (امامش را نشناخته) به مرگ جاهليّت مرده است. عرض كردم: هر كس كه امام خود را نشناسد و بميرد به مرگ جاهليت مرده؟ فرمودند: آرى، و واقفى و ناصبى و مشرک است).

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رضي الله عنه)، قال: حدثنا محمد ابن الحسن الصفار، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن علي، عن محمد بن أسلم، عن الحسن ابن محمد الهاشمي، عن عمر بن أذينة، عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس الهلالي، عن أمير المؤمنين (عليه السلام)، قال: (قلت له: ما أدنى ما يكون به الرجل ضالاً؟ قال: أن لا يعرف من أمر الله بطاعته، وفرض ولايته، وجعله حجته في أرضه، وشاهده على خلقه. قلت: فمن هم يا أمير المؤمنين؟ فقال: الذين قرنهم الله بنفسه ونبيه فقال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾.[۳۸۹] قال: فقبلت رأسه وقلت: أوضحت لى وفرجت عنى وأذهبت كل شك كان في قلبي).[۳۹۰]

محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رضي الله عنه)، از محمد ابن الحسن صفار، از احمد بن ابى عبد الله، از محمد بن على، از محمد بن اسلم، از الحسن ابن محمد هاشمى، از عمر بن اذينه، از ابان بن ابى عياش، از سليم بن قيس هلالى، از امير المؤمنين (عليه السلام) نقل مى‌كنند كه به ايشان عرض كردم: چه هنگام مرد گمراه محسوب مى‌شود؟ فرمودند: (يعنى كسانى كه خداوند اطاعت از آنان را واجب كرده و ولايتشان بر مردم واجب است وحجج الهى بر زمين و گواهان بر خلق هستند، را نشناسد. عرض كردم: يا امير المؤمنين آنان چه كسانى هستند؟ فرمودند: كسانى كه خداوند

۳۸۸- كمال الدين وتمام النعمة - الشيخ الصدوق: ص ۶۶۸.

۳۸۹- النساء: ۵۹.

۳۹۰- معانى اخبار - شيخ الصدوق: ص ۳۹۴.

آنان را قرین خود و رسولش قرار داده و فرموده (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید). پس من سر حضرت را بوسیدم و عرض کردم: مولای من مرا روشن کردید و از تمام شک و شبهه‌ها رهایی بخشیدید).

هر کس منکر یکی از ائمه علیهم السلام شود، منکر رسول الله صلی الله علیه و آله شده است:

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضی الله عنه قال: أخبرنا أحمد بن محمد الهمداني قال: حدثنا محمد بن هشام قال: حدثنا علي بن الحسن السائح قال: سمعت الحسن بن علي العسكري يقول: حدثني أبي، عن أبيه عليهم السلام، عن جده صلی الله علیه و آله، قال: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي بن أبي طالب عليه السلام: يا علي، لا يحبك إلا من طابت ولادته، ولا يبغضك إلا من خبثت ولادته، ولا يواليك إلا مؤمن، ولا يعاديك إلا كافر، فقام إليه عبد الله بن مسعود فقال: يا رسول الله، قد عرفنا علامة خبيث الولادة والكافر في حياتك ببغض على وعداوته، فما علامة خبيث الولادة والكافر بعدك إذا أظهر الإسلام بلسانه وأخفى مكنون سريرته؟ فقال عليه السلام: يا ابن مسعود، علي ابن أبي طالب إمامكم بعدى وخليفتى عليكم، فإذا مضى فابني الحسن إمامكم بعده وخليفتى عليكم، فإذا مضى فابني الحسين إمامكم بعده وخليفتى عليكم، ثم تسعة من ولد الحسين واحد بعد واحد أئمتكم وخلفائى عليكم، تاسعهم قائم أمتي، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، لا يحبهم إلا من طابت ولادته ولا يبغضهم إلا من خبثت ولادته، ولا يواليهم إلا مؤمن، ولا يعاديهم إلا كافر، من أنكر واحداً منهم فقد أنكرني، ومن أنكرنى فقد أنكر الله عزوجل، ومن جحد واحداً منهم فقد جحدني، ومن جحدنى فقد جحد الله عزوجل؛ لأن طاعتهم طاعتي، وطاعتى طاعة الله، ومعصيتهم معصيتي، ومعصيتى معصية الله عزوجل).[۳۹۱]

محمد بن إبراهيم بن اسحاق رضی الله عنه از احمد بن محمد همدانی از محمد بن هشام از علی بن الحسن السائح می‌گوید: از حسن بن علی العسکری شنیدم که فرمودند: پدرم از پدرش از جدش صلی الله علیه و آله، نقل می‌فرمایند: (که فرمودند صلی الله علیه و آله: ای علی کسی تو را دوست نمی‌دارد جز نطفه‌ی پاک و کسی تو را دشمن نمی‌دارد جز نطفه‌ی خبیث و کسی پیرو تو نمی‌شود جز مؤمن وکسی دشمن تو نمی‌شود جز کافر پس عبد الله بن مسعود برخاست و عرض کرد: یا رسول الله

۳۹۱- کمال الدین وتمام النعمة – الشیخ الصدوق: ص ۲۶۲ – ۲۶۱.

پس نشانه‌ی شخص خبیث را در حیات شما دانستیم و آن دشمنی با علی (ع) است پس نشانه‌ی خبث طینت کافر بعد از شما که اسلام فقط ملعبه‌ی زبان او می‌باشد، چگونه است؟ حضرت فرمودند: ای ابن مسعود، علی بن ابیطالب بعد از من امام شما و خلیفه‌ی من بر شماست پس اگر از میان شما رفت، فرزندم حسن امامتان و خلیفه‌ی من بر شما بعد از من می‌باشد. پس اگر از میان شما رفت، فرزندم حسین بعد از او امام شما و خلیفه‌ی من بر شماست. سپس هفت فرزند از فرزند حسین یکی پس از دیگری ائمه شما و خلفای من بر شما هستند، نهمین آنان قائم امت من است که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته، کسی که آنان را دوست می‌دارد جز نطفه‌ی پاک و کسی با آنان دشمنی نمی‌کند جز نطفه‌ی خبیث کسی که آنان را پیروی می‌کند جز مؤمن و کسی آنان را دشمن می‌دارد جز کافر هر کس یکی از آنان را انکار کند، مرا انکار کرده است. و هر کس مرا انکار کند، خداوند را انکار کرده است هر کس یکی از آنان را عصیان کند، مرا عصیان کرده و هر کس مرا عصیان کند، خدا را عصیان کرده است؛ زیرا اطاعت از آنان اطاعت از من، و اطاعت از من، اطاعت از خداوند است و معصیت از آنان معصیت بر من و معصیت بر من، معصیت بر خداوند است).

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار (رض) قال: حدثنا سعد بن - عبد الله قال: حدثنا موسى بن جعفر بن وهب البغدادي، قال: سمعت أبا محمد الحسن ابن علي (ع) يقول: (كأني بكم وقد اختلفتم بعدى في الخلف مني، أما إن المقر بالأئمة بعد رسول الله المنكر لولدى كمن أقر بجميع أنبياء الله ورسله ثم أنكر نبوة رسول الله (ص)، والمنكر لرسول الله كمن أنكر جميع أنبياء الله؛ لأن طاعة آخرنا كطاعة أولنا، والمنكر لآخرنا كالمنكر لأولنا. أما إن لولدى غيبة يرتاب فيها الناس إلا من عصمه الله عزوجل).[۳۹۲]

احمد بن محمد بن يحيى عطار (رض) از سعد بن - عبد الله از موسى بن جعفر بن وهب بغدادى، مى‌گويد: از ابا محمد الحسن ابن على (ع) شنيدم كه فرمودند: (گويا من در ميان شما هستم هنگامى كه بعد از من در مورد نسلم دچار اختلاف مى‌شويد و اما كسى كه به ائمه (ع) بعد از رسول الله (ص) اقرار كند و منكر فرزندم شود همانند كسى است كه به نبوت تمام

۳۹۲- كمال الدين وتمام النعمه - شيخ صدوق: ص ۴۰۹.

انبیاء اقرار کرده اما نبوت محمد ﷺ را انکار کرده است و انکار رسول الله ﷺ یعنی انکار تمام انبیای الهی است؛ زیرا اطاعت از آخرین ما همانند اطاعت از اولین ما می‌باشد همانا برای فرزندم غیبتی است که همه‌ی مردم در آن مرتد می‌شوند، جز آن کسی که خداوند او را مصون بدارد).

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی ﷺ، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، عن علي بن محمد، قال: حدثني عمران عن محمد بن عبد الحميد، عن محمد بن الفضيل، عن علي بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب ﷺ، قال: (قال رسول الله ﷺ: يا علي، أنت والأئمة من ولدك بعدی حجج الله عزوجل على خلقه، وأعلامه في بريته، من أنكر واحداً منكم فقد أنكرني، ومن عصى واحداً منكم فقد عصاني، ومن جفا واحداً منكم فقد جفاني، ومن وصلكم فقد وصلني، ومن أطاعكم فقد أطاعني، ومن والاكم فقد والاني، ومن عاداكم فقد عاداني؛ لأنكم مني، خلقتم من طينتی وأنا منكم).[۳۹۳]

مظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی ﷺ، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش از علی بن محمد، از عمران عن محمد بن عبد الحمید، از محمد بن فضیل، از علی بن موسی الرضا، از پدر موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب ﷺ روایت می‌فرمایند که حضرت فرمودند: (رسول الله ﷺ به من فرمودند: ای علی تو ائمه از فرزندت بعد از من حجج الهی بر خلق و پایه‌های حق در میان مردم هستید هر کس یکی از شما را انکار کند، مرا انکار کرده. و هر کس یکی از شما را عصیان کند، مرا عصیان کرده. و هر کس یکی از شما را مورد ظلم قرار دهد، مرا مورد ظلم قرار داده و هر کس به یکی از شما کمک کند، به من کمک کرده است و هر کس شما را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر کس دوستدار شما باشد، من دوستدار او هستم و هر کس با شما دشمنی کند با من دشمنی کرده است؛ زیرا شما از من و از گِل و سرشت من خلق شده اید و من نیز از شمایم).

۳۹۳- کمال الدین وتمام النعمة – شیخ الصدوق: ص ۴۱۳.

قال ﷺ: (يا علي، أنت والطاهرون من ذريتك من أنكر واحداً منكم فقد أنكرني).[۳۹٤]

رسول الله ﷺ فرمودند: (ای علی هر کس تو و یا یکی از ذریه و فرزندانت را انکار کند، مرا انکار کرده است).

حدثنا محمد بن يعقوب، عن الحسين بن محمد، عن المعلى، عن ابن جمهور، عن صفوان، عن ابن مسكان، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن الأئمة (ع)، قال: (من أنكر واحداً من الأحياء فقد أنكر الأموات).[۳۹٥]

و محمد بن یعقوب از حسین بن محمد از معلی از بن جمهور از صفوان از بن سکان روایت می‌کند و می‌گوید: از اباعبد الله (ع) در مورد ائمه (ع) پرسیدم؟ ایشان (ع) فرمودند: (هر کس یکی از زنده‌ی آنان را انکار کند گویا همه‌ی مردگان را انکار کرده است).

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا ابو محمد القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم، قال: حدثنا عبيس بن هشام، قال: حدثنا عبد الله بن جبلة، عن الحكم بن أيمن، عن محمد بن تمام، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): إن فلاناً يقرئك السلام ويقول لك: اضمن لي الشفاعة، فقال: أمن موالينا؟ قلت: نعم. قال: أمره أرفع من ذلك. قال: قلت: إنه رجل يوالي علياً و لم يعرف من بعده من الأوصياء، قال: ضال. قلت: أقر بالأئمة جميعاً وجحد الآخر. قال: هو كمن أقر بعيسى وجحد بمحمد، أو أقر بمحمد وجحد بعيسى، نعوذ بالله من جحد حجة من حججه).[۳۹٦]

و احمد بن محمد بن سعید از ابو محمد القاسم بن محمد بن حسن بن حازم از عبیس بن هشام از عبد الله بن جبله از حکم بن ایمن از محمد بن تمام می‌گوید: (به ابا عبد الله (ع) عرض کردم: فلانی به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: شفاعت را برایم تضمین کنید. حضرت (ع) فرمودند: آیا از پیروان ماست؟ عرض کردم: آری. فرمودند: امرش بیشتر از آن است؟ عرض کردم: اومردی است که پیرو علی (ع) است اما هیچ یک از اوصیای بعد از ایشان را نمی‌شناسد. فرمودند: او از مضلان و گمراهان است. عرض کردم: به تمام ائمه (ع) اقرار کرده اما آخرین

۳۹٤- عوالی اللئالی – ابن ابی جمهور الأحسائی: ج ۴ ص ۸۵.

۳۹٥- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۲۸.

۳۹٦- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۱۲.

شما را منکر شده. فرمودند: او همانند کسی است که به عیسی بن مریم علیه السلام اقرار کرده و محمد صلی الله علیه و آله را انکار می‌کند یا اینکه به محمد اقرار کرده و عیسی را انکار می‌کند به خداوند پناه می‌بریم از هر کس که حجتی از حجج او را انکار کند).

وبالإسناد الأول، عن ابن محبوب، عن أبی أیوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر علیه السلام، قال: (قلت له: أرأیت من جحد إماماً منکم ما حاله؟ فقال: من جحد إماماً من الله وبرئ منه ومن دینه فهو کافر مرتد عن الإسلام؛ لأن الإمام من الله، ودینه من دین الله، ومن برئ من دین الله فدمه مباح في تلك الحال إلا أن یرجع أو یتوب إلى الله تعالى مما قاله).[۳۹۷]

استناد اول: از ابن محبوب از ابی ایوب خزاز از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام می‌گوید: (به ایشان علیه السلام عرض کردم: حال کسی که امامی از شما را انکار کند چگونه است؟ فرمودند: هر کس امامی از سوی الهی را انکار کند و از او و دینش بیزاری جوید به حقیقت او کافر مرتد از اسلام است زیرا امام از سوی خداوند تعیین شده و دینش دین خداوند است و هر کس از دین الهی بیزاری جوید خونش در آن حال مباح و حلال است جز اینکه توبه کند و از گفته‌ی خود به سوی خداوند بازگردد).

محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعیل، عن منصور بن یونس، عن محمد بن مسلم، قال: (قلت لأبي عبد الله علیه السلام: رجل قال لي: اعرف الآخر من الأئمة ولا یضرك أن لا تعرف الأول، قال: فقال: لعن الله هذا، فإنی أبغضه ولا أعرفه، وهل عرف الآخر إلا بالأول).[۳۹۸]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن اسماعیل از منصور بن یونس از محمد بن مسلم روایت می‌کند و می‌گوید: (به ابو عبد الله علیه السلام عرض کردم: مردی به من گفت: اگر آخرین ائمه را بشناسی دیگر نیازی نیست که اول آنان را بشناسی! حضرت علیه السلام فرمودند: خداوند او را لعنت کند من بر او خشمگینم و اصلاً او را نمی‌شناسم و آیا آخرین امام از ما را بدون

۳۹۷- کتاب الغیبة – محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۲۸.

۳۹۸- الکافی – الشیخ الکلینی: ج ۱ ص ۳۷۳.

شناخت اولین ما می‌توان شناخت؟ هرگز آخری را نمی‌توان بدون شناخت اولی، شناخت).

اگر در مورد حدیثی به شما گفتیم:

عن أبي حمزة الثمالي، قال: قال ابو جعفر (ع) وابو عبد الله (ع): (يا با حمزة، أن حدثناك بأمر إنه يجئ من هيهنا فجاء من هاهنا فإن الله يصنع ما يشاء، وإن حدثناك اليوم بحديث وحدثناك غداً بخلافه، فإن الله يمحو ما يشاء و يثبت).[۳۹۹]

ابی حمزه ثمالی، از ابو جعفر (ع) و ابو عبد الله (ع) نقل می‌کند که فرموده‌اند: (ای ابا حمزه، اگر در مورد امری با شما حرف زدیم و گفتیم از این‌جا می‌آید و از جای دیگری آمد؛ زیرا خداوند آن چیزی که بخواهد انجام می‌دهد، و اگر امروزی در مورد حدیثی سخنی گفته باشیم ولی فردا همان حدیث را بر خلاف آن گفتیم، زیرا خداوند آن چیزی که بخواهد پاک و ثابت می‌کند).

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الخزاز، عن عبد الكريم ابن عمرو الخثعمي، عن الفضل بن يسار، عن أبي جعفر (ع)، قال: (قلت: لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقاتون، كذب الوقاتون، كذب الوقاتون، إن موسى (ع) لما خرج وافداً إلى ربه، واعدهم ثلاثين يوماً، فلما زاده الله على الثلاثين عشراً قال قومه: قد أخلفنا موسى فصنعوا ما صنعوا، فإذا حدثناكم الحديث فجاء على ما حدثناكم [به] فقولوا: صدق الله، وإذا حدثناكم الحديث فجاء على خلاف ما حدثناكم به فقولوا: صدق الله تؤجروا مرتين).[۴۰۰]

حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی خزاز، از عبد الکریم ابن عمرو خثعمی، از الفضل بن یسار، از ابی جعفر (ع) نقل می‌کند که به حضرت عرض کردم: (هنگام این امر چه زمان خواهد بود؟ حضرت فرمودند: تعیین کنندگان وقت دروغ گویند، تعیین کنندگان وقت دروغ گویند، تعیین‌کنندگان وقت دروغ گویند. همانا هنگامی که موسی (ع) به میقات پروردگارش رفت، و به آن‌ها سی روز وعده داد، پس هنگامی که خداوند ده روز بر

۳۹۹- تفسير العياشي – محمد بن مسعود العياشي: ج ۲ ص ۲۱۷.

۴۰۰- الكافي – الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۳۶۹ – ۳۶۸.

سی روز اضافه کرد قومش گفتند: موسی خلاف وعده عمل کرد و آنچه شد انجام دادند، پس اگر چیزی به شما گفتیم و همان چیز روی داد بگوید: خداوند راست گفت، و اگر چیزی به شما گفتیم و همان چیز روی نداد بگوید: خداوند راست گفت و دو مرتبه پاداش می‌گیرید).

حدثني أبي عن محمد بن الفضيل، عن أبيه، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (قلت له: جعلت فداك، بلغنا أن لآل جعفر راية ولآل العباس رايتين فهل انتهى إليك من علم ذلك شيء؟ قال: أما آل جعفر فليس بشيء ولا إلى شيء، وأما آل العباس فإن لهم ملكاً مبطناً يقربون فيه البعيد ويبعدون فيه القريب، وسلطانهم عسر ليس يسر حتى إذا آمنوا مكر الله وأمنوا عقابه صيح فيهم صيحة لا يبقى لهم منال يجمعهم ولا (رجال تمنعهم) وهو قول الله: ﴿حتى إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا﴾[۴۰۱] قلت: جعلت فداك، فمتى يكون ذلك؟ قال: أما إنه لم يوقت لنا فيه وقت ولكن إذا حدثناكم بشيء فكان كما نقول فقولوا صدق الله ورسوله، وإن كان بخلاف ذلك فقولوا صدق الله ورسوله تؤجروا مرتين، ولكن إذا اشتدت الحاجة والفاقة وأنكر الناس بعضهم بعضاً فعند ذلك توقعوا هذا الأمر صباحاً أو مساءاً. فقلت: جعلت فداك، الحاجة والفاقة قد عرفناهما، فما إنكار الناس بعضهم بعضاً؟ قال: يأت الرجل أخاه في حاجة فيلقاه بغير الوجه الذي كان يلقاه فيه ويكلمه بغير الكلام الذي كان يكلمه).[۴۰۲]

پدرم از محمد بن فضیل، از پدرش، از ابی جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند، عرض کردم: فدایتان شوم! به ما خبر رسیده که برای آل جعفر یک پرچم و برای آل عباس دو پرچم است آیا در مورد آنها خبری به شما رسیده است؟ حضرت فرمودند: (اما آل جعفر بر بینه‌ای نیستند و به سوی چیزی نیستند، و اما آل عباس ملکی مخفی که نزدیک را دور و دور را نزدیک می‌کنند، و سلطنت آنها مشکل و آسان نیست و اگر ایمان بیاورند به خدا نیرنگ زدند و به عقابش ایمان دارند ندایی در آنها ندا می‌شود که آرزویی برای گردهم آمدن برای آنها باقی نمی‌ماند و مردانی برای جمع کردن آنها نیست و آن فرموده‌ی خداوند است: (تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت). عرض کردم: فدایت شوم، آنچه زمانی است؟ فرمودند: اما او برای ما

۴۰۱- یونس: ۲۴.

۴۰۲- تفسیر القمی- علی بن ابراهیم القمی: ج ۱ ص ۳۱۱ – ۳۱۰.

وقتی مشخص نکرده اگر چیزی به شما گفتیم و همان چیز روی داد بگوید: خداوند و رسولش راست گفتند، و اگر چیزی به شما گفتیم و همان چیز روی نداد بگوید: خداوند و رسولش راست گفتند و دو مرتبه پاداش می‌گیرید. ولی اگر نیاز شدید شد و مردم یکدیگر را منکر شدند در آن هنگام توقع این امر در صبح و شام باشید. عرض کردم: فدایتان شوم، نیاز و حاجت را شناختیم، ولی منظور از اینکه مردم یکدیگر را انکار مردم می‌کنند یعنی چه؟ فرمودند: برادر برای رفع نیازش پیش برادرش می‌آید ولی برخلاف قبل او را می‌یابد و با او سخنی می‌گوید که قبلاً با او سخن نگفته است).

محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عمن ذكره، عن صفوان بن يحيى، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبيدة الحذاء، قال: (سألت أبا جعفر (علیه السلام) عن هذا الأمر، متى يكون؟ قال: إن كنتم تؤملون أن يجيئكم من وجه، ثم جاءكم من وجه فلا تنكرونه).[٤٠٣]

محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از کسی که ذکر کرده، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از أبی عبیدة الحذاء، می‌گوید: (از أبا جعفر (علیه السلام) در مورد این امر پرسیدم که چه هنگام خواهد بود؟ حضرت فرمودند: اگر انتظار داشتید این امر از همان جایی بیاید که شما می‌خواستید، اما از سوی دیگر به سراغتان آمد آن را انکار نکنید).

اگر در مورد مردی، امری گفته شود ممکن است در او نباشد بلکه در فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او باشد پس آن همان چیزی است که در موردش گفته شد:

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، وعلي بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (إن الله تعالى أوحى إلى عمران أني واهب لك ذكراً سوياً مباركاً، يبرئ الأكمه والأبرص ويحيي الموتى بإذن الله، وجاعله رسولاً إلى بني إسرائيل، فحدّث عمران امرأته حنة بذلك وهي أم مريم، فلما حملت كان حملها بها عند نفسها غلام، فلما وضعتها قالت: رب إني وضعتها أنثى وليس الذكر كالأنثى، أى لا يكون البنت رسولاً، يقول الله

٤٠٣- الإمامة والتبصرة – ابن بابو يه القمى: ص ٩۴.

عزوجل والله أعلم بما وضعت، فلما وهب الله تعالى لمريم عيسى كان هو الذي بشر به عمران ووعده إياه، فإذا قلنا في الرجل منا شيئاً وكان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك).[٤٠٤]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم از پدرش جمیعا از ابن محبوب از ابن رئاب از ابی بصیر نقل می‌کنند که گفته است: اباعبد الله عليه السلام فرمودند: (خداوند تبارک و تعالی به عمران وحی کرد که به تو فرزندی مبارک می‌بخشم که کور و پیسی را شفا می‌دهد و مردگان را به اذن خداوند زنده می‌کند و او را رسولی برای بنی‌اسرائیل قرار می‌دهم. پس حنا، همسر عمران باردار شد و گمان می‌کرد که در شکم خود فرزند پسر دارد. اما هنگامی که وضع حمل کرد نوزاد او دختر بود نه پسر. پس در این حال گفت: خداوندا فرزند من دختر است نه پسر و پسر نمی‌تواند رسول باشد و خداوند می‌فرماید: (و خداوند به آنچه که وضع حمل کرده، آگاه است) و هنگامی که خداوند عیسی عليه السلام را به مریم عليها السلام بخشید همان فرزندی بود که به عمران وعده و بشارت داده شده بود، پس اگر درمورد مردی از ما امری گفتیم ممکن است، در او نباشد چه بسا در فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او باشد پس منکر آن امر نشوید).

محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم ابن عمر اليماني، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (إذا قلنا في رجل قولاً، فلم يكن فيه وكان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك، فإن الله تعالى يفعل ما يشاء).[٤٠٥]

محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از اباعبد الله عليه السلام نقل می‌کند که حضرت عليه السلام فرمودند: (اگر در مورد مردی سخنی گفتیم و در او نبود چه بسا در فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او باشد پس آن را انکار نکنید همانا خداوند تعالی هر آنچه راکه می‌خواهد انجام دهد).

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: (قد يقوم الرجل بعدل أو يجور وينسب إليه و لم يكن قام به، فيكون

٤٠٤- کافی- شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۳۵.

٤٠٥- کافی- شیخ الکلینی: ج ۱ ص ۵۳۵.

ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده، فهو هو).[٤٠٦]

حسین بن محمد بن معلی بن محمد الوشاء از احمد بن عائذ از ابی خدیجه می‌گوید: از ابا عبد الله (ع) شنیدم که فرمودند: (اگر قرار باشد مردی قیام به عدالت و یا ظلم کند اگر در او نبود، در فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او خواهد بود که در حقیقت همان عمل و قیام "آن مرد "می‌باشد).

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام فيما رواه حمزة بن حمران عنه، أنه قال: عددت عليه الأئمة بعد رسول الله (ص) واحدا بعد واحد حتى بلغت إليه، وشهدت أن الله تعالى فرض طاعتهم، فلما سميته أومى‌بيده إلى أن أسكت، فسكت. فقال: ما كانت الأئمة على حال مذ قبض الله نبيه، ألا ومن سميت أولى الناس بالناس. ثم قال: إذا حدثتكم في رجل منا بشئ بأنه يكون فيه فلم يكن فيه فهو كائن في ولده من بعده.[٤٠٧]

حمزه بن حمران از ابی عبد الله جعفر بن محمد (ع) نقل می‌کند که حضرت ائمه را یکی پس از دیگری بر شمردند تا به خود رسیدند پس من شهادت دادم که خداوند اطاعت از آنان را بر ما واجب ساخته پس نام او را گفتم به من اشاره کردند که خاموش شوم پس فرمودند: ائمه بعد وفات پیامبر بر یک حال نماندند، آگاه باش و کسی که تو نام بردی اولی‌ترین مردم به خودشان است اگر در مورد مردی از ما امری گفتیم و در او نبود ممکن است در فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او می‌باشد.

و روایت دیگر معنای تمام روایات رابیان خواهد کرد:

معاني الأخبار: ابن الوليد، عن الصفار، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن صالح بن ميثم، عن عباية الأسدي، قال: (سمعت أمير المؤمنين (ع) وهو متكى وأنا قائم عليه: لأبنين بمصر منبراً، ولأنقضن دمشق حجراً حجراً، ولأخرجن اليهود والنصارى من كل كور العرب، ولأسوقن العرب بعصاى هذه. قال: قلت له: يا أمير المؤمنين، كأنك تخبر أنك تحيى بعد ما تموت؟

٤٠٦- كافی- شیخ الکلینی: ج ۱ ص ۵۳۵.

٤٠٧- شرح اخبار - القاضی النعمان المغربی: ج ۳ ص ۳۷۵.

فقال: هيهات يا عباية ذهبت في غير مذهب، يفعله رجل مني).[۴۰۸]

معانی الأخبار: بن ولید از صفار از احمد بن محمد از عثمان بن عیسی از صالح بن میثم از عبایه اسدی روایت می‌کند و می‌گوید: (أمير المؤمنين عليه السلام تکیه داده بود و من نزد او ایستاده بودم شنیدم که فرمودند: در مصر منبری بنا می‌کنم و دمشق را سنگ به سنگ تمام می‌کنم و یهود و نصاری را از اعراب خارج می‌کنم و عرب را با این عصایم می‌رانم. عرض کردم: یا امیر المؤمنین آن چنان خبر می‌دهید که گویا در آن زمان بعد از وفاتتان زنده می‌شوید؟ فرمودند: ای عبایه به مذهب دیگری درآمده‌ای! هرگز! این کارها را فرزندی از دودمان من انجام می‌دهد).

مذمت فقهای ضلالت:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الذي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾.[۴۰۹] (و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد * و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشید).

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.[۴۱۰] (مثل کسانی که [عمل به] تورات بر

۴۰۸- البحار – العلامة المجلسی: ج ۵۳ ص ۶۰ –۵۹، عصر الظهور: ص ۶۷ (الطبعة الأولی، الطبعة السابعة: ص ۱۲۲).

۴۰۹- الأعراف: ۱۷۶ – ۱۷۵.

۴۱۰- الجمعة:۵.

آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد [وه] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید).

﴿فَلَمَّا جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون﴾.[٤١١] (و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فروگرفت).

حدثني أبي عن الحسن (الحسين) بن خالد، عن أبي الحسن الرضا (ع): (أنه أعطي بلعم بن باعورا الاسم الأعظم، فكان يدعو به فيستجاب له فمال إلى فرعون. فلما مر فرعون في طلب موسى وأصحابه، قال فرعون لبلعم: ادعو الله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر في طلب موسى وأصحابه فامتنعت عليه حمارته، فاقبل يضربها فأنطقها الله عزوجل فقالت: ويلك على ما تضربني أتريد أجئ معك لتدعو على موسى نبي الله وقوم مؤمنين؟ فلم يزل يضربها حتى قتلها وانسلخ الاسم الأعظم من لسانه، وهو قوله: ﴿فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث﴾ وهو مثل ضربه).[٤١٢]

پدرم از حسن بن خالد از ابی حسن الرضا (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (خداوند به بلعم بن باعوراء اسم اعظم را عطا کرد که هرگاه خداوند را با آن می‌خواند دعایش مستجاب می‌شد پس او به سوی فرعون و ثروت او میل یافت. هنگامی که فرعون در طلب موسی (ع) اصحابش بود به بلعم گفت: خدا را بخوان تا موسی و قومش به دست ما بیفتند، پس سوار بر الاغ خود شد و به راه افتاد و بدنبال موسی (ع) و قومش رفت در میان راه الاغ از پیش رفتن ایستاد و بلعم بر آن می‌تازید، الاغ به امر خداوند به نطق آمد و گفت: وای بر تو، بر من می‌تازی تا همراه تو بیایم و موسی و قوم مؤمنین را نفرین کنی؟ هرگز! بلعم آنقدر آن

٤١١- غافر: ٨٣.

٤١٢- تفسیر قمی- علی بن ابراهیم قمی: ج ١ ص ٢٤٨.

الاغ را تازیانه زد که منجربه مرگ آن شد و در آن هنگام اسم اعظم از زبانش تباه شد و خداوند درباره‌ی او می‌فرماید: (و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد * و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد).

تفسير العياشي: عن سليمان اللبان، قال: (قال ابو جعفر عليه السلام: أتدرى ما مثل المغيرة بن سعيد؟ قال: قلت: لا، قال: مثله مثل بلعم الذي أوتى الاسم الأعظم الذي قال الله: ﴿آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾).[٤١٣]

سلیمان البان می‌گوید: اباجعفر علیه السلام فرمودند: (می‌دانی مَثَل مغیره بن سعید مانند کیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: مثل او مثل بلعم بن باعوراست که خداوند به او اسم الاعظم را عطا کرد و فرمود: (آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد)).

علی بن إبراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن حماد بن عثمان، عن الحارث بن المغیرة النصري، (عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾،[٤١٤] قال: يعنى بالعلماء من صدق فعله قوله، ومن لم يصدق فعله قوله فليس بعالم).[٤١٥]

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس حماد بن عثمان از حارث بن مغیره نصری از ابا عبد الله علیه السلام در مورد قول پروردگار: (از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند) حضرت علیه السلام فرمودند: یعنی علمایی که افعالشان، قولشان را تصدیق کند و کسی که فعلش، قولش را تصدیق نکند عالم نیست).

٤١٣- بحار- علامه مجلسی ج١٣ص ٣٧٩ تفسیر عیاشی.

٤١٤- فاطر: ٢٨.

٤١٥- کافی – شیخ کلینی: ج ١ص ٣٦.

علي، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الفقهاء أمناء الرسل ما لم يدخلوا فى الدنيا. قيل: يا رسول الله، وما دخولهم فى الدنيا؟ قال: إتباع السلطان، فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم).[٤١٦]

على از پدرش از نوفلى از سكونى از اباعبد الله عليه السلام نقل مى‌كند كه حضرت عليه السلام فرمودند: (رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: فقهاء قبل از اينكه غرق در دنيا شدند، امينان رسولان هستند. عرض شد: يا رسول الله چه چيزى باعث غرق شدن آنان در دنيا مى‌شود؟ فرمودند: حرص ورزيدن به سلطنت و حكومت و مال، پس اگر ديديد چنين كردند از آنان بر دينتان بر حذر باشيد).

عن الإمام العسكري عليه السلام: (قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: من خير خلق الله بعد أئمة الهدى ومصابيح الدجى؟ قال: العلماء إذا صلحوا. قيل: فمن شرار خلق الله بعد إبليس وفرعون ونمرود، وبعد المتسمين بأسمائكم، والمتلقبين بألقابكم، والآخذين لأمكنتكم، والمتأمرين في ممالككم؟ قال: العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للأباطيل، الكاتمون للحقايق، وفيهم قال الله عزوجل: ﴿أُولَئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ * إِلاَّ الَّذِينَ تَابو اْ﴾[٤١٧]).[٤١٨]

امام حسن عسگرى عليه السلام مى‌فرمايند: (به امير المؤمنين عليه السلام عرض شد: بعد از ائمه هدايت و چراغهاى ولايت چه كسى بهترين خلق خداست؟ فرمودند: علمايى كه مصلح مى‌باشند. عرض شد: و بعد از ابليس و فرعون و نمرود و كسانى كه القاب و جايگاه و امر شما را به خود نسبت مى‌دهند چه كسانى شرورترين خدا هستند؟ فرمودند: علما اگر فساد كردند، آنها باطل را ظاهر مى‌كنند، حقايق را كتمان مى‌كنند، و خداوند درباره‌ى آنها مى‌فرمايد: (آنان را خدا لعنت مى‌كند و لعنت‌كنندگان لعنتشان مى‌كنند * مگر كسانى كه توبه كردند و [خود را] اصلاح نمودند)).

حدثنا ابو الحسن علي بن عبد الله الأسوارى المذكر، قال: حدثنا ابو يوسف أحمد بن محمد بن

٤١٦- كافى – شيخ كلينى: ج ١ص ۴۶.

٤١٧- البقرة: ١۶٠ – ١۵٩.

٤١٨- العلم الحكمه في كتاب والسنة – محمد ريشهرى: ص ۴۵۴.

قيس السجزى المذكر، قال: حدثنا ابو يعقوب، قال: حدثنا على بن خشرم، قال: أخبرنا عيسى، عن أبي عبيدة، عن محمد بن كعب، قال: قال رسول الله ﷺ: (إنما أتخوف على أمتى من بعدي ثلاث خصال: أن يتأولوا القرآن على غير تأويله، أو يتبعوا زلة العالم، أو يظهر فيهم المال حتى يطغوا ويبطروا. وسأنبئكم المخرج من ذلك: أما القرآن فاعملوا بمحكمه وآمنوا بمتشابهه، وأما العالم فانتظروا فيئته ولا تتبعوا زلته، وأما المال فإن المخرج منه شكر النعمة وأداء حقه).[٤١٩]

ابو الحسن على بن عبد الله الاسوارى المذكر از ابو يوسف احمد بن محمد بن قيس سجزى المذكر از ابو يعقوب از على بن حشرم از عيسى بن عبيده از محمد بن كعب از رسول الله ﷺ نقل می‌کنند که فرمودند: (بعد از خود، از سه چیز بر امتم بیمناکم: قرآن را خلاف تأویلش، تفسیر کنند یا علمای ضلالت را پیروی کنند و یا مال آن قدر غرقشان کند که طغیان‌گر شوند، اما در مورد غلبه بر آن‌ها به شما خواهم گفت: به محکم قرآن عمل کنید و به متشابه آن ایمان بیاورید، در مورد عالم منتظر گروهی باشید که برایتان خبر می‌آورند و از لغزش او پیروی نکنید و اما مال آن‌چه را به دست آوردید، خرج کنید و اضافه‌ی آنرا به فقیران و نیازمندان بدهید).

حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن علي بن محمد القاساني، عن القاسم بن محمد الأصفهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (إذا رأيتم العالم محباً للدنيا فاتهموه على دينكم، فإن كل محب يحوط بما أحب. وقال: أوحى الله عزوجل إلى داود عليه السلام: لا تجعل بينى وبينك عالماً مفتوناً بالدنيا فيصدك عن طريق محبتي، فإن أولئك قطاع طريق عبادى المريدين، إن أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتى من قلوبهم).[٤٢٠]

محمد ابن حسن از محمد بن حسن صفار از على بن محمد قاسانى از القاسم بن محمد اصفهانى از سليمان بن داود منقرى از حصص بن غياث از ابو عبد الله عليه السلام نقل می‌کنندکه فرموده: (هنگامی که دیدید عالمی دچاره حب دنیا شده به دین خود اهتمام ورزید؛ زیرا هر

٤١٩- الخصال – شيخ صدوق: ص ١٦٥-١٦٤.

٤٢٠- علل الشرايع – شيخ صدوق: ج ٢ ص ٣٩٥-٣٩٤.

دوستداری غرق در آنچه دوست دارد می‌شود و خداوند به داوود وحی کرد: بین من و خودت عالمی فتنه انگیز و دوستدار دنیا نگذار؛ زیرا راه تو از محبت من قطع می‌کند و آنان قطع‌کنندگان راه بندگان هستند که مرا می‌خواهند و من به خاطر این عملشان حلاوت و شیرینی مناجات با مرا از قلوبشان ریشه کن می‌کنم).

العدة: عن النبي ﷺ، قال: (أوحى الله إلى بعض أنبيائه قل: للذين يتفقهون لغير الدين، ويتعلمون لغير العمل، ويطلبون الدنيا لغير الآخرة، يلبسون للناس مسوك الكباش وقلوبهم كقلوب الذئاب، ألسنتهم أحلى من العسل وأعمالهم أمر من الصبر، إياى يخادعون؟ وبى يستهزؤون؟ لأتيحن لهم فتنة تذر الحكيم حيراناً).[٤٢١]

رسول الله ﷺ فرمودند: (خداوند به برخی از انبیاء فرمود: بگویید به کسانی که برای غیر من تفقه می‌کنند و برای غیر من علم می‌آموزند و دنیا را بدون آخرت می‌خواهند و لباس‌هایی همانند پر طاووس در مقابل مردم می‌پوشند در حالی که قلبهایشان همانند گرگ است، زبان‌هایشان شیرین‌تر از عسل و اعمالشان تلخ‌تر از صبراست مرا فریب می‌دهند و مورد استهزا قرار می‌دهند؟ بر سر آنان فتنه‌ای فرود می‌آورم که در آن عقل حکیم حیران و عاجز می‌گردد).

عنه ﷺ: (يؤتى بعلماء السوء يوم القيامة فيقذفون في نار جهنم، فيدور أحدهم في جهنم بقصبه كما يدور الحمار بالرحى، فيقال له: يا ويلك، بك اهتدينا فما بالك؟ قال: إنى كنت أخالف ما كنت انهاكم).[٤٢٢]

رسول الله ﷺ فرمودند: (علمای ضلالت را در روز قیامت در جهنم قرار می‌دهند و پیروانشان نیز بدورشان حلقه می‌زنند همان‌طور که چهارپایان بدور آسیاب می‌گردند به آنان می‌گویند: وای بر شما مگر شما ما را هدایت نمی‌کردید، ما شما را وسیله‌ای برای هدایت خود قرار داده بودیم؟ گفتند: ما با چیزی که شما را از آن نهی می‌کردیم، مخالف بودیم).

٤٢١- بحار- علامه مجلسی: ج ۱ ص ۲۲۴ العده.

٤٢٢- العلم والحكمه فی الكتاب والسنة محمد ريشهری: ص ۴۵۸.

قال رسول الله ﷺ: (ويل لأمتي من علماء السوء، يتخذون هذا العلم تجارة يبيعونها من أمراء زمانهم ربحاً لأنفسهم، لا أربح الله تجارتهم).[٤٢٣]

رسول الله ﷺ فرمودند: (وای بر علمای گمراه امتم! علم را تجارتی برای سود بردن از تاجران زمانشان کسب می‌کنند تاسودی برایشان باشد و خداوند هرگز به آنان سودی نخواهد رساند).

عن الإمام العسكري عليه السلام - في صفة علماء السوء -: (هم أضر على ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد على الحسين بن على عليه السلام وأصحابه، فإنهم يسلبونهم الأرواح والأموال، وهؤلاء علماء السوء الناصبون المتشبهون بأنهم لنا موالون، ولأعدائنا معادون، ويدخلون الشك والشبهة على ضعفاء شيعتنا فيضلونهم ويمنعونهم عن قصد الحق المصيب).[٤٢٤]

امام حسن عسگری عليه السلام در وصف علمای ضلالت می‌فرمایند: (علمای ضلالت از قوم یزید بر حسین و اصحابش عليه السلام هم خطرناک‌تر و مضرترند؛ زیرا لشکر یزید تنها ارواح و اموال را می‌ربایند اما علمای ضلالت دچار شبهه شده و گمان می‌کنند که از شیعیان و موالی حقیقی و دشمنِ دشمنان ما هستند در حالی‌که این‌گونه نیستند پس شک و شبهه را بر افراد ضعیف الایمان شیعه‌ی ما وارد می‌کنند و آنان را گمراه کرده و راه رسیدن به ما را بر آنان قطع می‌کنند).

عنه ﷺ: (سيكون بعدى أئمة يعطون الحكمة على منابرهم، فإذا نزلوا نزعت منهم، قلوبهم وأجسادهم شر من الجيف).[٤٢٥]

رسول الله ﷺ فرمودند: (بعد از من، ائمه‌ای خواهند آمد که حکمت را بر منبرهایشان به آنان می‌دهند پس هنگامی که پایین آمدند، این حکمت از آنها زایل شده، و قلب و اجساد آنها پر از شر و خالی از حکمت می‌شود).

٤٢٣- العلم والحكمه في كتاب والسنة – محمد ريشهرى: ص ۴۵۳.

٤٢٤- العلم الحكمة في الكتاب والسنه – محمد ريشهرى: ص ۴۵۵.

٤٢٥- تبليغ في الكتاب والسنة – محمد ريشهرى: ص ۱۸۱.

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن بعض أصحابه وعلي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير جميعاً، عن محمد بن أبي حمزة، عن حمران، قال: قال ابو عبد الله (علیه السلام) عن آخر الزمان (إلى قوله (علیه السلام)): (ورأيت القضاة يقضون بخلاف ما أمر الله، ورأيت الولاة يأتمنون الخونة للطمع، ورأيت الميراث قد وضعته الولاة لأهل الفسوق والجرأة على الله، يأخذون منهم ويخلونهم وما يشتهون، ورأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر، ورأيت الصلاة قد استخف بأوقاتها).[٤٢٦]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از برخی اصحاش و علی بن ابراهیم از پدرش از ابی عمیر جمیعا از محمد بن ابی حمزه از حمران می‌گوید: اباعبد الله (علیه السلام) در مورد آخرالزمان سخن می‌فرمودند: (... و دیدیم قاضیان خلاف حکم و امر خداوند قضاوت می‌کنند و دیدیم که والیان به طمع مال خیانت می‌کنند و دیدیم والیان میراث را برای اهل فسق و تعدی‌کنندگان بر حدود خداوند قرار می‌دهند از آن می‌برند و باقی را می‌گذارند از هر چه که دوست دارند، و دیدی بر منابر مساجد به تقوا امر می‌کنند و هیچ عملی از گوینده‌ی آن سر نمی‌زند و دیدیم که اوقات نماز سبک شمرده می‌شود).

عن علامات الظهور: عن النبی (صلی الله علیه و آله): (... وكثر خطباء المنابر وركُنَ العلماء إلى الولاة فاحلوا لهم الحرام وحرموا عليهم الحلال فأفتوهم بما يشتهون).[٤٢٧]

رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: (... خطیبان منبر نشین فراوان گشته و علما در مقابل مردم به زانو درآمده و حلال خدا را بر ایشان حرام و حرام خدا را بر ایشان حلال می‌کنند و به آن‌چه که دوست داشتند فتوایشان می‌دهند).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن بعض أصحابه، وعلي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، جميعاً، عن محمد بن أبي حمزة، عن حمران، قال: قال ابو عبد الله (علیه السلام) وهو يتحدث عن علائم الظهور (إلى أن قال (علیه السلام)): (ورأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه، ورأيت المصلى إنما يصلى

٤٢٦- كافی – شیخ کلینی: ج ۸ ص ۴۲-۳۶.

٤٢٧- کتاب ۱۵۰علامه ص ۷۹ اثر سید محمد علی طباطبائی، نشانه‌های ظهور.

ليراه الناس، ورأيت الفقيه يتفقه لغير الدين، يطلب الدنيا والرئاسة، ورأيت الناس مع من غلب).[٤٢٨]

محمد بن يحيى از احمد بن محمد از برخی اصحابش و علی بن ابراهیم از پدرش از ابی عمیر جمیعاً از محمد بن ابی حمزه از حمران می‌گوید: (ابا عبد الله (علیه السلام) در مورد نشانه‌های آخر الزمان سخن می‌فرمودند تا آن‌جا که فرمودند: و مال حرام را می‌بینم که آشکار شده و به آن نسبت به یکدیگر فخر فروشی می‌کنند و دیدیم که نماز گزار برای ریاء در صف اول نماز می‌خواند و دیدیم فقیه برای غیر دین تفقه می‌کند و خواهان دنیا و ریاست است و دیدیم مردم به دنبال کسی که چیره و غالب گشته، هستند).

قال رسول الله ﷺ: (يأتي على الناس زمان علماؤها ميتة وحكماؤها ميتة، تكثر المساجد والقراء حتى لا يجدون عالماً إلا الرجل بعد الرجل).[٤٢٩]

رسول الله ﷺ فرمودند: (زمانی بر مردم فرا می‌رسد که همه‌ی علما و حکما مرده‌اند، مساجد و قاریان فراوان و عالمی را نمی‌یابی مگر یکی پس از دیگری باشند).

قال ﷺ: (يأتي زمان على أمتي أمراؤهم يكونون على الجور، وعلماؤهم على الطمع، وعبادهم على الرياء، وتجارهم على أكل الربا، ونساؤهم على زينة الدنيا، وغلمانهم في التزويج، فعند ذلك كساد أمتي ككساد الأسواق، وليس فيها مستام، أمواتهم آيسون في قبورهم من خيرهم، ولا يعيشون الأخيار فيهم، فإن في ذلك الزمان الهرب خير من القيام).[٤٣٠]

رسول الله ﷺ فرمودند: (زمانی برامتم فرا می‌رسد که امیرانشان اهل ظلم وستم و علمایشان اهل طمع و عباداتشان همه ریاء و تجارتشان همه رباء و زنانشان برای دنیا آرایش می‌کنند و فرزندانشان در آستانه‌ی ازدواج‌اند در آن هنگام کسادی امت من همانند کسادی بازار است و در آن‌ها سودی نیست و امواتشان در گورهایشان از هر گونه خیرات مأیوس و ناامیدند و برگزیدگان و اخیار امت من در میانشان زندگی نمی‌کنند، در آن زمان گریختن بهتر

٤٢٨- کافی – شیخ کلینی: ج ۸ ص ۴۰-۳۶.

٤٢٩- العلم والحكمه في الكتاب والسنه محمد ریشهری: ص ۴۴۸.

٤٣٠- مستدرک الوسائل – میرزا نوری: ج ۱۱ص ۳۷۶.

از قیام کردن است).

أبي (ره)، قال: حدثني علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (قال رسول الله (ص): سيأتي على أمتي زمان لا يبقى من القرآن إلا رسمه، ومن الإسلام إلا اسمه، يسمون به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء، منهم خرجت الفتنة وإليهم تعود).[٤٣١]

پدرم (ره) از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از اباعبد الله (ع) می‌گوید: رسول الله (ص) فرمودند: (زمانی بر امتم فرا خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز اسمش باقی نخواهد ماند، به آن نسبت داده می‌شوند در حالی که دورترین افراد به آن هستند، مساجدشان آباد است اما از هر گونه هدایت به دوراند، فقهای آن زمان شرورترین خلق خدا در زیر سایه‌ی آسمان هستند که فتنه‌ها از آنان خارج شده و به سوی آنان بازگردد).

قال رسول الله (ص)، أنه قال: (سيأتي على الناس زمان، بطونهم آلهتهم، ونساؤهم قبلتهم، ودنانيرهم دينهم، وشرفهم متاعهم، ولا يبقى من الإيمان إلا اسمه، ومن الإسلام إلا رسمه، ومن القرآن إلا درسه، مساجدهم معمورة من البناء، وقلوبهم خراب عن الهدى، علماؤهم أشر خلق الله على وجه الأرض، حينئذ زمان ابتلاهم الله بأربع خصال: جور من السلطان، وقحط من الزمان، وظلم من الولاة والحكام. فتعجب الصحابة وقالوا: يا رسول الله، أيعبدون الأصنام؟ قال:نعم، كل درهم عندهم صنم).[٤٣٢]

رسول الله (ص) فرمودند: (زمانی بر امتم خواهد آمد که شکم‌هایشان خدایشان و زنانشان قبله‌هایشان، و سکه‌هایشان دینشان، و شرفشان به کالاهایشان می‌باشد و از ایمان جز اسمش و از اسلام جز خطش و از قرآن جز درسش چیزی باقی نخواهد ماند، مساجدشان آباد ولی قلوبشان از هدایت خالی است و علمایشان شرورترین خلق خدا بر زمین هستند در آن هنگام خداوند آنان را به چهار چیز مبتلا می‌کند، ظلم و ستم از سوی سلطان و قحطی در آن زمان و

٤٣١- الثواب الاعمال – شیخ صدوق: ص ٢٥٣.

٤٣٢- مستدرک الوسائل – میرزا نوری: ج ١١ص ٣٧٦.

ظلم از سوی والیان و حکام. اصحاب تعجب کردند و گفتند: یا رسول الله آیا آنان بت‌ها را نیز عبادت می‌کنند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: آری هر دینار نزدشان یک بت است).

في حديقة الشيعة قال: نقل السيد المرتضى، عن الشيخ المفيد، عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عبد الجبار، عن العسكري عليه السلام أنه كلم أبا هاشم الجعفرى فقال: (يا أبا هاشم، سيأتى على الناس زمان وجوههم ضاحكة مستبشرة وقلوبهم مظلمة منكدرة، السنة فيهم بدعة والبدعة فيهم سنة، المؤمن بينهم محقر والفاسق بينهم موقر، أمراؤهم جاهلون جائرون، وعلماؤهم في ابو اب الظلمة سائرون، أغنياؤهم يسرقون زاد الفقراء، وأصاغرهم يتقدمون على الكبراء، كل جاهل عندهم خبير، وكل محيل عندهم فقير، لا يميزون بين المخلص والمرتاب، ولا يعرفون الضأن من الذئاب، علماؤهم شرار خلق الله على وجه الأرض؛ لأنهم يميلون إلى الفلسفة والتصوف، و أيم الله إنهم من أهل العدول والتحرف، يبالغون فى حب مخالفينا، ويضلون شيعتنا وموالينا، وإن نالوا منصباً لم يشبعوا من الرشا، وإن خذلوا عبدوا الله على الريا؛ لأنهم قطاع طريق المؤمنين، والدعاة إلى نحلة الملحدين، فمن أدركهم فليحذرهم وليصن دينه وإيمانه. ثم قال: يا أبا هاشم، بهذا حدثنى أبي، عن آبائه، عن جعفر بن محمد عليه السلام وهو من أسرارنا فاكتمه إلا عن أهله).[٤٣٣]

حدیقه شیعه به نقل از سید مرتضی از شیخ مفید از احمد بن محمد بن حسن بن ولید از پدرش از سعد بن عبد الله از محمد بن عبدالجبار از عسگری علیه السلام در پاسخ به سؤال ابو هاشم جعفری فرمودند: (ای ابو هاشم زمانی بر این مردم فرا می‌رسد که چهره‌هایشان خندان و دل‌هایشان تاریک و مظلم است، سنّت نزد آنان بدعت و بدعت نزد آنان سنّت است مؤمن نزدشان حقیر و فاسق عزیز است، حاکمانشان جاهل و ظالم و علمایشان در ظلمت سیر می‌کنند، ثروتمندانشان غذای بینوایان را می‌ربایند و کوچک‌تران بر بزرگ‌تران مقدم می‌شوند هر جاهلی نزدشان داناست و هر مکاری نزدشان فقیر است توانایی تشخیص بین مخلص و مرتاب را ندارند و میش را از گرگ تشخیص نمی‌دهند، علمایشان شرورترین خلق خدا بر زمین هستند؛ زیرا به سوی فلسفه و تصوف تمایل دارند نفرین خدا برآنان، آنان اهل تحریف و تعدیل

٤٣٣- الاثنا عشریه – الحر العاملی: ص ٣٤-٣٣.

هستند، در حب مخالفان ما مبالغه‌گویی می‌کنند و شیعیان و موالین ما را گمراه می‌کنند و هنگامی که به منصبی می‌رسند از رشوه گیری سیر نمی‌شوند و هنگامی که بسیار پیمان شکن می‌شوند خداوند را ریاکارانه عبادت می‌کنند؛ زیرا آنان قطع‌کنندگان راه مؤمنین از خدا هستند و به سوی مکر و حیله‌گری دعوت می‌کنند. پس هر کس آنان را درک کند از آنان بر حذر باشد تا دین و ایمانش را مصون بدارد سپس فرمودند: ای ابو هاشم این حدیثی بود که پدرم به من فرمود و او (علیه السلام) از پدرانش (علیهم السلام) از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیده است. پس در حفظ آن کوشا باشید و به کسی جز اهلش نگویید؛ زیرا آن از اسرار ماست).

(في موعظة رسول الله (صلی الله علیه و آله) لابن مسعود) عن عبد الله بن مسعود، قال: دخلت أنا وخمسة رهط من أصحابنا يوماً على رسول الله: (إلى قول رسول الله (صلی الله علیه و آله)): (يا ابن مسعود، يأتي على الناس زمان الصابر فيه على دينه مثل القابض على الجمر بكفه، فإن كان في ذلك الزمان ذئباً، وإلا أكلته الذئاب).[٤٣٤]

(موعظه‌ی رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ابن مسعود) عبد الله بن مسعود می‌فرمایند: (روزی من به همراه پنج تن از بزرگان بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم - تا آنجا که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به من فرمودند: ای ابن مسعود زمانی بر این مردم خواهد آمد که نگه دارنده‌ی دینش مانند کسی است که گدازه‌ی آتش را به دست گرفته و اگر در آن زمان گرگ نباشی، گرگها او را می‌خورند! ای بن مسعود علماء و فقهایشان خیانتکار و فاجرند و آنان شرورترین خلق خدایند و همچنین همه پیروانشان هر کس که از فقهایشان می‌گیرد و یا می‌دهد، می‌خورد یا می‌آشامد و با آنان معاشرت دارد، خداوند آنان را وارد آتش دوزخ می‌کند: ﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ﴾،[٤٣٥] (کرند لالند کورند بنابراین به راه نمی‌آیند)، ﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَبُكْماً وَصُمّاً مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً﴾،[٤٣٦] (و هر که را خدا هدایت کند او رهیافته است و هر که را گمراه سازد در برابر او برای آنان هرگز دوستانی نیابی و روز قیامت آنها را کور و لال و کر به روی چهره‌شان درافتاده برخواهیم انگیخت

٤٣٤- مکارم اخلاق – شیخ طبرسی: ص ۴۵۱-۴۴۶.

٤٣٥- البقرة: ١٨.

٤٣٦- الإسراء: ٩٧.

جایگاهشان دوزخ است هر بار که آتش آن فرو نشیند شراره‌ای [تازه] برایشان می‌افزاییم). ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ﴾،[۴۳۷] (به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد پوست‌های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند آری خداوند توانای حکیم است)، ﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقاً وَهِيَ تَفُورُ * تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾،[۴۳۸] (چون در آنجا افکنده شوند از آن خروشی می‌شنوند در حالی که می‌جوشد * نزدیک است که از خشم شکافته شود هر بار که گروهی در آن افکنده شوند نگاهبانان آن از ایشان پرسند مگر شما را هشدار دهنده‌ای نیامد). ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾،[۴۳۹] (هر بار بخواهند از [شدت] غم از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند [که هان] بچشید عذاب آتش سوزان را)، ﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾،[۴۴۰] (برای آنها در آنجا ناله‌ای زار است و در آنجا [چیزی] نمی‌شنوند). ای ابن مسعود آنان (فقهای آخر زمان) ادعا می‌کنند که بر دین و سنت و سیره و شریعت من هستند در حالی که آنان از من بیزارند و من از آنان بیزار هستم ای ابن مسعود در ملاء عام با آنان معاشرت نکن در بازار به آنان چیزی مفروش وبه راه هدایتشان نکن و به آنان آب مده، و خداوند می‌فرماید: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ﴾،[۴۴۱] (کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند [جزای] کارهایشان را در آنجا به طور کامل به آنان می‌دهیم و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد) خداوند متعالی می‌فرماید: ﴿وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ﴾،[۴۴۲] (کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و[لی] در آخرت او را نصیبی نیست). ای بن مسعود هر بلایی از دشمنی و بغض و کینه و

۴۳۷- النساء: ۵۶.

۴۳۸- الملک: ۸ – ۷.

۴۳۹- الحج: ۲۲.

۴۴۰- الأنبیاء: ۱۰۰.

۴۴۱- هود: ۱۵.

۴۴۲- الشوری: ۲۰.

جدال بر سر امتم می‌آید از آن‌ها نشأت می‌گیرد، به راستی که آنان باعث آزار امتم در دنیا هستند به خداوندی که مرا به حق مبعوث کرد، خداوند آنان را به بوزینه و خوک ممسوخ کرده و به هلاکشان می‌رساند، رسول الله ﷺ گریستند و ما نیز از گریه‌ی ایشان گریستیم، عرض کردیم: یا رسول الله چه چیزی باعث گریستن شما شده است؟ فرمودند: بخاطر رحم بر شقی‌ترین مردم و خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾،[۴۴۳] (و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده‌اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند) یعنی آنان همان علما و فقها هستند).

حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس ﷺ، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا ابو سعيد سهل بن زياد الآدمي‌الرازي، قال: حدثنا محمد بن آدم الشيباني، عن أبيه أدم بن أبي إياس، قال: حدثنا المبارك بن فضالة، عن وهب بن منبه رفعه، عن ابن – عباس، قال: قال رسول الله ﷺ: (لما عرج بى إلى ربى أتانى النداء: يا محمد، قلت: لبيك، (إلى أن قال ﷺ): فقلت: إلهى وسيدى متى يكون ذلك (أى قيام القائم)؟ فأوحى الله عزوجل: يكون ذلك إذا رفع العلم، وظهر الجهل، وكثر القراء، وقل العمل، وكثر القتل، وقل الفقهاء الهادون، وكثر فقهاء الضلالة والخونة).[۴۴۴]

حسین بن احمد بن ادریس ﷺ می‌گوید: پدرم از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی از محمد بن آدم شیبانی از پدرش امام بن ابی ایاس از مبارک بن فضاله از وهب بن حنبه از بن عباس می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: (هنگامی که به سوی پروردگار عروج کردم. ندا آمد: ای محمد گفتم: لبیک (تا آنجا که فرمودند) گفتم: پروردگار من و مولایم وقت آنچه هنگام است (یعنی قیام قائم)؟ خداوند وحی فرمود: هنگامی که علم بالا رود و جهل آشکار گردد علم فزونی یابد و عمل اندک، قتل بسیار وفقهای هدایتگر اندک و فقهای خیانت و ضلالت بسیار شوند).

قال أمير المؤمنين (علیه السلام): (إن أخوف ما أخاف على هذه الأمة من الد جال، أئمة مضلون وهم

۴۴۳– سبأ: ۵۱.

۴۴۴– الكمال والدين وتمام النعمه – شيخ صدوق: ص ۲۵۲–۲۵۰.

رؤساء أهل البدع).[٤٤٥]

امیر المؤمنین عليه السلام فرمودند: (من بر این امت از دجال، ائمه ضلالت که روسای اهل بدعت هستند هراسانم).

قال صلى الله عليه وآله: (يأتي زمان على أمتي لا يعرفون العلماء إلا بثوب حسن، ولا يعرفون القرآن إلا بصوت حسن، ولا يعبدون الله إلا بشهر رمضان، فإذا كان ذلك سلط الله عليهم سلطاناً لا علم له، ولا حلم له، ولا رحم له).[٤٤٦]

رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: (زمانی بر امت من فرا میرسد علما را تنها با لباس حُسن می‌شناسند و قرآن را فقط با صدای خوش می‌شنوند و خدا را فقط در ماه رمضان عبادت می‌کنند پس در آن هنگام است که خداوند کسی را بر آنان غالب می‌کند که هیچ علم و حلم و رحمی ندارد).

و روایت دیگر در ذم پیروان ائمه ضلالت است.

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن بشر بن عبد الله، عن أبي عصمة قاضي مرو، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: (يكون في آخر الزمان قوم يتبع فيهم قوم مراؤون يتقرؤون ويتنسكون، حدثاء سفهاء، لا يوجبون أمراً بمعروف ولا نهياً عن منكر إلا إذا أمنوا الضرر، يطلبون لأنفسهم الرخص والمعاذير، يتبعون زلاة العلماء وفساد عملهم، يقبلون على الصلاة والصيام وما لا يكلمهم في نفس ولا مال ولو أضرت الصلاة بسائر ما يعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوها كما رفضوا أسمى الفرائض وأشرفها، إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض، هنالك يتم غضب الله عزوجل عليهم فيعمهم بعقابه، فيهلك الأبرار في دار الفجار والصغار في دار الكبار).[٤٤٧]

عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد از برخی اصحابمان از بشربن عبد الله از ابی عصمه قاضی مرو از جابرمی‌گوید: ابو جعفر عليه السلام فرمودند: (در آخر الزمان مردم قومی را

٤٤٥- شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید: ج ۲۰ ص ۱۲۶.

٤٤٦- مستدرک الوسائل شیعه میرزا نوری: ج ۱۱ ص ۳۷۷.

٤٤٧- کافی – شیخ کلینی: ج ۵ ص ۵۶-۵۵.

تبعیت می‌کنند که متنسک و ریاء هستند و با حدیث سفها سخن می‌گویند، امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند زمانی که به ضرر آن پی بردند و برای نفس خود راحت طلبی و بهانه می‌تراشند و علمای ضلالت و فساد از آن‌ها تبعیت می‌کنند در حالی نماز و روزه را قبول دارند که به مال و نفسشان اثر ندارد و اگر احساس کردند که نماز بر اموالشان و بدنشان اثر منفی دارد آن را نمی‌پذیرند. همان‌طور بقیه مسائل واجب که به نفع آن‌ها نیست نمی‌پذیرند، همان‌طور که امر به معروف و نهی از منکر یکی از فریضه‌های بزرگ که به وسیله‌ی آن فریضه‌های دیگر اقامت می‌شوند، در این حال غضب خداوند همه را فرا می‌گیرد و آن‌ها را عقاب می‌دهد، پس ابرار در خانه فجار و کوچک در خانه بزرگان هلاک می‌دهد).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقري، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (قال عيسى بن مريم (ع): تعملون للدنيا وأنتم ترزقون فيها بغير عمل، ولا تعملون للآخرة وأنتم لا ترزقون فيها إلا بالعمل. ويلكم، علماء سوء، الأجر تأخذون، والعمل تضيعون، يوشك رب العمل أن يقبل عمله، ويوشك أن يخرجوا من ضيق الدنيا إلى ظلمة القبر، كيف يكون من أهل العلم من هو في مسيره إلى آخرته وهو مقبل على دنياه وما يضره أحب إليه مما ينفعه).[٤٤٨]

علی بن ابراهیم از پدرش از قاسم بن محمد از منقری از حفض بن غیاث از اباعبد الله (ع) نقل می‌کنند که حضرت (ع) فرمودند: عیسی بن مریم (ع) می‌فرماید: (برای دنیا عمل می‌کنید در حالی که در آن بدون هیچ زحمتی رزق به دست می‌آورید و برای آخرت هیچ عملی انجام نمی‌دهید و در آن هیچ روزی داده نمی‌شوید بلکه بر عکس وای بر شما ای علمای ضلالت مُزد می‌گیرید و عمل را تباه می‌سازید وقت آن شده که عمل عامل قبول گردد و از تنگی دنیا به ظلمت قبر برود پس اهل علم که مسیرشان آخرت است ولی به آن پشت کردند و به سوی دنیا رفتند و آنچه که به ضررشان است را دوست می‌دارند).

قال عيسى (ع): (يا علماء السوء، تأمرون الناس يصومون ويصلون ويتصدقون ولا تفعلون ما

٤٤٨- کافی – شیخ کلینی: ج ۲ ص ۳۱۹.

تأمرون! وتدرسون ما لا تعلمون فیا سوء ما تحکمون! تتوبون بالقول والأمانی وتعملون بالهوی، وما یغنی عنکم أن تنقوا، جلودکم وقلوبکم دنسة).[٤٤٩]

عیسی علیه السلام فرمود: (ای علما سوء مردم را امر می‌کنید تا نماز بخوانند و روزه بگیرند و صدقه دهند، در حالی که شما به آن‌چه که امر می‌کنید، عمل نمی‌کنید! در مورد آن‌چه نمی‌دانید، درس می‌خوانید و عاقبت به ظلم حکم می‌کنید! به خوش کلامی و امانتداری سفارش می‌کنید در حالی که به هوی و هوس خود عمل می‌کنید و زمانی نرسیده که ساکت باشید، قلب و بدنتان کثیف شده است).

عنه علیه السلام: (إلی کم یسیل الماء علی الجبل لا یلین؟ ! إلی کم تدرسون الحکمة لا یلین علیها قلوبکم).

و نیز می‌فرماید: (زمانی که باران با بارش بر سنگ، آنرا نرم نمی‌کند، قلب‌های شما نیز هرگز با خواندن علم و حکمت نرم نمی‌گردد).

عن الإمام الصادق علیه السلام، قال: (إن القائم یلقی فی حربه ما لم یلق رسول الله صلی الله علیه و آله؛ لأن رسول الله أتاهم وهم یعبدون الحجارة المنقورة والخشبة المنحوتة، وإن القائم یخرجون علیه فیتأولون علیه کتاب الله ویقاتلونه علیه). [٤٥٠]

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: (قائم علیه السلام در خروج با مبارزه‌ای رو به رو می‌شود که رسول الله صلی الله علیه و آله روبه رو نشده، رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که به سوی قوم خویش آمد آنان را دید که سنگ و چوب را عبادت می‌کردند اما قائم علیه السلام به سوی قومی خواهد آمد که قرآن را بر او تأویل و تفسیر می‌کند و دین را با دین به مبارزه فرا می‌خوانند (در حالی که قرآن ناطق مهدی است).

اما اولین کسانی که از عراق بر امام مهدی علیه السلام خروج می‌کنند بتریه هستند که ادعا

٤٤٩- العلم والحکمه فی الکتاب والسنة محمد ریشهری: ص ۴۵۲.

٤٥٠- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۳، منقولة عن الغیبة للنعمانی: ص ۳۰۸ و عصرظهور – شیخ علی کورانی ج اول ص ۱۸۱ /ج ۷ ص ۱۴۵.

می‌کنند از اهل بیت (ع) پیروی می‌کنند در حالی که به آنان (ع) ظلم کرده‌اند.[۴۵۱]

عن أبي الجارود أنه سأل الإمام الباقر (ع): (متى يقوم قائمكم؟ قال: يا أبا الجارود، لا تدركون. فقلت: أهل زمانه؟ فقال: ولن تدرك أهل زمانه، يقوم قائمنا بالحق بعد إياس من الشيعة، يدعو الناس ثلاثاً فلا يجيبه أحد، فإذا كان اليوم الرابع تعلق بأستار الكعبة، فقال: يا رب انصرني، ودعوته لا تسقط، فيقول تبارك وتعالى للملائكة الذين نصروا رسول الله يوم بدر و لم يحطوا سروجهم و لم يضعوا أسلحتهم، فيبايعونه، ثم يبايعه من الناس ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً! يسير إلى المدينة فيسير الناس. (إلى قوله (ع)): ويسير إلى الكوفة فيخرج منها ستة عشر ألفاً من البترية شاكين فى السلاح، قراء القرآن فقهاء فى الدين، قد قرحوا جباههم وسمروا ساماتهم وعمههم النفاق، وكلهم يقولون: يا بن فاطمة، ارجع لا حاجة لنا فيك، فيضع السيف فيهم على ظهر النجف عشية الاثنين من العصر إلى العشاء، فيقتلهم أسرع من جزر جزور، فلا يفوت منهم رجل ولا يصاب من أصحابه أحد، دماؤهم قربان إلى الله، ثم يدخل الكوفة فيقتل مقاتليها حتى يرضى الله تعالى. قال: فلم أعقل المعنى فمكثت قليلاً ثم قلت: جعلت فداك، وما يدريه جعلت فداك متى يرضى الله عزوجل؟ قال: يا أبا الجارود، إن الله أوحى إلى أم موسى وهو خير من أم موسى، وأوحى الله إلى النحل وهو خير من النحل، فعقلت المذهب؟ فقال لي: أعقلت المذهب؟ قلت: نعم. فقال: إن القائم ليملك ثلاثمائة وتسع سنين كما لبث أصحاب الكهف فى كهفهم، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ويفتح الله عليه شرق الأرض وغربها). [۴۵۲]

انتهى.

ابی جارود می‌گوید: (از امام باقر (ع) پرسیدم: قائم شما چه زمانی قیام می‌کند؟ فرمودند: ای ابی جارود او را درک نمی‌کنید. عرض کرد: اهل آن زمانش؟ فرمودند: هرگز اهل زمانش او را درک نخواهند کرد، قائم ما بعد از یأس و ناامیدی شیعیان قیام به حق می‌کند سه روز مردم را دعوت می‌کند اما هیچ کس اجابتش نمی‌کند تا این که روز چهارم بر پشت کعبه تکیه می‌زند و می‌فرماید: خداوندا یاریم کن! پس دعای او مستجاب می‌شود و خداوند تبارک و

۴۵۱- جواهر تاریخ – شیخ علی کورانی: ج۱ ص ۳۸۲- ۳۸۱.

۴۵۲- ففی دلائل الإمامة ص۲۴۱.

تعالی به ملائکه‌ای که در جنگ بدر رسول الله ﷺ را یاری کردند و تا به امروز زره‌ی خود را پوشیده و سلاح خود را انداخته‌اند فرمان می‌دهد که او را یاری کنند و با او بیعت می‌کنند و سپس سیصد و سیزده نفر نیز با ایشان بیعت می‌کنند پس به سوی مدینه می‌روند (تا آن‌جا که فرمودند) و سپس به سوی کوفه می‌روند و از کوفه شش هزار نفر خروج می‌کنند که اسلحه به دست، قاریان قرآن، فقها در دین، که در اثر سجده پیشانی آن‌ها زخمی و سیاه شده است و نفاق آنان را کور کرده در حالی که می‌گویند: ای فرزند فاطمه از همان جایی که آمده‌ای بازگرد، ما به تو احتیاجی نداریم، پس حضرت ﷺ با شمشیر به آنان حمله‌ور می‌شود و آنان را تار و مار می‌کند، اما هیچ یک از اصحاب حضرت ﷺ زخمی هم نمی‌شوند، خونشان قربانی برای خداست. پس وارد کوفه می‌شود و آن قدر می‌کُشد تا خداوند راضی گردد. من معنی سخنان حضرت ﷺ را درک نکردم اندکی سکوت کردم و عرض کردم: ای مولای من فدایتان شوم اما ﷺ چه هنگام می‌فهمد که خداوند راضی گشته؟ فرمودند: ای ابا جارود همانا خداوند به سوی مادر موسی ﷺ وحی کرد و قائم بهتر از مادر موسی است، خداوند به زنبور وحی کرد و او بهتر از زنبور است، و باب مذهب درک و احساس می‌شود؟ به من فرمودند: آیا باب مذهب درک و احساس می‌شود؟ عرض کردم: آری. فرمودند: قائم ﷺ سیصد و نه سال حکومت می‌کند به همان اندازه که اصحاب کهف در غار خود خوابیدن و زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌طور که پر از ظلم و ستم گشته، خداوند شرق و غرب زمین را به دست او ﷺ فتح خواهد کرد).

وتذكر بعض الأحاديث أن الأمر يصل أحياناً إلى إبادة فئة بكاملها، فعن الإمام الباقر ﷺ قال: (إذا قام القائم سار إلى الكوفة فيخرج منها بضعة عشر آلاف أنفس يدعون البترية عليهم السلاح، فيقولون له: ارجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة، فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم. ثم يدخل الكوفة فيقتل كل منافق مرتاب، ويقتل مقاتليها حتى يرضى الله عز وعلا). [٤٥٣]

و برخی احادیث ذکر می‌کنند که احیاناً امر به جایی می‌رسد که تمام گروه‌ها منحرف شده

٤٥٣- بحار الأنوار: ج ٥٢ ص ٣٣٨، عصر الظهور – شیخ علی کورانی: ج ١ص ١٨٢-١٨١ و ج ٧ص ١٤٥.

و طعمه‌ی شمشیر حضرت (ع) می‌شوند. امام باقر (ع) می‌فرمایند: (هنگامی که قائم قیام می‌کند به سوی کوفه می‌رود پس از آن هزار و اندی شخص خارج می‌شوند که بنام بتریه و به دستشان سلاح است ومی‌گویند: ای پسر فاطمه از همان جایی که آمدی بازگرد ما به تو احتیاجی نداریم! پس حضرت با شمشیر به سوی آنان هجوم برده و سر از تن همه‌ی آنان جدا می‌کند سپس داخل کوفه می‌شود و هر شخص مرتد و منافق را می‌کشد، آنقدر می‌کُشد تا خداوند راضی گردد).

و کورانی می‌گوید: در روایت دیگر ذکر شده که حضرت (ع) هفتاد تن از سران فتنه و اختلاف در شیعه را به هلاکت می‌رساند و آشکار است که آنان علمای ضلالت هستند.

فعن مالك بن ضمرة، قال: (قال أمير المؤمنين (ع): يا مالك بن ضمرة، كيف أنت إذا اختلفت

الشيعة هكذا؟ وشبك أصابعه وأدخل بعضها فی بعض. فقلت: يا أمير المؤمنين، ما عند ذلك من خير. قال: الخير كله عند ذلك. يا مالك، عند ذلك يقوم قائمنا فيقدم سبعين رجلاً يكذبون على الله ورسوله فيقتلهم. ثم يجمعهم الله على أمر واحد). [٤٥٤]

مالک بن ضمره می‌گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمودند: (ای مالک بن ضمره چگونه‌ای! هنگامی که شیعه این‌گونه با هم اختلاف کنند، حضرت (ع) انگشتان دو دست خود را در هم فرو بردند؟ عرض کردم: مولای من قطعاً در آن خیری نخواهد بود. فرمودند: تمام خیر درآن است زیرا قائم ما قیام می‌کند و سر از تن هفتاد نفر از کسانی که بر خدا و رسولش افترا می‌بندند را جدا می‌کند).

و روایت شده: (قبل از قیام قائم (ع) در کربلا هشت هزار گنبد از طلای سرخ برای تکریم حسین بن علی (ع) ساخته می‌شود پس هنگامی که قائم از کربلا خروج می‌کند و قصد حرکت به سوی نجف را دارند و مردم در اطراف ایشان جمع شده‌اند، بین کربلا و نجف شش هزار فقیه را به قتل می‌رساند و مردم اطراف ایشان می‌گویند: «این فرزند فاطمه نیست، اگر بود به آنان رحم می‌کرد» پس هنگامی که حضرت وارد نجف شدند و در آن یک شب را اقامت کردند در هنگام خروج از در نخیله کنار قبر هود و صالح (ع) با هفتاد هزار نفر مواجه

٤٥٤- بحار الأنوار: ج ٥٢ ص ١١٥.

می‌شود که خواهان قتل ایشان ﷺ هستند پس حضرت تمام آنان را قتل عام می‌کند هیچکدام از آنان از این مهلکه جان سالم بدر نمی‌برد).[۴۵۵]

در یکی از سخنانش در مورد امام مهدی ﷺ می‌گوید: (... پس با شمشیر دعوت می‌کند و تمام ادیان بر زمین را منسوخ می‌سازد و هیچ دینی جز دین خاص اسلام باقی نمی‌ماند، دشمنان ایشان ﷺ مقلدان فقهای اجتهاد هستند؛ زیرا هنگامی که حکم را، خلاف مذهب خود می‌بینند از روی اکراه و بی میلی و ترس از شمشیر وارد حکم ایشان می‌شوند و از عمل ایشان ﷺ بسیاری از مؤمنین عامه به خصوص خاصه خوشحال و خرسند می‌گردند و اهل معرفت به حقایق از عالم غیب و شهود و کشف الهی با ایشان ﷺ بیعت می‌کنند، برای حضرت ﷺ مردانی الهی هستند که به نصرت و یاری حضرتش می‌شتابند (تا آنجا که می‌گوید) و هنگامی که این مهدی خروج کند هیچ دشمنی آشکارتر از فقهای خاصه نیست؛ زیرا با آمدن ایشان ﷺ هیچ ریاست و مقام و اعتبار و احترام برایشان باقی نمی‌ماند و با این وجود، امام ﷺ شیادی و خیانتکاری علمای ضلالت را در ملاء عام رسوا می‌سازد و اگر مهدی ﷺ در دست خود شمشیر نداشت، فقها به قتل او فتوا می‌دادند اما خداوند با بخشش وکَرَم و شمشیر او ﷺ را ظاهر می‌سازد پس به ایشان ﷺ طمع ورزیده و در حالت ترس وارد حکم او ﷺ می‌شوند در حالی که ایمان نیاورده و گمان خلافت می‌برند همان‌گونه که حنفیون و شافعیون در میان خود با هم اختلاف کردند، خبردار شدیم که آنان اهل دو مذهب در بلاد عجم را به قتل می‌رساندند و در این قتل و کشتار مردم بسیاری می‌مُردند و در ماه رمضان افطار می‌کردند در حالی که گرسنه‌ی قتل و کشتار بودند اگر امام ﷺ بر چنین اشخاصی شمشیر را غالب نمی‌کردند فرمان ایشان را نمی‌شنیدند و اطاعتش نمی‌کردند همان‌گونه که قلب‌هایشان مطیع نیست و نیز معتقدند که اگر امام ﷺ در مورد حکمی به غیر از مذهبشان حکم کند او در ضلالت می‌بینند؛ زیرا معتقدند اهل اجتهاد در این زمان قتل عام شده و دیگر کسی داناتر و عالم‌تر از آنان نیست و خداوند بعد از آنان در هیچ امتی علمای چنین مجتهد نمی‌یابد و کسی که خواهان تعریف و اجرای احکام و شریعت الهی است، مجنون و دارای اندیشه‌ای فاسد

۴۵۵- مجمع النهرین – شیخ ابو الحسن مرندی ص ۳۴۵.

می‌دانند که نباید به او توجه کرد).[۴۵۶]

حدثنا أبی (رض)، قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، قال: حدثنی هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه (ع): (أن علياً (ع) قال: إن فی جهنم رحی تطحن [خمساً] أفلا تسألون ما طحنها؟ فقيل له: فما طحنها يا أمير المؤمنين؟ قال: العلماء الفجرة، والقراء الفسقة، والجبابرة الظلمة، والوزراء الخونة، والعرفاء الكذبة. وإن في النار لمدينة يقال لها: الحصينة أفلا تسألونی ما فيها؟ فقيل: وما فيها يا أمير المؤمنين؟ فقال: فيها أيدی الناكثين).[۴۵۷]

پدرم (رض) از عبد الله بن عفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعده بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش (ع) نقل می‌فرمایند که فرمودند: (امیر المؤمنین (ع) فرمودند: همانا در جهنم آسیابی است که پنج گروه را زیر خود لِه می‌کند نمی‌پرسید که چه چیزی را له می‌کند؟ عرض شد: یا امیر المؤمنین چه چیزی را له می‌کند؟ فرمودند: علمای فاجر، قاریان فاسق، ظالمان و جباران ظالم و وزیران خائن و عارفان کذاب. و در آتش شهری است که به آن حصینه می‌گویند نمی‌پرسید در آن چیست؟ عرض شد: در آن چیست یا امیر المؤمنین؟ فرمودند: در آن دست‌های بیعت شکنندگان آویزان است).

قال (ص): (يظهر الدين حتی يجاوز البحار، ويخاض فی سبيل الله ثم يأتی من بعدكم أقوام يقرؤون القرآن يقولون: قرأنا القرآن، من أقرأ منا؟ ومن أفقه منا؟ ومن أعلم منا؟ ثم التفت إلى أصحابه فقال: هل فی أولئك من خير؟ قالوا: لا. قال: أولئك منكم من هذه الآية: ﴿وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ﴾[۴۵۸]).[۴۵۹]

رسول الله (ص) فرمودند: (دین آنقدر گسترش می‌یابد که از حد دریاها هم تجاوز می‌کند و در راه خدا لهو و لعب می‌شود سپس بعد از شما قومی می‌آیند که قرآن را می‌خوانند و

۴۵۶- فتوحات القدس ابن عربی: ص ۳۳۶-۳۲۷.

۴۵۷- الخصال – شیخ صدوق: ص۲۹۶.

۴۵۸- آل عمران: ۱۰.

۴۵۹- بحار- علامه مجلسی ج ۲ص ۱۱.

می‌گویند: قرآن را خواندیم حال چه کسی بهتر از ما این را قرائت خوانده است؟ چه کسی از ما فقیه‌تر است؟ چه کسی از ما داناتر است؟ پس رسول الله ﷺ به اصحاب نگاه کردند و فرمودند: آیا در آنان خیری است؟ عرض کردند: خیر. فرمودند: آنان از شما هستند و مصداق این آیه: (و آنان هیزم آتش هستند)).

العلم والحكمة في الكتاب والسنة محمد ريشهری ص ۴۵۶-۴۴۸.

قال رسول الله ﷺ: (شر الناس علماء السوء. قيل للنبي: أي الناس شر؟ قال: العلماء إذا فسدوا).

رسول الله ﷺ فرمودند: (شرورترین مردم علمای ضلالت هستند. گفته شد: کدامین مردم شرور هستند؟ فرمودند: علمایی که فاسد شدند).

و قال رسول الله ﷺ: (إياكم والجهال من المتعبدين، والفجار من العلماء، فإنهم فتنة كل مفتون).

نیز رسول خدا ﷺ فرمودند: (بر حذر باشید از جاهلان عبادت کننده و علمای فاجر زیرا آنان مُسَبب هر فتنه‌ای هستند).

و قال رسول الله ﷺ: (هلاك أمتي عالم فاجر وعابد جاهل، وشر الشر أشرار العلماء، وخير الخير خيار العلماء).

و نیز ﷺ فرمودند: (هلاک امت من در عالم فاجر و عابد جاهل است و شرورترین خلق خدا علمای ضلالت و بهترین خلق خدا علمای هدایت‌گر هستند).

وعنه ﷺ: (إياكم وجيران الأغنياء، وعلماء الأمراء، وقراء الأسواق).

و نیز ﷺ فرمودند: (بر حذر باشید از همسایگان ثروتمند و علمای حکمان و قاریان بازارها).

وعنه ﷺ: (رب عابد جاهل ورب عالم فاجر. فاحذروا الجهال من العباد، والفجار من

العلماء، فإن أولئك فتنة الفتن).

و نیز ﷺ فرمودند: (شاید عابدی جاهل باشد و عالمی فاجر باشد، بر حذر باشید از عابد جاهل و عالم فاجر، همان آنان فتنه‌ی، فتنه‌ها هستند).

قال الإمام علی (ع): (أمقت العباد إلى الله الفقير المزهو، والشيخ الزان، والعالم الفاجر).

امیر المؤمنین (ع) فرمودند: (بدترین بندگان برای خدا، فقیرِ ریاکار، شیخِ زناکار و علم فاجر هستند).

عنه (ع): (زلة العالم كانكسار السفينة تغرق وتغرق).

و نیز (ع) فرمودند: (لغزش عالم همانند سوراخ کردن کشتی است که خود را غرق می‌کند و هم دیگران را).

عنه (ع): (زلة العالم تفسد عوالم).

و از او (ع): (لغزش عالم، باعث گمراهی و لغزش عوالم می‌گردد).

عنه (ع): (زلة العالم كبيرة الجناية).

و از او (ع): (لغزش عالم بزرگ‌ترین جنایت بشری است).

عنه (ع): (لا زلة أشد من زلة عالم).

و از او (ع): (هیچ لغزشی زیان‌بارتر از لغزش عالم نیست).

عنه (ع) – فيما نسب إليه –: (معصية العالم إذا خفيت لم تضر إلا بصاحبها، وإذا ظهرت ضرت صاحبها والعامة).

و از او (ع): (معصیت عالم در خفا به کسی جز خودش ضرر نمی‌زند اما هنگامی که ظاهر گشت به صاحب خود و عامه ضرر می‌رساند).

عنه عليه السلام: (إنما زهد الناس فی طلب العلم لما یرون من قلة انتفاع من علم بلا عمل).

و از او عليه السلام: (هنگامی که مردم به طلب علم روی آورند که دیدند می‌توان از علم بدون عمل سود برد).

عنه عليه السلام: (قصم ظهری عالم متهتك وجاهل متنسك. فالجاهل یغش الناس بتنسكه، والعالم ینفرهم بتهتكه).

و از او عليه السلام: (عالم جاهل و جاهل متنُسُک کمر مرا دو نیم کرده‌اند؛ زیرا جاهل با تنُسُک و اعمال خود مردم را فریب می‌دهد و عالم جاهل با جهل خود مردم را از به جهل متنسک خودد عوت می کند).

عليه السلام: (قطع ظهري اثنان: عالم فاسق یصد عن علمه بفسقه، وجاهل ناسك یدعو الناس إلی جهله بنسكه).

و از او عليه السلام: (دو چیز کمر مرا شکستند: عالم فاسق که با فسق خویش مردم را از علمش دور می کند و جاهل ناسک که مردم را با جهل خویش به سوی طریقت خود دعوت می کند).

عنه عليه السلام: (قطع ظهری رجلان من الدنیا: رجل علیم اللسان فاسق، ورجل جاهل القلب ناسك، هذا یصد بلسانه عن فسقه، وهذا بنسكه عن جهله، فاتقوا الفاسق من العلماء والجاهل من المتعبدین، أولئك فتنة كل مفتون، فإنی سمعت رسول الله یقول: یا علي، هلاك أمتی علی یدی [كل] منافق علیم اللسان).

و از او عليه السلام: (دو کس کمر مرا بریده‌اند، مردِ دانای سخنگوی فاسق و مردِ جاهلِ متنسک، اولی با زبانش، فسقش را مخفی می‌کند و دومی با جهلش، تنسکش را به نمایش می‌گذارد، پس از علمای فاسق و عابد آن جاهل بر حذر باشید آنان منشاء فتنه‌ها هستند؛ زیرا من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمودند: ای علی هلاک امت من به دست آن منافقی است که زبان چرب و دانا دارد).

عنه عليه السلام: (كم من عالم فاجر وعابد جاهل. فاتقوا الفاجر من العلماء والجاهل من المتعبدین).

و از او عليه السلام: (عالم فاجر و عبد جاهل فراوانند پس از آنان بر حذر باشيد).

عن النبي صلى الله عليه وآله: (أخوف ما أخاف على أمتي: زلات العلماء، وميل الحكماء، وسوء التأويل).[٤٦٠]

رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: (من بر امتم از لغزش علما و ميل حكما و سوء تأويل هراسانم).

وعن النبي صلى الله عليه وآله: (أحذروا زلة العالم، فإن زلته تكبكبه في النار وويل لأمتي من علماء السوء).[٤٦١]

(از لغزش عالم بر حذر باشيد؛ زيرا لغزش او در بردارنده‌ی آتش جهنم است و واى برامتم از علماى ضلالت).

وعن الإمام الصادق عليه السلام: (ملعون ملعون عالم يؤم سلطاناً جائراً معيناً له على جوره).[٤٦٢]

امام صادق عليه السلام مى‌فرمايند: (ملعون است، ملعون است عالمى كه ظالمى را در ظلمش يارى دهد).

وقال عليه السلام: (رب عالم قد قتله جهله وعلمه معه لا ينفعه).[٤٦٣]

نيز فرمودند: (چه بسا جهلِ عالم او را كشته و علمى كه همراه دارد هيچ سودى به حالش ندارد).

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور العمى‌يرفعه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله).[٤٦٤]

٤٦٠- الميزان الحكمه: ج٣ ص ١١١٠.

٤٦١- ميزان الحكمه: ج ٣ ص ٢٠٠١.

٤٦٢- الميزان الحكمه: ج ٣ ص٢١٠١.

٤٦٣- نهج البلاغه – خطب امام على عليه السلام: ج ۴ ص ۲۵.

٤٦٤- كافى – شيخ كلينى: ج ١ ص ۵۴.

حسین بن محمد از معلی بن محمد از محمد بن جمهور العمی‌می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: (در هنگام ظهور بدعت‌ها در امتم؛ عالم، علم خود را آشکار می‌کند پس هر کس عمل نکرد، لعنت خدا بر او باد).

وفي (عيون الأخبار) عن محمد بن الحسن، عن الصفار، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن يونس بن عبد الرحمن (في حديث)، قال: روينا عن الصادقين أنهم قالوا: (إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه، فإن لم يفعل سلب نور الإيمان).[٤٦٥]

در عیون الأخبار از محمد بن حسن از صفار از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسین بن سعید از محمدبن جمهور از احمد بن فضل از یونس بن عبد الرحمن در حدیثی که از دو صادق ﷺ روایت شده است که فرمودند: (در هنگام ظهور بدعت‌ها، بر عالم واجب ست که علمش را آشکار کند پس اگر چنین نکرد نور ایمان از او سلب خواهد شد).

در ذکر علمای ضلالت آخر الزمان:

بإسناده عن ابن عباس، قال: (تهيج ريح حمراء بالزوراء ينكرها الناس، فيفزعون إلى علمائهم، فيجدونهم قد مسخوا قردة وخنازير تسود وجوههم وتزرق أعينهم).[٤٦٦]

با استناد از ابن عباس می‌گوید: (در زوراء بادی سرخ به تلاطم در می‌آید که مردم آن را انکار می‌کنند، پس به سوی علمایشان روانه می‌شوند و آن‌ها را مسخ شده به بوزینه و خوک می‌یابند که چهره‌هایشان سیاه و چشمانشان برق می‌زند).

مذمت خود رأیی و اجتهاد:

متون قرآنی که دلالت بر منع اخذ با ظن و گمان، و روایات بسیاری بلکه متواتر که دلالت بر لزوم اخذ به وسیله‌ی علم و عدم جواز حکم به وسیله ظن و گمان، و آنچه دلالت بر عدم

٤٦٥- وسائل شیعه – الحر عاملی: ج ۱۱ ص۵۱۱.

٤٦٦- الملاحم والفتن – سید ابن طاووس: ص ۲۸۳.

جواز فتوا به وسیله رأی و نظر:

﴿مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِباً﴾،[٤٦٧] (نه آنان و نه پدرانشان به این [ادعاء] دانشی ندارند بزرگ سخنی است که از دهانشان بر می‌آید [آنان] جز دروغ نمی‌گویند).

﴿وَلاَ تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلاَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ لاَ يُفْلِحُونَ﴾،[٤٦٨] (و برای آنچه زبان شما به دروغ می‌پردازد مگویید این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید زیرا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند).

﴿بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تأويلهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾،[٤٦٩] (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است کسانی [هم] که پیش از آنان بودند همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است).

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ﴾،[٤٧٠] (و [بعضی] از آنان بی‌سوادانی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی‌نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند).

﴿فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللّهِ لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ﴾،[٤٧١] (پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف شده‌ای] با دست‌های خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته و وای بر ایشان از

٤٦٧- الکهف:۵.

٤٦٨- النحل: ۱۱۶.

٤٦٩- یونس: ۳۹.

٤٧٠- البقرة: ۷۸.

٤٧١- البقرة: ۷۹.

آن‌چه [از این راه] به دست می‌آورند).

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾،[٤٧٢] (آنگاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبان‌های خود چیزی را که بدان علم نداشتید می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر] نزد خدا بس بزرگ بود).

﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾،[٤٧٣] (و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده‌ای] می‌پیچانند تا آن [بربافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست و می‌گویند آن از جانب خداست در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با اینکه خودشان [هم] می‌دانند).

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾،[٤٧٤] (و برخی از مردم درباره خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند).

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنّاً إِنَّ الظَّنَّ لاَ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾،[٤٧٥] (و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند آری خدا به آن‌چه می‌کنند داناست).

٤٧٢- النور:١٥.

٤٧٣- آل عمران: ٧٨.

٤٧٤- الحج: ٣.

٤٧٥- یونس: ٣٦.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾،[٤٧٦] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است).

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾،[٤٧٧] (و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود * دست راستش را سخت می‌گرفتیم).

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾،[٤٧٨] (و از سر هوس سخن نمی‌گوید * این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست).

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾،[٤٧٩] (و کسانی که به موجب آن‌چه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند آنان خود کافرانند).

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾،[٤٨٠] (و کسانی که به موجب آن‌چه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند آنان خود ستمگرانند).

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾،[٤٨١] (و کسانی که به آن‌چه خدا نازل کرده حکم نکنند آنان خود نافرمانند).

علي بن إبراهيم، عن أبيه ومحمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان رفعه، عن أبي جعفر وأبي

٤٧٦- الحجرات: ١٢.

٤٧٧- الحاقة: ٤٥-٤٤.

٤٧٨- النجم: ٤- ٣.

٤٧٩- المائدة:٤٤.

٤٨٠- المائدة:٤٥.

٤٨١- المائدة: ٤٧.

عبد الله (عليهما السلام)، قال: (كل بدعة ضلالة، وكل ضلالة سبيلها إلى النار).[٤٨٢]

على بن ابراهيم از پدرش و محمد بن اسماعيل از فضل بن شاذان از ابى جعفر و ابا عبد الله (عليهما السلام) نقل مى‌كنند كه فرمودند: (هر بدعتى، ضلالت است و هر ضلالتى مسيرش به سوى آتش است).

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن عمر بن أبان الكلبي، عن عبد الرحيم القصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): كل بدعة ضلالة، وكل ضلالة في النار).[٤٨٣]

برخى از اصحاب از احمد بن محمد بن عيسى از على بن حكم از عمر بن ابان كلبى از عبد الرحيم قصير از ابى عبد الله (عليه السلام) فرمودند: (رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مى‌فرمايند: هر بدعتى ضلالت است و هر ضلالتى راهى به سوى دوزخ دارد).

علي، عن أبيه، عن ابن فضال، عن حفص المؤذن، عن أبي عبد الله (عليه السلام) وعن ابن بزيع، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، عن أبى عبد الله (عليه السلام) أنه كتب بهذه الرسالة إلى أصحابه وأمرهم بمدارستها والنظر فيها وتعاهدها والعمل بها، وكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم فإذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها. وعن ابن سماعة، عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي، عن القاسم بن الربيع الصحاف، عن إسماعيل بن مخلد السراج، قال: خرجت هذه الرسالة من أبى عبد الله (عليه السلام) إلى أصحابه: (والحديث طويل إلى قوله (عليه السلام)): (وقد قال ابو نا رسول الله: "المداومة على العمل في إتباع الآثار والسنن وإن قل أرضى لله وأنفع عنده في العاقبة من الاجتهاد في البدع وإتباع الأهواء" إلا إن إتباع الأهواء وإتباع البدع بغير هدى من الله ضلال، وكل ضلال بدعة، وكل بدعة في النار، ولن ينال شيء من الخير عند الله إلا بطاعته والصبر والرضا؛ لأن الصبر والرضا من طاعة الله).[٤٨٤]

على از پدرش از ابن فضل از حفص موذن از ابى عبد الله (عليه السلام) و از بن زيع از محمد بن

٤٨٢- كافى – شيخ كلينى: ج ١ ص٥٦.

٤٨٣- كافى – شيخ كلينى ج١ص ٥٧-٥٦.

٤٨٤- كافى – شيخ كلينى ج ٨ ص ٤٠٨-٣٩٧.

سنان از اسماعیل بن جابر از ابی عبد الله (ع) می‌گویند: حضرت (ع) نامه‌ای برای اصحاب نگاشتند و آنان را به تدریس و نظر و تعهد و عمل به آن سفارش کردند، پس اصحاب آن را در مساجد و خانه‌هایشان می‌گذاشتند و هرگاه از نماز فارغ می‌شدند به آن نظر می‌کردند، از سماعه از جعفر بن محمد بن مالک کوفی از قاسم بن ربیع صحاف از اسماعیل بن مخلد سراج می‌گوید: ابو عبد الله (ع) این نامه را برای اصحاب خارج کردند پس در آن نوشته شده بود: (... همانا پدرمان رسول الله (ص) نقل می‌کنند که فرمودند: مداومت بر عمل در اتباع سُنن و آثار هرچند اندک باشد مورد رضایت خداوند است و عاقبت آن از اجتهاد در بدعت و پیروی از هوی نفس بهتر است آگاه باشید که پیروی از هوی نفس و بدعت‌ها که از هدایت خداوند نیست، ضلالت محض است و هر ضلالتی بدعت و هر بدعتی راهی به سوی آتش است و هرگز به خیر الهی نمی‌رسید مگر با اطاعت و صبر و رضایت، چرا که صبر و رضایت همان اطاعت و بندگی خداوند است).

حدثني محمد بن الوليد، عن محمد بن الفرات، عن أبي جعفر (ع)، قال: (﴿وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ قال: نزلت في الذين غيروا دين الله بآرائهم وخالفوا أمر الله، هل رأيتم شاعراً قط تبعه أحد، إنما عنى بذلك الذين وضعوا ديناً بآرائهم فيتبعهم الناس على ذلك، ويؤكد ذلك قوله: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾ يعني يناظرون بالأباطيل ويجادلون بالحجج المضلة وفي كل مذهب يذهبون، ﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾،[٤٨٥] قال: يعظون الناس ولا يتعظون).[٤٨٦]

محمد بن ولید از محمد بن فرات از ابو جعفر (ع) نقل می‌کند که حضرت (ع) فرمودند: (و گمراهان، شاعران را پیروی و تبعیت می‌کنند) این آیه در مورد کسانی نازل شده که دین خدا را با آرای خود تغییر داده و با امر خدا مخالفت می‌کنند، آیا دیدید کسی، شاعری را تبعیت کند؟ پس مقصود از شاعران کسانی هستند که دین خدا را با آرای خود تغییر داده و با امر خدا مخالفت می‌کنند و مردم نیز بدنبال آنان هستند و خداوند می‌فرماید: (آیا آنان را نمی‌بینی که در هر وادی سرگردانند) یعنی به باطل می‌نگرند و باباطل احجاج و مجادله می‌کنند

٤٨٥- الشعراء: ٢٢٦ – ٢٢٤.

٤٨٦- تفسیر قمی– علی بن ابراهیم قمی: ج ٢ ص ١٢٥.

و در هر مذهبی وارد می‌شوند. (و آنان چیزی را می‌گویند که انجام نمی‌دهند) می‌فرمایند: مردم را موعظه می‌کنند اما خود را موعظه نمی‌کنند).

وفي تفسير علي بن إبراهيم:[۴۸۷] (إنهم الذين يغيرون دين الله تعالى، ويخالفون أمره. قال: وهل رأيتم شاعراً قط تبعه أحد، إنما عنى بذلك الذين وضعوا ديناً بآرائهم، فتبعهم الناس على ذلك).

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: (حضرت در مورد کسانی که دین خدا را با آرای خود تغییر می‌دهند و با امر خدا مخالفت می‌کنند می‌فرمایند: آیا دیده‌ای کسی شاعری را پیروی کند و یا به دنبال او برود؟ این آیه بر کسانی نازل شده که دین خدا را با آرای خود تغییر دادند و مردم هم از آنان پیروی و تبعیت می‌کنند).

وروى العياشي بالإسناد، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (هم قوم تعلموا وتفقهوا بغير علم، فضلوا وأضلوا).

و عیاشی با استناد از ابی عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که حضرت علیه السلام فرمودند: (آنان قومی هستند که بدون علم و آگاهی تفقه کرده و تعلیم دیده‌اند پس هم خود گمراه شدند و هم مردم را گمراه کرده‌اند).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن يونس [بن عبد الرحمن]، عن أبي يعقوب إسحاق بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (إن الله خص عباده بآيتين من كتابه: أن لا يقولوا حتى يعلموا، ولا يردوا ما لم يعلموا. وقال عزوجل: ﴿أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يَقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ﴾،[۴۸۸] وقال: ﴿بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تأويلهُ﴾[۴۸۹]).[۴۹۰]

علی بن ابراهیم از پدرش از بن ابی عمیر از یونس بن عبدالرحمن از ابی یعقوب اسحاق بن

۴۸۷- تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی: ج ۷ ص ۳۵۹.

۴۸۸- الأعراف: ۱۶۹.

۴۸۹- یونس: ۳۹.

۴۹۰- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۴۳.

عبد الله از ابی عبد الله (ع) نقل می‌کند که حضرت (ع) فرمودند: (همانا خداوند دو آیه را به بندگان اختصاص خود دادند: این که بدانند بعد بگویند و یا این که آن‌چه را نمی‌دانند، انکار نکنند و خداوند می‌فرماید: (آیا از آنان پیمان کتاب [آسمانی] گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند) و فرمود: (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است)).

وعن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، (عن أبي الحسن (ع)، في قول الله عزوجل: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾[۴۹۱] يعنى من اتخذ دينه رأيه بغير هدى من أئمة الهدى).[۴۹۲]

احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن ابی نصر (از ابو الحسن (ع) در مورد قول پروردگار می‌فرمایند: (و کیست گمراه‌تر از آنکه بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند). یعنی کسی که دینش را از ائمه‌ای غیر از ائمه هدایت (ع) برگرفته باشد).

عن عبد الله بن عجلان، (عن أبي جعفر (ع) قى قوله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾،[۴۹۳] قال: هى في على وفي الأئمة (ع)، جعلهم الله مواضع الأنبياء (ع)، غير أنهم لا يحلون شيئاً ولا يحرمونه).[۴۹۴]

عبد الله بن عجلان از ابو جعفر (ع) در مورد قول پروردگار می‌پرسد (خدوند و رسول و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید)، فرمودند: این آیه در مورد علی (ع) و ائمه بعد از ایشان (ع) است که خداوند آنان را مواضع انبیاء (ع) قرار داده؛ زیرا حلال و حرام خداوند را حلال و حرام مطلق می‌دانند).

و روایتی که اهل اجتهاد به آن اعتماد کرده و با رسول الله (ص) و ائمه (ع) مخالفت

۴۹۱- القصص: ۵۰.

۴۹۲- مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۶۰-۲۵۹.

۴۹۳- النساء: ۵۹.

۴۹۴- برهان: ج۱ ص ۳۸۵.

کردند و همچنین با فقهای عالم گذشته به مخالفت پرداخته‌اند و آن موضوعی بوده از سوی عمر و بن عاص تا حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده و معاویه برای قتل امیر المؤمنین علیه السلام و حسن مجتبی علیه السلام کمر بسته‌اند و برخی علمای شیعه با وجود این که می‌دانستند آن از سوی عمرو بن عاص ملعون است و با تمام روایات رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مخالفت می‌کند، به آن اعتماد کردند.

حدثنا عبد الله بن يزيد المقرئ المكي، حدثنا حياة بن شريح، حدثني يزيد بن عبد الله بن الهاد، عن محمد بن إبراهيم بن الحرث، عن بسر بن سعيد، عن أبي قيس مولى عمرو بن العاص، عن عمرو ابن العاص، أنه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: (إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله أجران، وإذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر)، قال: فحدثت بهذا الحديث أبابكر بن عمرو بن حزم فقال: هكذا حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن عن أبي هريرة).[۴۹۵]

عبد الله بن یزید مقری مکی از حیات بن شریح از یزید بن عبد الله بن الهاد از محمد بن ابراهیم بن حرث بسر بن سعید از ابی قیس مولی عمرو بن عاص از عمرو بن عاص نقل می‌کند که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: (هنگامی که حاکم اجتهاد کند و اجتهادش درست باشد، دو اجر برای اوست و اگر حکم کند و حکمش خطا باشد یک اجر برای اوست) می‌گوید: با ابو بکر در این باره سخن گفتم، او گفت: ابو سلمه بن عبد الرحمان از ابی هریره نیز این چنین به من گفت).

حدثنا يحيى بن يحيى التميمي، أخبرنا عبد العزيز بن محمد، عن يزيد ابن عبد الله بن أسامة بن الهاد، عن محمد بن إبراهيم، عن بسر بن سعيد، عن أبي قيس مولى عمرو بن العاص، عن عمرو بن العاص، أنه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله قال: (إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله أجران، وإذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر) وحدثني إسحاق بن إبراهيم ومحمد بن أبي عمر كلاهما عن عبد العزيز بن محمد بهذا الإسناد مثله وزاد في عقيب الحديث قال يزيد: فحدثت هذا الحديث أبا بكر بن

۴۹۵- صحيح البخاری: ج ۸ ص ۱۵۷.

محمد بن عمرو بن حزم فقال: هكذا حدثني ابو سلمة عن أبي هريرة.[٤٩٦]

یحیی بن یحیی تمیمی از عبدالعزیز بن محمد از یزید بن عبد الله بن اسامه ابن الهاد از محمد بن ابراهیم بسر بن سعید از ابی قیس مولی عمرو بن عاص از عمرو بن عاص شنیده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (اگر حاکمی حکم کند و اجتهادش درست باشد برای او دو اجر است و اگر در اجتهاد خود اشتباه کند برای او یک اجراست)، اسحاق بن ابراهیم و محمد بن ابی عمر همگی از عبد العزیز بن محمد با استناد به مثل این و زیادت در عقیب حدیث یزید می‌گوید: با ابو بکر محمد بن عمرو بن حزم گفتم: ابو سلمه از ابی هریره نیز چنین گفت.

روایات رسول الله صلی الله علیه و آله وائمه‌ی اطهار علیهم السلام که عمرو بن عاص و بسیاری علمای شیعه باآن‌ها مخالفت کردند:

عن محمد بن حكيم، قال: قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: (جعلت فداك، فقهنا في الدين وأغنانا الله بكم عن الناس حتى أن الجماعة منا لتكون في المجلس ما يسأل رجل صاحبه تحضره المسألة ويحضره جوابها فيما من الله علينا بكم فربما ورد علينا الشيء لم يأتنا فيه عنك ولا عن آبائك شيء فنظرنا إلى أحسن ما يحضرنا وأوفق الأشياء لما جاءنا عنكم فنأخذ به؟ فقال: هيهات هيهات، في ذلك والله هلك من هلك يا ابن حكيم، قال: ثم قال: لعن الله أبا حنيفة كان يقول: قال علي، وقلت).[٤٩٧]

محمد بن حکیم می‌گوید: به ابو الحسن موسی علیه السلام عرض کردم: (مولای من فدایتان شوم! در دین فقیه شدیم تا این که خداوند به وسیله‌ی شما، ما را از مردم بی‌نیاز ساخت و وقتی در مجلسی نشسته باشیم و در آن‌جا مسئله‌ای مطرح شود، همه‌ی ما پاسخ آن را بدانیم ولی از وجود شما فیض می‌بریم، گاهی اوقات اموری بر ما عرضه می‌شود که ما پاسخ آن‌ها را نه در کلام شما و نه پدارانتان می‌یابیم پس در آن‌ها نظر و رأی خود را دخالت می‌دهیم؟ فرمودند: ای بن حکیم، هرگز هرگز به خدا سوگند، هلاک شده آن که هلاک می‌شود. سپس فرمودند: خداوند ابو حنیفه را لعنت کند که می‌گوید: علی گفت و من گفتم).

٤٩٦- صحیح مسلم نیسابو ری: ج ۵ ص ۱۳۲-۱۳۱.

٤٩٧- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۶.

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن مثنى الحناط، عن أبي بصير، قال: (قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ترد علينا أشياء ليس نعرفها في كتاب الله ولا سنة فننظر فيها؟ فقال: لا، أما إنك إن أصبت لم تؤجر، وإن أخطأت كذبت على الله عزوجل).[۴۹۸]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از الوشاء از مثنی الحناط از ابی صیر می‌گوید: (به اباعبد الله علیه السلام عرض کردم: چیزهایی بر ما عرضه می‌شود که نه در قرآن است و نه در سنت پس در مورد آن به آرا می‌پردازیم؟ فرمودند: خیر همانا اگر درست می‌گفتی، پاداش داده نمی‌شوی و اگر درست نگفتی بر خداوند افترا بسته‌ای).

حدثنا يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن عمرو بن أذينة، عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: (لو إنا حدثنا برأينا ضللنا كما ضل من كان قبلنا، ولكنا حدثنا ببينة من ربنا بينها لنبيه فبينها لنا).[۴۹۹]

یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از عمرو بن اذینه از فضیل بن یسار از ابو جعفر علیه السلام نقل می‌کنند که فرمودند: (اگر ما به رأی و نظر خودمان حکم کردیم مانند کسانی که قبل از ما گمراه بودند ما نیز گمراه می‌شدیم اما آن احکام بینه‌ای از پروردگارمان می‌باشد که برای پیامبرمان بیان کرده است و ایشان صلی الله علیه و آله نیز برای ما بیان کردند).

حدثنا أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي، عن جابر، قال ابو جعفر عليه السلام: (يا جابر، والله لو كنا نحدث الناس أو حدثناهم برأينا لكنا من الهالكين، ولكنا نحدثهم بآثار عندنا من رسول الله يتوارثها كابر عن كابر نكنزها كما يكنز هؤلاء ذهبهم وفضتهم).[۵۰۰]

احمد بن محمد از حسن بن محبوب از ابی حمزه ثمالی از جابر می‌گوید: ابو جعفر علیه السلام به من فرمودند: (ای جابر به خدا سوگند اگر بر اساس رأی خود بر مردم حکم می‌کردیم، مانیز هلاک می‌شدیم اما ما بر اساس آثاری و نشانه‌هایی سخن می‌گویم که از رسول الله صلی الله علیه و آله به ارث برده‌ایم و دست به دست آن را حفاظت کردیم، همان‌گونه که مردم طلا و نقره و گنج‌های

۴۹۸- کافی – شیخ‌کلینی: ج ۱ ص ۵۶.

۴۹۹- بصار الدرجات – محمد بن حسن صفار: ص ۳۱۹.

۵۰۰- بصائر الدرجات – محمد بن حسن صفار: ص ۳۲۰.

خود را حفاظت می‌کنند).

حدثنا محمد بن هارون، عن أبی الحسن موسی، عن موسی بن القاسم، عن علی بن النعمان، عن محمد بن شریح، قال: قال لی ابو عبد الله عليه السلام: (لولا أن الله فرض ولایتنا ومودتنا وقرابتنا ما أدخلناکم ولا أوقفناکم علی بابنا، فو الله ما نقول بأهوائنا ولا نقول برأینا ولا نقول إلا ما قال ربنا).[۵۰۱]

محمد بن هارون از ابی حسن موسی از موسی بن قاسم از علی بن نعمان از محمد بن شریح می‌گوید: ابا عبد الله عليه السلام به من فرمودند: (اگر خداوند ولایت و مودت و قرابت ما را بر شما واجب نمی‌ساخت، هرگز شما را در این راه وارد نمی‌کردیم و یا شما را پشت در قرار نمی‌دادیم (اجابتتان نمی‌کردیم)، به خدا سوگند ما از روی هوی و هوس نفس خود سخن نمی‌گوییم، بلکه چیزی را می‌گوییم که خداوند فرموده است).

محمد بن أبی عبد الله رفعه، عن یونس بن عبد الرحمن، قال: (قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام: بما أوحد الله؟ فقال: یا یونس، لا تکونن مبتدعاً، من نظر برأیه هلك، ومن ترك أهل بیت نبیه ضل، ومن ترك کتاب الله وقول نبیه کفر).[۵۰۲]

محمد بن عبد الله از یونس بن عبد الرحمان می‌گوید: (به ابو الحسن اول عليه السلام عرض کردم: چگونه خداوند را به وحدانیّت بخوانم؟ فرمودند: ای یونس، از اهل بدعت نباش؛ زیرا هر کس به رأی خود عمل کند، هلاک می‌گردد و هر کس اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله خود را ترک کند، گمراه می‌شود و هر کس کتاب خدا و سخن رسولش را ترک کند، کافر می‌گردد).

علی بن إبراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، قال: حدثنی جعفر، عن أبیه أن علیاً عليه السلام قال: (من نصب نفسه للقیاس لم یزل دهره في التباس، ومن دان الله بالرأی لم یزل دهره في ارتماس)، قال: وقال ابو جعفر عليه السلام: (من أفتی الناس برأیه فقد دان الله بما لا یعلم، ومن دان الله

۵۰۱- بصائر الدرجات – محمد بن حسن صفار: ص ۳۲۰.

۵۰۲- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۶.

بما لا يعلم فقد ضاد الله حيث أحل وحرم فيما لا يعلم).[۵۰۳]

علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از امام جعفر از پدرش ﷺ نقل می‌کند که امیر المؤمنین ﷺ فرمودند: (هر کس نفس خود در معرض قیاس قرار دهد در تمام زندگی خود دچار گمراهی و سر در گمی می‌شود، ابو جعفر ﷺ فرمودند: هر کس بر اساس رأی خود به مردم فتوا دهد، خداوند را به بی‌علمی متهم کرده و هر کس خدا را به بی‌علمی متهم کند حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می‌کند).

علي، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن قتيبة، قال: (سأل رجل أبا عبد الله ﷺ عن مسألة فأجابه فيها، فقال الرجل: أرأيت إن كان كذا وكذا ما يكون القول فيها؟ فقال له: مه، ما أجبتك فيه من شيء فهو عن رسول الله، لسنا من: "أرأيت" في شيء).[۵۰۴]

علی بن محمد بن عیسی از یونس از قتیبه می‌گوید: (مردی از ابو عبد الله ﷺ در مورد مسئله‌ای پرسید، حضرت ﷺ به او پاسخ دادند، مرد گفت؟ مگر ندیدی که چنین و چنان درباره‌ی آن گفته می‌شود. پس حضرت ﷺ به او فرمودند: این چنین نیست، هر چه به تو در مورد آن گفتم از رسول الله ﷺ بوده، ما از کسانی نیستیم که بر اساس رأی خود حکم کنیم).

مقصود این بود که در مورد رأی که در ظن و اجتهاد اختیار می‌کنید به من خبر دهید حضرت ﷺ از این گونه گمان او را نهی کرد و برای او بیان کرد که آنان ﷺ چیزی جز از روی جزم و یقین و قطعیت که بواسطه‌ی رسول الله ﷺ به آنان ﷺ رسیده، سخن نمی‌گویند.[۵۰۵]

عن جعفر بن محمد ﷺ، أنه قال: (نهى رسول الله ﷺ عن الحكم بالرأي والقياس، وقال: [إن] أول من قاس إبليس، ومن حكم في شيء من دين الله برأيه خرج من دين الله).[۵۰۶]

۵۰۳- کافی- شیخ‌کلینی: ج ۱ ص ۵۸-۵۷.

۵۰۴- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۸.

۵۰۵- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ پاورقی ۱ ص ۵۸.

۵۰۶- مستدرک الوسائل – میرزا نوری: ج ۱۷ ص ۲۵۴-۲۵۳.

جعفر بن محمد (علیه السلام) می‌فرمایند: (رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مورد حکم به رأی و قیاس نهی کردند و فرمودند: اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود و کسی که در مورد چیزی از دین خدا به رای خود حکم کند، از دین خدا خارج است).

عن جعفر بن محمد (علیه السلام)، أنه قال: (لا يجوز لأحد أن يقول في دين الله برأيه، أو يأخذ فيه بقياسه، ويح أصحاب الكلام يقولون هذا، ينقاس وهذا لا ينقاس، إن أول من قاس إبليس (لعنه الله)، حين قال: (أنا خير منه خلقتنى من نار وخلقته من طين) فرأى في نفسه وقال بشركه: إن النار أعظم قدراً من الطين، ففتح له القياس أن لا يسجد الأعظم للأدنى، فلعن من أجل ذلك وصير شيطاناً مريداً، ولو جاز القياس لكان كل قائس مخطئ في سعة، إذ القياس مما يتم به الدين فلا حرج على أهل القياس، وإن أمر بنى إسرائيل لم يزل معتدلاً حتى نشأ المولدون - أبناء سبايا الأمم - فاخذوا بالرأى والقياس، وتركوا سنن الأنبياء (علیهم السلام)، فضلوا وأضلوا).[۵۰۷]

جعفر بن محمد (علیه السلام) می‌فرمایند: (بر هیچ کس جایز نیست که در دین خدا حکم به رأی و در آن قیاس کند وای بر اهل کلام که می‌گویند: این قابل قیاس است و دیگری نیست؛ زیرا اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود که گفت: (من بهتر از او هستم مرا از آتش آفریدی و او را از گل) پس حکم به رأی کرد و گفت که آتش برتر و بهتر از گل است، و بر اساس قیاس مسئله را بازتر کرد که برتر در برابر پست‌تر سجده نمی‌کند، پس خداوند بر اساس این امر هر کس به سیره‌ی شیطان برود را لعنت می‌کند و اگر قیاس جایز می‌شد هر مقایسه گری در قیاس خود اشتباه می‌کرد، پس اگر قیاس وسیله‌ای برای تکمیل دین باشد دیگر بر اهل قیاس حرجی نیست، هر چند که امر بنی اسرائیل در ابتدا حالت اعتدال داشته بود تا اینکه نسل دیگری رشد کردند- فرزندان اسیران امت‌ها- پس راه رأی و قیاس را در پیش گرفتند، و سنّن انبیاء (علیهم السلام) را ترک کردند، و خود گمراه شدند و مردم را گمراه کردند).

وعن رسول الله (صلی الله علیه و آله)، قال: (إياكم وأصحاب الرأي، فإنهم أعيتهم السنن أن يحفظوها، فقالوا

۵۰۷- مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۴.

في الحلال والحرام برأيهم، فأحلوا ما حرم الله، وحرموا ما أحل الله، فضلوا وأضلوا).[۵۰۸]

رسول الله ﷺ فرمودند: (از حاکمان به رأی (اهل رأی) بر حذر باشید؛ زیرا آنان توانایی حفاظت و پیروی از سنّن را نداشتند. پس به رأی خود در مورد حلال و حرام سخن گفتند، و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کردند، پس خود گمراه شدند و مردم را گمراه کردند).

محمد بن الحسن الصفار في البصائر: عن أحمد بن محمد، عن أبيه محمد بن خالد البرقي، عن صفوان، عن سعيد الأعرج، قال: (قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن من عندنا ممن يتفقه يقولون: يرد علينا ما لا نعرفه في كتاب الله ولا في السنة، نقول فيه برأينا، فقال ابو عبد الله عليه السلام: كذبوا، ليس شيء إلا جاء في الكتاب، وجاءت فيه السنة).[۵۰۹] ورواه الشيخ المفيد في الاختصاص: بهذا السند، مثله.

محمد بن حسن صفار در بصائر: از احمد بن محمد از پدرش محمد بن خالد برقی از صفوان از سعید الاعرج می‌گوید: (به ابا عبد الله علیه السلام عرض کردم: ما فقیهانی داریم که می‌گویند مسائلی بر ما عرضه می‌شود که نه در کتاب خدا می‌توان آن را یافت و نه در سنت، پس با رأی خود در مورد آنها حکم می‌کنیم، پس ابا عبد الله علیه السلام فرمودند: دروغ می‌گویند! چیزی نیست، مگر این که در کتاب و سنّت آمده است) و شیخ مفید در اختصاص خود نیز بر اساس این سند روایت کرده است.

الصدوق في كمال الدين: عن محمد بن محمد بن عصام، عن محمد بن يعقوب الكليني، عن القاسم بن العلاء، عن إسماعيل بن علي، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن قيس، عن أبي حمزة الثمالي، قال: قال علي بن الحسين عليه السلام: (إن دين الله لا يصاب بالعقول الناقصة، والآراء الباطلة، والمقاييس الفاسدة، ولا يصاب إلا بالتسليم، فمن سلم لنا سلم، ومن اهتدى بنا هدي، ومن دان بالقياس والرأى هلك، ومن وجد في نفسه شيئاً مما نقوله أو نقضى به حرجاً كفر بالذي أنزل

۵۰۸- مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۸-۲۵۷.

۵۰۹- مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۸.

السبع المثانی والقرآن العظیم وهو لا یعلم).[۵۱۰]

صدوق در کتاب کمال الدین: از محمد بن محمد بن عصام از محمد بن یعقوب کلینی از قاسم بن العلاء از اسماعیل بن علی از عاصم بن حمید از محمد بن قیس از ابو حمزه ثمالی می‌گوید: علی بن حسین (ع) فرمودند: (دین خدا با این عقل‌های ناقص و آرای باطل و مقایسه‌های فاسد به دست نمی‌آید، مگر با تسلیم! پس هر کس تسلیم ما شود سالم شد، و هر کس به وسیله‌ی ما هدایت شد به هدایت شده رسید، و هر کس به قیاس و رأی متوسل شود هلاک شد، و هر کس که در نزد خود چیزی یافت که ما درباره‌ی آن چیزی نگفته‌ایم و حکمی نداده‌ایم، به کسی که هفت مثانی و قرآن عظیم را نازل کرده، کفر ورزیده در حالی که خود نمی‌داند).

وفي المحاسن: ج۱ ص۲۱۲: (عن محمد بن حکیم، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): إن قوماً من أصحابنا قد تفقهوا وأصابو ا علماً ورووا أحادیث، فیرد علیهم الشيء فیقولون فیه برأیهم؟ فقال: لا، وهل هلك من مضى إلا بهذا وأشباهه!).[۵۱۱]

در محاسن جلد ۱ صفحه ۲۱۲: (محمد بن حکیم می‌گوید: به ابا عبد الله (ع) عرض کردم: قومی از اصحاب ما در مورد مسائلی که بر آنان عرضه می‌شوند حکم به رأی می‌کنند حضرت (ع) فرمودند: به خداوند سوگند کسی در گذشته هلاک نگشته مگر با این کار و امثال آن).

ابو الفتوح الکراجکی في کنز الفوائد: عن رسول الله (ص)، قال: (ستفترق أمتي على بضع وسبعین فرقة، أعظمها فتنة على أمتي، قوم یقیسون الأمور برأیهم، فیحرمون الحلال ویحللون الحرام).[۵۱۲]

ابو الفتوح کراجکی در کتاب کنزالفوائد می‌گوید: رسول الله (ص) فرمودند: (امتم بر هفتاد و اندی فرقه تقسیم خواهند شد، که بزرگ‌ترین فتنه و محنت بر امتم قومی هستند که امور را به رأی خود قیاس می‌کنند، پس حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می‌کنند).

۵۱۰- مستدرک الوسائل میرزا نوری: ج ۱۷ ص ۲۶۲.

۵۱۱- الف سوال و اشکال – شیخ علی کورانی: ج ۲ ص ۴۹۰.

۵۱۲- مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۷.

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علي ابن رئاب، عن أبي عبيدة الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: (من أفتى الناس بغير علم ولا هدى لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب، ولحقه وزر من عمل بفتياه). [٥١٣]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ابی عبیده حذاء از ابو جعفر علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (هر کس بدون علم فتوا دهد و مردم را هدایت نکند، لعنت فرشتگان عذاب و رحمت بر اوست، و گناه هر کس که به فتوای او عمل کرده، بر گردنش است).

علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن عبد الرحمن بن الحجاج، قال: قال لي ابو عبد الله عليه السلام: (إياك وخصلتين ففيهما هلك من هلك: إياك أن تفتي الناس برأيك، أو تدين بما لا تعلم). [٥١٤]

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن بن الحجاج می‌گوید: اباعبد الله علیه السلام به من فرمودند: (از دو چیز بر حذر باش که در آنها بسیاری هلاک شدند، بر حذر باش از این که به مردم بر اساس نظرخود فتوا دهی، یا این که در مورد چیزی بگویی که نمی‌دانی).

محمد بن يحيى، عن أحمد وعبد الله ابنى محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن مفضل بن يزيد، قال: قال [لي] ابو عبد الله عليه السلام: (انهاك عن خصلتين فيهما هلاك الرجال: انهاك أن تدين الله بالباطل، وتفتي الناس بما لا تعلم). [٥١٥]

محمد بن یحیی از احمد و عبد الله بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از سیف بن عمیره از مفضل بن یزید می‌گوید: ابو عبد الله علیه السلام به من فرمودند: (تو را از دو چیز نهی می‌کنم که باعث هلاک رجال است، در دین خدابه باطل فتوا دهی تو را نهی می‌کنم و در مورد چیزی

۵۱۳- کافی – شیخ‌کلینی: ج ۱ ص ۴۲.

۵۱٤- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۴۲.

۵۱۵- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۴۲.

که نمی‌دانی به مردم فتوا دهی).

عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عمن رواه، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (قال رسول الله (ص): من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر مما يصلح).[٥١٦]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از بن فضال از کسی که روایت کرده از ابو عبد الله (ع) نقل می‌کند که حضرت (ع) فرمودند: (رسو ل الله (ص) فرمودند: هر کس بدون علم عمل کند به جای آن که اصلاح کند، بیشتر فساد می‌کند).

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا رفعه قال: قال أمير المؤمنين (ع): (لأنسبن الإسلام نسبة لا ينسبه أحد قبلي ولا ينسبه أحد بعدي إلا بمثل ذلك: إن الإسلام هو التسليم، والتسليم هو اليقين، واليقين هو التصديق، والتصديق هو الإقرار، والإقرار هو العمل، والعمل هو الأداء. إن المؤمن لم يأخذ دينه عن رأيه ولكن أتاه من ربه فأخذه، إن المؤمن يرى يقينه في عمله والكافر يرى إنكاره في عمله، فو الذي نفسي بيده ما عرفوا أمرهم، فاعتبروا إنكار الكافرين والمنافقين بأعمالهم الخبيثة).[٥١٧]

برخی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد از برخی اصحاب می‌گویند: امیر المؤمنین (ع) فرمودند: (به اسلام نسبتی خواهم داد که هیچ کس قبل و بعد از من به آن و یا شبیه آن نسبت نداده است: اسلام یعنی تسلیم و تسلیم یعنی یقین و یقین یعنی تصدیق و تصدیق یعنی اقرار کردن و اقرار کردن یعنی عمل و عمل یعنی ادای حق. همانا مؤمن هرگز دین خود را از رأی و اجتهاد أخذ نمی‌کند بلکه آن‌چه را که خداوند به او داده، اخذ می‌کند و مؤمن، یقین خود را در عملش و کافر انکار خود را در عملش می‌بیند، به خدایی که جانم در دست اوست امر خود را نشناختند، پس انکار کافرین و منافقین را به اعمال خبیث خود نسبت دادند).

قال رسول الله (ص): (أجرؤكم على الفتوى أجرؤكم على النار).[٥١٨]

٥١٦- کافی – شیخ‌کلینی: ج ۱ ص ۴۴.

٥١٧- کافی- شیخ کلینی: ج ۲ ص ۴۶-۴۵.

٥١٨- بحار – علامه مجلسی: ج ۲ ص ۱۲۳.

رسول الله ﷺ فرمودند: (جزای فتوای شما، جزای آن آتش است).

عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه رحمه الله، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن حبيب الخثعمي والنضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن ابن مسكان، عن حبيب، قال: قال لنا ابو عبد الله عليه السلام: (ما أحد أحب إلى منكم، إن الناس سلكوا سبلاً شتى، منهم من أخذ بهواه، ومنهم من أخذ برأيه، وإنكم أخذتم بأمر له أصل).[٥١٩]

از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش رحمه الله از قاسم بن محمد جوهری از حبیب خثعمی و نضر بن سوید از یحیی حلبی از بن مسکان از حبیب می‌گوید: اباعبد الله علیه السلام به ما فرمودند: (هیچ کس جز شما نزد من عزیز نیستید؛ زیرا مردم در راه حق متفرق شده‌اند، یکی از هوی نفس خود تبعیت می‌کند و دیگری راه خود رأیی را در پیش گرفته است، اما شما امری را پیش گرفتید که اصل دارد).

وفي حديث آخر لحبيب، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (إن الناس أخذوا هكذا وهكذا، فطائفة أخذوا بأهوائهم، وطائفة قالوا بآرائهم، وطائفة قالوا بالرواية، والله هداكم لحبه وحب من ينفعكم حبه عنده).

و حدیثی دیگر برای حبیب، ابی عبد الله علیه السلام فرمودند: (مردم از فلان و فلان پیروی کردند، طایفه‌ای از هوی نفس خود و طایفه‌ی به آرای خود سخن گفتند و طایفه‌ای از روایات، و خداوند شما را به آنچه که دوست داشته‌اید، هدایت کرد و دوستی داشتن هر کس که به شما نفع می‌رساند نیز نزد اوست).

أخبرنا ابو عبد الله الحسين بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن أحمد الصفواني، قال: حدثنا مروان بن محمد السحاري، قال: حدثنا ابو يحيى التميمي، عن يحيى البكا، عن علي عليه السلام، قال: (قال رسول الله ﷺ: ستفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة، منها فرقة ناجية والباقون هالكة، والناجية الذين يتمسكون بولايتكم ويقتبسون من علمكم ولا يعملون برأيهم، فأولئك ما

۵۱۹- محاسن – احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۱۵۶.

عليهم من سبيل).[۵۲۰]

ابا عبد الله حسين بن محمد بن سعيد از محمد بن احمد صفوانی از مروان بن محمد سحاری از ابو يحيى تميمی از يحيى بكا از امير المؤمنين عليه السلام نقل می‌كند كه حضرت عليه السلام فرمودند: (رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: امتم بر هفتاد و سه فرقه تقسيم خواهد شد كه يک فرقه نجات يافته و بقيه هلاک می‌شوند و نجات يافتگان كسانی هستند كه به ولايت شما متمسک شده از علمتان اقتباس كرده و حكم به رأی نمی‌كنند، آنان كسانی هستند كه تنها راه حق را پيموده‌اند).

في رواية عن الإمام الصادق عليه السلام أنه قال: (من استأكل بعلمه افتقر. فقيل له: إن في شيعتك قوماً يتحملون علومكم ويبثونها في شيعتكم ويتلقون منهم الصلة. فقال: ليس أولئك بمستأكلين، إنما ذاك الذي يفتى بغير علم ولا هدى من الله ليبطل الحقوق طمعاً في حطام الدنيا). وفي حديث عن الرسول أنه قال: (الفقهاء أمناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا).[۵۲۱]

در روايتی امام صادق عليه السلام فرمودند: (هر كس كه علم خود را در اختيار مردم قرار ندهد، فقير و بيچاره می‌گردد، به او عليه السلام عليه السلام عرض شد: در شيعه‌ی شما قومی هستند كه حامل علم شما هستند و آن را در ميان شيعيانتان گسترش می‌دهند و از آنان صله رحم می‌بينند، فرمودند: آنان كسانی هستند كه علم خود را بدون كم و كاستی در اختيار مردم قرار می‌دهند، ولی كسی كه بدون علم و هدايت از سوی خداوند فتوا می‌دهند و حقوق را بخاطر طمع به دنيا پايمال كنند، اينان علم خود را اختيار مردم قرار نمی‌دهند). و در حديثی از رسول الله صلى الله عليه وآله آمده است كه فرمودند: (فقهايی كه هرگز غرق دنيا نمی‌شوند، امينان رسولان هستند).

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن أبي عمير، عن حمزة بن حمران، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: (إن من أجاب في كل ما يسأل عنه لمجنون).[۵۲۲]

محمد بن حسن بن احمد بن وليد رضي الله عنه از محمد بن حسن صفار از ابراهيم بن هاشم از محمد

۵۲۰- كفاية الاثر – خزاز قمی: ص ۱۵۵.

۵۲۱- الفتاوی واضحه – سيد محمد باقر الصدر: ص ۱۱.

۵۲۲- معانی و الأخبار – شيخ صدوق: ص ۲۳۸.

بن ابی عمیر از حمزه ن حمران می‌گوید: اباعبد الله (علیه السلام) فرمودند: (هر کس به تمام پرسش‌هایی که از او پرسیده می‌شود، پاسخ دهد، مجنون است).

عن الإمام الصادق (علیه السلام)، أنه قال: (كل حاكم يحكم بغير قولنا – أهل البيت – فهو طاغوت. وقرأ: ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ﴾[۵۲۳] الآية، ثم قال: قد والله فعلوا، وتحاكموا إلى الطاغوت، وأضلهم الشيطان ضلالاً بعيداً، فلم ينج من هذه الآية إلا نحن وشيعتنا، وقد هلك غيرهم، فمن لم يعرف حقهم فعليه لعنة الله).[۵۲۴]

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: (هر حاکمی که به حکمی غیر از حکم ما اهل بیت (علیهم السلام) حکم کند، طاغوت است و این آیه را خواندند: (می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند) فرمودند: به خداوند قسم که به آن عمل کردند و به حکم طاغوت عمل کردند و شیطان آنها را گمراه کرد و از راه حق بسیار دور شدند و هیچ کس از این آیه نجات نمی‌یابد، جز ما و شیعیانمان و غیر از آنها هلاک می‌شوند و هر کس حق آنان را ندانست لعنت خدا بر او باد).

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه رفعه، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (القضاة أربعة، ثلاثة في النار وواحد في الجنة: رجل قضى بجور وهو يعلم فهو في النار، ورجل قضى بجور وهو لا يعلم فهو في النار، ورجل قضى بالحق وهو لا يعلم فهو في النار، ورجل قضى بالحق وهو يعلم فهو في الجنة).[۵۲۵]

برخی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: (قاضی آن چهار گروه‌اند: سه گروه‌ی از آنان در آتش و یک گروه در بهشت‌اند، قاضی که به ظلم حکم کند در حالی که خود می‌داند از اهل آتش است و قاضی که به ظلم حکم کند و خود نمی‌داند در آتش است قاضی که به حق قضاوت می‌کند در حالی که علم آن را نمی‌داند در آتش است و آن قاضی که به حق حکم می‌کند و علم آن را می‌داند از اهل

۵۲۳– النساء: ۶۰.

۵۲۴– مستدرک الوسائل – میرزا نوری: ج ۱۷ ص ۲۴۴.

۵۲۵– کافی – شیخ کلینی: ج ۷ ص ۴۰۷.

بهشت است).

وقال (ع): (الحكم حكمان: حكم الله وحكم الجاهلية، فمن أخطأ حكم الله حكم بحكم الجاهلية).

و نیز او (ع) فرمودند: (احکام دو نوع‌اند: حکم خداوندی و حکم جاهلی، پس هر کس در حکم الهی خطا کند به حکم جاهلیت حکم کرده است).

حدثني ابو جعفر أحمد ابن محمد، عن الحسن بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن الحلبي، عن معلى بن أبي عثمان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: قال لي: (إن الحكم بن عتيبة ممن قال الله ومن الناس من يقول أمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين فليشرق الحكم وليغرب، أما والله لا يصيب العلم إلا من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل (ع)).[٥٢٦]

ابو جعفر احمد بن محمد از حسن بن سعید از نضر بن سوید از یحیی بن حلبی از معلی بن ابی عثمان از ابی بصیر از اباعبد الله (ع) نقل می‌کند که حضرت (ع) به من فرمودند: (همانا حکم بن عتیبه مانند کسانی است که خداوند درباره‌ی او فرموده است که هر کس از مردم بگوید به خدا و روز آخرت ایمان آوردیم در حالی که ایمان نمی‌آوردند، پس یک بار به شرق و بار دیگر به غرب حکم می‌کند، ولی به خدا سوگند که از روی علم به هدف نمی‌زند، مگر کسی که از علم اهل بیت (ع) که جبرئیل بر آنان نازل کرده استفاده کند).

حدثني السندى بن محمد ومحمد بن الحسين، عن جعفر بن بشير، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، قال: (سألت أبا جعفر (ع) عن شهادة ولد الزنا تجوز؟ قال: لا. فقلت: إن الحكم بن عتيبة يزعم أنها تجوز. فقال: اللهم لا تغفر له ذنبه ما قال الله للحكم أنه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون فليذهب الحكم يميناً وشمالاً فو الله لا يوجد العلم إلا من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل).[٥٢٧]

٥٢٦- بصائر الدرجات – محمد بن حسن صفار: ص ٢٩.

٥٢٧- بصائر الدرجات – محمد بن صفار: ص ٢٩.

سندی بن محمد و محمد بن حسین از جعفر بن بشیر از ابان بن عثمان از ابی بصیر می‌گوید: (از ابو جعفر ﷺ در مورد شهادت فرزند زنا پرسیدم که آیا جایز است، فرمودند: خیر. عرض کردم: حکم بن عتبه آن را جایز دانسته است، فرمودند: خداوندا گناه او را نبخش، چراکه خداوند فرموده احکام، آن ذکری برای شما و قوم شماست و برای احکامی که به رأی خود صادر می‌کنید سؤال خواهد شد و به خداوند سوگند که علمی وجود ندارد مگر به وسیله‌ی جبرائیل بر اهل بیت ﷺ نازل شده است).

حدثنا أحمد بن محمد، عن الحسين بن علي، عن أبي إسحاق ثعلبة، عن أبي مريم، قال: قال ابو جعفر ﷺ لسلمة بن كهيل والحكم بن عتيبة: (شرقاً وغرباً لن تجدا علماً صحيحاً إلا شيئاً يخرج من عندنا أهل البيت).[۵۲۸]

احمد بن محمد از حسین بن علی از ابی اسحاق ثعلبه از ابی مریم می‌گوید: ابو جعفر ﷺ به سلمه بن کهیل و حکم بن عتبیه می‌فرمایند: (در شرق و غرب زمین هیچ علم حقی همانند علم اهل بیت ﷺ که جبرئیل بر آنان نازل کرده، نمی‌یابید).

قال الإمام الصادق ﷺ في أصحاب الرأي: (استغنوا بحملهم وتدابيرهم من علم الله واكتفوا بذلك دون رسوله، والقوام بأمره، وقالوا لا شيء إلا أدركته عقولنا وعرفته ألبابنا، وأما هم ماتوا وأهملهم وخذلهم حتى صاروا عبدة أنفسهم من حيث لا يشعرون).[۵۲۹]

امام صادق ﷺ در مورد اهل رأی فرمودند: (در حمل و تدبیرشان از علم الهی مستغنی و بدون رسولش، و قائمین به امرش بسنده کردند و گفتند چیزی وجود ندارد مگر که عقول ما آن را درک کرده و فهم ما آن شناخته است، پس آنان مردند و اهمالشان کرد و دچار خذلان شدند تا این که بنده خود گشتند بدون این که متوجه شوند).

قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ﷺ: (... وآخر قد تسمى عالماً وليس به. فاقتبس جهائل

۵۲۸- بصائر الدرجات ح محمد بن حسن صفار: ص ۳۰.

۵۲۹- هداية المسترشدين – شيخ محمد تقی رازی: ج ۳ ص ۶۹۰.

من جهال، وأضاليل من ضلال، ونصب للناس شركاً من حبائل غرور وقول زور. قد حمل الكتاب على آرائه، وعطف الحق على أهوائه، يؤمن من العظائم ويهون كبير الجرائم، يقول أقف عند الشبهات وفيها وقع، وأعتزل البدع وبينها اضطجع، فالصورة صورة إنسان والقلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدى فيتبعه، ولا باب العمىفيصد عنه، فذلك ميت الأحياء فأين تذهبون وأني تؤفكون والأعلام قائمة، والآيات واضحة، والمنار منصوبة، فأين يتاه بكم، بل كيف تعمهون وبينكم عترة نبيكم وهم أزمة الحق وأعلام الدين وألسنة الصدق، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن، وردوهم ورود الهيم العطاش، أيها الناس خذوها عن خاتم النبيين إنه يموت من مات منا وليس بميت، ويبلى من بلى منا وليس ببال، فلا تقولوا بما لا تعرفون، فإن أكثر الحق فيما تنكرون، واعذروا من لا حجة لكم عليه، وأنا هو، ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر وأترك فيكم الثقل الأصغر، وركزت فيكم راية الإيمان ووقفتكم على حدود الحلال والحرام، وألبستكم العافية من عدلي، وفرشتكم المعروف من قولي وفعلي، وأريتكم كرائم الأخلاق من نفسي، فلا تستعملوا الرأى فيما لا يدرك قعره البصر ولا تتغلغل إليه الفكر (منها)، حتى يظن الظان أن الدنيا معقولة على بنى أمية تمنحهم درهاً، وتوردهم صفوها، ولا يرفع عن هذه الأمة سوطها ولا سيفها، وكذب الظان لذلك، بل هي مجة من لذيذ العيش يتطعموها برهة ثم يلفظوها جملة).[۵۳۰]

کلامی گوهر بار از امیر المؤمنین (علیه السلام) آمده که فرمودند: (... و دیگری نام عالم را برخود گذاشته در حالی که شایسته‌ی آن نیست. پس جاهل از جاهلان و گمراه از گمراهان تقلید کرده و برای مردم شریکانی از تارها و طناب‌های غرور و گفتار زور نصب کردند. کتاب را بر آرای خود حمل کرده و حق را به وسیله‌ی هوی و هوس خود تعبیر کردند، به برخی از عظائم ایمان آورده و گناهان بزرگ را آسان می‌شمارد، می‌گوید: در شبهات متوقف می‌کند در حالی که در آن‌ها فرو می‌رود، و با بدعت‌ها معتزل شده و بین آن‌ها گمراه شد، پس چهره، چهره‌ی انسان و قلب، قلب حیوان است، نه درِ هدایت را می‌شناسد که از آن پیروی کند، و نه درِ ضلالت را می‌شناسند که از آن دور شوند، پس به راستی او زنده‌ای مُرده است پس به کجا می‌روید و به چه چیزی افترا می‌بندید در حالی که نشانه‌ها قائم و آیات واضح و مناره‌ها نصب شده‌اند، پس چگونه گمراه می‌شوید در حالی که عترت نبی شما در کنارتان است و آنان

۵۳۰- نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۵۳.

لازمان حق و پرچمداران صدق دین وسنّت هستند، پس همانند قرآن آنان را پاس بدارید و مانند شتران تشنه آنان را سیراب کنید، ای مردم این را از پیامبرتان ﷺ بشنویید هر کس از ما بمیرد، شاید مرده بدانید ولی زنده است، و هر کس از ما دور شود به بلایی گرفتار می‌شود که بلایی والاتر از آن نیست، پس چیزی را که نمی‌دانید، نگویید زیرا بسیاری حق در آن است که شما انکارش می‌کنید، پس از کسی که بر او حجتی ندارید (نمی‌توانید بر او محتج شوید) معذرت بخواهید، و او "من" هستم، آیا من نبودم که در میان شما به ثقل اکبر عمل کردم و ثقل اصغر را در میان شما ترک کردم، و پرچم ایمان را در میان شما برافراشتم و حدود حلال و حرام خدا را برایتان معین کردم و لباس عافیت را از عدلم به تن شما پوشاندم و کارهای پسندیده را در گفتار و عملم برای شماها فرش راه قرار دادم، و فضایل اخلاقی را از وجودم به شما نشان دادم، و پس رأی خود را در چیزهایی که قعر چشم از درک آن و فکر از تجزیه و تحلیل عاجز است، استفاده نکنید و حتی انسان صاحب ظن، گمان می‌کند که دنیا به سوی بنی‌امیه رو آورده و ثروت خود را به آن‌ها می‌بخشد، و در جمع آنان در خواهند آمد، و از این امت شلاغ و شمشیر برداشته نمی‌شود، و گمان کننده به خاطر آن دروغ گفته است، بلکه آن مانند مزه‌ی غذاست که در برهه‌ای از زمان آن را می‌خورند سپس آن را پس می‌دهند).

ومن كلام له عليه السلام في ذم اختلاف العلماء في الفتيا: (ترد على أحدهم القضية في حكم من الأحكام فيحكم فيها برأيه، ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلافه، ثم يجتمع القضاة بذلك عند الإمام الذي استقضاهم فيصوب آراءهم جميعاً، وإلههم واحد ونبيهم واحد وكتابهم واحد. أفأمرهم الله تعالى بالاختلاف فأطاعوه، أم نهاهم عنه فعصوه، أم أنزل الله ديناً ناقصاً فاستعان بهم على إتمامه، أم كانوا شركاء له فلهم أن يقولوا وعليه أن يرضى، أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصر الرسول عن تبليغه وأدائه والله سبحانه يقول: ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾،[٥٣١] فيه تبيان كل شيء، وذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضاً وأنه لا اختلاف فيه، فقال سبحانه: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً﴾.[٥٣٢] وإن القرآن ظاهره أنيق،

٥٣١- الأنعام: ٣٨.

٥٣٢- النساء: ٨٢.

وباطنه عميق، لا تفنى عجائبه، ولا تنقضى غرائبه، ولا تكشف الظلمات إلا به).[۵۳۳]

از جمله سخنان حضرت (ع) در ذم علمایی که باعث تفرقه و تشتت می‌شوند، فرمودند: (قضیه‌ای بر یکی از حکام آنان عرضه می‌شود پس حکم به رأی می‌کند، سپس همان قضیه به کسی دیگر از آنان عرضه می‌شود که خلاف آن در موردش حکم می‌دهد، پس تمام قاضیان در مورد آن قضیه نزد کسی که پیشوای تمام آن‌هاست و او تمام آرائشان را تصویب می‌کند و در حالی که خدایشان یکی و پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است، آیا خداوند آنان را به اختلاف امر کرد که اطاعتش کردند، و یا آنان را از خودش نهی کرد و او را عصیان کردند و آیا خداوند متعال دینی ناقص نازل کرده که از آنان خواست، آن را تکمیل کنند یا شریک خداوند متعال هستند که در مورد حکم او حکم می‌کنند و او راضی شود، آیا خداوند متعال دینی کامل نازل کرده و رسولش (ص) در تبلیغ و ادای آن کوتاهی کرده است. و خداوند می‌فرماید: (ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم)، در آن بیان همه چیز است و قرآن جای جای خود را تصدیق و تأیید می‌کند و در آن هیچ اختلافی نیست و خداوند می‌فرماید: (اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند). اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. ظاهر قرآن ساده و باطن آن عمیق است عجایب آن پایانی ندارد و غرائب آن تمام نمی‌شود و ظلمات بدون آن کشف نمی‌شود).

وقال أمير المؤمنين (ع): (يا معشر شيعتنا والمنتحلين مودتنا، إياكم وأصحاب الرأى فإنهم أعداء السنن، تفلتت منهم الأحاديث أن يحفظوها، وأعيتهم السنة أن يعوها، فاتخذوا عباد الله خولاً، وماله دولاً، فذلت لهم الرقاب، وأطاعهم الخلق أشباه الكلاب، ونازعوا الحق أهله، وتمثلوا بالأئمة الصادقين وهم من الكفار الملاعين، فسئلوا عما لا يعملون فأنفوا أن يعترفوا بأنهم لا يعلمون، فعارضوا الدين بآرائهم فضلوا وأضلوا. أما لو كان الدين بالقياس لكان باطن الرجلين أولى بالمسح من ظاهرهما).[۵۳۴]

امير المؤمنين (ع) فرمودند: (ای اهل شیعه و دوستداران ما، از اهل رأی بر حذر باشید؛ زیرا

۵۳۳- نهج البلاغه – خطبه های امیر المؤمنین (ع) : ج ۱ ص ۵۵-۵۴.

۵۳۴- بحار- علامه مجلسی: ج ۲ ص ۸۴.

آنان دشمنان سنن هستند، احادیث را در هنگام حفظ کردن فراموش می‌کنند و سنت بر آنان سنگینی می‌کند که آن را نگهدارند، پس بندگان خدا را ساده لوح فرض کرده، و مال آنان را به چپاول بردند، پس گردنها در برابر آنان خاضع گشته، و خلقی شبیه به سگان از آنان اطاعت کردند، و با اهل حق نزاع کردند و خود را به شکل ائمه صادق در می‌آورند در حالی که آنان کافرانی ملعون‌اند، در مورد چیزی که نمی‌دانند از آنان پرسیده می‌شود اما بر آنان سخت است که در پاسخ بگویند، نمی‌دانند پس با آرای خود به معارضه با دین پرداختند و گمراه شدند و گمراه کردند و اگر دین با قیاس همراه بود باطن دو مرد به ظاهرشان اولی‌تر بود).

محمد بن يحيى، عن بعض أصحابه، وعلي بن إبراهيم، [عن أبيه]، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام، وعلي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب رفعه، عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: (إن من أبغض الخلق إلى الله عزوجل لرجلين: رجل وكله الله إلى نفسه فهو جائر عن قصد السبيل، مشعوف بكلام بدعة، قد لهج بالصوم والصلاة فهو فتنة لمن افتتن به، ضال عن هدى من كان قبله، مضل لمن اقتدى به في حياته وبعد موته، حمال خطايا غيره، رهن بخطيئته. ورجل قمش رجلاً في جهال الناس، عان بأغباش الفتنة، قد سماه أشباه الناس عالماً و لم يغن فيه يوماً سالماً، بكر فاستكثر، ما قل منه خير مما كثر، حتى إذا ارتوى من آجن واكتنز من غير طائل جلس بين الناس قاضياً ضامناً لتخليص ما التبس على غيره، وإن خالف قاضياً سبقه، لم يأمن أن ينقض حكمه من يأتي بعده، كفعله بمن كان قبله، وإن نزلت به إحدى المبهمات المعضلات هيأ لها حشوا من رأيه، ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات في مثل غزل العنكبوت لا يدرى أصاب أم أخطأ، لا يحسب العلم في شيء مما أنكر، ولا يرى أن وراء ما بلغ فيه مذهباً، إن قاس شيئاً بشيء لم يكذب نظره، وإن أظلم عليه أمر اكتتم به، لما يعلم من جهل نفسه، لكيلا يقال له لا يعلم، ثم جسر فقضى، فهو مفتاح عشوات، ركاب شبهات، خباط جهالات، لا يعتذر مما لا يعلم فيسلم، ولا يعض في العلم بضرس قاطع فيغنم، يذرى الروايات ذرو الريح الهشيم، تبكى منه المواريث، وتصرخ منه الدماء، يستحل بقضائه الفرج الحرام، ويحرم بقضائه الفرج الحلال، لا ملئ

بإصدار ما عليه ورد، ولا هو أهل لما منه فرط، من ادعائه علم الحق).[۵۳۵]

(محمد بن یحیی از برخی اصحاب و علی بن ابراهیم از پدرش از هارون بن مسلم، ازمسعده بن صدقه از ابی عبد الله (علیه السلام) و علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: همانا بدترین افراد نزد خداوند دو شخص هستند: مردی که خداوند او را به حال خود گذاشته و او ظالم در قصد سبیل و به کلام بدعت خرسند و به نماز و روزه مهیج می‌شود پس او فتنه‌ای برای کسی است که با او مورد آزمایش قرار می‌گیرد و از هر کس که قبل او بوده گمراه‌تر است، و گمراه شده کسی است که در حیات و مرگش به او اقتدا کرده است و گناهان دیگران را به دوش خود می‌کشد، به دلیل گناهی که کرده است.

و مردی که در نادانی مردم از مردی پیروی کرد، و در رواج فتنه کمک کند، و انسان نمایانی او را عالم نامیدند و در حالی که یک روز به سلامتی او یقین ندارند، هر روز بیشتر، و در او خیری نیست، همانا که از آب ناپاک سیراب شده است و آنچه را که باقی نمی‌ماند را ذخیره نموده، و در بین مردم به عنوان قاضی نشست و خود را تضمینی برای خلاصی کسانی که امری برای آن‌ها ملتبس شده دانست، و هر چند که برخلاف قاضی دیگری باشد، و امنیتی برای نقض و ردشدن حکم او وجود ندارد، همان‌طوری که حکم قبل از او نقض شده است، و اگر با امر مبهمی مواجهه شود، آرای خود را در آن دخالت می‌دهد، سپس به آن حکم می‌کند، پس او در پوشاندن شبهات مانند تار عنکبوت که نمی‌داند که اصابت می‌کند یا خطا، برای دانش نسبت به چیزی که منکر شده حسابی باز نمی‌کند، و برای مذهب ارزشی قائل نیست، و در قیاس دو چیز نظر خود را تکذیب نمی‌کند، و اگر امری بر او تاریک آن را کتمان می‌کند، تا جهلش آشکار نشود، تا به او نادان گفته نشود، سپس بر اساس گستاخی قضاوت کرد، و او شاه کلید است، سوار بر شبهات، آمیخته‌ای از نادانی‌هاست، اگر نسبت به چیزی ناداناست عذر خواهی نمی‌کند و تسلیم نمی‌شود، و به طور قاطع به علم چنگ نزده که دانا و عالم شود، و روایات را همانند خاشاکی در باد تند ذکر می‌کند، وارثان از او گریه می‌کنند، و خون‌ها از او بیداد می‌کنند، برای گشایش در قضاوت کار حرام آن را حلال می‌کند، و برای گشایش در قضاوت کار حلال آن را حرام می‌کند، توانایی آنچه بر او صادر شده را ندارد، و

۵۳۵- کافی- شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۶-۵۴.

او اهلی برای ادعایش نیست در حالی که ادعای علم حق را دارد).

الإختصاص، تفسير العياشي: عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (إنما مثل على ومثلنا من بعده من هذه الأمة كمثل موسى النبى - على نبينا وآله وعليه السلام - والعالم حين لقيه واستنطقه وسأله الصحبة، فكان من أمرهما ما اقتصه الله لنبيه في كتابه، وذلك أن الله قال لموسى: إني اصطفيتك على الناس برسالاتى وبكلامىفخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين. ثم قال: وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة وتفصيلاً لكل شيء. وقد كان عند العالم علم لم يكتب لموسى في الألواح، وكان موسى يظن أن جميع الأشياء التى يحتاج إليها وجميع العلم قد كتب له في الألواح. كما يظن هؤلاء الذين يدعون أنهم فقهاء وعلماء وأنهم قد أثبتوا جميع العلم والفقه في الدين مما يحتاج هذه الأمة إليه، وصح لهم عن رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وعلموه ولفظوه، وليس كل علم رسول الله (صلى الله عليه وآله) علموه ولا صار إليهم عن رسول الله ولا عرفوه، وذلك أن الشيء من الحلال والحرام والأحكام يرد عليهم فيسألون عنه ولا يكون عندهم فيه أثر عن رسول الله (صلى الله عليه وآله)، ويستحيون أن ينسبهم الناس إلى الجهل ويكرهون أن يسألوا فلا يجيبوا فيطلب الناس العلم من معدنه فلذلك استعملوا الرأى والقياس في دين الله وتركوا الآثار ودانوا الله بالبدع، وقد قال رسول الله: كل بدعة ضلالة. فلو أنهم إذا سئلوا عن شيء من دين الله فلم يكن عندهم منه أثر عن رسول الله ردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم من آل محمد، والذين منعهم من طلب العلم منا العداوة والحسد لنا، ولا والله ما حسد موسى العالم - وموسى نبى الله (عليه السلام) يوحى إليه - حيث لقيه واستنطقه وعرفه بالعلم، ولم يحسده كما حسدتنا هذه الأمة بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله)، علمنا وما ورثنا عن رسول الله (صلى الله عليه وآله)، ولم يرغبوا إلينا في علمنا كما رغب موسى إلى العالم وسأله الصحبة ليتعلم منه العلم ويرشده، فلما أن سأل العالم ذلك علم العالم أن موسى لا يستطيع صحبته ولا يحتمل علمه ولا يصبر معه فعند ذلك قال العالم: وكيف تصبر على ما لم تحط به خبراً. فقال له موسى - وهو خاضع له يستنطقه على نفسه كى يقبله -: ستجدنى إن شاء الله صابراً ولا أعصى لك أمراً، وقد كان العالم يعلم أن موسى لا يصبر على علمه. فكذلك والله يا إسحاق بن عمار قضاة هؤلاء وفقهائهم وجماعتهم اليوم لا يحتملون والله علمنا ولا يقبلونه ولا يطيقونه ولا يأخذون به ولا يصبرون عليه، كما لم يصبر موسى على علم العالم حين صحبه ورأى ما رأى من علمه، وكان ذلك عند موسى مكروهاً وكان عند الله رضا وهو الحق،

وكذلك علمنا عند الجهلة مكروه لا يؤخذ وهو عند الله الحق).[۵۳۶]

اسحاق بن عمار از اباعبد الله (ع) نقل می‌کند که حضرت (ع) فرمودند: (همانا مَثَل امیر المؤمنین (ع) و ما بعد از ایشان در این امت، مَثَل موسی (ع) و عالمی که در هنگام ملاقات از او سؤال کرد و همراهی او را در خواست کرد، و امرشان همان چیزی که خداوند در کتابش برای پیامبرش (ص) تعریف کرده است، و به همین خاطر خداوند به موسی (ع) فرمود: من با رسالت و کلام خویش تو را بر مردم برگزیده‌ام، پس آن‌چه که به تو دادم را بگیرید و از شکرگزاران باشید. و سپس فرمودند: و در الواح برای هر چیزی موعظه و تفصیلی نوشته‌ایم. و نزد عالم علمی بود که در الواح برای موسی (ع) ذکر نشده و موسی گمان می‌کرد تمام چیزهایی که به آن نیازمند است و تمام علوم در این الواح ثبت شده است همان‌گونه که امروزه فقها و علما گمان می‌کنند که تمام علوم فقه در دین که این امت به آن نیاز دارد، را ثبت کردند و به وسیله‌ی رسول الله (ص) تصحیح شده است، و آن را یاد گرفتند و خواندند، در حالی که تمام علم رسول الله (ص) را فرا نگرفته‌اند و از رسول الله (ص) به آن‌ها نرسید و آن را نشناختند، پس هر چه در مورد حلال و حرام و احکام بر آنان عرضه می‌شد و در مورد آن‌ها پرسش می‌شد هیچ اثری از علم رسول الله (ص) در پاسخشان نبود، پس شرم داشتند مردم آنان را جاهل بپندارند و اکراه داشتند مورد سؤال قرار گیرند و هیچ پاسخی ندهند و مردم علم از معدنش طلب کنند، پس قیاس و رأی را در دین خدا به کار گرفتند و آثار را ترک کرده و با بدعت تدین کردند و رسول الله (ص) می‌فرمایند: هر بدعتی، ضلالت است. پس باید هرگاه آنان در مورد چیزی از دین خدا مورد سؤال قرار گیرند، و در نزد آن‌ها هیچ اثری از علم رسول الله (ص) دیده نشود، پس امر را به خدا و رسول و اولی الامر از آنان عرضه کنند، استنباط‌گران در علم، آل محمد (ع) به آن‌ها خواهند آموخت، و کسانی که به دلیل دشمنی و حسادت مانع طلب علم از ما شدند، به خداوند سوگند موسی هرگز به آن عالم حسد نورزید – موسی نبی (ع) خدا بود و به او وحی می‌شد– با وجود این که به دیدار آن عالم رفت و از او علم آموخت هرگز حسدی نورزید همان‌طور که این امت بعد از رسول الله (ص) نسبت به علم و آن‌چه که رسول الله (ص) برای ما به ارث گذاشته، حسد می‌ورزند، هرگز به علم ما

۵۳۶– بحار – علامه مجلسی: ج ۲ ص ۲۰۸–۲۰۷ اختصاص تفسیر عیاشی.

میل و رقبتی همانند رقبت موسی به آن عالم و خواهش کردن از او برای تعلیم علم و هدایت نداشتند و هنگامی که موسی ﷺ درباره‌ی آن علم از عالم پرسید عالم دانست که او توانایی و تحمل و صبر در همراهی با او را ندارد و به همین خاطر عالم گفت: چگونه می‌توانی نسبت به چیزی که علم نداری، صبر پیشه کنی؟ و موسی ﷺ خاضعانه و خاشعانه تقلاء می‌کرد تا به همراه عالم برود به ایشان گفت: ان شاء الله مرا از صابران می‌یابی و امر تو را معصیت نخواهم کرد. در حالی که عالم می‌دانست که موسی ﷺ توانایی تحمل و صبر در همراهی با او را ندارد. به خدا سوگند ای اسحاق بن عمار این چنین قاضیان و فقهاء و جماعتشان امروز طاقت تحمل علم ما را ندارند و آن را نمی‌پذیرند و اطاعتش نمی‌کنند و آن را فرا نمی‌گیرند و بر آن صبر پیشه نمی‌کنند، همان‌گونه که موسی ﷺ افعال آن عالم را نتوانست تحمل کند و آن افعال نزد موسی ﷺ مکروه اما نزد خداوند مایه‌ی خشنودی او و حق بود و این چنین علم ما نیز نزد جاهلان مکروه است و از آن استفاده نمی‌شود در حالی که نزد خداوند حق است).

محمد بن حسن با استناد از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین از جعفر بن بشیر از حماد از عاصم از مولی سلمان از عبیده سلمانی می‌گوید: از امیر المؤمنین ﷺ شنیدم که فرمودند: (ای مردم تقوای الهی پیشه کنید و آن‌چه را که به آن علم ندارید به مردم فتوا ندهید، همانا رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس قولی را به دیگران نسبت دهد و هر کس سخنی را غیر از مکانی اصلی آن قرار دهد بر صاحب کلام دروغ گفته است. عبیده و علقمه الاسد و اناس همراه ایشان برخاستند و عرض کردند: یا امیر المؤمنین در مورد چیزی که مصحف به ما خبر داده چکار کنیم؟ فرمودند: در مورد آن از آل محمد ﷺ سؤال کنید).[۵۳۷]

وأخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين، قال: حدثني محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني ﷺ، قال: (كنت عند الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح ﷺ مع جماعة (منهم) علي بن عيسى القصري، فقام إليه رجل فقال: إني أريد أن أسألك عن شيء؟ فقال له: سل عما بدا لك، (والرواية طويلة) وبعد إجابة الشيخ الحسين بن روح للرجل قال محمد بن

۵۳۷- وسائل شیعه (سلامی) الحر العاملی: ج ۱۷ ص ۱۴-۱۳.

إبراهيم بن إسحاق (رضی الله عنه): فعدت إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح قدس سره من الغد وأنا أقول في نفسي: أتراه ذكر لنا يوم أمس [من] عند نفسه؟ فابتدأني فقال: يا محمد بن إبراهيم، لئن أخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوى بي الريح من مكان سحيق أحب إلي من أن أقول في دين الله برأيي ومن عند نفسي، بل ذلك من الأصل ومسموع من الحجة صلوات الله وسلامه عليه).[۵۳۸]

جماعتی از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی می‌گوید: (نزد شیخ ابی قاسم حسین بن روح بودیم، نزد ایشان جماعتی که از آنان علی بن عیسی قصری بود. پس مردی برخاست و گفت: من می‌خواهم از شما در مورد چیزی بپرسم؟ گفت: سؤال کن (روایت طولانی است) بعد از پاسخ شیخ حسین بن روح به آن مرد، محمد بن ابراهیم بن اسحاق می‌گوید: من فردای آن روز نزد شیخ رفتم در حالی که پیش خود می‌گفتم: آیا آن سخنانی که دیروز می‌گفت از خودش بوده؟ پس شیخ به من رو کرد و گفت: (ای محمد بن ابراهیم اگر پرنده‌ای مرا به آخر آسمان بالا ببرد و از بالا رها کند یا بادی سوزان مرا بسوزاند، نزد من راحت‌تر از این که در دین خدا حکم به رأی کنم و از خودم چیزی بگویم، بلکه آن پاسخ از حضرت حجت (علیه السلام) شنیده‌ام).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن بعض أصحابه وعلي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير جميعاً، عن محمد بن أبي حمزة، عن حمران، قال: قال ابو عبد الله (علیه السلام) وهو يتحدث عن علائم الظهور (إلى أن قال (علیه السلام)): (ورأيت الحرام يحلل ورأيت الحلال يحرم، ورأيت الدين بالرأى وعطل الكتاب وأحكامه، ورأيت الليل لا يستخفى به من الجرأة على الله، ورأيت المؤمن لا يستطيع أن ينكر إلا بقلبه، ورأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عزوجل، ورأيت الولاة يقربون أهل الكفر ويباعدون أهل الخير (إلى قوله (علیه السلام)): ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت أعينهم وثقل الذكر عليهم، ورأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه، ورأيت المصلى إنما يصلى ليراه الناس، ورأيت الفقيه يتفقه لغير الدين يطلب الدنيا والرئاسة، ورأيت الناس مع من غلب).[۵۳۹]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از برخی اصحابش از علی بن ابراهیم از پدرش از بن ابی

۵۳۸- الغیبه شیخ طوسی: ص ۳۲۶-۳۲۴.

۵۳۹- کافی شیخ کلینی: ج ۸ ص۴۰- ۳۶.

عمیر جمیعاً از محمد بن ابی حمزه از حمران می‌گوید: اباعبد الله ﷺ در مورد نشانه‌های ظهور را ذکر می‌کردند تا آنجا که فرمودند: (و دیدیم حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌کنند و دیدم که دین به رأی است و کتاب و احکام تعطیل شده و دیدیم که شب جسارت و تعدی بر خدا را پنهان نمی‌کند، و دیدیم که مؤمن نمی‌تواند انکار کند جز در قلب خویش و دیدیم که اموال بسیار در آنچه که باعث خشم خدا می‌شود، انفاق می‌شود و دیدیم که والیان نزدیکان و دوستان اهل کفرند و به اهل خیر بدعت می‌نهند (تا آنجا که فرمودند) و دیدیم که قلوب مردم پر از قساوت گشته و چشمانشان منجمد گشته، گوش‌هایشان با شنیدن ذکر سنگین شده و دیدم که لقمه‌ی حرام آشکار شده و با یکدیگر بر آن رقابت می‌کنند و دیدیم نمازگزار فقط برای ریاء نماز می‌خواند و دیدیم فقیه برای غیر دین تفقه می‌کند و طالب دنیا و ریاست در آن است و دیدیم که مردم طرفدار غالب و مسلط هستند).

من خطبة البيان للإمام علي عليه السلام: (... وينتقم من أهل الفتوى في الدين لما لا يعلمون فتعساً لهم ولأتباعهم، أكان الدين ناقصاً فتمموه؟ أم كان به عوج فقوموه؟ أم الناس هموا بالخلاف فأطاعوه؟ أم أمرهم بالصواب فعصوه؟ أم وهم المختار فيما أوحى إليه فذكروه؟ أم الدين لم يكمل على عهده فكملوه وتمموه؟ أم جاء نبي بعده فاتبعوه؟ أم القوم كانوا صوامت على عهده فلما قضى نحبه قاموا تصاغروا بما كان عندهم. فهيهات وأيم الله لم يبق أمر مبهم ولا مفصل إلا أوضحه وبينه حتى لا تكون فتنة للذين آمنوا، إنما يتذكر أولوا الألباب).[٥٤٠]

از خطبه بیان امام علی عليه السلام آمده است: (... و از اهل فتوا در دین انتقام می‌گیرند و آنان و پیروانشان را غافلگیر کرده و عرصه را بر آنان تنگ می‌کند، آیا دین ناقص نازل شده و آنان کاملش کردند! یا این که در آن اشکال بوده و تصحیحش کردند؟ یا این که مردم بر خلاف آن همت کردند و او را اطاعت کردند؟ یا آنها را به راه صواب و درست امر کرده و از او سرپیچی کردند، یا وهم و گمان برگزیده‌ای که به او وحی شده و او را ذکر کردند، یا در عهد رسول الله ﷺ دین کامل نشده سپس آن را تکمیل کردند؟ یا این که پیامبری بعد از رسول الله ﷺ آمده و از او پیروی کردند؟ یا این که مردم در عهد او ساکت بودند و هنگامی

۵۴۰- الزام الناصب في الثبات الحجة الغائب– شیخ علی یزدی حائری: ج ۲ ص ۲۰۰.

که فوت کردند بر چیزهای بی‌ارزشی که در میان آن‌هاست قیام کردند. پس هرگز و به خداوند سوگند که هیچ امر مبهمی باقی نمی‌گذارد و هیچ فصل خطابه‌ای را مگر که آن را به وضوح، بیان و آشکار ساخته تا آن‌جا که فتنه‌ای برای ایمان آورندگان نباشد، شاید خردمندان متذکر شوند).

في كلام له عن الإمام المهدي (ع) جاء فيه: (... ويدعو بالسيف ويرفع المذاهب عن الأرض فلا يبقى إلا الدين الخالص، أعداؤه مقلدة العلماء أهل الاجتهاد، لما يرونه من الحكم بخلاف ما ذهب إليه أئمتهم فيدخلون كرهاً تحت حكمه خوفاً من سيفه).[٥٤١]

وفي الدعاء التالي يتبين إن الإمام المهدي (ع) سيأتي ليحارب أهل البدع.

در سخنانی از او در مورد امام مهدی (ع) آمده است: (... با شمشیر دعوت می‌کند و تمام ادیان را منسوخ می‌سازد و تنها دین خالص باقی می‌ماند، دشمنانش مقلدان فقهای اجتهاد هستند، هنگامی که حکمی خلاف حکم مذهب خود می‌بینند دم برنمی‌آرند و از ترس شمشیر و مرگ با اکراه و بی‌میلی وارد آن حکم می‌شوند).

و در دعایی دیگر آمده که امام مهدی (ع) خواهد آمد و با اهل بدعت مبارزه می‌کند.

الدعاء طويل أخذت منه مقدار الحاجة وهو موجود في باب روايات المهديين (ع) مع ذكر المصادر: (... بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صل على محمد سيد المرسلين، وخاتم النبيين، وحجة رب العالمين، المنتجب في الميثاق، اللهم جدد به ما محى من دينك، وأحى به ما بدل من كتابك، وأظهر به ما غير من حكمك، حتى يعود دينك به وعلى يديه غضاً جديداً، خالصاً مخلصاً لاشك فيه ولا شبهة معه، ولا باطل عنده، ولا بدعة لديه. اللهم نور بنوره كل ظلمة، وهد بركنه كل بدعة...).[٥٤٢]

دعا بسیار طولانی است و تنها در مورد موضع خاص، بخشی از آنرا که در باب روایات مهدیین (ع) آمده ذکر می‌کنیم: (بسم الله الرحمن الرحیم، خدایا درود فرست بر سرور

٥٤١- الفتوحات القدس – لابن عربی: ص ٣٣٦-٣٢٧.

٥٤٢- غیبه شیخ طوسی: ص ٢٨٠-٢٧٧.

فرستادگان و خاتم پیامبران و حجت پروردگار جهانیان و برگزیده در میثاق، خداوندا به وسیله‌ی او، آن چیزی که از دین تو پاک شده مجدد کن، و به وسیله‌ی او، آن چیزی که از کتابت تبدیل شده زنده گردان، و به وسیله‌ی او، آن چیزی که غیر از حکم توست آشکار گردان، تا این که دوباره دین تو به وسیله‌ی دستان او رشد کند، خالص و پاک شده بدون هیچ شکی و شبهه‌ای، و در آن باطلی نیست، و بدعتی در آن نیست، خداوندا به وسیله‌ی نور او هر ظلمتی را روشن گردان، و به وسیله‌ی رکن او هر بدعتی را از بین ببر...).

سخنان علماء در مورد رأی و اجتهاد:

سخن شیخ کلینی رحمه‌الله: (حق آن که عاقل اقتباس کند، و مدبر باهوش لمس کند، و برای آن انسان موفق و کارشناس که به دین دانا بوده تلاش کند، و آنچه را که خداوند اراده کرده مردم از راه توحید و شرائع و احکام و امر و نهی و بازداشتن و آدابش او را عبادت کنند بشناسد، هنگامی حجت ثابت شود، و تکلیف لازم باشد، و عمر میسر باشد، تلف کردن وقت مورد قبول نیست، و خداوند متعال شرط کرده که عبادت‌کنندگان او باید تمام فرائض را با علم و یقین و بصیرت ادا کنند، تا کسی که آن‌ها را اداء کرده پیش خداوند متعال ستوده شود، و ثواب برای او واجب می‌شود، و پاداشش عظیم است، بدین سبب کسی که آن‌ها بدون علم و بصیرت اداء کند نمی‌داند برای چه آن‌ها را اداء کرده است، اگر جاهل باشد برای آنچه اداء کرده اعتماد ندارد، و صدق ندارد؛ زیرا کسی صادق است که به آنچه اداء کرده، عارف باشد و از روی شک و شبهه آن را تصدیق نکرده است، زیرا کسی که از روی شک قبول کرده باشد، نمی‌تواند دارای میل، رغبت، خضوع، خشوع و قرب، کسی که از روی علم یقین به دست آورده باشد، خداوند متعال می‌فرماید:﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾،[۵۴۳] (مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند) پس شهادت مورد قبول واقع می‌شود بدلیل این که به شهادت علم دارد، و اگر به شهادت علم نداشت آن شهادت قبول نمی‌شد، و اموری که همراه با شک و گمان باشند در پیشگاه خداوند متعال بدون علم و بصیرت انگار

۵۴۳- الزخرف: ۸۶.

اداء شدند، ان شاء الله خداوند بر او صبر پیشه کند و عمل او را قبول کند، و اگر خواست آن را رد کند، زیرا خداوند متعال بر او شرط کرده است که اعمال واجب را با علم و بصیرت و یقین انجام دهد، تا از آن عده نباشد که خداوند متعال آنها را چنین وصف کرده است و می‌فرمایند: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾،[٥٤٤] (و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می‌پرستد پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد در دنیا و آخرت زیان دیده است این است همان زیان آشکار) زیرا او بدون علم و یقین وارد آن شد و خروج او نیز بدون علم و یقین خواهد بود و قد قال العالم: (من دخل في الإيمان بعلم ثبت فيه، ونفعه إيمانه، ومن دخل فيه بغير علم خرج منه كما دخل في). و عالم فرمودند: (هر کس با علم وارد ایمان شود، در ایمان خود ثابت قدم می‌ماند و از آن سود می‌برد اما کسی که بدون علم وارد آن شود، بدون علم نیز از آن خارج می‌شود)).[٥٤٥]

وقال (ع): (من أخذ دينه من كتاب الله وسنة نبيه صلوات الله عليه وآله زالت الجبال قبل أن يزول، ومن أخذ دينه من أفواه الرجال ردته الرجال).

و نیز فرمودند: (هر کس دین خود را از کتاب و سنت پیامبرش أخذ کند، کوه‌ها زایل می‌شوند اما دینش برجاست و هر کس دین خود را از سخنان رجال اخذ کند (تقلیدی بودن دین) رجال دیگر آن را زایل می‌کنند).

وقال (ع): (من لم يعرف أمرنا من القرآن لم يتنكب الفتن).

و نیز فرمودند: هر کس امر ما را در قرآن نشناسد از آماج فتنه‌ها در امان نمی‌باشد).

بدین علت اهل زمان ما با اعتماد بر ادیان فاسد و مذاهب گمراه که در بردارنده‌ی تمام شرایط کفر و شرک هستند، تحقق یافته است. و این توفیق و خذلان به وسیله‌ی خداوند است

٥٤٤- الحج: ١١.

٥٤٥- کافی- شیخ کلینی: ج ١ ص ١٨- ۶.

و هر کس که خداوند بر او منت نهاده این توفیق را به او می‌دهد تا ایمانی ثابت داشته باشد، اسباب را به گونه‌ای برایش طراحی می‌کند تا دین خود را از کتاب و سنت رسول الله ﷺ همراه با علم و یقین و بصیرت برگیرد، پس به حقیقت آن دین محکم‌تر از کوه می‌باشد. و هر کس که خداوند خذلان او را خواسته تا دینی رسواکننده و مجهول – نعوذ بالله – داشته باشد، اسباب را به گونه‌ای برایش طراحی کرده تا دین خود را از تقلید این و آن و بدون بصیرت و ایمان برگیرد و این بستگی به اراده و خواست پروردگار دارد که هر کس را بخواهد ثابت قدم و هر کس را بخواهد متزلزل قرار می‌دهد، ممکن است شخص به آن ایمان نیاورد اما صبح را آغاز می‌کند در حالی که ایمان آورده و ممکن است شخصی صبح ایمان آورده باشد اما در شب کافر می‌گردد؛ زیرا دین خود را از سخنان رجال بر می‌گیرد و هرگاه به بزرگی می‌رسد سخنان بزرگ قبلی را فراموش می‌کند و به این بزرگ ایمان می‌آورد و هرگاه بزرگی دیگر می‌آید نیز همینطور ادامه خواهد داشت).

سخن شیخ نعمانی رحمه الله [۵۴۶]: (... از ادعای این کوران و لالان به شگفت می‌آیم، گویا قرآنی نیست که در آن علم همه چیز از فرائض کوچک و بزرگ و احکام و سنن دقیق نوشته شده باشد و آنان این چیزها را در آن نیافتند و به قیاس و اجتهاد در رأی و عمل به وسیله‌ی آن‌ها در حکومتداری نیازمند شدند و بر رسول الله ﷺ افترا می‌بندند که ایشان، اجتهاد را مباح دانسته و آنان را آزاد گذاشته به آن‌چه که ادعا کردند استناد به قول معاذ بن جبل، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾،[۵۴۷] (این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم)، و می‌فرماید: ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾،[۵۴۸] (ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم)، و می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾،[۵۴۹] (و هر

۵۴۶- کتاب غیبه نعمانی: ص ۵۸-۵۶.

۵۴۷- النحل: ۸۹.

۵۴۸- الأنعام: ۳۸.

۵۴۹- یس: ۱۲.

چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم)، و می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً﴾،[۵۵۰] (و حال آنکه هر چیزی را برشمرده [به صورت] کتابی در آورده‌ایم)، و می‌فرماید: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾،[۵۵۱] (و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام جز آن‌چه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم) و می‌فرماید: ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ﴾،[۵۵۲] (و میان آنان به موجب آن‌چه خدا نازل کرده داوری کن) و نیز می‌فرمایند: (و از آن‌چه که خداوند نازل کرده در میان آنان حکم کن) پس چه کسی وجود امور دنیا و آخرت و احکام و فرائض و سنن و تمام چیزهایی که اهل شریعت به آن نیاز دارند در قرآن را انکار می‌کند، قرآنی که خداوند در مورد آن می‌فرمایند: ﴿تِبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾، (بیان کننده‌ی همه چیز است). پس مدعی این امر، خدا را رد کرده و به کتابش ایمان ندارند، و به جانم سوگند در این باره خود و ائمه‌ای که به آن‌ها اقتدی کردند را تصدیق کردند که آن را در قرآن نمی‌یابند، چون اهلش نیستند، و از کسانی که علم قرآن به آن‌ها داده شده نیستند و خداوند و رسولش برای آنان در قرآن نصیب و بهره‌ای قرار نداده است، بلکه همه‌ی این علم تنها به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) اختصاص گردید و به آنان نشان داده شده است. کسانی که خداوند علم مطلق را به آنان داده و بر آنان دلالت کرده و خلق را مأمور به مراجعه و اخذ امور و نواهی از آنان کرده است تا آنان (علیهم السلام) خلق را به سوی مواضعش در قرآن راهنمایی کنند، به راستی که آنان خازنان و وارثان و مترجمان علم الهی هستند و خداوند آنان را در امر خود این گونه تعریف می‌کند: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾،[۵۵۳] (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند) و نیز می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾،[۵۵۴] (از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانستید). زیرا خداوند آنان را به نهایت نور هدایت رساند و هیچ علمی نزد آنان ناشناخته نبود و آنان را از هر گونه اجتهاد و قیاس تبرئه کرد و با حضور آنان اختلاف واقع در

۵۵۰- النبأ: ۲۹.

۵۵۱- الأنعام: ۵۰.

۵۵۲- المائدة: ۴۹.

۵۵۳- النساء: ۸۳.

۵۵۴- النحل: ۴۳.

احکام دین که بندگان به آن متدین شده از بین برد و در حالی که بین خود [علمای غیر عامل] آن جایز می‌دانند و بر رسول خدا ﷺ افترا می‌بندند که به آن‌ها اجازه داده است، در حالی که قرآن از چنین دینی بر حذر می‌دارد و آن را با چنین سخنی پاک و منزه می‌داند. ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً﴾.[۵۵۵] (واگر از غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می‌یافتند).

ویقول: ﴿وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾.[۵۵۶]

و نیز می‌فرماید: (و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند).

و می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُواْ﴾،[۵۵۷] (همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید)، و آیات در ذم اختلاف و تفرقه بسیارند در حالی که اختلاف و تفرقه در دین ضلالت است آن را جایز می‌دانند و بر رسول الله ﷺ افترا می‌بندند که رسول الله ﷺ آن را جایز شمرده و کتاب خداوند از آن بر حذر می‌دارد و نهی می‌کند و خداوند می‌فرماید: ﴿ وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ﴾، (و چون کسانی مباشید که پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند) پس چه بیانی دیگر واضح‌تر از این بیان؟ و چه حجتی برای خلق از خداوند بعد از این همه توضیح و ارشاد است؟ از سر افکندگی به خداوند پناه می‌بریم و این که ما را به حال خود واگذارد و این که دست به اجتهاد و رأی در دین بزنیم و از خداوند می‌خواهیم که ما را به آن‌چه که هدایت کرده، ثابت قدم نگه دارد و به سوی آن راهنمایی کند و ما را دوستان اولیای خود و متمسک به آنان و از آنان پیروی کنیم و به آن‌چه فرمان داده‌اند، عمل کنیم و از آن‌چه که نهی کردند دوری کنیم تا این که به دیدار او بشتابیم بدون هیچ شک و تردید و انحراف و نه از آنان متقدم و نه متأخر شویم؛ زیرا متقدم بر آنان باطل و کسی که از آنان تخلف کند غرق شده است و هر کس با آنان مخالفت کند، هلاک می‌شود و کسی که با اهل بیت ﷺ همراه باشد پیروز و رستگار است همان‌طوری که رسول الله ﷺ

۵۵۵- النساء: ۸۲.

۵۵۶- آل عمران: ۱۰۵.

۵۵۷- آل عمران: ۱۰۳.

فرمودند.

سخن سید مرتضی (ره):[۵۵۸] (نزد ما، اجتهاد باطل است و حق آشکار می‌باشد و هر کس که آن را نداند برای او عذری نیست).

پاسخ مرتضی بر یکی از فتواهای بن جنید:[۵۵۹](همان بن جنید از رأی و اجتهاد در تعبیرات خود استفاده کرد و روش او ظاهر است).

سخن شیخ طوسی (ره):[۵۶۰] (نزد ما قیاس و اجتهاد هیچ دلیلی ندارد بلکه اموری هستند که استعمال آنها ممنوع است) و در صفحه ۱۴۶ می‌گوید: (ما حق قیاس و اجتهاد را نداریم).

سخن محقق حلی (ره): [۵۶۱] (... تو در حالت فتوا از پروردگارت خبر گرفته‌ای و به شرع او نطق می‌کنی؟ پس چه چیزی تو را به قطعیت رسانده چه بسا دچار توهم شده‌ای پس این سخن خداوند را بر زبان قرار ده ﴿وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾،[۵۶۲] (و [وامی دارد] تا بر خدا چیزی را که نمی‌دانید بربندید) و به سخن پروردگار نظر کن که فرمود: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَاماً وَحَلاَلاً قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّهِ تَفْتَرُونَ﴾،[۵۶۳] (بگو به من خبر دهید آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده [چرا] بخشی از آن را حرام و [بخشی را] حلال گردانیده‌اید بگو آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می‌بندید). چگونه یک قسم محکم را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد، در حالی که اذن آن داده نشده پس تو دروغگوی مفتر هستی.

سخن محقق حلی (ره): [۵۶۴] (همه‌ی مردم به طهارت ائمه (ع) و شرف اصول آنها و ظهور

۵۵۸- الذریعه (اصول فقه) – سید مرتضی: ج ۲ ص ۶۳۷- ۶۳۶.

۵۵۹- انتصار- شریف مرتضی: ص ۴۸۸.

۵۶۰- عدة الاصول (چ. ج) شیخ طوسی: ج ۱ ص ۸.

۵۶۱- المعتبر – محقق حلی: ج ۱ ص ۲۲.

۵۶۲- البقرة: ۱۶۹.

۵۶۳- یونس: ۵۹.

۵۶۴- المعتبر – محقق حلی: ج ۱ ص ۲۷ – ۲۶.

عدالت آنها و مبراء بودن آنها از انسان فرو مایه‌ی نسبی یا حسبی یا خلقی، و زبانها با وجود اعراضِ برخی کینه توزان و حسودان و والیان حکومت در زمانشان از مدح و ثنای آنان ﷺ عاجزند، آنان در ایثار و عبادت و دعای زیاد نمونه‌اند، آن قدر در صفات کمال و فضایل عروج یافتند که زبانها از مدح آنان ﷺ عاجز بوده و کذب طعنه‌زنندگان به آنها ﷺ با وجود استمرارش تحقیق نمی‌یابد، سپس آنها با وجود این اخلاق پاک و عدالت آشکار امامان ﷺ را تأیید می‌کنند و از آنها پیروی کرده و به فتوایشان عمل می‌کنند و از کسی که از روی اجتهاد و رأی فتوا داده مورد سرزنش قرار می‌دهند و کسی که از او پیروی کرده منع می‌کنند و رأی او را مورد استهزاء قرار می‌دهند و به او ضلالت نسبت می‌دهند، و علم ضروری که از طریق نقل متواتر از آنها صادرشده اطلاع دارند، پس اگر غیر از آنها تکلم می‌کردند. آنچه را که خود گفتند استهزا نمی‌کردند).

استرآبادی می‌گوید:[٥٦٥] (... وبالجملة، وقع تخريب الدين مرتين، مرة يوم توفى النبي ﷺ، ومرة يوم أجريت القواعد الأصولية والاصطلاحات التى ذكرتها العامة في الكتب الأصولية وفي كتب دراية الحديث في أحكامنا وأحاديثنا. وناهيك أيها اللبيب، أن هذه الجماعة يقولون بجواز الاختلاف في الفتاوى من غير ابتناء أحدها على ضرورة التقية، ويقولون: قول الميت كالميت، مع أنه تواترت الأخبار عن الأئمة الأطهار بأن حلال محمد حلال إلى يوم القيامة وحرامه حرام إلى يوم القيامة).

(... در نتیجه نابو دی دین دو بار تکرار شده، یک بار در وفات رسول الله ﷺ و بار دیگر روزی که قواعد اصول و اصطلاحاتی که عامه در کتب اصول خود ذکر کردند و کتب درایه حدیث در احکام و احادیث ما ذکر می‌کنند، و من تو را ای انسان خردمند نهی می‌کنم از این جماعت که اعتقاد به جایز بودن اختلاف در فتوا دارند، در حالی که به وجود ضروری تقیه توجه نمی‌کنند و می‌گویند: قول انسان مُرده همانند انسان مُرده است، در حالی که اخبار متواتر از ائمه اطهار ﷺ می‌فرمایند: حلال محمد ﷺ تا روز قیامت حلال و حرام محمد ﷺ تا روز قیامت حرام می‌باشد).

٥٦٥- فوائد المدينه – محمد امين استرآبادی: ص ٣٦٩-٣٦٨.

موضوع مصادر فتوا:[٥٦٦] سخن سید صدر (ره): (ونری من الضروری أن نشیر أخیراً بصورة موجزة إلی المصادر التی اعتمدنا بصورة رئیسیة في استنباط هذه الفتاوی الواضحة، وهي کما ذکرنا في مستهل الحدیث عبارة عن الکتاب الکریم والسنة النبویة الشریفة بامتدادها المتمثل في سنة الأئمة المعصومین من أهل البیت باعتبارهم أحد الثقلین الذین أمر النبي بالتمسك بهما، و لم نعتمد في شيء من هذه الفتاوی علی غیر هذین المصدرین، أما القیاس والاستحسان ونحوهما فلا نری مسوغاً شرعیاً للاعتماد علیها تبعاً لائمة أهل البیت (ع). وأما ما یسمی بالدلیل العقلی الذي اختلف المجتهدون والمحدثون في أنه هل یسوغ العمل به أو لا فنحن وإن کنا نؤمن بأنه یسوغ العمل به ولکنا لم نجد حکماً واحداً یتوقف إثباته علی الدلیل العقلی بهذا المعنی، بل کل ما یثبت بالدلیل العقلی فهو ثابت في نفس الوقت بکتاب أو سنة، وأما ما یسمی بالإجماع فهو لیس مصدراً إلی جانب الکتاب والسنة ولا یعتمد علیه إلا من أجل کونه وسیلة إثبات للسنة في بعض الحالات، وهکذا کان المصدران الوحیدان هما الکتاب والسنة ونبتهل إلی الله تعالی أن یجعلنا من المتمسکین بهما ومن استمسك بهما "فقد استمسك بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم).

(ضروری می‌بینیم که بصورت خلاصه وار به مصادری اشاره کنیم که بصورت رسمی در استنباط این فتاوی واضح اعتماد کردیم، همان‌طور که ذکر کردیم و در حدیث آمده عبارتند از: قرآن کریم و سنت نبوی شریف که امتدادی همانند سنت ائمه معصومین (ع) از اهل بیت (ع) به اعتبار آن که آنان (ع) یکی از دو ثقلی که پیامبر اکرم (ص) فرمودند به آن‌ها متمسک شویم، وبه هیچ فتوایی غیر از این دو مصدر اعتماد نکنیم، اما قیاس و گزینش آراء و غیره هیچ ساختار شرعی برای اعتمادبه آن‌ها با توجه به کلام ائمه (ع) ندارد، اما آن‌چه دلیل عقلی نامیده می‌شود که بسیار از مجتهدان و محدثان در آن اختلاف دارند که آیا جنبه‌ی عملی دارد یا خیر، و اگر به دلیل عقلی ایمان داشته باشیم که به سوی عمل سوق می‌دهد پس چرا برای آن حکمی واحد و قطع برای اثبات آن نمی‌یابیم، بلکه آن‌چه که با دلیل عقلی ثابت می‌شود در کتاب و سنت هم ثابت است، و اما آن‌چه که اجماع نامیده می‌شود، مصدری در کتاب و سنت ندارد و نمی‌توان به آن اعتماد کرد مگر این که در بعضی حالات وسیله‌ای جهت اثبات سنت شود و این چنین است که دو مصدر یگانه کتاب و سنت‌اند، و از خداوند می‌خواهیم که ما را از متمسکان به

٥٦٦- فتاوی الواضحه – سید محمد باقر الصدر (ره): ص ١٥.

این دو دستاویز محکم قرار دهد، به تحقیق هر کس به این دو متمسک شود که هیچ گسستنی ندارد و خداوند شنوای داناست).

سخن سید صدر رحمه الله:[۵۶۷] (الإجتهاد في اللغة مأخوذ من الجهد، وهو: "بذل الوسع للقيام بعمل ما"، وقد استعملت هذه الكلمة – لأول مرة – على الصعيد الفقهي للتعبير بها عن قاعدة من القواعد التي قررها بعض مدراس الفقه السني وسارت على أساسها، وهي القاعدة القائلة: "إن الفقيه إذا أراد أن يستنبط حكماً شرعياً و لم يجد نصاً يدل عليه في الكتاب أو السنة رجع إلى الاجتهاد بدلاً عن النص).

(اجتهاد در لغت از "جهد" گرفته شده است و آن: در حد توان خود قیام به عمل کردن، و این کلمه – برای اولین بار– در ساختار فقه‌ی که برای تعبیر برخی قواعد از قواعدی که مدارس فقه سنی تأسیس کردند مورد استفاده قرار گرفت و این قاعده می‌گوید: هرگاه فقیه بخواهد حکم شرعی استنباط کند و هیچ متن و نوشته‌ای در مورد آن در کتاب و سنت نیابد به اجتهاد خود بجای آن متن مراجعه می‌کند).

و اجتهاد یعنی تفکر شخصی، و از آن‌جا که فقیه منابعی برای تفکر خاص خود نمی‌یابد به تفکر خود مراجعه می‌کند فکر شخصی خود را در تشریع بکار می‌برد که از این کار او به عنوان خود رأیی تعبیر می‌شود و اجتهاد به این معنی دلیلی از دلایل فقه و مصدری از مصادر آن می‌باشد، همان‌گونه که یک فقیه می‌تواند بر اساس کتاب یا سنت استدلال کند او نیز به دلیل عدم وجود چیزهای قابل استناد به سوی اجتهاد شخصی میل یافته و با آن استدلال می‌کند و مدارس اجتهاد بزرگ در فقه سنی با این معنی گسترش یافتند که در رأس آن‌ها مدرسه‌ی ابی‌حنفیه بود که در همان وقت با مخالفت شدیدی از سوی ائمه اهل بیت علیهم السلام مواجه شدند و نیز با فقهایی که به مدرسه ایشان نسبت داده می‌شوند، در بحث بعدی خواهیم دید.

و دنباله کردن کلمه‌ی اجتهاد بر این دلالت می‌کند که کلمه‌ی حامل این معنی می‌باشد و برای تعبیر از آن در عصر ائمه علیهم السلام تا قرن هفتم مورد استفاده قرار می‌گرفت، پس روایات ذکر شده از اهل بیت اجتهاد را مذمت می‌کنند و به وسیله‌ی آن مبداء فقهی که از فکر شخصی

۵۶۷– المعالم الجديده اصول – سيد محمد باقر صدر: ص ۲۶–۲۳، دروس در علم اصول – سيد محمد باقر صدر: ج ۱ص ۴۸–۴۶.

نشأت می‌گیرد آن را مصدری از مصادر حکم می‌خواهند، و به تحقیق جمعیتی ضد این مبداء فقهی درباره‌ی تصنیف در عصر ائمه (علیهم السلام) دخالت کردند و نیز روایانی که آثارشان را حمل می‌کردند، و همان جمعیت غالباً کلمه‌ی اجتهاد را برای تعبیر از آن مبداء استعمال می‌کردند با اصطلاحی که در روایات آمده موافق بود، و عبد الله بن عبد الرحمن زبیدی کتابی به نام "الاستفاده في الطعون على الاوائل ورد على اصحاب الاجتهاد والقياس" نوشت، و نیز هلال بن ابراهیم بن ابی الفتح مدنی کتابی در این موضوع به نام "الرد على من رد آثار الرسول واعتمد على نتايج العقول" نوشت و نیز در عصر غیبت صغری یا نزدیک به آن اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل نوبختی کتابی در رد عیسی بن أبان در اجتهاد تصنیف کردند، همان‌طوری که نجاشی صاحب رجال بر همه‌ی آن در ترجمه هر یک از آن‌ها وصیت کردند.

و به دنبال غیبت صغری صدوق در اواسط قرن چهارم با آن جمعیت ارتباط دارد، و از او ذکر می‌کنیم – به عنوان مثال –که در دنباله‌ی کتاب خود برقصه‌ی موسی و خضر، هنگامی که نوشت می‌گوید: "موسی (علیه السلام) با کمال عقل و فضل و جایگاه و منزلتش که در نزد خداوند داشت، نتوانست افعال خضر (علیه السلام) را استنباط کند به همین دلیل موسی (علیه السلام) با کمال و فضلی که داشت، نتوانست انتخابی شایسته کند پس این امت چگونه می‌تواند در انتخاب امام موفق باشد و چگونه می‌توانند احکام شرعی را بواسطه‌ی عقول ناقصشان و آرای مختلفشان اصلاح کنند؟ و در اواخر قرن چهارم شیخ مفید در این خط مشی قرار می‌گیرد و بر اجتهاد هجوم می‌کند، و او با این کلمات از آن مبداء فقهی قبلی ذکر شده تعبیر می‌کند و درباره‌ی آن کتابی بنام "النقض على ابن الجنيد في اجتهاد و الرأي" می‌نویسد، و همان اصطلاحات را در نزد مرتضی در اوایل قرن پنجم می‌یابیم، هنگامی که کتاب الذریعه در ذم اجتهاد نوشتند و می‌گوید: اجتهاد باطل است و در نزد امامیّت، عمل به گمان و اجتهاد و رأی جایز نیست و در کتاب فقهی خود "الانتصار" در اعتراض به جنید می‌گوید: همان ابن جنید در این مسئله بر استفاده از رأی و اجتهاد تعبیر کردند و خطا و آشکار است، و در مسئله‌ی مسح پاها در فصل طهارت از کتاب "الانتصار"می‌گوید: (ما اجتهادی را نگاه نمی‌کنیم و چیزی از آن نمی‌گوییم. و این اصطلاح در کلمه‌ی اجتهاد بعد از آن نیز استمرار یافت، و شیخ طوسی که در اواسط قرن پنجم وفات یافت در کتاب خود مواضعی را ذکر می‌کند و می‌گوید: اما قیاس و اجتهاد نزد ما هیچ دلیلی ندارد بلکه نمی‌توان در شریعت از آن‌ها استفاده کرد. و در اواخر قرن ششم

ابن ادریس در مسئله‌ی تعارض دو بینه از کتابش السرائر تعدادی از ترجیح‌های خود برای یکی از دو بینه بر دیگری عرضه می‌کند، سپس بدنبال آن می‌گوید: و به غیر از آن نزد دوستانمان ترجیح نمی‌شود و قیاس و گزینش و اجتهاد نزد ما باطل است).

در مذمت قیاس:

قال تعالی: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلآئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ * قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾.[۵۶۸] (ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آن‌ها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود).

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلآئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً﴾.[۵۶۹] (خداوند به او) فرمود: در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي بن يقطين، عن الحسين بن مياح، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (إن إبليس قاس نفسه بآدم فقال: خلقتني من نار وخلقته من طين، ولو قاس الجوهر الذي خلق الله منه آدم بالنار، كان ذلك أكثر نوراً وضياء من النار).[۵۷۰]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن علی بن یقطین از حسین بن میاح از پدرش از اباعبد الله علیه السلام می‌گوید که حضرت علیه السلام فرمودند: (همانا ابلیس خود را با آدم علیه السلام مقایسه کرد و گفت:مرا از آتش خلق کردی و او را از گل و اگر جوهری که خداوند آدم را از آن آفرید با آتش مقایسه کرد، می‌توان گفت که نور و روشنایی آن بیشتر از آتش بود).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن عبد الله العقيلي، عن عيسى بن عبد الله القرشي، قال:

۵۶۸- الأعراف: ۱۲ – ۱۱.

۵۶۹- الإسراء: ۶۱.

۵۷۰- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۸.

(دخل ابو حنيفة علي أبي عبد الله عليه السلام فقال له: يا أبا حنيفة، بلغني أنك تقيس؟ قال: نعم. قال: لا تقس، فإن أول من قاس إبليس حين قال: خلقتني من نار وخلقته من طين، فقاس ما بين النار والطين، ولو قاس نورية آدم بنورية النار عرف فضل ما بين النورين، وصفاء أحدهما على الآخر).[٥٧١]

علی بن ابراهیم از پدرش احمد بن عبد الله عقیلی از عیسی بن عبد الله قرشی می‌گوید: ابو حنفیه بر ابا عبد الله عليه السلام وارد شد، حضرت عليه السلام به ایشان فرمودند: (ای ابو حنفیه تو از اهل قیاس هستی؟ گفت: آری. فرمودند: مقایسه مکن، زیرا اولین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود که گفت مرا از آتش خلق کردی و او را از گل، پس بین آتش و گل قیاس کرد و اگر نور آدم عليه السلام با نور آتش مقایسه می‌شد فضل و برتری بین دو نور شناخته می‌شد).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حكيم، قال: قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: جعلت فداك فقهنا في الدين وأغنانا الله بكم عن الناس حتى أن الجماعة منا لتكون في المجلس ما يسأل رجل صاحبه تحضره المسألة ويحضره جوابها فيما منّ الله علينا بكم، فربما ورد علينا الشيء لم يأتنا فيه عنك ولا عن آبائك شيء فنظرنا إلى أحسن ما يحضرنا وأوفق الأشياء لما جاءنا عنكم فنأخذ به. فقال: (هيهات هيهات، في ذلك والله هلك من هلك يا ابن حكيم. قال: ثم قال: لعن الله أبا حنيفة كان يقول: قال علي، وقلت).[٥٧٢]

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابو عمیر از محمد بن حکیم می‌گوید: به ابو الحسن موسی عليه السلام عرض کردم: فدایتان شوم ما را در دین تفقه دهید و خداوند ما را به وسیله‌ی شما از مردم بی‌نیاز سازد تا هر جماعتی از ما در مجلسی حضور یابند، بتوانند در مورد هر مسئله‌ای که پرسیده شود به وسیله‌ی منت خدا بر شما ما پاسخ آن را دهیم، و شاید بر ما چیزی عرضه شود که از شما و پدرانتان عليهم السلام عرضه نشده است و در مورد آن پاسخی نمی‌یابیم پس از طریق قیاس و توافق با اشیایی که از سوی شماها به ما رسیده به آن نگاه می‌کنیم و در مورد آن حکم می‌کنیم، حضرت عليه السلام فرمودند: (ای ابن حکیم هرگز هرگز به خدا سوگند هلاک شده

۵۷۱- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۸.

۵۷۲- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۶.

کسی که در آن هلاک می‌شود. سپس فرمودند: خدا ابو حنفیه را لعنت کند که می‌گفت علی گفت و من می‌گویم. محمد بن حکیم به هشام بن حکم می‌گوید: به خدا سوگند چیزی نمی‌خواستم مگر که خواستم مرا در قیاس اجازه دهد).

عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن درست بن أبي منصور، عن محمد بن حكيم، قال: (قلت لأبي الحسن عليه السلام: إنا نتلاقى فيما بيننا فلا يكاد يرد علينا شيء إلا وعندنا فيه شيء وذلك شيء أنعم الله به علينا بكم، وقد يرد علينا الشيء وليس عندنا فيه شيء وعندنا ما يشبهه فنقيس على أحسنه؟ فقال: لا، وما لكم وللقياس. ثم قال: لعن الله أبا فلان، كان يقول: قال علي وقلت، وقالت الصحابة وقلت. ثم قال: كنت تجلس إليه؟ - قلت: لا، ولكن هذا قوله. فقال ابو الحسن عليه السلام: إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا، وإذا جاءكم ما لا تعلمون فها (ووضع يده على فمه). فقلت: و لم ذاك؟ - قال: لأن رسول الله أتى الناس بما اكتفوا به على عهده وما يحتاجون إليه من بعده إلى يوم القيامة).[۵۷۳]

احمد بن عبد الله برقی از پدرش از نضر بن سوید از درست بن ابو منصور از محمد بن حکیم می‌گوید: (به ابو الحسن عليه السلام گفتم: در مورد چیزهایی که بر ما عرضه می‌شود به برکت وجود شما به آن‌ها پاسخ می‌دهیم، و گاهی اوقات چیزی بر ما عرضه می‌شود، هیچ پاسخی در نزد خود نمی‌یابیم و در نزد ما شبیه آن است آیا بهتر است در آن قیاس کنیم؟ فرمودند: خیر از قیاس بر حذر باشید و قیاس بر شما جایز نیست. سپس فرمودند: خداوند ابو فلان را لعنت کند که می‌گفت:علی گفت و من می‌گویم و صحابه گفتند و من می‌گویم. سپس فرمودند: با او معاشرت داشته‌ای؟ عرض کردم: خیر ولی این را گفته، پس ابو الحسن عليه السلام فرمودند: اگر در مورد چیزی علم داشتید، بگویید و اگر نداشتید این چنین باشید! حضرت عليه السلام دست خود را بر دهان قرار داد. عرض کردم: چرا؟ فرمودند: زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله در عهد خویش آنچه را که مردم نیاز داشتند آورده و بعد از ایشان تا روز قیامت برای مردم کفایت می‌کند).

۵۷۳- محاسن بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ص ۲۱۳.

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أبان ابن عثمان، عن أبي شيبة الخراساني، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إن أصحاب المقائيس طلبوا العلم بالمقائيس فلم تزدهم المقائيس من الحق إلا بعداً، وإن دين الله لا يصاب بالمقائيس).[٥٧٤]

حسين بن محمد از معلى بن محمد از حسن بن على الوشا از أبان بن عثمان از ابى شيبه خراسانى مى‌گويد: از ابا عبد الله (ع) شنيدم كه فرمودند: (همانا اهل قياس علم را با قياس طلب كردند، و قياس آنها را از حق بيشتر دور كرد، و دين خدا هرگز با قياس حاصل نمى‌گردد).

محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن السنة لا تقاس، ألا ترى أن امرأة تقضي صومها ولا تقضي صلاتها، يا أبان، إن السنة إذا قيست محق الدين).[٥٧٥]

محمد بن اسماعيل از فضل بن شاذان از صفوان بن يحيى از عبدالرحمن بن حجاج از أبان بن تغلب مى‌گويد: اباعبد الله (ع) فرمودند: (همانا سنّت قابل قياس نيست، آيا ديده‌اى كه زنى قضاى روزه‌اش را بجا مى‌آورد ولى قضاى نمازش را به جا نمى‌آورد، اى أبان اگر سنّت قياس مى‌شد دين نابو د مى‌شود).

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، قال: سألت أبا الحسن موسى (ع) عن القياس فقال: (مالكم والقياس إن الله لا يسأل كيف أحل وكيف حرم).[٥٧٦]

برخى از اصحاب از احمد بن محمد از عثمان بن عيسى مى‌گويد: از ابو الحسن موسى (ع) در مورد قياس پرسيدم؟ حضرت (ع) فرمودند: (شما را چه به قياس! همانا از خداوند كسى نمى‌پرسد كه چگونه چيزى را حلال كرده و چگونه چيزى حرام كرده است).

عنه (أحمد بن أبي عبد الله البرقي)، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميرة، عن أبي المغرا،

٥٧٤- كافى- شيخ كلينى: ج ١ ص ٥٦.

٥٧٥- كافى- شيخ كلينى: ج ١ ص ٥٧.

٥٧٦- كافى – شيخ كلينى: ج ١ ص ٥٧.

عن سماعة، قال: (قلت لأبي الحسن عليه السلام: إن عندنا من قد أدرك أباك وجدك، وإن الرجل منا يبتلى بالشيء لا يكون عندنا فيه شيء فيقيس؟ - فقال: إنما هلك من كان قبلكم حين قاسوا).[۵۷۷]

احمد بن اباعبد الله برقی از اسماعیل بن مهران از سیف بن عمیره از ابی المغراء از سماعه می‌گوید: به ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: اموری بر ما عرضه می‌شود که آنها از برکات وجود پدرشما وجدّتان آنها را پاسخ می‌دهیم، اما گاهی مسائلی بر ما عرضه می‌شود که در آنها پاسخی نمی‌یابیم پس قیاس می‌کنیم؟ - فرمودند: (کسانی که قبل شما قیاس کردند، هلاک شدند).

عنه (أحمد بن أبي عبد الله البرقي)، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: (قال رجل من أصحابنا لأبي الحسن عليه السلام: نقيس على الأثر، نسمع الرواية فنقيس عليها، فأبى ذلك وقال: قد رجع الأمر إذاً إليهم، فليس معهم لأحد أمر).[۵۷۸]

احمد بن ابو عبد الله برقی از احمد بن محمد برقی از احمد بن محمد از ابو نصر می‌گوید: (مردی از اصحاب ما به ابو الحسن علیه السلام عرض کرد: ما در مسائل مقایسه می‌کنیم، روایتی را می‌شنویم و در مورد آن قیاس می‌کنیم، پس حضرت علیه السلام رد کردند و فرمودند: امور را به خودشان ارجاع می‌دهند در حالی که آنها هیچ حقی در انجام امور نداشتند).

في محاججة الإمام الصادق عليه السلام لأبي حنيفة في حديث طويل: حدثنا أبي ومحمد بن الحسن رحمه الله، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي، قال: حدثنا ابو زهير بن شبيب بن أنس، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام (قال عليه السلام): (يا أبا حنيفة، تعرف كتاب الله حق معرفته وتعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: نعم، قال: يا أبا حنيفة، لقد ادعيت علماً، ويلك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم، ويلك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا صلى الله عليه وآله، ما ورثك الله من كتابه حرفاً فإن كنت كما تقول ولست كما تقول...).[۵۷۹]

۵۷۷- المحاسن – احمد بن محمد خالد البرقی: ج ۱ ص ۲۱۲.

۵۷۸- المحاسن – احمد بن خالد البرقی: ج ۱ ص۲۱۴-۲۱۳.

۵۷۹- علل شرایع – شیخ صدوق: ج۱ ص ۹۰-۸۹.

در احتجاج امام صادق (علیه السلام) بر ابو حنفیه در حدیثی طولانی آمده است: پدرم و محمد بن حسن (رحمه الله) از ابو زهیر بن شبیب بن انس از برخی اصحاب از اباعبد الله (علیه السلام) نقل می‌کنند که حضرت (علیه السلام) فرمودند: (ای ابو حنفیه آیا کتاب خدا را به حق معرفتش می‌شناسی و ناسخ و منسوخ آنرا می‌دانی؟ گفت: آری. فرمودند: ای ابو حنفیه ادعای علم کردی وای بر تو، خداوند آن علم را نزد هیچ احدی جز اهل کتاب که بر آنان نازل شد قرار نداده است، وای برتو! و آن نزد کسی نیست جز مخصوص ذریه‌ی پیامبرمان (صلی الله علیه و آله) و خداوند یک حرف از کتاب را برای تو به ارث قرار نداده، همان‌طور که ادعا می‌کنی و قطعاً این گونه نخواهی بود...).

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رحمه الله)، قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن داود بن فرقد، عن ابن شبرمة، قال: (ما ذكرت حديثاً سمعته من جعفر بن محمد (علیه السلام) إلا كاد أن يتصدع له قلبي، سمعته يقول حدثني أبي، عن جدي، عن رسول الله (صلی الله علیه و آله)- قال ابن شبرمة: وأقسم بالله ما كذب على أبيه، ولا كذب ابو ه على جده، ولا كذب جده على رسول الله (صلی الله علیه و آله)- قال: من عمل بالمقاييس فقد هلك وأهلك، ومن أفتى الناس وهو لا يعلم الناسخ من المنسوخ والمحكم من المتشابه فقد هلك وأهلك).[۵۸۰]

محمد بن موسی بن متوکل (رحمه الله) از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از داوود بن فرقد از بن شبرمه می‌گوید: از جعفر بن محمد (علیه السلام) سخنی شنیدم که نزدیک بود قلبم از شدت درد بایستد، از ایشان شنیدم که فرمودند: پدرم از جدم از رسول الله (صلی الله علیه و آله)- ابن شبرمه می‌گوید: به خداوند سوگند یاد می‌کند که نه بر پدرش و نه بر جدش و نه بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) افترا نکرده است- (فرمودند: هر کس قیاس کند هلاک شد و مردم را هلاک می‌کند، و کسی که به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن علمی ندارد و به مردم فتوا دهد، هلاک شد و مردم را به هلاکت می‌برد).

أخبرني ابو جعفر محمد بن علي، قال: حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن حماد بن عثمان، عن زرارة

۵۸۰- آمالی – شیخ صدوق: ص ۵۰۷.

بن أعين، قال: قال لي ابو جعفر محمد بن علي: (يا زرارة، إياك وأصحاب القياس في الدين، فإنهم تركوا علم ما وكلوا به وتكلفوا ما قد كفوه، يتأولون الأخبار، ويكذبون على الله عزوجل، وكأني بالرجل منهم ينادى من بين يديه فيجيب من خلفه، وينادى من خلفه فيجيب من بين يديه، قد تاهوا وتحيروا في الأرض والدين).[۵۸۱]

ابو جعفر محمد بن علی از محمد بن حسن بن ولید از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از حماد بن عثمان از زراره بن أعین می‌گوید: ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام به من فرمودند: (ای زراره از اهل قیاس در ین بر حذر باش، زیرا آنان علمی را که به آن موکل شدند آن را رها کرده، و چیزی راکه در تکفل آنان نیست آن را بر عهده گرفته‌اند، اخبار را تأویل کرده، و بر خدای متعال افترا می‌بندد، گویا مردی را می‌بینم که هرگاه ندا می‌دهد از پشت سرش اجابت می‌شود و هرگاه در پشت سر خود ندا می‌دهد در مقابل خود مورد استجابت قرار می‌گیرد و اینچنین مردم در زمین گمراه و حیران شدند).

عوالی اللآلي: عن النبي صلی الله علیه و آله، قال: (تعمل هذه الأمة برهة بالكتاب، وبرهة بالسنة، وبرهة بالقياس، فإذا فعلوا ذلك فقد ضلوا).[۵۸۲]

عوالی اللالي: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (این امت زمانی به کتاب و زمانی به سنت و زمانی به قیاس عمل می‌کند، پس اگر چنین کردند به حقیقت گمراه شدند).

وروى عن سلمان رضی الله عنه أنه قال: (ما هلكت أمة حتى قاست في دينها).[۵۸۳]

و از سلمان رضی الله عنه که گوید: (امتی هلاک نشد مگر که قیاس در دین کرد).

وعن الصادق علیه السلام، قال: (إياكم وتقحم المهالك بإتباع الهوى والمقاييس، قد جعل الله للقرآن أهلاً أغناكم بهم عن جميع الخلائق، لا علم إلا ما أمروا به، قال الله تعالى: ﴿فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن

۵۸۱- آمالی – شیخ مفید ص ۵۲-۵۱.

۵۸۲- مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۶.

۵۸۳- مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۷.

كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾[۵۸۴] إيانا عنى).[۵۸۵]

امام صادق (ع) فرمودند: (بر حذر باشید که در هلاکت‌ها نیفتید در پیروی از هوی و هوس و قیاس، همانا خداوند برای قرآن اهلی گذاشته که شما را بواسطه‌ی آن‌ها از تمام خلایق بی نیاز گردانده، هیچ علمی نیست مگر این که به آن امر کردند و خداوند در مورد آنان می‌فرماید: (از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانستید) و اهل ذکر"من" هستم).

ابو عمرو الكشي في رجاله: عن محمد بن قولويه، عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عبد الله المسمعي، عن علي بن أسباط، عن محمد بن سنان، عن داود بن سرحان، قال: سمعت أبا عبد الله (ع)، يقول: (إني لأحدث الرجل الحديث وانهاه عن الجدال والمراء في دين الله، وانهاه عن القياس، فيخرج من عندى فيؤول حديثى على غير تأويله)[۵۸۶] الخبر.

ابو عمرو الكشی در رجال خود: از محمد بن قولویه از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الله مسمعی از علی بن اسباط از محمد بن سنان از داوود بن سرحان می‌گوید: از ابو عبد الله (ع) شنیدم که فرمودند: (من حدیث را به مرد می‌دهم و او را از جدل و تعصب در دین نهی می‌کنم، او را از قیاس نهی می‌کنم، در حالی که از نزد من خارج می‌شود و حدیث من را تأویل کرده به غیر از آنچه من تأویل کرده‌ام).

لزوم توقف هنگام شبهه:

عن أحمد بن أبى عبد الله البرقي، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن درست بن أبي منصور، عن محمد بن حكيم، قال: (قلت لأبي الحسن (ع): إنا نتلاقى فيما بيننا فلا يكاد يرد علينا شيء إلا وعندنا فيه شيء وذلك شيء أنعم الله به علينا بكم، وقد يرد علينا الشيء وليس عندنا فيه شيء وعندنا ما يشبهه فنقيس على أحسنه؟ فقال: لا، وما لكم وللقياس؟ ثم قال: لعن الله أبا فلان، كان يقول: قال على وقلت، وقالت الصحابة وقلت. ثم قال: كنت تجلس إليه؟ - قلت: لا ولكن هذا

۵۸۴- الأنبياء: ۷، النحل: ۴۳.

۵۸۵- مستدرک الوسائل: ج ۱۷ص ۲۵۷.

۵۸۶- مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۲۵۸-۲۵۷.

قوله. فقال ابو الحسن (عليه السلام): إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا، وإذا جاءكم ما لا تعلمون فها (ووضع يده على فمه). فقلت: و لم ذاك؟ – قال: لأن رسول الله (صلى الله عليه وآله) أتى الناس بما اكتفوا به على عهده وما يحتاجون إليه من بعده إلى يوم القيامة).[۵۸۷]

احمد بن عبد الله برقی از پدرش از نضر بن سوید از درست بن ابو منصور از محمد بن حکیم می‌گوید: (به ابو ابو الحسن (عليه السلام) عرض کردم: در مورد چیزهایی که بر ما عرضه می‌شود به برکت وجود شما به آن‌ها پاسخ می‌دهیم، و گاهی اوقات چیزی بر ما عرضه می‌شود، هیچ پاسخی در نزد خود نمی‌یابیم و در نزد ما شبیه آن است آیا بهتر است در آن قیاس کنیم؟ فرمودند: خیر از قیاس بر حذر باشید و قیاس بر شما جایز نیست. سپس فرمودند: خداوند ابو فلان را لعنت کند که می‌گفت: علی گفت و من می‌گویم و صحابه گفتند و من می‌گویم. سپس فرمودند: با او معاشرت داشته‌ای؟ عرض کردم: خیر ولی این را گفته، پس ابو الحسن (عليه السلام) فرمودند: اگر در مورد چیزی علم داشتید، بگویید و اگر نداشتید این چنین باشید! حضرت (عليه السلام) دست خود را بردهان قرار داد. عرض کردم: چرا؟ فرمودند: زیرا رسول الله (صلى الله عليه وآله) در عهد خویش آن‌چه را که مردم نیاز داشتند آورده و بعد از ایشان تا روز قیامت برای مردم کفایت می‌کند).

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أبان الأحمر، عن زياد بن أبي رجاء، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (ما علمتم فقولوا، وما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم، إن الرجل لينتزع الآية من القرآن يخر فيها أبعد ما بين السماء والأرض).[۵۸۸]

برخی از اصحاب از احمد بن محمد بن خالد از حسن بن علی الوشاء از ابان احمر از زیاد بن ابی رجا می‌گوید: ابو جعفر (عليه السلام) فرمودند: (آن‌چه را می‌دانید، بگویید و آن‌چه را که نمی‌دانید، بگویید خدا داناتر است؛ زیرا اگر کسی در مورد آیه‌ای از قرآن تفسیر به رأی کند مانند کسی که به فاصله‌ای دورتر از فاصله‌ی بین زمین و آسمان سقوط می‌کند).

۵۸۷– محاسن – احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۱۳.

۵۸۸– کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۴۲.

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط، عن جعفر بن سماعة، عن غير واحد، عن أبان، عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا جعفر (ع) ما حق الله على العباد؟ قال: (أن يقولوا ما يعلمون ويقفوا عندما لا يعلمون).[۵۸۹]

حسين بن محمد از معلى بن محمد از على بن اسباط از جعفر بن سماعه از يكى ديگر از اشخاص از ابان از زراره بن اعين مى‌گويد: از ابو جعفر (ع) پرسيدم: حق خدا بر مردم چيست؟ فرمودند: (اگر علمى داشته باشند، پاسخ دهند و اگر نداشته باشند، خاموش بمانند).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): ما حق الله على خلقه؟ فقال: أن يقولوا ما يعلمون، ويكفوا عما لا يعلمون، فإذا فعلوا ذلك فقد أدوا إلى الله حقه).[۵۹۰]

علي بن ابراهيم از پدرش از ابن عمير از هشام بن سالم مى‌گويد: (از اباعبد الله (ع) پرسيدم: حق خدا بر مردم چيست؟ فرمودند: مردم آنچه را مى‌دانند، بگويند و آنچه را نمى‌دانند، در آن خاموش بمانند و اگر چنين كردند حق خدا را اداء كردند).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن حمزة بن الطيار أنه عرض على أبي عبد الله (ع) بعض خطب أبيه حتى إذا بلغ موضعاً منها قال له: (كف واسكت. ثم قال ابو عبد الله (ع): لا يسعكم فيما ينزل بكم مما لا تعلمون إلا الكف عنه والتثبت والرد إلى أئمة الهدى حتى يحملوكم فيه على القصد ويجلوا عنكم فيه العمى، ويعرفوكم فيه الحق، قال الله تعالى: ﴿فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾[۵۹۱]).[۵۹۲]

محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن عيسى از ابن فضال از ابن بكير از حمزه بن طيار برخى از خطبه‌هاى پدرش بر حضرت ابى عبد الله (ع) عرضه كردند تا اين كه به موضعى رسيد و حضرت (ع) به او فرمودند: (كافى است و خاموش باش. سپس فرمودند: آنچه كه بر شما

۵۸۹- شيخ كلينى: ۱ ص ۴۳.

۵۹۰- كافى-شيخ كلينى ج۱ ص۵۰.

۵۹۱- الأنبياء: ۷، النحل: ۴۳.

۵۹۲- كافى – شيخ كلينى: ج ۱ ص ۵۰.

نازل می‌شود که آن را نمی‌دانید در مقابل آن بایستید و خاموش باشید و برای فهمیدن آن، آن را به ائمه هدایت ﷺ ارجاع دهید تا شما را از هر گونه کوری و سوء قصد به آن برهانند و حق را در آن به شما نشان دهند و خداوند می‌فرماید: (اگر نمی‌دانستید از اهل ذکر بپرسید)).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن عبد الله بن مسكان، عن داود بن فرقد، عن أبي سعيد الزهري، عن أبي جعفر ﷺ، قال: (الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة، وتركك حديثاً لم تروه خير من روايتك حديثاً لم تحصه).[۵۹۳]

محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن نعمان از عبد الله بن مسکان از داوود بن فرقد از ابی سعید زهری از ابی جعفر ﷺ می‌گوید: که حضرت ﷺ فرمودند: (وقوف در هنگام شبهه بهتر از فرو رفتن در مهلکه است و ترک حدیثی که از خود روایت کنی بهتر از ترک حدیثی که آن را درک نکرده باشی).

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ﷺ، عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن العباس بن معروف، عن أبي شعيب يرفعه إلى أبي عبد الله ﷺ، قال: (أورع الناس من وقف عند الشبهة، أعبد الناس من أقام الفرائض، أزهد الناس من ترك الحرام، أشد الناس اجتهاداً من ترك الذنوب).[۵۹۴]

محمد بن ماجیلویه ﷺ از عمویش محمد بن قاسم از احمد بن ابو عبد الله از عباس بن معروف از ابی شعیب از ابو عبد الله ﷺ نقل می‌کند که فرمودند: (زیرک‌ترین مردم کسانی هستند که در هنگام شبهه وقوف می‌کنند و عابدترین مردم کسی که واجبات را انجام دهد و زاهدترین مردم کسی که حرام را ترک کند و مجاهدترین مردم کسی که گناهان را ترک کند).

وقد قال الصادق ﷺ: (وقف عند كل ما اشتبه عليك، فإن الوقوف عند حيرة الضلال

۵۹۳- کافی – شیخ‌کلینی: ج ۱ ص ۵۰.

۵۹۴- الخصال – شیخ صدوق: ص ۱۶.

أهون من ركوب الأهوال، ومن أعظم الأهوال رد علم آل محمد عليهم لا إليهم).[۵۹۵]

امام صادق (ع) فرمودند: (وقوف در هر شبهه بر تو واجب است؛ زیرا وقوف در هنگام حیرت و گمراهی بهتر از ارتکاب خطاست و بدترین خطا رد و نپذیرفتن علم آل محمد (ع) بر آنان است نه برای آنان).

قال أمير المؤمنين (ع): (أول إعجاب المرء بنفسه فساد عقله، من غلب لسانه أمنه، من لم يصلح خلائقه كثرت بوائقه، من ساء خلقه مله أهله، رب كلمة سلبت نعمة، الشكر عصمة من الفتنة، الصيانة رأس المروة، شفيع المذنب خضوعه، أصل الحزم الوقوف عند الشبهة، في سعة الأخلاق كنوز الأرزاق).[۵۹۶]

امیر المؤمنین (ع) فرمودند: (اولین تکبر و تعجب فرد به خود باعث فساد عقل خود شده است، هر کس بر زبانش پیروز شد ایمن یافت، هر کس اخلاق خود را اصلاح نکند شر او بیشتر می‌شود، هر کس اخلاقش بد باشد اهلش از او خسته می‌شوند، شاید کلمه‌ای نعمتی را سلب کند، شکر عصمتی از فتنه‌هاست، پیشگیری سرشته جوانمردی است، انسان گناهکار خضوعش شفاعت است، اصل هر دانایی وقوف در هنگام شبهه است، در سعه‌ی صدر و اخلاق گنج‌های رزق‌هاست).

قال رسول الله (ص): (الورع الذي يقف عند الشبهة).[۵۹۷]

رسول الله (ص) فرمودند: (تقوی حقیقی وقوف در هنگام شبهه‌هاست).

عنه (ص): (الآخذ بالشبهات يستحل الخمر بالنبيذ، والسحت بالهدية، والبخس بالزكاة).

از او (ص): (اخذ در شبهات مانند کسی که شراب را به جای شربت، و مال حرام با هدیه، و بخل را به جای زکات حلال می‌داند).

۵۹۵- مختصر البصائر الدرجات – حسن بن سفيان حلي: ص ۱۵۴.

۵۹۶- بحار- علامه مجلسی: ج ۷۵ ص۵۳.

۵۹۷- ميزان الحكمة – محمد الريشهري: ج ۴ ص۳۵۱۰.

عنه ﷺ: (الحلال بين، والحرام بين، وبينهما أمور مشتبهات، لا يعلمها كثير من الناس، فمن اتقى الشبهات استبرأ لعرضه ودينه، ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام، كراع يرعى حول الحمى يوشك أن يواقعه).

از او ﷺ: (حلال و حرام هر دو بیان شدند، و بین آنها اموری مشتبه است، که بیشتر مردم آنها را نمی‌دانند، پس هر کس از شبهات پرهیز کند دین خود را مصون داشه و هر کس در شبهات فرو رود در حرام فرو رود، همانند چوپانی که گله‌اش را در کنار دهانه کوه آتشی نگه داری کند که نزدیک بود در آن واقع شود).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن ابن بكير، عن زرارة، عن أبي عبد الله ﷺ، قال: (لو أن العباد إذا جهلوا وقفوا و لم يجحدوا لم يكفروا).[۵۹۸]

محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از محمد بن سنان از بن بکیر از زراره از ابو عبد الله ﷺ می‌گوید که حضرت فرمودند: (اگر بندگان در هنگام ناآگاهی وقوف می‌کردند هرگز انکار و کفر نمی‌ورزیدند).

أحمد بن أبي عبد الله البرقي المكنى ابو جعفر، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن فضيل بن عثمان، عن رجل، عن أبيعبد الله ﷺ، قال: (إذا سئلت عما لا تعلم، فقل: لا أدري، فإن "لا أدرى" خير من الفتيا).[۵۹۹]

احمد ابن ابی عبد الله برقی با لقب ابو جعفر از پدرش از عبد الله بن مغیره از فضیل بن عثمان نقل می‌کند که مردی از ابو عبد الله ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: (هرگاه نمی‌دانستی بگو: نمی‌دانم؛ زیرا ندانستن بهتر از فتوا دادن است).

عنه (أحمد بن أبي عبد الله البرقي المكنى ابو جعفر)، عن أبيه، عن جعفر بن محمد بن عبيد الله الأشعري، عن ابن القداح (وهو عبد الله بن ميمون)، عن أبي عبد الله ﷺ، عن أبيه، قال: (قال

۵۹۸- کافی – شیخ کلینی: ج ۲ ص ۳۸۸.

۵۹۹- محاسن- احمد ابن محمد ابن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۰۷ -۲۰۶.

علي (ع) في كلام له: "لا يستحيي العالم إذا سئل عما لا يعلم أن يقول: لا علم لي به).[۶۰۰]

احمد بن ابو عبد الله برقی با لقب ابو جعفر از پدرش از جعفر بن عبید الله اشعری از بن قداح (عبدالله میمون) از ابو عبد الله (ع) از پدرش نقل می‌فرماید: (امام علی (ع) در سخنی با ایشان فرمودند: نباید عالم در هنگام ندانستن مسئله خجالت بکشد یا شرم داشته باشد بلکه بگوید: به آن علمی ندارم).

قال أمير المؤمنين (ع): (لو سكت من لا يعلم سقط الاختلاف).[۶۰۱]

امیر المؤمنین (ع) فرمودند: (اگر شخص ناآگاه و بی‌اطلاع ساکت می‌شد، هیچ اختلافی پیش نمی‌آمد).

أمالی الطوسي: المفيد، عن ابن قولويه، عن الكليني، عن علي (ابن إبراهيم)، عن أبيه، عن اليقطيني، عن يونس، عن عمرو بن شمر، عن جابر، قال: دخلنا على أبي جعفر محمد بن علي (ع) ونحن جماعة بعد ما قضينا نسكنا فودعناه وقلنا له: (أوصنا يا ابن رسول الله، فقال: ليعن قويكم ضعيفكم، وليعطف غنيكم على فقيركم، ولينصح الرجل أخاه كنصحه لنفسه، واكتموا أسرارنا، ولا تحملوا الناس على أعناقنا، وانظروا أمرنا وما جاءكم عنا، فإن وجدتموه للقرآن موافقاً فخذوا به، وإن لم تجدوه موافقاً فردوه، وإن اشتبه الأمر عليكم فقفوا عنده، وردوه إلينا حتى نشرح لكم من ذلك ما شرح لنا).[۶۰۲]

آمالی طوسی: شیخ مفید از بن قولویه از کلینی از علی (ابن ابراهیم) از پدرش از یقطینی از یونس از عمرو بن شمر از جابر می‌گوید: ما جماعتی بودیم که اتمام مناسک کردیم و در هنگام خداحافظی بر حضرت (ع) وارد شدیم و به ایشان گفتیم: (ای فرزند رسول الله به ما وصیتی کنید، حضرت (ع) فرمودند: افراد قوی، افراد ضعیف را یاری کنند و ثروتمندن شما به فقیران عطوفت کنند، و همان‌گونه که خود را نصیحت می‌کنید، برادر مؤمن را نصیحت کنید و اسرار ما را پنهان بدارید و نگذارید که مردم برگردن ما حقی داشته باشند و به امر ما و آنچه که از

۶۰۰- محاسن- احمد بن محمد خالد برقی: ج ۱ ص ۲۰۷.

۶۰۱- کنزالفوائد – ابو فتح کراجکی: ص ۱۴۷.

۶۰۲- بحار علامه مجلسی: ج ۲ ص ۲۳۶-۲۳۵.

ما به سوی شما رسید، نظر کنید که اگر آن را موافق قرآن دیدی، آن را انجام دهید و اگر آن را نیافتید رد کنید و اگر امر بر شما مشتبهه شد آن را به ما ارجاع دهید تا در مورد آن برای شما شرح دهیم آنچه که برای ما شرح داده شد).

علي بن إبراهيم، عن أبيه، ومحمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعاً، عن ابن أبي عمير وصفوان بن يحيى جميعاً، عن عبد الرحمن بن الحجاج، قال: (سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجلين أصابا صيداً وهما محرمان الجزاء بينهما، أو على كل واحد منهما جزاء؟ فقال: لا، بل عليهما أن يجزى كل واحد منهما الصيد. قلت: إن بعض أصحابنا سألني عن ذلك فلم أدر ما عليه، فقال: إذا أصبتم مثل هذا فلم تدروا فعليكم بالاحتياط حتى تسألوا عنه فتعلموا).[۶۰۳]

علی بن ابراهیم از پدرش و محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان جمیعاً از بن ابو عمیر و صفوان بن یحیی جمیعا از عبد الرحمن بن حجاج می‌گوید: (از ابو الحسن علیه السلام پرسیدم: دو مرد صیدی را زدند و بین آنها تقسیم را تحریم کردند یا برای هر یک پاداشی است؟ فرمودند: خیر، بلکه برای هر کدام از آنها از شکار پاداشی است. عرض کردم: برخی از اصحاب از من درباره‌ی آن سؤال کردند ولی من نمی‌دانستم چه به آنها بگویم. فرمودند: اگر به چنین سؤال بی‌پاسخی رسیدید و پاسخ آن را نمی‌دانستید در مورد آن احتیاط کنید و درباره‌ی آن سؤال کنید تا بیاموزید).

حدثنا أبي ومحمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه، قالا: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثني محمد بن عبد الله المسمعي، قال: حدثنى أحمد بن الحسن الميثمى أنه سأل الرضا عليه السلام يوماً وقد اجتمع عنده قوم من أصحابه وقد كانوا يتنازعون في الحديثين المختلفين عن رسول الله في الشيء الواحد، فقال عليه السلام: (إن الله عزوجل حرم حراماً وأحل حلالاً وفرض فرائض، (إلى أن قال عليه السلام): فما ورد عليكم من خبرين مختلفين فاعرضوهما على كتاب الله، فما كان في كتاب [الله] موجوداً حلالاً أو حراماً فاتبعوا ما وافق الكتاب، ولم يكن فى الكتاب فاعرضوه على سنن النبي، فما كان في السنة موجوداً منهياً عنه نهى حرام مأموراً به عن رسول الله أمر إلزام فاتبعوا ما وافق نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وأمره، وما كان في السنة نهى اعافه أو كراهة ثم كان الخبر الآخر خلافه

۶۰۳- کافی – شیخ کلینی: ج ۴ ص ۳۹۱.

فذلك رخصه فيما عافه رسول الله وكرهه ويحرمه فذلك الذي يسع الأخذ بهما جميعاً أو بأيهما شئت وسعك الاختيار من باب التسليم والاتباع والرد إلى رسول الله ﷺ، وما لم تجدوه في شيء من الوجوه فردوا إلينا علمه فنحن أولى بذلك، ولا تقولوا بآرائكم وعليكم بالكف والتثبت والوقوف وأنتم طالبون باحثون حتى يأتيكم البيان من عندنا).[٦٠٤]

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید ﷺ از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الله مسمعی از احمد بن الحسن میثمی می‌گوید: در حضور امام (ع) جماعتی از صحابه بودند که در دو حدیث مختلف از رسول الله ﷺ در مورد یک چیز با هم بحث و جدل می‌کردند. حضرت (ع) فرمودند: (همانا خداوند حرام را تحریم کردند و حلال را حلال و فرائض را واجب ساخته، (تا آنجا که فرمودند) و هرگاه دو خبر مختلف یافتید آن را به قرآن رجوع دهید، اگر در کتاب خداوند حرام یا حلال از آن تبعیت کنید و اگر در کتاب نبود آن را به سنت رسول الله ﷺ ارجاع دهید، پس هر چه در سنّت نهی شده است، حرام و از جانب رسول الله ﷺ به آن مأموریم است، و امری لازم که باید از امر و نهی رسول الله ﷺ تبعیّت کنیم، و آنچه که در سنّت نهی یا عفو یا اکراه آمده باشد، سپس خبر دیگری بر خلاف آن و بدلیل عفو رسول الله ﷺ یا اکراهش یا حرام بودنش آن را مرخص کرده بود، پس در آن موقع می‌توانیم به هر کدام که توانی آن را داریم از باب تسلیم و تبعیت و رد به رسول الله ﷺ اختیار عمل داریم، و اگر آن را در وجهی از وجوه نیابیم، پس علم آن را به ما ارجاع دهید و ما نسبت به آن اولی‌تریم، و به رأی خود نظری ندهید و شما باید اطلاعات کافی و ثابت شده و وقوف در مسائل داشته باشید تا وقتی که از نزد ما بیاید و به شما برسد).

محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن داود بن الحصين، عن عمر بن حنظلة، قال: (سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أيحل ذلك؟ قال: من تحاكم إليهم في حق أو باطل فإنما تحاكم إلى الطاغوت، وما يحكم له فإنما يأخذ سحتاً، وإن كان حقاً ثابتاً له؛ لأنه أخذه بحكم الطاغوت، وقد أمر الله أن يكفر به، قال الله تعالى: ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى

٦٠٤- العيون الأخبار امام رضا (ع) شيخ صدوق: ج ١ ص ٢٤-٢٢.

الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ﴾،[۶۰۵] (إلى قوله عليه السلام): وإنما الأمور ثلاثة: أمر بين رشده فيتبع، وأمر بين غيه فيجتنب، وأمر مشكل يرد علمه إلى الله وإلى رسوله. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حلال بين وحرام بين وشبهات بين ذلك، فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات، ومن أخذ بالشبهات ارتكب المحرمات وهلك من حيث لا يعلم).[۶۰۶]

محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن عیسی از صفوان بن یحیی از داوود بن حصین از عمر بن حنظله می‌گوید: (از اباعبد الله علیه السلام در مورد مشاجره‌ی دو نفر در دین یا میراث پرسیدم که آیا مراجعه‌ی آنان به سلطان یا قاضی حلال است؟ فرمودند: هر کس در حق یا باطل نزد آنان برود همانا به حکم طاغوت عمل کرده است، و هر چه به آن حکم می‌شود در واقع مانند مال حرامی که گرفته شود، و حتی اگر که حق برای او ثابت شود؛ زیرا او به حکم طاغوت عمل کرده و خداوند امر کرده که به آن کفر ورزد و فرمود: (می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند)، (تا آن‌جا که او علیه السلام فرمودند): اما امور سه دسته هستند: اگر امر حق باشد که باید از آن پیروی شود و اگر باطل باشد باید از آن اجتناب ورزید و اگر امری مشکل باشد که باید علم آن به خدا و رسولش رجوع داده شود و رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: حرام و حلال هر دو آشکارند و بین آن دو شبهه است، پس هر کس شبهات را ترک کند از محرمات رها شده و هر کس به شبهات روی آورد، مرتکب حرام شده در حالی که خود نمی‌داند و هلاک می‌شود).

عوالي اللآلي: روى العلامة مرفوعاً إلى زرارة بن أعين، قال: (سألت الباقر عليه السلام، فقلت: جعلت فداك، يأتي عنكم الخبران أو الحديثان المتعارضان، فبأيهما آخذ؟ فقال عليه السلام: "يا زرارة، خذ بما اشتهر بين أصحابك ودع الشاذ النادر". فقلت: يا سيدي، إنهما معاً مشهوران مرويان مأثوران عنكم، فقال عليه السلام: "خذ بقول أعدلهما عندك، وأوثقهما في نفسك". فقلت: إنهما معاً عدلان مرضيان موثقان، فقال عليه السلام: "أنظر ما وافق منهما مذهب العامة فاتركه، وخذ بما خالفهم". قلت: ربما كانا معاً موافقين لهم، أو مخالفين، فكيف أصنع؟ فقال: "إذن فخذ بما فيه

۶۰۵- النساء: ۶۰.

۶۰۶- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۶۸-۶۷.

الحائطة لدينك، واترك ما خالف الاحتياط". فقلت: إنهما معاً موافقان للاحتياط أو مخالفان له، فكيف أصنع؟ فقال (ع): "إذن فتخير أحدهما فتأخذ به وتدع الأخير". وفي رواية أنه (ع) قال: "إذن فارجه حتى تلقى إمامك فتسأله").[۶۰۷]

عوالی الالی: علامه از زراره بن اعین روایت می‌کند: (از امام باقر (ع) پرسیدم: فدایتان شوم از شما دو خبر یا دو حدیث مختلف به ما می‌رسد، کدام یک را برگیریم؟ فرمودند: ای زراره: هر کدام که بین اصحابت مشهور بود، پیروی کنید و دیگری که مشکوک است را رها کن. عرض کردم: مولی من هر دو روایت مشهور هستند. فرمودند: هر کدام که راوی آن عادل‌تر باشد، آن را برای خود بگیرید و نیز کسی که از همه واثق‌تر نزد خودت باشد. عرض کردم: هر دو عادل، موثق و مردم از آنها راضی هستند. فرمودند: نظر کن کدام موافق نظر مذهب عامه بود آن را ترک کن، و مخالف مذهبشان را پیروی کنید. عرض کردم: شاید برای هر دوی آنها موافقان و مخالفانی باشند، چه کنم؟ فرمودند: پس آن یکی که احتیاط را در دین رعایت کرده از آن را پیروی کنید و آن کسی که مخالف احتیاط باشد را رها کنید. و عرض کردم: اگر هر دو مخالف یا موافق احتیاط باشند، چه کنم؟ در این هنگام یکی را انتخاب کنید و دیگری را رها کنید. در روایت نقل شده که حضرت (ع) فرمودند: پس آن را نزد خود نگه دار تا امامت را دیدار کنی و از او بپرسی).

مذمت تقلید:

قال تعالی: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ * قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ﴾،[۶۰۸] (و این‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم. * (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آیینی هدایت‌بخش‌تر از آن‌چه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید)؟ گفتند: (آری،) ما به آن‌چه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم!).

۶۰۷- مستدرک الوسائل – میرزا نوری ج ۱۷ ص ۳۰۴-۳۰۳.

۶۰۸- الزخرف: ۲۴ – ۲۳.

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾،[۶۰۹] (و می گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند).

﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ... ﴾،[۶۱۰] ((آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند).

﴿وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ﴾،[۶۱۱] (و آنها [= شیاطین] این گروه را از راه خدا بازمی‌دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت‌یافتگان حقیقی آنها هستند).

عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي المكنى بأبي جعفر، عن أبيه، عمن ذكره، عن عمرو بن أبي المقدام، عن رجل، عن أبي – جعفر عليه السلام في قول الله تعالى: ﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ﴾.[۶۱۲] قال: (والله ما صلوا لهم ولا صاموا، ولكن أطاعوهم في معصية الله).[۶۱۳]

از احمد بن ابی عبد الله برقی (ابو جعفر) از پدرش از کسی که ذکر کرده از عمر و بن ابی مقدام از مردی از ابو جعفر علیه السلام در مورد قول پروردگار فرمودند: ((آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند). فرمودند: به خدا سوگند برای آنها نماز نخواندند و روزه نگرفتند ولی در معصیت خدا از آنها اطاعت کردند).

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد الله بن يحيى، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (قلت له: ﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ﴾ فقال: أما والله ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم، ولو دعوهم ما أجابو هم، ولكن أحلوا لهم حراماً وحرموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون).[۶۱۴]

۶۰۹– الأحزاب: ۶۷.

۶۱۰– التوبة۳۱.

۶۱۱– الزخرف: ۳۷.

۶۱۲– التوبة: ۳۱.

۶۱۳– محاسن – احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۴۶.

۶۱۴– کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۳.

برخی از اصحاب از احمد بن محمد بن خالد از عبد الله بن یحیی از ابن سکان از ابی بصیر از ابو عبدالله (علیه السلام) (در مورد قول پروردگار: ﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ﴾. ((آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند). فرمودند: به خدا سوگند مردم را به عبادت خود دعوت نمی‌کنند و اگر چنین می‌کردند مردم آنان را اجابت نمی‌کردند. پس حلال خدا را برایشان حرام وحرام او را برایشان حلال کردند، پس مردم آنان را پرسیدند بدون این که خود متوجه شوند).

محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربعي ابن عبد الله، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (علیه السلام) في قول الله عزوجل: ﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ﴾، فقال: (والله ما صاموا لهم ولا صلوا لهم ولكن أحلوا لهم حراماً وحرموا عليهم حلالاً فاتبعوهم).[٦١٥]

محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان از حماد بن عیسی از ربعی ابن عبد الله از ابی بصیر از اباعبد الله (علیه السلام) در مورد قول پروردگار: ((آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند). فرمودند: به خدا سوگند برایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند بلکه حرام خدا را برایشان حلال و حلال او را حرام کردند پس مردم از آنان پیروی کردند).

تفسير العياشي: عن جابر، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (سألته عن قول الله: ﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ﴾، قال: أما إنهم لم يتخذوهم آلهة، إلا أنهم أحلوا حلالاً فأخذوا به، وحرموا حراماً فأخذوا به، فكانوا أربابهم من دون الله).[٦١٦]

تفسیر عیاشی: از جابر از عبد الله (علیه السلام) در مورد قول پروردگار: ((آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند). فرمودند: آنان را خدای خود نگرفتند تا این که حرام خدا را حلال و حلال خدا را برایشان حرام کردند پس مردم، آنان را بجای خداوند اطاعت کردند).

٦١٥- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۳.

٦١٦- بحار- علامه مجلسی: ج ۲۴ ص ۲۴۷-۲۴۶.

محمد بن أحمد بن علي في (روضة الواعظين) في قوله تعالى: ﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ﴾ قال: (روى عنه عليه السلام أنهم ما اتخذوهم أرباباً في الحقيقة، لكنهم دخلوا تحت طاعتهم فصاروا بمنزلة من اتخذهم أرباباً).[٦١٧]

محمد بن احمد بن علی در (الروضة الواعظین) در قول پروردگار، ((آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند). روایت شده که فرمودند: آنان در حقیقت علما و بزرگان را به عنوان ارباب نگرفتند، بلکه آنان زیر اطاعت آنها قرار گرفتند، و مردم بجای اطاعت از خداوند به اطاعت از آنان در آمدند).

حدثني محمد بن الوليد، عن محمد بن الفرات، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: (﴿وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾، قال: نزلت في الذين غيروا دين الله بآرائهم وخالفوا أمر الله، هل رأيتم شاعراً قط تبعه أحد، إنما عنى بذلك الذين وضعوا ديناً بآرائهم فيتبعهم الناس على ذلك، ويؤكد ذلك قوله: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾ يعني يناظرون بالأباطيل ويجادلون بالحجج المضلة وفي كل مذهب يذهبون، ﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾، قال: يعظون الناس ولا يتعظون).[٦١٨]

محمد بن ولید از محمد بن فرات از ابو جعفر عليه السلام نقل می‌کند که (حضرت عليه السلام در مورد قول پروردگار (و گمراهان، ازشاعران پیروی می‌کنند) فرمودند: این آیه در مورد کسانی که دین خدا را با نظرها و آرایشان تغییر داده و با امر خدا به مخالفت برخاسته نازل شده است؛ زیرا هیچ کس شاعر را تبعیت و پیروی نمی‌کند اما مقصود از این آیه کسانی هستند که دین خدا را با آرای خود تغییر داده و دینی را مطابق با نظر و ایده‌های خودشان جهت دادند و مردم نیز به دنبال آنان رفتند و آیه‌ی دیگر تأکید می‌کند (آیا نمی‌بینی که در هر وادی سرگردانند) یعنی به باطل نظر می‌دهند و احتجاج می‌کنند و وارد هر مذهبی می‌شوند. (و چیزی می‌گویند که انجام نمی‌دهند). یعنی مردم را موعظه می‌کنند اما خود را موعظه نمی‌کنند).

في تفسير علي بن إبراهيم: (إنهم الذين يغيرون دين الله تعالى، ويخالفون أمره. قال: وهل رأيتم

٦١٧- وسائل الشيعه (آل بيت) الحرالعملی: ج ٢٧ ص ١٣٢.

٦١٨- تفسير قمی- علی بن ابراهيم قمی: ج ٢ ص ١٢٥.

شاعراً قط تبعه أحد، إنما عنى بذلك الذين وضعوا ديناً بآرائهم، فتبعهم الناس على ذلك). [۶۱۹]

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: (آنان کسانی هستند که دین خدا را تغییر داده و با امر خدا مخالفت می‌کنند و فرمودند: آیا دیده‌اید کسی شاعری را تبعیت کند؟ مقصود از آن کسانی هستند که دینی مطابق با هوی نفس خود ساختند و مردم نیز از آنان تبعیت کردند).

وروى العياشي بالإسناد، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (هم قوم تعلموا وتفقهوا بغير علم، فضلوا وأضلوا).

و عیاشی با استناد از اباعبد الله عليه السلام روایت می‌کند که حضرت عليه السلام فرمودند: (آنان قومی هستند که بدون علم، یاد گرفته و تفقه کردند، پس گمراه و گمراه‌تر شدند).

حدثنا أبي رحمه الله، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن حماد بن عثمان، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزوجل: ﴿وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾، قال: (هل رأيت شاعراً يتبعه أحد؟ إنما هم قوم تفقهوا لغير الدين، فضلوا وأضلوا). [۶۲۰]

پدرم رحمه الله از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطاب از حسن بن محبوب از حماد بن عثمان از ابو عبد الله عليه السلام در مورد قول پروردگار (گمراهان، شاعران را پیروی می‌کنند). فرمودند: (آیا دیده‌ای کسی شاعری را تبعیت کند؟ مقصود از آن، قومی هستند که برای غیر دین تفقه کردند پس گمراه و گمراه‌تر شدند).

قال أمير المؤمنين عليه السلام: (من أخذ دينه من كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله زالت الجبال قبل أن يزول، ومن أخذ دينه من أفواه الرجال ردته الرجال). [۶۲۱]

امیر المؤمنین عليه السلام فرمودند: (هر کس دین خود را از کتاب خدا و سنّت رسول الله صلى الله عليه وآله برگیرد اگر کوه‌ها زایل شوند، او تکان نمی‌خورد و هر کس دین خود را از دهان رجال أخذ

۶۱۹- تفسیر مجمع البیان – شیخ طبرسی: ج ۷ ص۳۵۹.

۶۲۰- معانی الأخبار – شیخ صدوق: ص ۳۸۵.

۶۲۱- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۷.

کند رجال دیگر او را زایل می کنند).

شیخ مفید تقلید را مذمت می کند و می گوید:[۶۲۲](و تقلید به اتفاق جمیع علماء و از سوی قرآن و سنّت مذموم است و خداوند در مورد جمعی از مقلدان کفار و در مذمت آنان می گوید: قال تعالی: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ * قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ﴾.[۶۲۳] (و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذارکننده‌ای نفرستادیم مگر این‌که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا مي کنیم. * (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آیینی هدایت‌بخش‌تر از آن‌چه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید)؟ گفتند: (آری،) ما به آن‌چه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم).

وقال الصادق عليه السلام: (من أخذ دينه من أفواه الرجال أزالته الرجال، ومن أخذ دينه من الكتاب والسنة زالت الجبال و لم يزل).

امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: (هر کس دین خود را از سخنان رجال گیرد، رجال دیگر او را زایل می کنند و هر کس دین خود را از کتاب و سنت بر گیرد کوه‌ها زایل می‌شوند اما او تکان نمی‌خورد).

وقال عليه السلام: (إياكم والتقليد، فإنه من قلد فی دينه هلك، إن الله تعالى يقول: ﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ﴾ فلا والله ما صلوا لهم ولا صاموا، ولكنهم أحلوا لهم حراماً، وحرموا عليهم – حلالاً، فقلدوهم فی ذلك، فعبدوهم وهم لا يشعرون).

ونیز او عليه السلام فرمودند: (از تقلید در دین بر حذر باشید که هر کس در دینش تقلید کند هلاک می‌شود و خداوند می‌فرماید: ((آن‌ها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند). به خدا سوگند مردم برایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند بلکه برای مردم حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کردند پس از آنان تقلید کرده و مورد عبادت قرار

۶۲۲- تصحیح اعتقادات امامیه – شیخ مفید: ص ۷۳-۷۲.

۶۲۳- الزخرف: ۲۴ – ۲۳.

دادند بدون آن که خود متوجه شوند).

وقال عليه السلام: (من أجاب ناطقاً فقد عبده، فإن كان الناطق عن الله تعالى فقد عبد الله، وإن كان الناطق عن الشيطان فقد عبد الشيطان).

و نیز او عليه السلام فرمودند: (هر کس سخنگوی را اجابت کند، او را عبادت کرده است، پس اگر ناطق، خداوند یا از سوی خداوند باشد، خدا را مورد عبادت قرار دادند و اگر ناطق شیطان یا از سوی شیطان باشد پس شیطان را مورد عبادت قرار داده‌اند).

عده‌ای از علمای رجال کسانی هستند که حدیث را نمی‌شناسند وآن را انکار می‌کنند و با روایات رسول الله صلى الله عليه وآله ائمه عليهم السلام مخالفت می‌کنند:

عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبي عبيدة الحذاء، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: (والله إن أحب أصحابي إلى أورعهم وأفقههم وأكتمهم لحديثنا، وإن أسوأهم عندي حالاً وأمقتهم للذي إذا سمع الحديث ينسب إلينا ويروى عنا فلم يقبله اشمأز منه وجحده وكفر من دان به وهو لا يدري لعل الحديث من عندنا خرج وإلينا أسند، فيكون بذلك خارجاً عن ولايتنا).[٦٢٤]

احمد بن محمد از ابن محبوب از جمیل بن صالح از ابی عبیده حذاء می‌گوید: ابو جعفر عليه السلام فرمودند: (به خداوند سوگند عزیزترین اصحاب من نزدم باهوش‌ترین و فقیه‌ترین و حافظ حدیثمان هستند و بدترین آن‌ها در نزد من هنگامی است که حدیثی را به ما نسبت می‌دهد و از ما روایت می‌کند. پس آن را قبول نمی‌کند بلکه از آن دوری جسته و انکارش می‌کنند و کسی که حدیث را قبول کند، کافر می‌شمارند در حالی که او نمی‌داند شاید این حدیث از ما باشد و از ما روایت شده باشد پس به واسطه‌ی این کارش از ولایت ما خارج می‌شود).

عن محمد بن إسماعيل، عن جعفر بن بشير، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام أو عن أبي عبد

٦٢٤- کافی – شیخ کلینی: ج ۲ ص ۲۲۳، بصائر الدرجات- محمد بن حسن صفار: ص ۵۵۷.

الله عليه السلام، قال: (لا تكذبوا الحديث إذا أتاكم به مرجئ ولا قدرى ولا حرورى ينسبه إلينا فإنكم لا تدرون لعله شيء من الحق فيكذب الله فوق عرشه).[٦٢٥]

محمد بن اسماعیل از جعفر بن بشیر از ابی بصیر از ابو جعفر علیه السلام از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌فرمایند که حضرت علیه السلام فرمودند: (حدیثی که مرجئی، قدری و یا حروری به سوی شما می‌آورد و به ما نسبت می‌دهد را تکذیب نکنید در حالی که نمی‌دانید شاید در آن حق باشد و این چنین خداوند را بر بلندای عرشش تکذیب می‌کنید).

بعد از ذکر شیخ صدوق رحمه الله به فطحیه می‌گوید:[٦٢٦]

وكثير منهم ثقات في النقل كبنى فضال: وقد قيل للإمام أبى محمد العسكرى عليه السلام - لما ظهرت الفطحية من بنى فضال -: (ما نصنع بكتبهم وبيوتنا ملاء منها؟ فقال: خذوا ما رووا ودعوا ما رأوا)، فلذا كان الطائفة عملت بما رواه بنو فضال؛ لأن بطلان عقيدتهم لا يمنع الأخذ برواياتهم. وهو قول الإمام العسكري عليه السلام.

و بیشترشان در نقل مانند بنی‌فضال ثقات هستند، به امام ابو محمد عسگری علیه السلام گفته شد- هنگامی که فطحیه از بنی فضال ظهور کرد- با کتب آنان که خانه‌هایمان را پر کرده‌اند، چه کنیم؟ فرمودند: (آنچه روایت کردند را بگیرید و آنچه را که به رأی گفتند را رها کنید). به همین دلیل گروهی از مردم به آنچه بنی‌فضال روایت عمل کردند؛ زیرا بطلان عقیده آنها مانع آن نمی‌شود که روایاتشان را أخذ نکنیم و آن فرموده و سخن امام عسگری علیه السلام است.

وقال ابو الحسين بن تمام: [٦٢٧] حدثنى عبد الله الكوفى خادم الشيخ الحسين بن روح رضي الله عنه، قال: (سئل الشيخ - يعنى أبا القاسم رضي الله عنه- عن كتب ابن أبي العزاقر بعدما ذم وخرجت فيه اللعنة، فقيل له: فكيف نعمل بكتبه وبيوتنا منها ملاء؟ فقال: أقول فيها ما قاله ابو محمد الحسن بن على (صلوات الله عليهما) وقد سئل عن كتب بني فضال، فقالوا: كيف نعمل بكتبهم وبيوتنا منها

٦٢٥- محاسن- احمد ابن محمدابن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۳۱-۲۳۰/ علل الشرایع- شیخ صدوق: ج ۲ ص ۳۹۵.

٦٢٦- من لایحضره الفقیه – شیخ صدوق: ج ۴ ص ۵۴۲.

٦٢٧- غیبه شیخ طوسی: ص ۳۹۰ – ۳۸۹.

ملاء؟ فقال صلوات الله عليه: خذوا بما رووا وذروا ما رأوا).

و ابو حسین بن تمام از عبد الله کوفی خادم شیخ حسین بن روح رضی الله عنه می‌گوید: از شیخ در مورد کتب ابن ابی العزاقر بعد از مذمت و لعنت آن سؤال شد که چگونه به آن عمل کنیم و آن کتاب‌ها خانه‌هایمان را پر کرده؟ در مورد آن چیزی می‌گویم که ابو محمد حسن بن علی عليه السلام در پرسش در مورد کتب بنی‌فضال که گفتند: چگونه از آن‌ها استفاده کنیم و خانه‌هایمان از آن پرشده، حضرت عليه السلام فرمودند: آنچه روایت کردند را بگیرید و آنچه را که به رأی گفتند را رها کنید).

عن محمد بن مسلم، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: (يا محمد، ما جاءك في رواية من بر أو فاجر يوافق القرآن فخذ به، وما جاءك في رواية من بر أو فاجر يخالف القرآن فلا تأخذ به).[۶۲۸]

محمد بن مسلم می‌گوید: اباعبد الله عليه السلام فرمودند: (ای محمد، هر کس چه مؤمن چه فاجر حدیثی از ما به سوی شما آورده باشد آن را با قرآن بسنجید اگر موافق بود آن را بر گیرید و اگر مخالف بود آن را رها کنید).

(باب اخذ به وسیله‌ی سنت وشواهد کتاب):[۶۲۹]

۱- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن على كل حق حقيقة، وعلى كل صواب نوراً، فما وافق كتاب الله فخذوه، وما خالف كتاب الله فدعوه).

علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی می‌گوید: از اباعبد الله عليه السلام فرمودند: (رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: همانا بر هر حقی حقیقتی است، و بر هر درستی نوری است، و هر چه با کتاب خدا موافق بود را برگ یرد و هر چه مخالف بود را ترک کنید).

۲- محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن عبد

۶۲۸- تفسیر عیاشی- محمد بن مسعود عیاشی: ج ۱ ص ۸.

۶۲۹- کافی – شیخ کلینی: ج ۱ ص ۷۱-۶۹.

الله بن أبي يعفور، قال: وحدثني حسين بن أبى العلاء أنه حضر ابن أبي يعفور في هذا المجلس قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به ومنهم من لا نثق به؟ قال: (إذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهداً من كتاب الله أو من قول رسول الله وإلّا فالذي جاءكم به أولى به).

محمد بن يحيى از عبد الله بن محمد از على بن حكم از ابان بن عثمان از ابو عبد الله بن ابى يعفور از حسين بن ابى بن علا مى‌گويد: ابن ابى يعفور در مجلسى حاضر بودم و از ابو عبد الله عليه السلام در مورد اختلاف دو حديث پرسيدم كه يک راوى موثق ولى راوى ديگر غير موثق است در اين باره چگونه عمل كنيم؟ فرمودند: (اگر حديثى بر شما عرضه شد و براى آن شاهدى از كتاب خدا و يا سخنى از رسول الله صلى الله عليه و آله يافتيد پس آن را قبول كنيد و در غير اين صورت كسى كه آن را به سوى شما آورده، او اولى‌تر از شما به آن است).

۳- عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن أيوب بن الحر، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: (كل شيء مردود إلى الكتاب والسنة، وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف).

برخى از اصحاب از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از نضر بن سويد از يحيى حلبى از ايوب بن حر مى‌گويد: از ابو عبد الله عليه السلام شنيدم كه فرمودند: (همه چيز به كتاب و سنّت ارجاع داده مى‌شود پس هر حديثى كه با كتاب خدا و سنت مخالف بوده، بيهوده است).

۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن علي بن عقبة، عن أيوب بن راشد، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: (ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف).

محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن عيسى از ابن فضال از علي بن عقبه از ايوب بن راشد از اباعبد الله عليه السلام نقل مى‌كنند كه فرمودند: (هر حديثى كه با قرآن مخالف بود، بيهوده است).

۵- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم وغيره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (خطب النبي بمنى فقال: أيها الناس، ما جاءكم عنى يوافق كتاب الله فأنا قلته، وما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله).

محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان از بن ابی عمیر از هشام بن حکم و غیره از ابو عبد الله عليه السلام نقل می‌کنند که فرمودند: (رسول الله صلى الله عليه وآله در منی در خطبه‌ای فرمودند: ای مردم هر چه از من به سوی شما آمد اگر با کتاب خدا موافق بود از من است و اگر مخالف بود، من هرگز آن را نگفته‌ام).

۶- وبهذا الإسناد، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: (من خالف كتاب الله وسنة محمد فقد كفر).

با استناد از این، از ابن ابی عمیر از برخی اصحاب می‌گوید: ابو عبد الله عليه السلام فرمودند: (هر کس با کتاب خدا و سنت رسولش محمد صلى الله عليه وآله مخالفت کند کافر شد).

حدثنا أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن سدير، قال: (قلت لأبي جعفر عليه السلام: تركت مواليك مختلفين يتبرء بعضهم من بعض، قال: وما أنت وذاك، إنما كلف الله الناس ثلاثة، معرفة الأئمة، والتسليم لهم فيما يرد عليهم، والرد عليهم فيما اختلفوا فيه).[٦٣٠]

احمد بن محمد از محمد بن سنان از بن مسکان از سدیر می‌گوید: (به ابو جعفر عليه السلام عرض کردم: موالیان شما را رها کردم در حالی که از یکدیگر برائت دارند، فرمودند: تو را چه به آن‌ها! خداوند مردم را به سه چیز مکلف کرد، معرفت ائمه عليهم السلام و تسلیم به آن‌چه که به آنان عليهم السلام باز می‌گردد و رجوع به آن‌چه که در آن اختلاف کردند به آنان عليهم السلام است).

حدثنا محمد بن عيسى، قال: أقرأني داود بن فرقد الفارسي كتابة إلى أبي الحسن الثالث عليه السلام وجوابه بخطه، فقال: نسألك عن العلم المنقول إلينا عن آبائك وأجدادك قد اختلفوا علينا فيه، كيف العمل على اختلافه إذا نرد إليك فقد اختلف فيه، فكتب وقرأته: (ما علمتم أنه قولنا فالزموه، وما لم تعلموا فردوه إلينا).[٦٣١]

محمد بن عیسی می‌گوید: داوود بن فرقد فارسی نامه‌اش به ابن الحسن الثالث عليه السلام که با خط او نوشتند را برایم خواند، و گوید: از شما درباره علمی که از پدران و اجداد شما به ما نقل شده می‌پرسیم و در آن اختلاف‌هایی برایمان پیش آمد، در این باره با وجود اختلاف در آن

۶۳۰- بصائر درجات- محمد ابن حسن صفار: ص ۵۴۳.

۶۳۱- بصائر درجات-عمر بن حسن صفار۵۴۵-۵۴۴.

چگونه عمل کنیم در حالی که آن را به شماها نسبت می‌دهند، و حضرت (علیه السلام) نوشتند و آن را خواندم: (اگر دانستید که این سخن ماست پس به آن عمل کنید و هرگاه که آن را نشناختید به ما ارجاع دهید).

بصائر درجات- محمد بن حسن صفار ص ۵۵۸-۵۵۷:

۱- حدثنا الهيثم النهدي، عن محمد بن عمر بن يزيد، عن يونس، عن أبي يعقوب بن إسحاق بن عبد الله، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (إن الله تبارك وتعالى حصر عباده بآيتين من كتابه: ألا يقولوا حتى يعلموا، ولا يردوا ما لم يعلموا. إن الله تبارك وتعالى يقول: ﴿أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ﴾،[۶۳۲] وقال: بل كذبوا لما [بما] لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله).[۶۳۳]

هیثم نهدی از عمر بن عمر بن یزید از یونس از ابی یعقوب بن اسحاق بن عبد الله از ابو عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: (همانا خداوند تبارک و تعالی در دو آیه از کتابش بندگان مخصوص خود را مشخص کرد: هنگامی که می‌دانند، پاسخ دهند و هنگامی که نمی‌دانند هرگز پاسخ ندهند و یا انکار نمی‌کنند و خداوند متعال می‌فرماید: (آیا پیمان کتاب (خدا) از آن‌ها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند، و) جز حق نگویند). و نیز می‌فرماید: (ولی آن‌ها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند) بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است! پیشینیان آن‌ها نیز همین‌گونه تکذیب کردند).

۲- حدثنا محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن حمزة بن بزيع، عن علي السناني، عن أبي الحسن (علیه السلام) أنه كتب إليه في رسالة: (ولا تقل لما بلغك عنا أو نسب إلينا هذا باطل وإن كنت تعرفه خلافه فإنك لا تدرى لم قلنا وعلى أى وجه وصفة).

۶۳۲- الأعراف: ۱۶۹.

۶۳۳- ﴿بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾، (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تاویل آن برایشان نیامده است). (یونس: ۳۹).

محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل از حمزه بن بزیع از علی سنانی از ابو الحسن (علیه السلام) نقل می‌کنند که حضرت در نامه خویش نوشتند: (در مورد حدیثی که از ما به شما برسد و یا به ما نسبت داده شود نگویید باطل است در حالی که تو خلاف آن را می‌دانید؛ زیرا تو نمی‌دانی که ما برای چه این سخن را گفتیم و از طرف دیگر تو نمی‌دانی بر چه وجهی این سخن را گفته‌ایم).

۳- حدثنا أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن جعفر بن بشير، عن أبي بصير، عن أبي جعفر (علیه السلام) أو عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (لا تكذبوا بحديث أتاكم أحد فإنكم لا تدرون لعله من الحق فتكذبوا الله فوق عرشه).

احمد بن محمد از محمد بن اسماعیل از جعفر بن بشیر از ابو بصیر از ابی جعفر یا ابو عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کنند که فرموده‌اند: (حدیثی که توسط کسی به سوی شما بیاید آن را تکذیب نکنید و شما نمی‌دانید شاید در آن حق باشد و در چنین حالتی انگار خداوند را در فوق عرشش تکذیب کرده باشید).

حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد البرقي، عن عبد الله بن جندب، عن سفيان بن السمط، قال: (قلت لأبي عبد الله (علیه السلام): جعلت فداك، يأتينا الرجل من قبلكم يعرف بالكذب فيحدث بالحديث فنستبشعه. فقال ابو عبد الله (علیه السلام): يقول لك إني قلت الليل إنه نهار والنهار إنه ليل؟ قلت: لا، قال: فإن قال لك هذا إني قلته فلا تكذب به فإنك إنما تكذبني).[٦٣٤]

احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی از عبد الله بن جندب از سفیان بن السمط می‌گوید: (به ابو عبدالله (علیه السلام) عرض کردم: فدایتان شدم ای مولایم ممکن است مردی که به دروغگویی معروف باشد از سوی شما خبری آورد و او را تکذیب کنیم؟ حضرت فرمودند: به تو می‌گوید: من گفتم که شب روز است و روز شب است؟ عرض کردم: خیر فرمودند: اگر چنین گفته‌ای به تو گفت او را تکذیب نکن چرا که مرا تکذیب کرده‌ای).

٦٣٤- مختصر بصائر درجات- الحسين بن سليمان حلي: ص ٧٦؛ بحار: ج ٢ ص٢١١.

أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين والهيثم بن أبي مسروق، عن إسماعيل بن مهران، عمن حدثه من أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (ما على أحدكم إذا بلغه عنا حديث لم يعط معرفته أن يقول القول قولهم فيكون قد آمن بسرنا وعلانيتنا).[٦٣٥]

احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین و هیثم بن ابو مسروق از اسماعیل بن مهران از یکی که از اصحاب نقل کرده از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (هر کس از شما که حدیثی از ما به سوی او ابلاغ شود و بدون این‌که آن را درک و فهم کند، بگوید: قول، قولشان است (قولشان حق است) همانند کسی است که به آشکار و نهان ما ایمان آورده باشد).

تفسير العياشي: عن الحسن بن الجهم، عن العبد الصالح عليه السلام، قال: (إذا كان جاءك الحديثان المختلفان فقسهما على كتاب الله وعلى أحاديثنا فإن أشبههما فهو حق، وإن لم يشبههما فهو باطل).[٦٣٦]

تفسیر عیاشی: از حسن بن جهم از عبد صالح علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: (اگر دو حدیث مختلف به سوی تو آمد آن‌ها را به کتاب خدا و احادیث ما رجوع دهید پس اگر مشابه آن‌ها بود حق است و اگر شباهتی به آن‌ها نداشت باطل است).

أمالى الطوسي: المفيد، عن ابن قولويه، عن الكليني، عن علي (ابن إبراهيم)، عن أبيه، عن اليقطيني، عن يونس، عن عمرو بن شمر، عن جابر، قال: (دخلنا على أبِ جعفر محمد بن علي عليه السلام ونحن جماعة بعد ما قضينا نسكنا فودعناه وقلنا له: أوصنا يا ابن رسول الله، فقال: ليعن قويكم ضعيفكم، وليعطف غنيكم على فقيركم، ولينصح الرجل أخاه كنصحه لنفسه، واكتموا أسررنا، ولا تحملوا الناس على أعناقنا، وانظروا أمرنا وما جاءكم عنا، فإن وجدتموه للقرآن موافقاً فخذوا به، وإن لم تجدوه موافقاً فردوه، وإن اشتبه الأمر عليكم فقفوا عنده، وردوه إلينا حتى نشرح لكم من ذلك ما شرح لنا).[٦٣٧]

٦٣٥- مختصر بصائر درجات- حسن بن سليمان حلي: ص٧۶.

٦٣٦- بحار-علامه مجلسی: ج٢ ص ٢۴۵-٢۴۴. تفسير عياشي.

٦٣٧- بحار الانوار - علامه مجلسی: ج٢ ص ٢٣۶-٢٣۵.

آمالی طوسی: شیخ مفید از ابن قولویه از کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از یقطینی از یونس از عمرو بن شمر از جابر می‌گوید: (بر ابو جعفر محمد بن علی (علیه السلام) وارد شدیم و بعد از این که اعمال عبادی خود را انجام دادیم و در حال رفتن بودیم که به حضرت (علیه السلام) عرض کردیم: ای فرزند رسول الله ما را موعظه یا سفارشی دهید؟ فرمودند: افراد قوی شما به افراد ضعیف کمک کنند و ثروتمندان شما نسبت به فقیران عطوفت داشته باشند و هر شخص برادر خود را نصیحتی برادرانه بکند همان‌طوری که خود را نصیحت می‌کند و اسرار ما را پنهان بدارید و مردم را بر دوش ما سوار نکنید و به امر ما و آنچه که از ما به سوی شما می‌آید، بنگرید اگر با قرآن موافق بود از ما می‌باشد پس آن را بپذیرید و اگر موافق قرآن نبود آن را رد و نپذیرید و اگر امر ما بر شما مشتبهه شود در آن وقوف کنید و به ما ارجاع دهید تا آن را برایتان شرح دهیم همان‌گونه که برای ما شرح داده شد).

رؤیا:

در خصوص رؤیا روایات و آیات قرآنی بسیاری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) آمده است.

آیات قرآن:

قال تعالی: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ * وَنَادَیْنَاهُ أَنْ یَا إِبْرَاهِیمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِینُ﴾.[۶۳۸]

(هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟ گفت پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت * هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد * او را ندا دادیم که: ای ابراهیم * آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)! ما این‌گونه، نیکوکاران را جزا می‌دهیم * این مسلماً همان امتحان آشکار است).

۶۳۸- الصافات: ۱۰۶-۱۰۲

پیامبر اسماعیل علیه السلام رؤیا را امری صادر از خداوند متعال می‌داند و جایز نیست که بر امر خداوند متعال اعتراض کنیم و بدین سبب جوابش علیه السلام این است که: ﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾ پس آن‌چه که باید انجام دهد آن استجابت امر خداوند متعال و صبر بر قضا و قدر خداوند سبحان است و به پدرش علیه السلام گفت: ﴿سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾، ﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْيَاناً كَبِيراً﴾.[۶۳۹] ((به یاد آور) زمانی را که به تو گفتیم: پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد؛ (و از وضعشان کاملاً آگاه است.) و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه [= درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آن‌ها را بیم داده (و انذار) می‌کنیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آن‌ها نمی‌افزاید!)

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاء اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَلِكَ فَتْحاً قَرِيباً﴾.[۶۴۰]

(خداوند آن‌چه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ به طور قطع همه شما بخواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است).

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.[۶۴۱]

(ما به مادر موسی الهام کردیم که: او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا(ی نیل) بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می‌گردانیم، و او را از رسولان قرار می‌دهیم).

۶۳۹- الإسراء: ۶۰.

۶۴۰- الفتح: ۲۷.

۶۴۱- القصص: ۷.

﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُواْ بِي وَبِرَسُولِي قَالُوَاْ آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ﴾.[٦٤٢]

(و (به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: به من و فرستاده من، ایمان بیاورید! آنها گفتند: ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم).

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ * إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بُنَى لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾.[٦٤٣]

(ما بهترین سرگذشت‌ها را از طریق این قرآن -که به تو وحی کردیم- بر تو بازگو می‌کنیم؛ و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی * (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند * گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نقشه (خطرناکی) می‌کشند؛ چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است).

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانَ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْراً وَقَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتأويلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.[٦٤٤]

(و دو جوان، همراه او وارد زندان شدند؛ یکی از آن دو گفت: من در خواب دیدم که (انگور براي) شراب می‌فشارم! و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم؛ و پرندگان از آن می‌خورند؛ ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که تو را از نیکوکاران می‌بینیم).

﴿يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَأَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِيَ الأَمْرُ الذي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾.[٦٤٥]

(ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (دو نفر، آزاد می‌شود؛ و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد؛ و اما دیگری به دار آویخته می‌شود؛ و پرندگان از سر او می‌خورند!

٦٤٢- المائدة: ١١١.

٦٤٣- یوسف: ٥- ٣.

٦٤٤- یوسف: ٣٦.

٦٤٥- یوسف: ٤١.

و مطلبی که درباره آن (از من) نظر خواستید، قطعی و حتمی است).

رؤیا فرعون مصر: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّی أَرَی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُؤْيَایَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾.[٦٤٦]

(پادشاه گفت: من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند؛ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده؛ (که خشکیده‌ها بر سبزها پیچیدند؛ و آنها را از بین بردند.) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می کنید).

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِی سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ * قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِی سُنبُلِهِ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ﴾.[٦٤٧](او به زندان آمد، و چنین گفت: یوسف، ای مرد بسیار راستگو! درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خورند؛ و هفت خوشه تر، و هفت خوشه خشکیده؛ تا من به سوی مردم بازگردم، شاید (از تعبیر این خواب) آگاه شوند * گفت: هفت سال با جدیت زراعت می کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، در خوشه‌های خود باقی بگذارید و ذخیره نمایید).

روایات در مورد رؤیا از کتب عامه:

حدثنا ابن نمير، حدثنا أبي، قالا جميعاً: حدثنا عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (الرؤيا الصالحة جزء من سبعين جزءاً من النبوة).

ابن نمیر: از پدرم از جمیعاً از عبیدالله از نافع از بن عمر می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: (رؤیای صالحه یا صادقه جزیی از هفتاد جز نبوت است).

حدثنا محمد بن يحيى بن مالك الضبي، حدثنا محمد بن عبد العزيز بن أبي رزمة، حدثنا الفضل بن موسى السيناني، حدثنا مسعر بن كدام، عن الركين بن الربيع، عن أبيه، عن عبد الله بن

٦٤٦- یوسف: ۴۳.

٦٤٧- یوسف: ۴۷ –۴۶.

مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (الرؤيا الصادقة الصالحة جزء من سبعين جزءاً من النبوة).[٦٤٨]

محمد بن یحیی بن مالک الضبی از محمد بن عبد العزیز بن ابی رزمه از فضل بن موسی سینانی از مسعر بن کدام از رکین بن ربیع از پدرش از عبد الله بن مسعود می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: (رؤیای صادقه جزیی از هفتاد جزء نبوت است).

قال ابو سلمة: قال ابو قتادة: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (من رآني فقد رأى الحق).[٦٤٩]

ابو سلمه از ابو قتاده می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: (هر کس مرا ببیند همانا به حق مرا دیده است).

(حدثنا) ابو الربيع سليمان بن داود العتكي، حدثنا حماد (يعني ابن زيد)، حدثنا أيوب وهشام، عن محمد بن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (من رآني في المنام فقد رآني فإن الشيطان لا يتمثل بي).[٦٥٠]

ابو ربیع سلیمان بن داوود عتکی از حماد (یعنی بن زید) از ایوب و هشام از ممد بن ابی هریره می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: (هر کس مرا در خواب ببیند به حق مرا دیده است؛ زیرا شیطان به شکل من در نمی‌آید).

حدثنا معلى ابن أسد، حدثنا عبد العزيز بن مختار، حدثنا ثابت البناني، عن أنس ﷺ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (من رآني في المنام فقد رآني، فإن الشيطان لا يتمثل بي).[٦٥١]

معلی ابن اسد از عبد العزیز مختار از ثابت بنانی از انس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺفرمودند: (هر کس مرا در خواب ببیند، مرا به حق دیده است؛ زیرا شیطان به صورت من

٦٤٨- معجم صغیر- طبرانی: ج ۲، ص ۵۶.

٦٤٩- صحیح مسلم – مسلم نیشابو ری: ج۷ ص ۵۴.

٦٥٠- صحیح مسلم – مسلم نیشابو ری ج ۷ص ۵۴.

٦٥١- صحیح البخاری – بخاری: ج ۸ ص ۷۲-۷۱.

در نمی‌آید).

حدثنا موسى بن إسماعيل، حدثنا ابو ا عوانة، حدثنا ابو حصين، عن أبي صالح، عن أبي هريرة ﷺ، عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: (سموا باسمي ولا تكتنوا بكنيتي، ومن رآني في المنام فقد رآني فإن الشيطان لا يتمثل بي، ومن كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار).[٦٥٢]

موسی بن اسماعیل از ابو عوانه از ابو حصین از ابی صالح از ابو هریره ﷺ از رسول الله ﷺ می‌فرمایند: (به نام من نام گذاری کنید و کنیه‌ی مرا کنیه‌ی کسی قرار ندهید و هر کس مرا در خواب ببیند به حق مرا دیده؛ زیرا شیطان به صورت من در نمی‌آید و هر کس به طور عمد بر من بهتان بندد (مرا تکذیب کند) باید توبه کند و در غیر این صورت جایگاه او آتش خواهد بود).

حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا سليمان بن داود الهاشمي، أنا سعيد بن عبد الرحمن، عن عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر، أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: (الرؤيا الصالحة جزء من سبعين جزءاً من النبوة، فمن رأى خيراً فليحمد الله عليه ولذكره، ومن رأى غير ذلك فليستعذ بالله من شر رؤياه ولا يذكرها فانها لا تضره).[٦٥٣]

از عبد الله از پدرم، سلیمان بن داوود هاشمی را ثناکرد، من از سعید بن عبد الرحمن از عبیدالله از نافع از بن عمر می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: (رؤیای صادقه جزیی از هفتاد جز نبوت است، هر کس رؤیای خیری ببیند آن را ذکر کند و خداوند را بخاطر آن شکر کند و اگر غیر از آن دید از شر آن رؤیا به خداوند پناه ببرد و برای کسی تعریف نکند تا به او شری نرسد).

٦٥٢- عمده قاری – عینی: ج ۲۲ ص۲۱۰.

٦٥٣- السند احمد- امام احمد بن حنبل: ج ۲ ص ۱۳۸.

روایاتی از کتب شیعه:

کافی – شیخ کلینی ج۸، ص ۹۰:

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله (ع)، قال: سمعته يقول: (رأى المؤمن ورؤياه في آخر الزمان على سبعين جزءاً من أجزاء النبوة).

علی بن ابراهیم از پدرش از بن ابو عمیر از هشام بن سالم از اباعبد الله (ع) نقل می‌کند که حضرت (ع) فرمودند: (خواب و رؤیای مؤمن در آخر الزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت است).

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد، عن الرضا (ع)، قال: (إن رسول الله (ص) كان إذا أصبح قال لأصحابه: هل من مبشرات. يعني به الرؤيا).

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از معمر بن خلاد از امام رضا (ع) نقل می‌کنند که فرمودند: (رسول الله (ص) در هنگام صبح به اصحابش می‌فرمودند: آیا بشارتی هست؟ یعنی رؤیایی دیده‌اید تا به من بشارت دهید).

عنه (محمد بن يحيى)، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميلة، عن جابر، عن أبي جعفر (ع)، قال: (قال رجل لرسول الله في قول الله عزوجل: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾،[٦٥٤] قال: هي الرؤيا الحسنة يرى المؤمن فيبشر بها في دنياه).

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن فضال از ابو جمیله از جابر از ابو جعفر (ع) فرمودند: (مردی از رسول الله (ص) در مورد قول پروردگار (برای آنان بشارتی در زندگی دنیایی است) فرمودند: آن رؤیای صالحه‌ای است که برای مؤمن در زندگی دنیایی بشارت داده می‌شود).

عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد وعلي بن إبراهيم، عن أبيه، [جميعاً]، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن غالب، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر (ع): (أن رسول الله (ص) كان يقول: إن رؤيا المؤمن ترف بين السماء والأرض على رأس صاحبها حتى يعبرها لنفسه أو يعبرها له مثله فإذا

٦٥٤- یونس:۶۴.

عبرت لزمت الأرض، فلا تقصوا رؤياكم إلا على من يعقل).[٦٥٥]

عده‌ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم از پدرش [جمیعاً]از ابن محبوب از عبد الله بن غالب از جابر بن یزید از ابو جعفر ﷺ نقل می‌کنند که فرمودند: (رسول الله ﷺ می‌فرمایند: همانا رؤیای مؤمن در بین آسمان و زمین در بالای سر صاحب خود مانند یک پرنده در پرواز است تا آن‌جا که آن را برای خود یا دیگران بیان کند پس هنگامی که آن را تعریف کرد، بر زمین نازل می‌شود پس رؤیای خود را برای کسی جز عاقل و صاحب بصیرت تعریف نکنید).

بحار- علامه مجلسی ج ۵۸ ص ۲۱۰:

عن رسول الله ﷺ أنه قال: (رویاء المؤمن جزء من سبعة وسبعین جزء من النبوة).

رسول الله ﷺ فرمودند: (رؤیای مؤمن جزیی از هفتاد جز نبوت است).

وروی عنه أنه قال: (رویاء المؤمن تجری مجری کلام تکلم به الرب عنده).

و نیز می‌فرمایند: (رؤیای مؤمن، مانند کلامی است که خداوند به وسیله‌ی آن با بنده‌اش سخن می گوید).

بحار علامه مجلسی ج۵۸ ص ۱۷۶:

جامع الأخبار: في كتاب التعبير عن الأئمة: (أن رؤيا المؤمن صحيحة؛ لأن نفسه طيبة، ويقينه صحيح، وتخرج فتتلقى من الملائكة، فهي وحي من الله العزيز الجبار).

جامع الأخبار: در کتاب تعبیر از ائمه ﷺ می‌فرمایند: (همانا رؤیای مؤمن صحیح است؛ زیرا نفس او پاک و یقینی صحیح دارد، پس روح او خارج شده و به دیدار ملائکه می‌رود و او وحی از سوی خداوند عزیز جبار است).

وقال ﷺ (ابو عبد الله): (انقطع الوحي وبقي المبشرات ألا وهي نوم الصالحين والصالحات. ولقد حدثني أبي، عن جدي، عن أبيه ﷺ أن رسول الله ﷺ قال: من رآني في منامه فقد رآني،

٦٥٥- کافی – شیخ کلینی ج ۸، ص ۳۳۶.

فإن الشيطان لا يتمثل في صورتي ولا في صورة أحد من أوصيائي ولا في صورة أحد من شيعتهم، وإن الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزء من النبوة).

و حضرت ابو عبد الله (ع) فرمودند: (وحی قطع شده و مبشرات باقی مانده است و آن خواب صالحان و صالحات می‌باشد. و پدرم از جدم از پدرش (ع) فرمودند که رسول الله (ص) فرمودند: هر کس مرا در خواب ببیند به حق مرا دیده؛ زیرا شیطان به صورت من و صورت هیچ یک از اوصیایم و شیعیانم در نمی‌آید و رؤیای صادقه جزی از هفتاد جز نبوت است).

إخبار رسول الله (ص) لأمير المؤمنين (ع) في الرؤيا عن الخمسة أصحاب الصحيفة:

في حديث طويل.... قال سليم: فقلت لمحمد (بن أبي بكر): (من تراه حدث أمير المؤمنين (ع) عن هؤلاء الخمسة بما قالوا؟ فقال: رسول الله (ص)، وإنه يراه في منامه كل ليلة، وحديثه إياه في المنام مثل حديثه إياه في الحياة واليقظة، فإن رسول الله (ص) قال: (من رآني في المنام فقد رآني، فإن الشيطان لا يتمثل بي في نوم ولا يقظة ولا بأحد من أوصيائي إلى يوم القيامة).[٦٥٦]

قال سليم: فقلت لمحمد بن أبي بكر: من حدثك بهذا؟ قال: علي (ع). فقلت: وأنا سمعته أيضاً منه كما سمعت أنت).

اخبار رسول الله (ص) به امیر المؤمنین (ع) در مورد رؤیای پنج تن از اصحاب صحیفه:

در حدیثی طولانی... سلیم می‌گوید: به محمد بن ابو بکر گفتم: آیا می‌دانی که امیر المؤمنین (ع) درباره‌ی این پنج نفر چه فرمودند؟ رسول الله (ص) فرمودند: او هر شب رسول الله (ص) را در خواب می‌بیند و با ایشان (ص) سخن می‌گوید، سخن گفتن با ایشان (ص) در خواب همانند سخن گفتن در بیداری و هوشیاری است و رسول الله (ص) فرمودند: (هر کس مرا در خواب ببیند همانا به حق مرا دیده و شیطان در خواب به صورت من و هیچ یک از اوصیای من تا روز قیامت در نمی‌آید).

معاوية بن حكيم، عن الحسن بن علي ابن بنت إلياس، عن أبي الحسن الرضا (ع)، قال: (قال لي ابتداءً: "إن أبي كان عندي البارحة". قلت: ابو ك؟ ! قال: "أبي". قلت: ابو ك؟ ! قال: "أبي"

٦٥٦- كتاب سليم بن قيس – تحقيق محمد باقر انصاري: ص ٣٥١-٣٥٠.

قلت: ابو ك؟ ! قال: "فى المنام، إن جعفراً كان يجئ إلى أبى فيقول: يا بني، افعل كذا، يا بني، افعل كذا". قال: فدخلت عليه بعد ذلك، فقال لي: "يا حسن، إن منامنا ويقظتنا واحدة").[٦٥٧]

معاويه بن حكيم از حسن بن على بن بنت الياس از ابى الحسن الرضا عليه السلام نقل مى‌كند كه حضرت عليه السلام فرمودند: (پدرم ديشب نزد من بود. عرض كردم: پدرتان؟ فرمودند: آرى پدرم. عرض كردم: پدرتان؟ فرمودند: آرى پدرم. عرض كردم: پدرتان؟ فرمودند: آرى در خواب پدرم نزد من آمدند و به من فرمود: پسرم اين كار و آن كار را انجام ده. بعد از آن نيز بر ايشان عليه السلام وارد شدم ايشان به من فرمودند: اى حسن همانا خواب و بيدارى ما يكى است).

روى الحسن بن على بن فضال، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام: (أنه قال له رجل من أهل خراسان: يا ابن رسول الله، رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في المنام كأنه يقول لي: كيف أنتم إذا دفن في أرضكم بضعتي، واستحفظتم وديعتي، وغيب فى ثراكم نجمي. فقال له الرضا عليه السلام: أنا المدفون في أرضكم، أنا بضعة من نبيكم، وأنا الوديعة والنجم، ألا فمن زارنى وهو يعرف ما أوجب الله عزوجل من حقى وطاعتى فأنا وآبائى شفعاؤه يوم القيامة، ومن كنا شفعاؤه نجى ولو كان عليه مثل وزر الثقلين الجن والإنس، ولقد حدثنى أبي، عن جدي، عن أبيه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من رآنى في منامه فقد رآني؛ لأن الشيطان لا يتمثل في صورتى ولا فى صورة أحد من أوصيائى ولا في صورة واحدة من شيعتهم، وإن الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزءاً من النبوة).[٦٥٨]

حسن بن على بن فضال از ابى الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام مى‌گويد: (مردى از اهل خراسان نزد حضرت عليه السلام آمد و عرض كرد: اى فرزند رسول الله همانا ديشب رسول الله صلى الله عليه وآله را در خواب ديدم كه به من فرمودند: چگونه‌ايد هنگامى كه پاره‌ى تنم در زمين شما دفن شود و از وديعه‌ى من محافظت كنيد و در كنارتان ستاره‌ى من خاموش مى‌گردد؟ امام رضا عليه السلام فرمودند: من همان مدفون شده در زمين شما و پاره‌ى تن پيامبرتان و وديعه و ستاره هستم، آگاه باشيد كه هر كس مرا زيارت كند در حالى كه نسبت به حق و اطاعتى كه خداوند براى من بر گردن شما قرار داده، معرفت داشته باشد، من و پدرانم شفيعان او در روز قيامت مى‌باشيم و

٦٥٧- قرب السناد – حميرى قمى: ص ٣۴٨.

٦٥٨- من لايحضره الفقيه – شيخ صدوق: ج ٢، ص ۵٨۵-۵٨۴.

هر کس ما شفیعان او باشیم نجات می‌یابد حتی اگر بار گناه او به اندازه‌ی جن و انس باشد و پدرم، مرا از جدم از پدرش (ع) با خبر ساخته که رسول الله (ص) فرمودند: هر کس مرا در خواب ببیند، به حق مرا دیده است؛ زیرا شیطان به صورت من و هیچ یک از اوصیایم و شیعیانم در نمی‌آید و به حقیقت رؤیای صادقه جزیی از هفتاد جز نبوت است).

ابو الفرج، عن أبي سعيد بن زياد، عن رجل، عن عبد الله بن جبلة، عن أبي المغراء، عن موسى بن جعفر (ع)، قال: (سمعته يقول: من كانت له إلى الله حاجة وأراد أن يرانا و أن يعرف موضعه من الله فليغتسل ثلاث ليال يناجي بنا فإنه يرانا ويغفر له بنا ولا يخفى عليه موضعه. قلت: سيدي، فإن رجلاً رآك في منامه وهو يشرب النبيذ؟ قال: ليس النبيذ يفسد عليه دينه إنما يفسد عليه تركنا وتخلفه عنا. إن أشقى أشقياءكم من يكذبنا فى الباطن بما يخبر عنا، يصدقنا في الظاهر ويكذبنا في الباطن... والحديث طويل).[٦٥٩]

ابو فرج از ابو سعید بن زیاد از مردی از عبد الله بن جبله از ابو مغراء از موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کنند که حضرت (ع) فرمودند: (هر کس حاجتی داشته و خواهان دیدار با ما باشد تا موضوعش را از سوی خداوند بداند به مدت سه شبانه روز غسل کند و ما را در تاریکی شب ندا دهد پس ما را خواهد دید و مورد آمرزش قرار می‌گیرد و موضوع و حالش بر او پنهان نمی‌ماند. عرض کردم: مولای من فلان مرد در خواب شما را دیده در حالی که او مردی شراب‌خوار است؟ حضرت فرمودند: شراب باعث فساد دین او نمی‌شود بلکه آنچه را که باعث فساد او ترک ما و تخلف او از ماست، همانا شقی‌ترین شما کسانی هستند که در باطن از حقایق ما خبردار می‌شوند اما انکار و تکذیب می‌کنید و در ظاهر ما را تصدیق می‌کنید در حالی که در باطن ما را تکذیب می‌کنید).

فلاح السائل – سيد بن طاووس ص ۲۸۶-۲۸۵:

حدث الشريف ابو القاسم الحسين بن الحسن بن علي بن محمد بن أحمد بن محمد بن إسماعيل بن عبد الله بن علي بن أبي طالب العلوى ابن أخى الكوكبي، قال: اخبرنى إسماعيل بن محمد، قال:

٦٥٩- اختصاص – شیخ مفید: ص ۹۱-۹۰.

اخبرنی إسماعیل بن علي بن قدامة، قال: حدثنا أحمد بن عبدان البردعي، قال: حدثنا سهل بن صقیر، قال: سمعت أبا عبد الله (علیه السلام) یقول: (من أراد أن یری رسول الله فی منامه فلیصل العشاء الآخرة، ولیغتسل غسلاً نظیفاً، ولیصل أربع رکعات بأربع مائة آیة الکرسي، ولیصل علی محمد وآل محمد علیه وعلیهم السلام ألف مرة، ولیبت علی ثوب نظیف لم یجامع علیه حلالاً ولا حراماً، ولیضع یده الیمنی تحت خده الأیمن، ولیسبح مائة مرة سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أکبر ولا حول ولا قوة إلا بالله، ولیقل مائة مرة ما شاء الله، فإنه یری النبی فی منامه).

الشریف ابو القاسم حسین بن حسن بن علی بن محمد بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن عبد الله بن علی بن ابی طالب العلوی فرزند برادر زاده‌ی کوکبی از اسماعیل بن علی بن قدامه از احمد بن عبدان بردعی از سهل بن صقیر می‌گوید: از اباعبد الله (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (هر کس بخواهد رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در خواب ببیند، نماز عشاء را بخواند و بعد از آن غسل کند و چهار رکعت به همراه چهارصد بار آیة الکرسی، و هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) بخواند، در حالی که لباسی تمیزی در شب بپوشد و با کسی از روی حلال و حرام نزدیکی نکند، پس دست راستش را زیر چانه‌ی گونه‌ی راستش قرار دهد و صد مرتبه سبحان الله و الحمدالله و لا اله إلا الله و الله اکبر و لاحول و لا قوة الا بالله و صد بار ما شاء الله بگوید، پس او رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در خواب می بیند).

و نیز روایت شده اگر می‌خواهی رؤیای مولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) را ببینی بگو: (اللهم إني أسالک یا من له لطف خفی و ایادیه باسطه لاتنقضي، أسألك بلطفك الخفی الذي ما لطفت به لعبد إلا کفی، أن ترینی مولای أمیر المؤمنین علي بن أبي طالب في منامي).

البرهان في تفسیر قرآن:سید هاشم حسینی بحرانی در ثواب خواندن سوره‌ی مزمل:

روی عن النبي (صلی الله علیه و آله) أنه قال: (من قرأ هذه السورة کان له من الأجر کمن أعتق رقاباً في سبیل الله بعدد الجن والشیاطین، و رفع الله عنه العسر في الدنیا و الآخرة، ومن أدمن قراءتها ورأی النبي في المنام فلیطلب منه ما یشتهی فؤاده).

از رسول الله (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمودند: (هر کس این سوره (مزمل) را بخواند پاداش او

همانند کسی است که گردن انسان‌های زیادی به عدد شیاطین و جن در راه خدا آزاد کرده است و خداوند سختی دنیا و آخرت را از او دفع می‌کند و هر کس بر خواندن آن مداومت کند رسول الله (ص) را در خواب می‌بیند پس هر چه که بخواهد از ایشان (ص) طلب می‌کنند).

وقال رسول الله (ص): (من قرأها دائماً، رفع الله عنه العسر في الدنيا والآخرة، ورأى النبى في المنام).

و رسول الله (ص) فرمودند: (هر کس بر خواندن آن (مزمل) مداومت کند سختی‌های دنیا و آخرت را از او دفع می‌کند و رسول الله (ص) را در خواب می‌بیند).

وقال الصادق (ع): (من أدمن في قراءتها ورأى النبي وسأله ما يريد أعطاه الله كل ما يريده من الخير، ومن قرأها في ليلة الجمعة مائة مرة غفر الله له مائة ذنب، وكتب له مائة حسنة بعشر أمثالها، كما قال الله تعالى).

و نیز امام صادق (ع) فرمودند: (هر کس بر خواندن آن (مزمل) مداومت کند، رسول الله (ص) را در خواب می‌بیند و هر چه خواهد از ایشان طلب کند خداوند متعال به او عطا می‌کند و هر کس در شب جمعه صد بار آن را تلاوت کند خداوند صد گناه از او می‌بخشد و صد حسنه برای او نوشته می‌شود که هر حسنه ده برابر امثال آن است همان‌طور که خداوند فرموده است).

عمرو بن عثمان، عن علي بن عبد الله البجلي، عن خالد ابن ماد القلانسي، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (قال علي بن الحسين (ع): تسبيحة بمكة أفضل من خراج العراقين ينفق في سبيل الله، وقال: من ختم القرآن بمكة لم يمت حتى يرى رسول الله ويرى منزله في الجنة).[٦٦٠]

عمرو بن عثمان از علی بن عبد الله بجلی از خالد بن ماد القلانسی از ابو عبد الله نقل می‌کند که حضرت (ع) فرمودند: (علی بن حسین (ع) فرمودند: تسبیح در مکه برتر از پولی که اهل عراق در راه خداوند متعال انفاق کنند و فرمودند: هر کس قرآن را در مکه ختم کند، نمی‌میرد

۶۶۰- تهذیب احکام – شیخ طوسی: ج ۵ ص ۴۶۸.

تا این‌که رسول الله ﷺ و منزلش را در بهشت ببیند).

و در کتاب الجنه الواقیه اثر شیخ ابراهیم کفعمی:[۶۶۱] در کتب برخی از اصحاب دیدم که هر کس بخواهد یکی از انبیاء یا ائمه علیهم السلام و یا یکی از اولیای خود در خواب ببیند: سوره‌ی شمس و القدر و الجحد و اخلاص و معوذتین بخواند و سپس سوره‌ی اخلاص را صد بار بخواند و صد بار بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد و در حالت وضو بر سمت راست خود بخوابد، ان شاء الله هر که را خواسته در خواب می‌بیند و با او سخن می‌گوید.

در کتاب التهسیل الدوا بعد از ذکر دعای مذکور، این دعا آمده است: (اللهم أنت الحي الذي لا يوصف، والإيمان يعرف منه، منك بدأت الأشياء وإليك تعود، فما أقبل منها كنت ملجأه ومنجاه، وما أدبر منها لم يكن له ملجأ ولا منجا منك إلا إليك، فأسألك بلا إله إلا أنت، وأسألك ببسم الله الرحمن الرحيم، وبحق حبيبك محمد صلى الله عليه وآله سيد النبيين، وبحق علي خير الوصيين، وبحق فاطمة سيدة نساء العالمين، وبحق الحسن والحسين الذين جعلتهما سيدي شباب أهل الجنة أجمعين أن تصلي على محمد وآله وأهل بيته).

(خدایا تویی زنده که به وصف نمی‌آیی، و ایمان به وسیله‌ی او شناخته می‌شود، و از تو اشیاء آغاز شدند و به تو بر می‌گردند، پس هر چه قبل از آن‌ها بوده تویی پناه‌گاه و منجی آن هستی، و هر چه به تو پشت کرده پناهگاه و منجی ندارد جزء تو، پس تو را به حق لااله الاالله و بسم الله الرحمن الرحیم، و بحق حبیب تو محمد صلی الله علیه وآله سید النبیین، و بحق علی خیر الوصیین، و بحق فاطمة سیدة نساء العالمین، و بحق الحسن والحسین الذین جعلتهما سیدی شباب أهل الجنة أجمعین أن تصلی علی محمد وآله وأهل بیته).

مشایخ ما رضی الله عنهم ذکر کردند که هر کس می‌خواهد هر یک از انبیاء علیهم السلام یا ائمه علیهم السلام را ببیند دعای مذکور را بخواند و بعد از آن صلوات بفرستد. سپس بگوید: خدایا فلانی را به من نشان بده و بعد از آن سوره‌ی الشمس و اللیل و القدر و الجحد و اخلاص و معوذات سپس صد بار سوره‌ی توحید را بخواند، پس هر کس را که بخواهد می‌بیند و از او سؤال می‌کند، و ان شاء الله او را استجابت می‌کنند.

۶۶۱- بحار- علامه مجلسی ج ۵۳ ص ۳۳۲۸-۳۳۱.

و چون به این بخش از کلام رسیدیم، پس در ابتدا به ذکر بعضی از اعمال مختصر درباره‌ی این موضوع متبرک می‌شویم، بنابراین چه ما احتمال دادیم و طبق آن‌چه که محقق مذکور به آن تصریح کردند، و او یکی از علمای بزرگی که ما با آن‌ها معاصر بودیم.

از جمله: (هر کس سوره‌ی قدر را در هنگام زوال آفتاب صد بار بخواند رسول الله را در خواب می‌بیند).

از جمله: آن‌چه در مجلد اول از کتاب مجموع الرائق اثر سید جلیل هبه الله بن ابی محمد موسوی معاصر علامه (رحمه الله) آمده است: (هر کس بر خواندن سوره‌ی جن مداومت کند، رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در خواب می‌بیند و از ایشان (صلی الله علیه و آله) هر چه بخواهد بپرسد).

از جمله: (هر کس سوره‌ی کافرون را در نیمه شب جمعه بخواند رسول الله (صلی الله علیه و آله) را می‌بیند).

از جمله: خواندن دعای الجیر که با هفت بار طهارت در هنگام خواب، بعد از هفت روز روزه، که کفعمی در [کتاب] جنته روایت کردند.

از جمله: خواندن دعای معروف در صحیفه که در مهج الدعوات روایت شده همراه با طهارت پنج بار.

از جمله: کفعمی از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمودند: (هر کس سوره‌ی قدر را بعد از نماز زوال و قبل از ظهر بیست و یک بار بخواند نمی‌میرد تا این که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در خواب ببیند).

از جمله: (آن‌چه در مجامع معتبر آمده که هر کس بخواهد رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در خواب ببیند بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز بخواند با هر سوره‌ای که می‌خواهد، سپس این دعا را صد بار بخواند: (بسم الله الرحمن الرحیم یا نور النور، یا مدبر الأمور، بلغ منی روح محمد وأرواح آل محمد تحیة وسلاماً).

از جمله: (و نیز در جنة کفعمی از کتاب خواص قرآن آمده است که هر کس بعد از نماز شب جمعه، سوره کوثر را هزار بار و صلوات هزار بار بخواند رسول الله را در خواب می‌بیند).

علی ابن ابراهیم و غیره می‌گویند:[٦٦٢] (در خانه کعبه دو آهوی طلایی و پنج شمشیر بود. پس هنگامی که خزاعه‌ی جهرم بر حرم کعبه مسلط شدند، شمشیرها و آهوان را در چاه زمزم

٦٦٢- کافی – شیخ کلینی: ج ۴ ص۲۲۰ – ۲۱۹.

انداختند و بر روی آنها سنگ ریختند و آن را پر از خاک کردند و اثر چاه را از بین بردند، پس هنگامی که قبیله‌ی قصی بر خزاعه پیروز شدند، مکان زمزم را نمی‌شناختند و محل آن نیز برای آنها ناشناخته بود، پس هنگامی که قبیله عبد المطلب پیروز شدند و او در سایه کعبه فرشی قرار می‌داد و کسی غیر از او این کار را نمی‌کرد، و در حالی که او در سایه‌ی کعبه خوابیده بود در خواب هاتفی به او می‌گویدکه: چاهی بکن، با خود گفت: و آن چاه چیست؟ سپس در روز دوم همان خواب را دید که به او گفت: طیبه را حفر کن. سپس در روز سوم به او گفت: مصونه را حفر کن. با خود گفت: مصونه چیست؟ سپس در روز چهارم به او گفته شد: زمزم را حفر کن. که دیگر نیازی به آبکشی نداری و در هنگام آب دادن به حجاج بسیار، دیگر مورد مذمت قرار نمی‌گیری، و جای آن چاه نزدیک همان کلاغ که نزد لانه‌ی مورچه‌هاست، و چاه زمزم در زیر همان سنگی که لانه‌ی مورچه‌ها از زیر آن خارج می‌شد و کلاغ بالای آن سنگ قرار می‌گرفت و مورچه‌ها را شکار می‌کند، و هنگامی که عبد المطلب این خواب را دید جای چاه زمزم را شناخت، و به قریش گفت: من در چهار شب در خواب امر شدم که چاه زمزم را حفر کنم، و آن چاهی است که ما وارث آن هستیم و باعث عزت ما می‌شود، پس به من کمک کنید که آن را حفر کنیم. ولی به او پاسخی ندادند و او به تنهایی شروع به حفر آن کرد و او دارای یک فرزند بنام حارث که به پدرش را در حفر چاه کمک می‌کرد، پس هنگامی که به جای سخت چاه رسید به در خانه کعبه رو کرد و دست‌هایش را بلند کرد و با این دعا خداوند را دعا کرد و نذر کرد که اگر ده فرزند به او دهد محبوب‌ترین آنها را برای خداوند قربانی کند، و هنگامی که حفر کرد و به طوی- طوی اسماعیل- رسید و دانست که به آب رسیده، پس تکبیر گفت و قریش نیز با او تکبیر گفتند و گفتند: ای ابا حارث، این میراث ماست و ما در آن سهمی داریم، به آنها گفت: چرا در حفر آن به من کمک نکردید! و آن مال من و فرزندم تا ابد خواهد بود).

خالد بن سعيد بن العاص [۶۶۳]: (ابو سعيد نجيب بني أمية، من السابقين الأولين، ومن المتمسكين بولاء أمير المؤمنين (عليه السلام)، وكان سبب إسلامه أنه رأى ناراً مؤججة يريد ابو ه أن يلقيه فيها، وإذا برسول الله قد جذبه إلى نفسه وخلصه من تلك النار. فلما استيقظ وعرف صدق رؤياه

۶۶۳- الفوائد الرجاليه- سيد بحر العلوم جلد ۲ ص ۳۳۱-۳۲۴.

خرج إلى النبي مبادراً ليعرض عليه إسلامه، فلقى أبابكر وقص عليه الرؤيا، فأقبل معه ابو بكر حتى أتيا إلى رسول الله وأسلما (.... إلى قوله:) وشهد خالد مع النبى للفتح، وغزاة حنين والطائف وتبوك ثم ولاه رسول الله صدقات اليمن، فكان في عمله ذلك حتى بلغه وفاة رسول الله فترك ما في يده وأتى المدينة ولزم علياً (علیه السلام) و لم يبايع أبا بكر حتى أكره أمير المؤمنين (علیه السلام) على البيعة فبايع مكرها).

خالد ابن سعيد ابن عاص: ابو سعيد نجيب بنى‌اميه يكى از اولين كسانى به ولايت امير المؤمنين (علیه السلام) متوسک بود، كه علت ايمان و اسلام آوردنش اين بوده كه در خواب آتشى مى‌بيند كه پدرش مى‌خواست او را در اين آتش بيندازد، پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمد و او را كشيده و از آن آتش نجات مى‌دهد. هنگامى كه بيدار شد موضوع را فهميده و رؤيا را تصديق كرد پس شتابان به سوى رسول الله (صلی الله علیه و آله) رفته تا بين دستان ايشان ايمان آورد، در ميان راه ابو بكر را ديد و خواب خود را براى او تعريف كرد پس به همراه ابو بكر به نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله) رفتند و به ايشان ايمان آورد (... تا آنجا كه مى‌گويد) و خالد همراه رسول الله (صلی الله علیه و آله) در عمليّات فتح و غزوه‌ى حنين و طائف و تبوک مبارزه كرد، سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله) او را بر صدقات يمن والى قرار دادند و تا زمان وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) در ركاب ايشان خدمت مى‌كرد و بعد از آن، آنچه را داشته ترک كرده و به مدينه آمده و ملازم امام على (علیه السلام) شد و با ابو بكر بيعت نكرد حتى امير المؤمنين (علیه السلام) نيز با اكراه با ابابكر بيعت كرد).

رأيت في بعض المجاميع، مروياً عن أمير المؤمنين (علیه السلام)، أنه قال: (إني إذا اشتقت إلى رسول الله (صلی الله علیه و آله)، أصلى صلاة العبهر (الياسمين والنرجس) فى أى يوم كان، فلا أبرح من مكانى حتى أرى رسول الله في المنام).

قال علي بن منهال: جربته سبع مرات، وهي أربع ركعات، يقرأ في كل ركعة: فاتحة الكتاب مرة، وإنا أنزلناه عشر مرات، ويسبح خمس عشرة مرة (سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر)، ثم يركع ويقول ثلاث مرات: سبحان ربى العظيم، ويسبح عشر مرات، ثم يرفع رأسه ويسبح ثلاث مرات، ثم يسجد ويسبح خمس عشرة مرة، ثم يرفع رأسه، وليس فيما بين السجدتين شيء، ثم يسجد ثانياً كما وصفت إلى أن يتم أربع ركعات، بتسليمة واحدة، فإذا فرغ لا يكلم أحداً، حتى يقرأ فاتحة الكتاب عشر مرات، وإنا أنزلناه عشر مرات، ويسبح ثلاثاً وثلاثين مرة، ثم

يقول: "صلى الله على النبى الأمي، جزى الله محمداً عنا ما هو أهله ومستحقه" ثلاثاً وثلاثين مرة، من فعل هذا وجد ملك الموت وهو ريان.[٦٦٤]

در برخی از جوامع دیدم که از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: (هنگامی که به دیدار رسول الله (صلی الله علیه و آله) مشتاق می‌شوم، در هر لحظه از زمان که باشم، نمازی (نماز عبهر) آکنده از عطر گل یاسمن و نرگس می‌خوانم پس از مکانم تکان نمی‌خورم تا این که رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در خواب ببینم).

علی ابن منهال می‌گوید: هفت بار تجربه کرده و آن چهار رکعت نماز در هر رکعت فاتحه‌ی کتاب یک مرتبه و سوره‌ی قدر ده مرتبه و تسبیحات (سبحان الله و الحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر) پانزده بار خوانده شود و به رکوع رفته و سه بار بگوید سبحان ربی العظیم و ده بار تسبیحات را بخواند سپس سرش را بالا بگیرد و سه بار تسبیحات بخواند و به سجده رفته و پانزده بار تسبیح بخواند سپس سرش را بالا گیرد و بین دو سجده فاصله‌ای نباشد و برای بار دوم نیز همان‌طور سجده کند تا چهار رکعت با یک تسلیم پایان یابد. پس هنگامی که تمام می‌کند با کسی سخن نگوید تا این که سوره‌ی فاتحه و قدر را ده بار بخواند و سی و سه بار تسبیح بگوید سپس بگوید صلی الله علی النبی الامی‌جزاء الله محمداً عنی ما هو اهله و مستحقه (سی و سه بار بخواند) هر کس این کار را انجام دهد ملک الموت را در می‌یابد و در حالی که او بیدار است.

و رويت من كتاب أصل لأحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد الثقة، وعلى الأصل إن كان لمحمد بن داود القمى بالإسناد عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (سار محمد بن الحنفية إلى الحسين فى الليلة التى أراد الخروج فى صبيحتها عن مكة، فقال: يا أخي، إن أهل الكوفة من قد عرفت غدرهم بأبيك وأخيك وقد خفت أن يكون حالك كحال من مضى، فإن رأيت أن تقيم فإنك أعز من في الحرم وأمنعه. فقال: يا أخي، قد خفت أن يغتالنى يزيد بن معاوية فى الحرم فأكون الذي يستباح به حرمة هذا البيت. فقال له ابن الحنفية: فإن خفت ذلك فصر إلى اليمن أو بعض نواحى البر فإنك أمنع الناس به ولا يقدر عليك أحد، فقال: أنظر فيما قلت. فلما كان السحر ارتحل الحسين

٦٦٤- مستدرک الوسائل- میرزا نوری جلد ۶ ص۳۹۴-۳۹۳.

(ع) فبلغ ذلك ابن الحنفية فأتاه فأخذ زمام ناقته التى ركبها. فقال له: يا أخي، ألم تعدنى النظر فيما سألتك؟ قال: بلى، قال: فما حداك على الخروج عاجلاً؟ فقال: أتانى رسول الله بعد ما فارقتك، فقال: يا حسين، أخرج فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً، فقال له ابن الحنفية: إنا لله وإنا إليه راجعون، فما معنى حملك هؤلاء النساء معك وأنت تخرج على مثل هذه الحال؟ قال: فقال له: قد قال لى إن الله قد شاء أن يراهن سبايا، وسلم عليه ومضى).[٦٦٥]

از کتاب احمد ابن حسین ابن عمر ابن یزید که ثقه و در اصل برای محمد ابن داوود قمی بوده، روایت شده به استناد از ابو عبد الله (ع) فرمودند: (محمد ابن حنفیه در شبی که حضرت امام حسین (ع) فردای آن قصد داشت به سوی مکه خارج شود به دیدار ایشان رفت و عرض کرد: ای برادر از نیرنگ و فریب اهل کوفه بر شما هراسانم، می‌دانید که بر سر پدر و برادرتان چه آورده‌اند. ترسیدم که شما نیز مانند آنان (ع) گرفتار شوید، و اگر بخواهی در این‌جا بمانی بدان که تو عزیزترین کس در این حرم هستی و من او را منع می‌کنم. فرمودند: ای برادر ترسیدی که یزید ابن معاویه مرا در بیت الحرام بکشد و با خون من حرمت این بیت مباح شود. ابن حنفیه گفت: اگر ترسیدی به سوی یمن برو یا به برخی از نواحی خشک برو و تو می‌توانی بیشتر از همه‌ی مردم او را منع کنی و کسی یارای تو نیست. حضرت فرمودند: به آن‌چه که می‌گویم نظر کن. پس هنگامی که سحر شد امام حسین (ع) در حال حرکت کردن بود که خبر به ابن حنفیه رسید پس او آمد و زمام شتر را گرفت. و عرض کرد: ای برادر نمی‌خواهی چیزی به من بگویی که گوش کنم؟ فرمودند: آری، عرض کرد: چه چیزی باعث خروج شما شده؟ فرمودند: بعد از این که از تو جدا شدم رسول الله (ص) را دیدم که به من فرمودند: ای حسین خروج کن که خداوند اراده کرده تو را کشته ببیند. پس گفت: أنا لله وانا الیه راجعون پس چرا این زنان را با خود می‌برید در حالی که حالتان این گونه است؟ فرمودند: رسول الله (ص) به من فرمودند: خداوند نیز اراده کرده آن‌ها را اسیر ببیند، پس از او خداحافظی کردند و رفتند).

این همان حسین است که تنها به واسطه‌ی رؤیای که در آن رسول الله (ص) را دید و ایشان را به خروج از مکه و رفتن به کربلا و کشته شدن امرکرد و نیز او را امر کرد که زنان را

٦٦٥- الدهوف فی قتلی الطفوف- سید ابن طاووس: ص۴۰-۳۰.

برای اسارت شدن با خود ببرد و امام حسین (علیه السلام) چیزی جزء تصدیق رؤیا نداشت و سخن جدش رسول الله (صلی الله علیه و آله) را اطاعت کند؛ زیرا می‌داند که کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله) در خواب همانند کلام ایشان در بیداری است و نتیجه‌ی تصدیق این رؤیا قتل و استقامت دین الهی بود که حسین (علیه السلام) فرمودند: (اگر دین محمد تنها با ریختن خون من استوار می‌گردد پس ای شمشیرها مرا در برگیرید). و اما جزا و پاداش امام حسین (علیه السلام) از سوی خداوند متعال در دنیا همان زنده ماندن نام ایشان (علیه السلام) تا زمانی که آسمان و زمین پا برجا هستند، و درآخرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) به او بشارت داده بود که فرمودند: ای حسین برای تو در بهشت درجاتی است که جز با شهادت به آن‌ها نمی‌رسی).

ما روی عن الحسن بن علي الوشاء [قال]: [٦٦٦] (كنا عند رجل بمرو وكان معنا رجل واقفي، فقلت له: اتق الله، قد كنت مثلك ثم نور الله قلبي، فصم الأربعاء والخميس والجمعة واغتسل وصل ركعتين، وسل الله أن يريك في منامك ما تستدل به على هذا الأمر. فرجعت إلى البيت وقد سبقني كتاب أبي الحسن إلى يأمرني فيه أن أدعو إلى هذا الأمر ذلك الرجل، فانطلقت إليه، وأخبرته وقلت له: احمد الله وأستخره مائة مرة، وقلت: إني وجدت كتاب أبي الحسن قد سبقني إلى الدار [أن] أقول لك، وفيه ما كنا فيه وإني لأرجو أن ينور الله قلبك فافعل ما قلت لك من الصوم والدعاء. فأتاني يوم السبت في السحر فقال لي: أشهد أنه الإمام المفترض الطاعة. فقلت: وكيف ذلك؟ قال: أتاني ابو الحسن البارحة في النوم فقال: يا إبراهيم - والله - لترجعن إلى الحق. وزعم أنه لم يطلع عليه إلا الله).

آن‌چه از حسن بن علی الوشاء روایت شده، می‌گوید: (نزد مردی در مرو بودیم و همراه ما مردی واقفی بود پس به او گفتم: تقوای الهی داشته باش. من نیز مثل تو بودم، سپس خداوند قلبم را نورانی کرد، پس تو در روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بگیر و غسل کن و دو رکعت نماز بخوان و از خداوند بخواه که در خواب کسی را ببینی که تو را به این امر راهنمایی کند. پس به خانه برگشتم و نامه‌ی ابی الحسن از من سبقت کرده که در آن مرا به دعا برای آن مرد امر کرده است، پس حرکت کردم، و او را با خبر کردم و به او گفتم: خداوند را

٦٦٦- الخرائج و جرائح قطب الدین راوندی: ج ۱ ص۳۶۶.

ستایش کن و صد بار استخاره بگیر، و گفتم: من نامه ابی الحسن را یافتم که به شما بگویم که قبل از من به خانه رسیده، و از آن‌چه که در آن است با خبر کنم، و من از خداوند متعال می‌خواهم که دلت را روشن کند و آن‌چه از روزه و دعا به تو گفتم انجام بده. پس در روز شنبه وقت سحر پیش من آمد و به من گفت: شهادت می‌دهم که او امام واجبه الطاعه است. پس گفتم: چگونه برایت حاصل شد؟ گفت: ابو الحسن دیشب در خواب پیش من آمد و گفت: ای ابراهیم - به خدا سوگند – که به سوی حق بر می‌گردی. در حالی که جزء خداوند متعال از آن با خبر نبود).

وعثرت على نسخة قديمة من كتاب النهاية وفي ظهره بخط الكتاب، وفي موضع آخر بخط بعض العلماء ما لفظه:[٦٦٧] (قال الشيخ الفقيه نجيب الدين ابو طالب الاسترآبادى رحمه الله: وجدت على كتاب النهاية بخزانة مدرسة الري، قال: حدثنا جماعة من أصحابنا الثقات أن المشايخ الفقهاء: الحسين بن المظفر الحمدانى القزويني، وعبد الجبار بن على المقرى الرازي، والحسن بن الحسين بن بابو يه المدعو بحسكا المتوطن بالرى رحمه الله، كانوا يتحادثون ببغداد ويتذاكرون كتاب النهاية وترتيب ابو ابه وفصوله. فكان كل واحد منهم يعارض الشيخ الفقيه أبا جعفر محمد بن الحسن الطوسى رحمه الله فى مسائل ويذكر أنه لا يخلو من خلل، ثم اتفق أنهم خرجوا لزيارة المشهد المقدس بالغرى على صاحبه السلام كان ذلك على عهد الشيخ الفقيه أبى جعفر الطوسى رحمه الله وقدس روحه وكان يتخالج فى صدورهم من ذلك ما يتخالج قبل ذلك، فاجمع رأيهم على أن يصوموا ثلاثاً، ويغتسلوا ليلة الجمعة، ويصلوا ويدعوا بحضرة مولانا أمير المؤمنين عليه السلام على جوابه، فلعله يتضح لهم ما اختلفوا فيه. فسنح لهم أمير المؤمنين عليه السلام فى النوم، وقال: (لم يصنف مصنف فى فقه آل محمد كتاباً أولى بأن يعتمد عليه، ويتخذ قدوة، ويرجع إليه، أولى من كتاب النهاية الذي تنازعتم فيه، وإنما كان ذلك؛ لأن مصنفه اعتمد فى تصنيفه على خلوص النية لله، والتقرب والزلفى لديه، فلا ترتابو ا فى صحة ما ضمنه مصنفه، واعملوا به، وأقيموا مسائله، فقد تعنى فى ترتيبه وتهذيبه، والتحرى بالمسائل الصحيحة بجميع أطرافها). فلا قاموا من مضاجعهم أقبل كل واحد منهم على صاحبه، فقال: رأيت الليلة رؤيا تدل على صحة النهاية، والاعتماد على مصنفها،

٦٦٧- خاتمة المستدرک – میرزا النوری: ج۳ ص۱۷۲ – ۱۷۱.

فاجمعوا على أن يكتب كل واحد منهم رؤياه على بياض قبل التلفظ، فتعارضت الرؤيا لفظاً ومعنى، وقاموا متفرقين مغتبطين بذلك، فدخلوا على شيخهم أبى جعفر الطوسى (قدس الله روحه)، فحين وقعت عينه عليهم قال لهم: لم تسكنوا إلى ما كنت أوقفتكم عليه فى كتاب النهاية، حتى سمعتم من لفظ مولانا أمير المؤمنين ﷺ، فتعجبوا من قوله فسألوه عما استقبلهم من ذلك، فقال: سنح لى أمير المؤمنين ﷺ كما سنح لكم فأورد على ما قاله لكم، وحكى رؤياه على وجهها، وبهذا الكتاب يفتى الشيعة فقهاء آل محمد ﷺ، والحمد لله وحده وصلى الله على محمد وآله الطاهرين). انتهى.

و بر نسخه‌ی قدیمی از کتاب النهایه و در پشت آن به خط نویسنده، و در موضع آخر به خط بعضی از علماء بدین لفظ: (الشيخ الفقيه نجيب الدين ابو طالب الاسترآبادى ﷺ)گوید: در مورد کتاب النهایه در خزانه‌ی مدرسه‌ی ری یافتم. که این‌چنین آمده: جمعی از موثقین اصحاب ما که همانا مشایخ فقهاء: حسین بن مظفر حمدانی قزوینی، و عبد الجبار بن علی مقری رازی، و حسن بن حسین بن بابو یه مدعی در حسکا از اهالی ری ﷺ، با هم در بغداد گفتگو می‌کردند و کتاب النهایة را ذکر می‌کردند و نیز ترتیب ابو اب و فصولش. پس هر کدام از آن‌ها معارض شیخ فقیه أبا جعفر محمد بن حسن طوسی ﷺ در مسائل بودند و ذکر می‌کردند که او از خلل خالی نیست، سپس آن‌ها به اتفاق هم برای زیارت مشهد مقدس در الغری که بر صاحب او سلام باد، که آن در عهد شیخ فقیه ابی‌جعفر طوسی رحمه الله و قدس روحه بود و مانند قبل همان خلل در قلب خود نسبت به او داشتند، پس با هم، هم رأی شدند که سه روز را روزه بگیرند، و شب جمعه غسل کنند، و نماز بخوانند و دعا کنند، نزد حضرت امیر المؤمنین ﷺ که به جوابی برسند، و شاید آن‌چه که در آن اختلاف دارند روشن شود. پس امیر المؤمنین ﷺ در خواب آن‌ها می‌آید، و فرمودند: (هیچ نویسنده‌ای کتابی مانند کتاب النهایه در فقه آل محمد ﷺ که بتوان به آن اعتماد کرد وآن را به عنوان اسوه، و مرجع انتخاب کرد، ننوشته است. کتابی که با هم در مورد آن نزاع کردید، و آن همان کتاب است؛ زیرا نویسنده‌ی آن از روی اخلاص نیتش که تقرب به خدا تصنیف کرده است، که تقرب و نزدیکی برای اوست، پس در نوشته او شک نکنید، و به آن عمل کنید، و مسائل آن را انجام دهید، که منظور در ترتیب و آرایه‌هایش است، و عمل به مسائل صحیح به جمیع اطراف آن‌ها).

پس هر کدام که از رخت‌خوابش بلند شد به دوست رسید، و گفت: دیشب خوابی دیدم که بر صحت کتاب النهایه، و اعتماد به نویسنده‌ی آن دلالت دارد، پس با هم هم‌فکر شدند که قبل از گفتن رؤیا، هر کدام روژیای خود را روی کاغذ سفیدی بنویسند، و دریافتند که رؤیای آنان در معنی و لفظ در تعارض یکدیگر قرار گرفت، و با هم متفرق بودند و نسبت به عمل خود غبطه می‌خوردند، پس بر شیخ خود ابی‌جعفر طوسی (قدس الله روحه) داخل شدند، و هنگامی که چشمش به آن‌ها افتاد، گفت: بر آن‌چه در کتاب النهایه آمده با من موافق نبودید، تا این که کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) را شنیدید، و از سخن او تعجب کردند و در مورد آن‌چه روی داده از او سؤال کردند، و گفت: همان‌طوری که شما دیدید، من نیز در رؤیا امیر المؤمنین (علیه السلام) را دیدم و آن‌چه به شما فرموده به من گفتند، و رؤیای خود را برای آن‌ها تعریف کرد، و با این کتاب فقهای شیعه‌ی آل محمد (علیهم السلام) فتوی می‌دهند، و الحمد لله وحده و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

روایاتی در مورد رؤیا و بیان ارتباط آن‌ها با خروج قائم (علیه السلام):

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثني يحيى بن زكريا بن شيبان، قال: حدثنا يوسف بن كليب المسعودي، قال: حدثنا الحكم بن سليمان، عن محمد ابن كثير، عن أبي بكر الحضرمي، قال: (دخلت أنا وأبان على أبي عبد الله (علیه السلام) وذلك حين ظهرت الرايات السود بخراسان، فقلنا: ما ترى؟ فقال: اجلسوا في بيوتكم، فإذا رأيتمونا قد اجتمعنا على رجل فانهدوا إلينا بالسلاح).[٦٦٨]

احمد بن محمد بن سعید از یحیی بن زکریا بن شیبان از یوسف بن کلیب مسعودی از حکم بن سلیمان از محمد بن کثیر از ابو بکر حضرمی می‌گوید: من و ابان آن هنگامی که پرچم‌های سیاه در خراسان ظاهر شدند، بر ابو عبد الله (علیه السلام) وارد شدیم و عرض کردیم: ما چه کنیم؟ فرمودند: (در خانه‌هایتان بنشینید، پس هنگامی که دیدید ما به دور مردی جمع شدیم با سلاح برای دفاع از ما برخیزید).

اجتماع اهل بیت (علیهم السلام) به دور یک مرد در عالم جسمانی امکان پذیر نیست مگر از طریق

٦٦٨- کتاب غیبه – محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۲۰۳.

رؤیا و در عالم ملکوت تحقق یابد.

حدثنا محمد بن الحسن ﷺ، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن مندل، عن بكار ابن أبي بكر، عن عبد الله بن عجلان، قال: (ذكرنا خروج القائم عليه السلام عند أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: كيف لنا أن نعلم ذلك؟ فقال: يصبح أحدكم وتحت رأسه صحيفة عليها مكتوب "طاعة معروفة").[٦٦٩]

محمد بن حسن ﷺ از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابی خطاب از صفوان بن یحیی از مندل از بکار ابن ابی بکر از عبد الله بن عجلان می‌گوید: در مورد خروج قائم عليه السلام نزد ابو عبد الله عليه السلام بحث کردیم و عرض کردیم: یا بن رسول الله چگونه از آن آگاه شویم؟ فرمودند: (صبح در زیر سر هر یک از شما صحیفه‌ای پیدا می‌شود که در آن نوشته "اطاعتش معروف و نیکو است" پس بشنوید و اطاعتش کنید). از این روایت در می‌یابیم که مهم‌ترین راه برای آگاهی از خروج قائم عليه السلام همان رؤیا می‌باشد که در این حدیث به عنوان صحیفه یاد شده که در زیر سر انسان پیدا می‌شود و روایات دیگر این مسئله را بیشتر آشکار می‌کنند ان شاء الله تعالی.

محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: (سألت الرضا عليه السلام وقد سأله عدة مسائل (إلى أن قال): وسألته عن مسألة الرؤية، فأمسك ثم قال: إنا لو أعطيناكم ما تريدون لكان شراً لكم، وأخذ برقبة صاحب هذا الأمر).[٦٧٠]

محمد بن حسین بن ابو خطاب از احمد بن محمد بن ابو نصر می‌گوید: از امام رضا عليه السلام در مورد رؤیا پرسیدم حضرت عليه السلام خاموش شدند سپس فرمودند: (اگر هر آن‌چه که می‌خواهید را به شما بدهیم قطعاً برای شما شر شده و باعث گرفتن جان صاحب امر می‌شود).

٦٦٩- كمال الدين وتمام نعمه – شيخ صدوق: ص ٦٥٤.

٦٧٠- قرب الاسماء – حصيرى قمى: ص ٣٨٠-٣٧٩.

کشف و شهود و ندا:

از جمله ادله‌ی عارفان حق است و کسی از آن‌ها بهرمند می‌شود که صاحب شانس بزرگ است.

در کلامش درباره‌ی امام مهدی (ع) آمده است: (... با شمشیر دعوت می‌کند و تمام ادیان روی زمین را منسوخ کرده و دین خالص را برپا می‌دارند دشمنانش مقلدان فقهای اجتهادند، هنگامی که حکمی مخالف با حکم مذاهب خود می‌بینند بخاطر ترس از شمشیر و مرگ، با اکراه به حکم ایشان در می‌آیند، عامه‌ی مسلمین به خصوص خاصان خرسند می‌شوند و اهل حقایق از طریق کشف و شهود الهی با ایشان (ع) بیعت می‌کنند، آنان مردانی الهی هستند که برای دعوتش قیام کرده و او را یاری می‌کنند).[۶۷۱]

استخاره:

روایات خاص با استفاده از استخاره:

محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن علي بن محبوب، عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن الحسن بن الجهم، عن أبي علي، عن اليسع القمي، قال: (قلت لأبي عبد الله (ع): أريد الشيء وأستخير الله فيه فلا يوفق فيه الرأى (إلى أن قال): فقال: (افتتح المصحف فانظر إلى أول ما ترى فخذ به إن شاء الله).[۶۷۲]

محمد بن حسن از محمد بن علی بن محبوب از احمد بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حسن بن جهم از ابو علی از یسع قمی می‌گوید: به ابو عبد الله (ع) عرض کردم: می‌خواهم در مورد چیزی از خداوند استخاره بگیرم ولی در مورد آن به نتیجه‌ای نمی‌رسم، حضرت (ع) فرمودند: (قرآن را بگشای و به اولین سطر آن نگاه کن پس به آن عمل کن، ان شاء الله).

محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن النضر بن

۶۷۱- فتوحات القدس اثر ابن عربی: ص ۳۳۶-۳۲۷.

۶۷۲- الوسائل الشیعه –الحر العاملی: ج ۶ ص ۲۳۳.

سويد، عن يحيى الحلبي، عن عمرو بن حريث، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: (صل ركعتين واستخر الله، فو الله ما استخار الله مسلم إلا خار له البتة).[۶۷۳]

محمد بن يعقوب از محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن از محمد بن خالد از نضر بن سويد از يحيى حلبى از عمرو بن حريث می‌گويد: اباعبد الله عليه السلام فرمودند: (دو ركعت نماز بخوان و از خداوند استخاره بخواه و هيچ مسلمانى از خداوند استخاره نگرفته، مگر به نفعش بوده است).

وعن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عثمان بن عيسى، عن هارون بن خارجة، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (من استخار الله راضياً بما صنع خار الله له حتماً).[۶۷۴]

و از برخى از اصحاب ما از سهل بن زياد از ثمان بن عيسى از هارون بن خارجه از ابو عبد الله عليه السلام نقل می‌كنند كه حضرت فرمودند: (هر كس از خداوند استخاره بخواهد در حالى به استخاره‌اش راضى باشد و بدان عمل كند، خداوند متعال حتماً براى او اختيار می‌كند).

محمد بن على بن الحسين بإسناده عن مرازم، قال: قال لى ابو عبد الله عليه السلام: (إذا أراد أحدكم شيئاً فليصل ركعتين ثم ليحمد الله، وليثن عليه، ويصلى على النبى [و]أهل بيته ويقول: اللهم إن كان هذا الأمر خيراً لى فى دينى ودنياى فيسره لى وأقدره، وإن كان غير ذلك فاصرفه عني. قال مرازم: فسألته أى شيء أقرأ فيهما؟ فقال: اقرأ فيهما ما شئت، وإن شئت فاقرأ فيهما بـــ (قل هو الله أحد) و (قل يا أيها الكافرون)، و (قل هو الله أحد) تعدل ثلث القرآن).[۶۷۵]

محمد بن على ابن حسين از مرازم می‌گويد: ابو عبد الله عليه السلام به من فرمودند: (هر كدام از شما چيزى خواست دو ركعت نماز بخواند و سپس خداوند را شكر و ثنا گويد و بر محمد و آل بيتش عليهم السلام درود فرستد و بگويد: خداوندا اگر در اين امر براى من خيرى در دينم و دنيايم دارد براى من ميسر و تقدير كن، و اگر غير از آن باشد از من دور كن. مرازم می‌گويد: در مورد آنچه بخوانم! فرمودند: هر چه می‌خواهى بخوان سوره‌هايى مثل توحيد، كافرون، وسوره‌ى توحيد اگر سه مرتبه را بخوانيد معادل ثلث قرآن است).

۶۷۳- وسائل الشيعه – الحر عاملى: ج ۸ ص ۶۲.

۶۷۴- الوسائل الشيعه – الحر العاملى: ج ۸ ص ۶۲.

۶۷۵- الوسائل الشيعه– هر عاملى: ج ۸ ص ۶۵.

أحمد بن أبي عبد الله البرقي في (المحاسن): عن علي بن الحكم، عن أبان الأحمر، عن شهاب بن عبد ربه، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (كان أبى إذا أراد الاستخارة فى أمر توضأ وصلى ركعتين، وإن كانت الخادمة لتكلمه فيقول: سبحان الله، لا يتكلم حتى يفرغ).[٦٧٦]

احمد بن عبد الله برقی (در محاسن) از علی بن حکم از آبان احمر از شهاب بن عبد ربه از ابن عبد الله (ع) نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: (هرگاه پدرم بخواهد در مورد امری استخاره بگیرد، وضو می‌گرفت و دو رکعت نماز می‌خواند و هنگامی که خادمه ایشان با او (ع) سخن می‌گفت، حضرت می‌فرمود: سبحان الله، و هیچ پاسخی نمی‌داند تا این که از عملش فارق شود).

علي بن موسى بن طاووس في كتاب (الاستخارات)، بإسناده إلى الشيخ الطوسى فيما رواه وأسنده إلى أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة في (تسمية المشايخ) من الجزء السادس منه في باب إدريس، عن شهاب بن محمد بن على الحارثي، عن جعفر بن محمد بن معلى، عن إدريس بن محمد بن يحيى بن عبد الله بن الحسن، عن جعفر بن محمد، عن أبيه (ع)، قال: (كنا نتعلم الاستخارة كما نتعلم السورة من القرآن).[٦٧٧]

علی بن موسی بن طاووس در کتاب، (استخارات) با استناد و به شیخ طوسی در آنچه روایت کرده و با استناد از احمد بن محمد بن سعید بن عقده در (تسمیه المشایخ) از جزء ششم در باب ادریس از شهاب بن محمد بن علی حارثی، از جعفر بن محمد بن معلی از ادریس بن محمد بن یحیی بن عبد الله بن حسن از جعفر بن محمد از پدرشان (ع) فرمودند: (همان‌طوری که سوره‌های قرآنی را فرا می‌گیریم در آموختن استخاره نیز کوشا باشیم).

قال: وفي آخر المجلد من الكتاب المذكور بإسناده عن أبي عبد الله (ع) قال: (كنا نتعلم الاستخارة كما نتعلم السورة من القرآن. ثم قال: ما أبالى إذا استخرت على أى جنبى وقعت).

گوید: و در آخر جلد از کتاب مذکور با استناد از ابو الله (ع) روایت شده که حضرت

٦٧٦- الوسائل الشيعه (آل بيت)- حر عاملى: ج ٨ ص ۶۶.

٦٧٧- الوسائل الشيعه (آل بيت): حر عاملى: ج ٨ ص۶۶.

عليه السلام فرمودند: (همان‌گونه که سوره‌های قرآنی را یاد می‌گیریم، استخاره را نیز بیاموزیم، سپس فرمودند: بعد از استخاره هر چه روی دهد ترسی ندارم).

و نیز احادیثی در مخالفت از استخاره و عصیان از آن نهی شده و نیز عمل به کاری یا امری بدون استخاره نهی شده است.

أحمد بن أبي عبد الله في (المحاسن): عن ابن محبوب، عن علي بن رئاب، عن عبد الله بن مسكان، عن محمد بن مضارب، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: (من دخل في أمر بغير استخارة ثم ابتلى لم يؤجر).[٦٧٨]

احمد ابن عبد الله (در محاسن) از ابن محبوب از علی ابن رئاب از عبد الله ابن مسکان از محمد ابن مضارب می‌گوید: ابو عبد الله عليه السلام فرمودند: (هر کس بدون استخاره در امری وارد شود، سپس به گرفتاری مبتلی شد، پاداش داده نمی‌شود).

وعمن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (قال الله عزوجل: من شقاء عبدی أن يعمل الأعمال فلا يستخيرني).

و از کسی که ذکر کرده از ابو عبد الله عليه السلام فرمودند: (خداوند عزوجل می‌فرماید: بدبخت‌ترین بندگان من کسانی هستند که بدون استخاره‌ی من اعمال خود را انجام می‌دهند).

وعن محمد بن عيسى، وعثمان بن عيسى، عمن ذكره، عن بعض أصحابه، قال: (قلت لأبي عبد الله عليه السلام: من أكرم الخلق على الله؟ قال: أكثرهم ذكراً لله، وأعملهم بطاعته. قلت: من أبغض الخلق إلى الله؟ قال: من يتهم الله. قلت: وأحد يتهم الله؟ قال: نعم، من استخار الله فجاءته الخيرة بما يكره فسخط، فذلك الذي يتهم الله).[٦٧٩]

و از محمد بن عیسی و عثمان بن عیسی از کسی که ذکر کرده از برخی اصحاب می‌گوید: (به ابو عبد الله عليه السلام عرض کردم: چه کسی گرامی‌ترین خلق نزد خداست؟ فرمودند: کسانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و به اطاعت از او مشغولند. عرض کردم: بدترین خلق

٦٧٨- الوسائل الشيعه (آل بيت) الحر عاملی: ج ٨ ص ٧٩.

٦٧٩- وسائل شيعه (آل بيت) حر عاملی: ج ٨ ص ٨٠-٧٩.

خدا چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسی که خدا را متهم می‌کند. عرض کردم: آیا کسی هست که خدا را متهم کند؟ فرمودند: آری، هر کس که از خداوند استخاره بخواهد و استخاره‌ی او خلاف میلش آمد. پس آن را ناخوشایند می‌داند و خدا را متهم می‌کند).

محمد بن الحسن، بإسناده عن محمد بن علي بن محبوب، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عبد الله بن زرارة، عن عيسى بن عبد الله، عن أبيه، عن جده، عن علي (ع)، قال: (قال الله عزوجل: إن عبدی يستخيرنی فأخير له فيغضب).[٦٨٠]

محمد ابن حسن با استناد از محمد ابن علی ابن محبوب از محمد ابن حسین از محمد ابن عبد الله ابن زراره از عیسی ابن عبد الله از پدرش از جدش از امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (خداوند می‌فرماید: هنگامی که بنده‌ام نظر مرا بخواهد و برای او اختیار می‌کنم و خیر او را می‌خواهم، او غضب می‌کند).

وعن عثمان بن عيسى، عن هارون بن خارجة، قال: قال ابو عبد الله (ع): (من استخار الله عزوجل مرة واحدة وهو راض بما صنع الله له خار الله له حتماً).[٦٨١]

عثمان ابن عیسی از هارون ابن خارجه می‌گوید:ابو عبد الله (ع) می‌فرماید: (هر کس نظر خداوند را یک بار بخواهد، و به قضای الهی راضی می‌باشد حتماً خداوند عزوجل برای او انتخاب می‌کند).

وعن النوفلي، بإسناده قال: قال رسول الله (ص): (من استخار الله فليوتر).[٦٨٢]

نوفلی می‌گوید: رسول الله (ص) فرمودند: (هر کس که از خداوند عزوجل استخاره بخواهد باید به آن عمل کند).

حدثنا أبي (ره)، قال: حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه، عن محمد بن على الكوفي، عن

٦٨٠- الوسائل الشيعه (آل بيت) الحر عاملى: ج ٨ ص ٨٠.

٦٨١- الوسائل الشيعه (آل بيت) الحر العاملى: ج ٨ ص ٨٠.

٦٨٢- الوسائل الشيعه (آل بيت) الحر العاملى: ج ٨ ص ٨٠.

عثمان بن عيسى، عن هارون بن خارجة، قال: (سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا أراد أحدكم أمراً فلا يشاورن فيه أحداً من الناس حتى يشاور الله عزوجل. قلت: وما مشاورة الله عز وجل؟ فقال: يبدأ فيستخير الله فيه أولاً ثم يشاور فيه، فإذا بدء بالله عز وجل أجرى الله له الخيرة على لسان من أحب من الخلق).[۶۸۳]

پدرم رحمه الله از محمد بن ابو قاسم ماجیلویه از محمد بن علی کوفی از عثمان بن عیسی از هارون بن خارجه برای ما نقل می‌کند و می‌گوید: از ابو عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمودند: (هنگامی که یکی از شما خواست به امری اقدام کند بجای مشورت با مردم، با خداوند مشورت کند. عرض کردم: چگونه با خداوند مشورت کنیم؟ فرمودند: ابتدا نظر خداوند را بخواهد (استخاره بگیرد) و سپس با دیگران مشورت کند و اگر در آغاز نظر و استخاره‌ی پروردگار را بخواهد، خداوند امر او را بر زبان بهترین خلق خود قرار می‌دهد).

أخبرني شيخي الفقيه محمد بن نما والشيخ أسعد بن عبد القاهر الأصفهاني معاً، عن الشيخ العالم أبي الفرج على بن الشيخ السعيد أبي الحسين الراوندي، عن والده، عن الشيخ أبى جعفر محمد بن على بن المحسن الحلبي، عن السعيد أبى جعفر الطوسي، قال: أخبرني ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفار، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن على بن فضال، عن عبد الله بن ميمون القداح، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: (ما أبالى إذا استخرت الله على أي طرفي وقعت، وكان أبي يعلمني الاستخارة كما يعلمني السور من القرآن).[۶۸۴]

شیخ فقیه محمد بن نما و شیخ اسعد بن عبد القاهر اصفهانی از شیخ عالم ابو فرج علی بن شیخ سعید ابو حسین راوندی از پدرش از شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن محسن حلبی از سعید ابو جعفر طوسی از ابن ابو جید از محمد بن حسن بن ولید از صفار از محمد بن عبد الجبار از حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن میمون قداح نقل می‌کنند که ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: (در هنگام استخاره‌ی خداوند عزوجل در انجام کارها از رویدادها ترس و باکی ندارم و پدرم همان‌گونه که سوره‌های قرآن را به من می‌آموخت، استخاره را نیز به من می‌آموخت).

۶۸۳- معانی الأخبار- شیخ صدوق: ص ۱۴۵-۱۴۴.

۶۸۴- فتح الابو اب – سید بن طاووس: ص ۱۴۸- ۱۴۷.

و بعض از معاندین شبهه‌ای در آوردن و مایه آن این است که: همانا استخاره در امور اعتقادی به کار نمی‌رود، بلکه فقط برای امور فرعی می‌باشد. و در پاسخ می‌گویم: (همانا صفوان جمال از جمله اصحاب امام کاظم (ع) و رضا (ع) بود که در مورد امامت امام رضا (ع) دچار فتنه‌ی واقفیه شده بوده، و به وسیله‌ی استخاره از این فتنه رهایی یافت).

قال: وروى على بن معاذ قال: (قلت لصفوان بن يحيى: بأي شيء قطعت على علي؟ - أي الإمام الرضا (ع) - قال: صليت ودعوت الله واستخرت (عليه) وقطعت عليه).[٦٨٥]

علی بن معاذ می‌گوید: به صفوان بن یحیی گفتم: (به وسیله‌ی چه چیزی در مورد امامت امام رضا (ع) به یقین رسیدی؟ گفت: نماز خواندم و دعا کردم و از خداوند استخاره خواستم پس به قطعیّت رسیدم و به امامت او ایمان آوردم).

حدثنا على بن أحمد، قال: حدثني عبيد الله بن موسى العلوي، عن أبي محمد موسى بن هارون بن عيسى المعبدي، قال: حدثنا عبد الله بن مسلمة بن قعنب، قال: حدثنا سليمان بن بلال، قال: حدثنا جعفر بن محمد (ع)، عن أبيه، عن جده، عن الحسين بن علي (ع)، قال: (جاء رجل إلى أمير المؤمنين (ع)، فقال له: يا أمير المؤمنين، نبئنا بمهديكم هذا؟ فقال: إذا درج الدارجون، وقل المؤمنون، وذهب المجلبون، فهناك (إلى أن قال (ع)): فلا يصرفنك عن بيعته صارف عارض، ينوص إلى الفتنة كل مناص، إن قال فشر قائل، وإن سكت فذو دعائر. ثم رجع إلى صفة المهدى (ع) فقال: (أوسعكم كهفاً، وأكثركم علماً، وأوصلكم رحماً، اللهم فاجعل بعثه خروجاً من الغمة، واجمع به شمل الأمة، فإن خار الله لك فاعزم، ولا تنثن عنه إن وفقت له، ولا تجوزن عنه إن هديت إليه، هاه - وأومأ بيده إلى صدره - شوقاً إلى رؤيته).[٦٨٦]

علی بن احمد از عبیدالله بن موسی علوی از ابو محمد موسی بن هارون بن عیسی معبدی از عبد الله بن مسلمه بن قعنب ازسلیمان بن بلال از جعفر بن محمد (ع) از پدرش (ع) از جدش (ع) از حسین بن علی (ع) نقل می‌فرمایند: (مردی به سوی امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض

٦٨٥- کتاب الغیبه شیخ طوسی: ص ۶۱.

٦٨٦- کتاب الغیبه – محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۲۲۲-۲۲۱، معجم احادیث امام مهدی (ع) شیخ علی کورانی: ج ۳ ص ۵۹.

کرد: یا امیر المؤمنین ما را از مهدی شما خبر دهید؟ فرمودند: هنگامی که مقلیدن حرکت کردند (تقلید حرکت از پرنده‌ی دراج)، و مؤمنین اندک شدند، و پیشوازان رفتند، پس آن‌جا آن‌جاست (تا آن‌جا که فرمودند): پس کسی تو را از بیعت کردن با او منصرف نکند، هر انسان به فتنه و آزمایشی مبتلا می‌شود، همانا اگر او چیزی گفت او گوینده‌ی شری است، و اگر او ساکت شد پس او دارای فسق و فجور است، سپس به تعریف اوصاف مهدی ﷺ برگشت و فرمودند: او وسیع‌ترین پناهگاه، و بیشترین علم را دارد، و صله رحم‌ترین شماست، و تمام گرفتاری‌های امت به وسیله‌ی او، حل می‌شود، پس هنگامی که خداوند متعال آن را برای شما اختیار کرد عزم و اراده کن، و اگر در زمان او واقع شدی از اوک وتاهی نکن، و اگر به سوی او هدایت شدی از او تجاوز نکن، آه- و به سینه‌اش اشاره کرد- خیلی مشتاق دیدنش هستم).

امام علی ﷺ در این روایت به آن مردی امر می‌کند که اگر در زمان مهدی ﷺ واقع شدی از او کوتاهی نکن، هر چند که خداوند تو را برای (او استخاره کرده) اختیار کرده و هر چند که خداوند او را به سوی مهدی ﷺ هدایت کرده باشد.

و هر کس به کتاب (ماوراء الفقه) اثر سید صدر مراجعه کند، در آن با بحث‌هایی متمایز در مورد حجیت استخاره برخورد می‌کند که در قسمتی از بحث‌های خود می‌گوید: همانا انسان مؤمن در نصیحت برادر مؤمن خود، او را گول نمی‌زند، پس خداوند متعال با او چگونه تعامل می‌کند؟

الحمد لله رب العالمین

فهرست کتاب

و اما بعد ۵

چگونه خلیفه خدا بر روی زمین در هر زمان شناخته می شود؟ ۸

فصلی درباره‌ی وصیّت: ۱۷

وصیت از نزد آدم (علیه السلام): ۱۷

وصیت و سفارش رسول الله (صلی الله علیه و آله) به أمیر المؤمنین (علیه السلام): ۱۸

وصیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) شب وفاتش به علی بن ابی طالب (علیه السلام): ۱۹

وصیت أمیر المؤمنین (علیه السلام) به امام حسن المجتبی (علیه السلام): ۲۱

وصیت أمیر المؤمنین (علیه السلام) در هنگام وفات: ۲۲

وصیت امام حسن مجتبی (علیه السلام) در هنگام وفات: ۲۶

وصیت امام حسین (علیه السلام) به امام سجاد (علیه السلام): ۲۸

وصیت امام حسین (علیه السلام) در هنگام وفات به فرزندش سجاد (علیه السلام): ۲۸

مطالبه‌ی محمد بن حنفیه درمورد امامت: ۳۲

وصیت امام سجاد (علیه السلام) به فرزندش امام باقر (علیه السلام): ۳۳

وصیت امام سجاد (علیه السلام) درهنگام وفات: ۳۴

وصیت امام باقر (علیه السلام) به فرزندش امام صادق (علیه السلام): ۳۵

وصیت امام باقر (علیه السلام) درهنگام وفات: ۳۶

وصیت امام صادق (علیه السلام) به فرزندش امام کاظم (علیه السلام): ۳۸

وصیت امام صادق علیه السلام در هنگام وفات: ۴۰

وصیت امام کاظم علیه السلام به امام رضا علیه السلام: ۴۱

وصیت امام کاظم علیه السلام در هنگام وفات: ۴۵

وصیت امام رضا علیه السلام به فرزندش امام جواد علیه السلام: ۵۰

وصیت امام رضا علیه السلام در هنگام وفات: ۵۱

وصیت امام جواد علیه السلام به امام هادی علیه السلام: ۵۵

وصیت امام جواد علیه السلام در هنگام وفات: ۵۶

وصیت امام هادی علیه السلام به امام حسن عسکری علیه السلام: ۵۸

وصیت امام هادی علیه السلام در هنگام وفات: ۶۰

وصیت امام حسن عسکری علیه السلام به فرزندش امام مهدی علیه السلام: ۶۰

وصیّت امام حسن عسکری علیه السلام در هنگام وفات: ۶۲

شناخت امام از طریق نصّ الهی: ۶۶

امام مهدی علیه السلام در هنگام قیام با وصیت شناخته می شود (و عهد همان وصیّت است): ۷۱

امامت و وصیت از سوی پروردگار نازل شده (به اختیار خداوند است) و امامت از امام به امام دیگر منتقل می شود: ۷۴

امام می داند که قبل از وفات به چه کسی وصیّت کند: ۸۰

چه زمانی امام حاضر تمام علم امام سابق را فرامی گیرد؟ ۸۱

جستجوی وصیت: ۸۵

رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام وفات وصیت می کند: ۹۰

وصیت مقدس: ۹۹

روایات مهدیین علیهم السلام ۱۰۲

مدت حکومت‌داری قائم علیه السلام و قائمان (مهدیین) علیهم السلام بعد از ایشان: ۱۲۵

آراء و نظر علماء در مورد مهدیین علیهم السلام ۱۲۹

دلایل اثبات ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام: ۱۴۴

دلیل اول: ۱۴۴

دلیل دوم: ۱۴۶

دلیل سوم: ۱۴۶

دلیل چهارم: ۱۴۹

دلیل پنجم: ۱۴۹

دلیل ششم: ۱۵۰

دلیل هفتم: ۱۵۰

دلیل هشتم: ۱۵۲

دلیل نهم: ۱۵۳

دلیل دهم: ۱۵۳

دلیل یازدهم: ۱۵۴

دلیل دوازدهم: ۱۵۴

دلیل سیزدهم: ١٥٥
دلیل چهاردهم: ١٥٦
دلیل پانزدهم: ١٥٧
دلیل شانزدهم: ١٥٧
دلیل هفدهم: ١٥٨
دلیل هجدهم: ١٥٩
دلیل نوزدهم: ١٥٩
دلیل بیستم: ١٦٠
دلیل بیست و یکم: ١٦٠
دلیل بیست و دوم: ١٦١
دلیل بیست و سوم: ١٦٢
دلیل بیست و چهارم: ١٦٣
نام و کنیه‌ی قائم (علیه السلام) ذکر نمی شود: ١٦٧
اخباری به نام مهدی (علیه السلام): ١٦٩
روایاتی که نام "احمد" را ذکر می کنند: ١٧٣
صفات جسمانی امام مهدی (علیه السلام) و مهدی اول (علیه السلام): ١٧٨
اولاً- صفات امام مهدی (علیه السلام): ١٧٨
دوماً- صفات مهدی اول (علیه السلام): ١٨٢

اکنون به احتجاج امام رضا (علیه السلام) می پردازیم: ۱۸٤
روایاتی که به دیدارهای قائم (علیه السلام) اشاره می کنند: ۱۸٦
دیدار برخی از علماء با امام مهدی (علیه السلام): ۱۹۰
امام مهدی (علیه السلام) قبل از قیام خویش رسولی به سوی مردم می فرستند: ۱۹۵
روایاتی که در مورد مشاور و زمینه‌ساز برای امام مهدی (علیه السلام) قبل از ظهور دلالت می کنند: ۲۰۱
نتیجه‌ی نهایی: ۲۲۳
فرزند پنجم از فرزند هفتم: ۲۳۳
روایاتی در مورد یمانی: ۲۳۷
دوازده امام از فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) و فاطمه الزهراء (علیها السلام): ۲۵۳
هر کس بمیرد و برای او امامی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است: ۲۷۳
هر کس منکر یکی از ائمه (علیهم السلام) شود، منکر رسول الله (صلی الله علیه و آله) شده است: ۲۷۷
اگر در مورد حدیثی به شما گفتیم: ۲۸۲
اگر در مورد مردی، امری گفته شود ممکن است در او نباشد بلکه در فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او باشد پس آن همان چیزی است که در موردش گفته شد: ۲۸٤
مذمت فقهای ضلالت: ۲۸۷
مذمت خود رأیی و اجتهاد: ۳۱۳
روایات رسول الله (صلی الله علیه و آله) وائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) که عمرو بن عاص و بسیاری علمای شیعه باآن‌ها مخالفت کردند: ۳۲۲

سخنان علماء در مورد رأی و اجتهاد: ٣٤٧
در مذمت قیاس: ٣٥٧
لزوم توقف هنگام شبهه: ٣٦٤
مذمت تقلید: ٣٧٤
عده‌ای از علمای رجال کسانی هستند که حدیث را نمی‌شناسند وآن را انکار می‌کنند و با روایات رسول الله ﷺ ائمه ﷺ مخالفت می‌کنند: ٣٨٠
رؤیا: ٣٨٨
آیات قرآن: ٣٨٨
روایات در مورد رؤیا از کتب عامه: ٣٩١
روایاتی از کتب شیعه: ٣٩٤
روایاتی در مورد رؤیا و بیان ارتباط آن‌ها با خروج قائم ﷺ: ٤١٠
کشف و شهود و ندا: ٤١٢
استخاره: ٤١٢
فهرست کتاب ٤٢٠